بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الارض والسماء وظهر وجوده فوق ظهور الاشیاء حتی اقر به الاذکیاء والاغبیاء وبطن کنه ذاته عن
معرفة العقلاء حتی عجز عن درک ادراکه الصدیقون والانبیاء المتصف بصفات الکمال وحسنی الاسماء المنزه عما یقول
فیه اهل الاهواء والصلوٰة والسلام علی امام الاتقیاء وقائد الغر المحجلین الاصفیاء محمد هادی الناس الی الجنات العلی
مبلغ رسالات رب الاعلی الذی خشی الرحمن ولم یخش احدا غیره من الانس والجان وعلی آله واصحابه اهل البر والاحسان
وعلی الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان اما بعد میگوید فقیر محمد ثناء الله
عثمانی نقشبندی مجددی غفر الله له ولاسلافه که اول از فرائض که انسان بدان مکلف شده تصحیح عقائد است
علی ما جاء به المرسلون من رب العالمین وانفسه وسدوده خاتم النبیین محمد سید المرسلین وچون بنابر فساد اهواء
وزیغ قلوب در دین محمدی فرقهای متعدده مدعی اسلام پیدا شدند مجسمه وجبریه وقدریه وروافض وخوارج
ومرجیه لاجرم اهل حق برای دفع شکوک وشبهات شان تاسیس مبانی سنین واحکام آن کتب ورسائل
تصنیف نموده جزاهم الله خیر الجزاء اما چون از فرقهای زائغه بحکم اما الزبد فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس
فیمکث فی الارض کذلک یضرب الله الامثال اکثر بظهور آمدند وناچیز شدند وکفی الله المؤمنین القتال
وکان الله قویا عزیزا وسوای فرقه اهل حق اهل سنت وجماعت باقی نماندند مگر روافض خصوصا اثنا عشریه
وزیدیه وازانها خوارج در بعضی بلاد ودرین وقت از جمله مذهب اثنا عشریه ظهوری پیدا کرده وبسبب جهل وحمق
اکثر اهل زمان خصوص بعضی از اهل بلده پانی پت که آباء واجداد شان اهل سنت وجماعت بودند گمراه شدند
فقیر خواست که کتابی بعبارت فارسی آسان در رد روافض نویسد تا هر جا که ازان نفع گیرد وشاید که کسی براه
هدایت آید واجر نویسنده راقم الحروف حاصل بگردد وازانجا که اطلاع بر کتب مذهب شان اهل سنت اعتماد ندارند لهذا برای

الزام خصم بآیات قرآنی استدلال کرده میشود یا بروایات کتب معتبرهٔ روافض مثل کافی تصنیف محمد
بن یعقوب الکلینی و تهذیب و استبصار تصنیف ابی جعفر محمد بن حسن الطوسی و فقه من لا یحضره الفقیه لمحمد بن علی
بن بابویه القمی و استبصار ابن مطهر الحلی و جامع عباسی و غیر آن و تفسیر منسوب بسوی ابی محمد الحسن العسکری و امثال
آن تا روافض را دران مجال انکار نباشد و در اکثر مسائل عقائد مثل حدوث عالم و اثبات صانع و توحید باری
تعالی و تنزیه او از صفات نقصان مثل جسمیه و امثال آن چون اثنا عشریه دران با اهل حق نزاع ندارند و نیز ادله
عقلیه و نقلیه ان در کتب کلام بشرح و بسط مذکور است و بجهة ظهور ادله آن مسائل در رنگ بدیهیات نزد علما
و حکما است لهذا در آن مسائل بنابر اختصار چندان گفتگو نکرده شده و بر ذوات آن مسائل و خلافی که بعضی
از فرقهای روافض دران نوشتند اکتفا نموده شد مگر جا بجا که مقدمه لطیفه بر خاطر ریخته آنرا نوشته شد و درین باب
عالم اجل و عارف اکمل فرید الدهر وحید العصر ابو النصر نصیر الدین محمد المشتهر بخواجه نصر الله الحسینی المکی المدنی
اصلا و الکابلی وطنا کتابی نوشته است در غایت حسن و جمال و براعنه کمال آن بزرگ کتب روافض را
از تفسیر و حدیث و عقاید و فقه و تاریخ بسیار ملاحظه فرموده و عمر عزیز خود دران صرف نموده اکثر ادله در کتاب خود
جهة ابطال مذهب خصم و اثبات مذهب خود از کتب معتبره عند الروافض آورده است این فقیر هم بحکم وللارض
من کاس الکرام نصیب روایات کتب روافض را ازان کتاب اخذ نموده و المسئول من الله العصمة و السداد و چون
این کتاب بحمد الله تعالی بقسمی تمد که اگر ادنی شعور و انصاف داشته باشد حکم کند که روافض را اصلا جای
دم زدن نگذاشته لهذا نام این کتاب السیف المسلول لسنة العلیا علی الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا نهاده
شده و این کتاب را تقسیم کرده شد بر مقدمه و هفت مقاله و خاتمه مقدمه در بیان فرقهای روافض مقاله اولی
در ابطال مذهب روافض و اثبات مذهب اهل سنت و جماعه بر وجه اجمال مقاله دوم در بیان عقاید اهل سنت
و جماعة و ابطال مسایل خلافیه روافض بر وجه تفصیل مقاله سیوم در بحث امامت که آنرا روافض از اصول عقاید
و اهل سنت آنرا از فروع میدانند مقاله چهارم در جواب مطاعن خلفا و غیره صحابه کرام و مطاعن فرقه ناجیه
اهل سنت مقاله پنجم در افضلیت و در آنکه جمیع صحابه بخیر نیکی یاد نباید کرد و در کف اللسان عما شجر بینهم
و در جواز لعن یزید مقاله ششم در ذکر خرافات روافض و ابطال ان و ذکر بعضی مسائل فروع آنها

مقام هفتم در ذکر بعضی مسائل فروع که اهل السنة در باب آن متمیز اند خاتمه در ذکر حب ائمه اهل بیت و عداوت
الثقلین و نفرت و شمائل حضرت مهدی علیه السلام مقدمه در بیان آنکه اصول فرق روافض چهار اند
یکی غلاة دوم کیسانیه سیوم زیدیه چهارم امامیه پس غلاة بیست و چهار فرقه شده اند یکی سبائیه منسوب
بعبدالله بن سبا یهودی صنعانی که یهودی بود منافق در زی مسلمانان درآمده اول بنای رفض نهاده
و ملت اسلام را بر هم زدن خواسته میگویند که علی خداست ابن ملجم شیطانی را بر صورت علی کشته و علی در ابر است
رعد آواز است و برق درهٔ او دویم مفضلیه اصحاب مفضل صیرفی میگویند که خدا در او حلول کرده است و منقطع
نشود سیوم سریغیه اصحاب سریغ میگویند که خدا در پنج کس حلول کرده نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین چهارم بزیعیه اصحاب
بزیع بن یونس که جعفر بن محمد را خدا گویند و میگویند که وحی بسوی ائمه می آید پنجم کاملیه اصحاب کامل که خدا را
بکاملیه موصوف و ارواح را به تناسخ قائل اند و میگویند که روح خدا در آدم پس در شیث همچنین در انبیا و ائمه
و میگویند که صحابه کافر شدند به ترک بیعت علی و علی کافر شد به ترک حق خود ششم مغیریه اصحاب مغیرة بن سعید
عجلی که خدا را جسم بصورت مردی میگویند بر سر او تاج هفتم جناحیه قائل اند تناسخ ارواح را و میگویند که خدا
روح است در آدم پس در شیث همچنین در انبیا و ائمه و علی رسید پس در حسن و حسین و محمد حنفیه و عبدالله بن
معاویة بن عبدالله بن جعفر ذی الجناحین حلول کرده و او را بعد محمد بن حنفیه امام تجسیم میدانند و انکار معاد
و استحلال محارم میکنند هشتم بیانیه اصحاب بیان بن سمعان میگویند که خدا در علی حلول کرده پس در محمد بن علی پس
در پسرش ابی هاشم بن محمد پس در بیان نهم منصوریه اصحاب ابی منصور عجلی و آنها را عجلیه نیز گویند اقدم عالم
و ابدیت آن قائل اند و احکام را انکار و جنت و نار را تاویل میکنند و محمد باقر را امام میگویند پس ابی منصور را
دهم امویه اصحاب موی می گویند که علی شریک محمد بود در نبوت یازدهم مفوضیه میگویند که خدا دنیا را پیدا کرده
به محمد صلی الله علیه و سلم سپرده و هر چه در دنیا است بروی مباح کرده و بعضی میگویند که به علی تفویض نموده
و بعضی گویند بهر دو دوازدهم خطابیه اصحاب ابی الخطاب محمد بن ابی زینب الاجدع الاسدی میگویند که علی خدای بزرگ
است و جعفر صادق خدای خورد و ائمه پسران خدای اند و ابو الخطاب نبی است و ابو الخطاب یاران خود را
بشهادت زور بر مخالفان خود امر کرده سیزدهم از جمله خطابیه یک فرقه معمریه است اصحاب معمر میگویند که جعفر صادق

نبی است

نبی است پسر ابو الخطاب و بعد قبل او همه احکام شرع مفوض است بسوی نبی و همه احکام را ساقط کرده چهاردهم
غرابیه میگویند که محمد و علی با هم مشابه بودند چون دو غراب جبرئیل وحی به علی آورده بود بغلط به محمد رسانید
پانزدهم ذبابیه میگویند که علی خدا است و محمد نبی است و این هر دو مشابه بودند چون دو مگس شانزدهم ذمیه
که نبی صلی الله علیه و سلم را مذمت میکنند و میگویند که علی خدا ست محمد را فرستاده بود تا خلق را بسوی او خواند
محمد بسوی خود خواند و یک فرقه از ذمیه اثنینیه است که از مذمت رجوع کرده اند و محمد را شریک علی ساخته اند هر دو را
خدا میگویند هفدهم خمسیه میگویند که خدا پنج اند محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اینهمه یکی اند و روح خدا بدیشان
حلول کرده هیچ یکی را بر دیگری فضیلت نیست و بعضی از اینها از فاطمه تا نیث حذف میکنند بزعم نفی شی ال
انوثیه تا آنکه او را دختر محمد و زن علی و مادر حسن و حسین میگویند هژدهم نصیریه اصحاب نصیر نوزدهم اسحاقیه
اصحاب اسحق این هر دو میگویند که خدا در علی و اولاد او حلول کرده است بیستم علبائیه اصحاب علباء بن ذراع
ادسی و قیل الاسدی میگویند که علی خدا ست و افضل است از محمد و محمد با وی بیعت کرده بیست و یکم رزامیه اصحاب
رزام میگویند که امام بعد علی ابن ابی طالب محمد بن علی است پس ابو هاشم پسر علی ابن عبد الله بن عباس
بوصیت ابی هاشم او را پس اولاد او تا منصور پسر حلول کرده خدا در ابی مسلم صاحب دعوة و او کشته نشده و محارم
را حلال میدانند و فرائض را ترک کرده اند بیست و دوم مقنعیه اصحاب مقنع میگویند که خدا چهار اند علی و حسن و حسین
و مقنع بیست و سوم غمامیه میگویند که خدا در فصل بهار در زمین فرود می آید و در ابر دور دنیا میگردد و پس باز بسوی
آسمان میرود و این فرقه را ربیعیه نیز گویند اما کیسانیه که منسوب اند به کیسان مولی حسن مجتبی یا مولی علی مرتضی
خود را بوی منسوب می کنند و کیسان شاگردی محمد بن حنفیه کرده و کیسانیه شش فرقه اند یکی کربیه اصحاب ابی
کریب ضریر میگویند که امام بعد علی پسرش محمد بن حنفیه است او صاحب الزمان است نمرده و در کوهی با چهل کس
از یاران خود در آمده و نزد او دو چشمه است از شهد و آب روان شده دوم اسحاقیه اصحاب اسحاق بن عمر میگویند
که امام بعد محمد بن حنفیه ابو الهاشم است پسر او لا داو بوصیة الا ب الا بنا و میگویند که خدا در علی و اولاد او
حلول کرده سیوم کندیه اصحاب عبد الله بن حرب کندی که او را بعد ابی الهاشم علی ابن عبد الله بن عباس است
پسر پسری محمد پسر پسرش ابراهیم صاحب ابی مسلم المروزی پسر پسرش پنجم طیاریه میگویند که امام بعد

ابی هاشم عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار است ششم عماریه اصحاب عمار بن ابی عبیده
ثقفی میگویند که امام بعد علی حسن است پس حسین پس محمد بن حنفیه هفتم زیدیه که خود را نسبت میکنند بزید بن علی
ابن حسین و فرق اند یکی فرقهٔ اولی که اعتقاد شان را در اصول و فروع موافق اهل سنت و جماعت است تا آنکه
آنها علی رضی الله عنه را افضل صحابه میگویند و میگویند که خلافت حق علی بود او به طوع و رغبت خود بخلفا باز
نهاده و جمیع صحابه را به نیکی یاد می کنند دوم جارودیه اصحاب ابی الجارود زیاد ابن زیاد میگویند که امام
بعد پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی است رضی الله عنه بالنص علیه صفا لا بالتسمیه و تکفیر صحابه میکنند
بسبب ترک اقتدای علی و امام بعد علی حسن است پس حسین پس امامت شوری است در میان اولاد حسنین
هر که خروج بسیف کند و عالم و شجاع بود امام است زید را امام میگویند و پسرش یحیی را امام میگویند و در امام منتظر
اختلاف دارند بعضی میگویند که منتظر محمد بن عبد الله بن حسین بن حسن است که دعوی امامت کرده بود
و در عهد منصور کشته شده و زیدیه میگویند که او زنده است کشته نشده و بعضی گویند که محمد بن قاسم بن حسین حسنی
کوفه که در ایام خلافت معتصم کشته شده و آنها انکار قتل او میکنند سوم جریریه و آنها را سلیمانیه نیز گویند اصحاب
سلیمان بن جریر امامت را شوری در تمام خلق میگویند و منعقد میشود امامت نزد ایشان به دو مرد از خیار مسلمین میگویند
که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اگرچه امت خطا کرده که با وجود علی با آنها بیعت نموده و تکفیر عثمان و طلحه و زبیر و عایشه میکنند
چهارم بتریه که آنها را ثومیه نیز گویند اصحاب بتر ثومی و مغیرة بن سعید الملقب بالابتر میگویند که بیعت ابی بکر
و عمر خطا نیست چرا که علی ترک کرد امامت را برای ایشان و توقف میکنند در عثمان و علی را امام میگویند در وقت
بیعت او و پنجم نعیمیه اصحاب نعیم بن یمان مثل بتریه اند مگر آنها تکفیر عثمان میکنند نه غیر او از صحابه ششم یمانیه
اصحاب فضیل بن رکین مثل جارودیه میگویند مگر آنکه تکفیر طلحه و زبیر و عایشه میکنند نه غیر ایشان از صحابه
هفتم خشبیه اصحاب خلف بن عبد الصمد میگویند امامت شوری است در اولاد فاطمه و هر که سوای اولاد فاطمه
خلیفه شود بر وی خروج واجب است آنها بر بادشاهی خروج کرده بودند و سلاح شان نبود مگر خشب
لهذا آنها را خشبیه گفته شده هشتم یعقوبیه اصحاب یعقوب قائل اند برجعت و انکار امامت ابی بکر و عمر و تبرا از آنها
میکنند نهم صالحیه اصحاب حسن بن صالح میگویند که امامت شوری است در اولاد فاطمه هر که خروج بسیف کند و عالم

و تحاج باشد امام است اما امامیه که نصب امام بر خدا واجب میگویند و میگویند زمانه خالی نمی ماند از امامی

از اولاد فاطمه بست و پنج فرقه اند ازانجمله یک فرقه اسمعیلیه سیزده فرقه شده پس مجموع سی و هشت فرقه شده اند

یکی حسنیه میگویند که امام بعد علی مرتضی حسن مجتبی است پس پسر حسن مثنی المسمی بالرضا پس پسرش عبدالله

هر دو برادر در ایام خلافت منصور دوانقی خروج کردند و خلقی کثیر با آنها جمع گشته پس کشته شدند دوم

نفسیه میگویند که نفس زکی کشته نشده ظاهر خواهد شد سیوم حکمیه اصحاب هشام بن حکم میگویند که امام علی مرتضی است

پس حسن پس حسین پس علی بن الحسین پس محمد باقر پس جعفر صادق و میگویند که خدا جسمی است که طول و

عرض و عمق او مساویست چهارم سالمیه اصحاب هشام بن سالم جوالیقی در امامت مانند حکمیه اند و خدا را بر صورة انسان

میگویند همچنین است عقیده فرقه پنجم شیطانیه که انها را نعمانیه نیز گویند اصحاب محمد بن نعمان الصیرفی ملقب بشیطان

الطاق ششم میثمیه اصحاب میثمی در امامت همچنان میگویند و خدا را جسم صاحب اعضا میگویند هفتم زراریه

اصحاب زراره بن اعین در امامت مثل حکمیه اند لیکن مجسمه نیستند و صفات خدا را حادث میگویند هشتم یونسیه

اصحاب یونس بن عبدالرحمن القمی میگویند که خدا بر عرش است و فرشتگان حامل عرش اند نهم بدائیه

که قائل اند به بدا یعنی میگویند که خدا چیزی میکند پس بخاطرش چیزی دیگر میاید و آن می کند دهم مفوضه

میگویند که حق تعالی پیدا کردن دنیا به محمد صلی الله علیه وسلم سپرده و بعضی میگویند که به علی رضی الله عنه

سپرده و بعضی میگویند که بهر دو سپرده و این فرقه ها از غلاة امامیه اند و متفق اند بر شش امام مذکورین یازدهم

باقریه میگویند که امام بعد علی بن الحسین باقر است و او نمرده منتظر الخروج است دوازدهم حاضریه میگویند

که امام بعد باقر پسرش زکریاست زنده است در کوه حاضر سیزدهم ناووسیه اصحاب عبدالله بن ناووس

بصری میگویند که امام بعد باقر جعفر صادق است زنده است منتظر چهاردهم عماریه اصحاب عمار میگویند که امام

بعد جعفر پسرش محمد است پانزدهم اسمعیلیه میگویند که امام بعد جعفر پسرش اسمعیل است پس اسمعیلیه سیزده

فرقه شدند یکی مبارکیه اصحاب مبارک میگویند که اسمعیل زنده و مهدی موعود است دوم باطنیه میگویند

که اسمعیل مرد امام بعد او اولاد او ست میگویند که عمل بباطن کتاب واجب است نه بر ظاهر او سیوم قرمطیه

اصحاب حمدان بن قرمط و بعضی میگویند که قرمط دهی است از دهات واسط میگویند که امام بعد جعفر محمد

پسر حسن مثنی [illegible] نفس زکیه [illegible] برادرش [illegible] عبدالله [illegible]

بن اسمعیل بن جعفر الصادق است بسبب نص جعفر بر وی و محمد زنده هست نزد وی با وجود وفات میگویند چهارم
سمطیه اصحاب یحیی بن ابی السمیط میگویند که امامت بعد جعفر صادق در پسران اوست اسمعیل محمد موسی و عبد الله
و افطح ثم فی اولادهم پنجم میمونیه اصحاب عبد الله بن میمون میگویند که ظاهر آیات حرام است و منکر
معاد. ششم خلفیه اصحاب خلف میگویند که هر چه در کتاب و سنت از صلوة و زکوة و صوم و حج و غیره وارد شده
محمول است بر معنی لغوی و انکار قیامت و جنت و نار میکنند هفتم برقعیه اصحاب محمد بن علی البرقعی انکار معاد و
شرایع و تاویل نصوص و انکار نبوة بعضی پیغمبران میکنند در حق بعضی انبیا قایل اند لعنة الله علی
اعداء الانبیاء هشتم جنابیه اصحاب ابو طاهر الجنابی انکار معاد و احکام میکنند و میگویند که هر که احکام عمل کند قتل او
واجب است و این هر چهار فرقه قایل بامامت اسمعیل بن جعفر اند نهم سبعیه میگویند که رسل هفت اند آدم و نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و مهدی و در میان هر دو رسل هفت کس اند که شریعت آنها قایم میکنند
و ضرور است که در هر عصر یکی از آن باشد و اسمعیل بن جعفر یکی از آنها است دهم مهدویه میگویند که امام بعد جعفر
اسمعیل است ثم ابنه محمد ثم ابنه جعفر ثم ابنه محمد ثم ابنه عبد الله الرضی ثم ابنه ابو القاسم عبد الله ثم ابنه محمد الذی
سمی نفسه بالمهدی ثم ابنه القائم بامر الله ثم ابنه اسمعیل المنصور بقوة الله ثم ابنه معد المعز لدین الله ثم ابنه
ابو منصور نزار العزیز بالله ثم ابنه ابو علی منصور الحاکم بامر الله ثم ابنه ابو الحسن علی الظاهر لدین الله
ثم ابنه معد المستنصر بالله و چون نوبت امامت بمهدی رسید در بلاد مغرب غالب آمد و سلطنت کرد و جماعت
از عیسی متابعت او کردند و مدتی در بلاد افریقیه غالب آمد و سلطنت در اولاد او باقی ماند و بعضی از اولاد او
بر مصر هم و بعضی بر شام هم مسلط شدند و بعضی اهل یمن مذهب ایشان را اختیار کردند یازدهم نزاریه که آنرا حمیریه
و یا میریه نیز گویند عالم را قدیم و ارواح را متناسخ میگویند و انکار معاد و جنت و نار می کنند و میگویند که امام
بعد مستنصر پسرش نزار است که مستنصر اول نص بر امامت او کرده بود و کوتاه نیاورد او را حجر کرده پسر دویم
خود مستعلی را امام کرده میگویند که معتبر نص اول است و نص ثانی بعد نص اول جائز نیست و امام بعد نزار
پسرش اوی هست پسر پسرش حسن و دوازدهم مستعلیه میگویند که امام بعد از مستنصر پسرش ادنی پسر پسرش
مستعلی است و میگویند که امام تکالیف شرعیه لازم نیست در دو امام را که تکالیف شرعی ساقط کنند از خرافات

وازخرافات شان است که میگویند حسن بن صباح حمیری چون بمصر در آمد لبعضی زنان نزار را در بابت

بادی پسری صغیر از اولاد نزار بود یعنی هادی پس دیرا پرورش کرده و درین قصه طویل می آرند و اہل

تاریخ میگویند که هادی پسر نزار نبود و بهمه مستعلیه میگویند که امام بعد مستنصر پسرش مستعلی بالله ابو القاسم احمد

که مستنصر بعد حجز نزار نائبا او را خلیفه ساخت و نص ثانی بر ناسخ نص اول ست و چون مستعلی را بعد موت پدر

مردم بیعت کردند نزار براه رخود را جمعیه بر دو پسر صغیر و کبیر سخت در قید شدید کرد تا که همه در قید مردند و نزار هیچ

اولاد و عقب نگذاشته و امام نزد مستعلیه بعد مستعلی بالله پسرش منصور الآمر باحکام الله ست ثم ابنه میمون

عبد الحمید الحافظ لدین الله ثم ابنه ابو منصور محمد الظافر بامر الله ثم ابنه ابو القاسم علی الفائز بنصر الله ثم ابنه

ابو عبد الله محمد العاضد لدین الله و چون نوبت بوی رسید بعضی امرای بادشاهان شام بروی غالب آمده او را

حبس کردند تا که در حبس بمرد و از اولاد و عهد بنی کسی نماند که دعوی امامت کند انتهیه فرقه های اسمعیلیه اند که میگویند

که بعد جعفر صادق امام اسمعیل بن جعفر است و دوم از فرقه های امامیه فطحیه است که آنرا افطحیه و عمائیه نیز گویند صحاب

عبد الله بن عمی میگویند که امام بعد جعفر صادق عبد الله بن جعفر است و او مرد و اولاد نگذاشت لیکن ...

رجوع خواهد کرد سیوم اسحاقیه میگویند که امام بعد جعفر صادق پسرش اسحق است که مثل پدر بود در علم و ...

و سفیان بن عیینه وغیره ثقات محدثین اہل سنت از وی روایت حدیث کرده اند نیز در هم اصحاب ابی یعفور ...

همه در گناه از انبیا در سل جائز است نوزدهم قطعیه بیستم موسویه بیست یکم ممطوریه بیست دوم رجعیه این چهار فرقه ...

که امام بعد جعفر صادق موسی کاظم است لیکن قطعیه میگویند که موسی قطعا مرده و موسویه در موت او توقف دارند و ممطوریه

میگویند نمرده است و نخواهد مرد تا که مالک تمام زمین شود و او المهدی در رجعیه میگویند که مرده است لیکن باز رجوع خواهد

بست و سیوم احمدیه که امام بعد موسی احمد بن موسی بن جعفر را میگویند که امام بعد موسی پسرش علی بن موسی رضا ثم

ثم ابنه محمد التقی ثم ابنه علی النقی ثم ابنه الحسن العسکری ثم اخیه جعفر بن علی النقی و او اولاد نگذاشته بیست و چهارم

اثنا عشریه میگویند که امام بعد حسن عسکری پسرش محمد بن الحسن است و او زنده است منتظر مهدی موعود است

و از خوف دشمنان مخفی شده بعد زمانی ظاهر خواهد شد **مقاله اولی** در ابطال مذهب روافض و اثبات مذهب

اہل سنت و جماعت بروجه اجمال **برهان اول** با آیات قرآنی مثل قوله تعالی ان الذین امنوا ...

وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئك
هم الفائزون يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فيها نعيم مقيم خلدين فيها ابدا
ان الله عنده اجر عظيم ، وقوله تعالى لكن الرسول والذين امنوا معه جاهدوا باموالهم
وانفسهم واولئك لهم الخيرات واولئك هم المفلحون اعد الله لهم جنات ، وقوله تعالى
حبب اليكم الايمان وزينه في قلوبكم وكره اليكم الكفر والفسوق والعصيان اولئك هم الراشدون
وقوله تعالى والذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين اووا ونصروا
اولئك هم المومنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم ، وقوله تعالى فانزل الله سكينته على رسوله وعلى
المومنين والزمهم كلمة التقوى وكانوا احق بها واهلها ، وقوله تعالى للفقراء المهاجرين الذين
اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله اولئك
هم الصادقون والذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون
في صدورهم حاجة مما اوتوا ويوثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ، وقوله تعالى هو الذي
يصلي عليكم وملائكته ليخرجكم من الظلمات الى النور ، وقوله تعالى الذين هاجروا واخرجوا
من ديارهم واوذوا في سبيلي وقاتلوا وقتلوا لاكفرن عنهم سياتهم ، وقوله تعالى فيه رجال يحبون
ان يتطهروا والله يحب المطهرين ، وقوله تعالى ان الله اشترى من المومنين انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التورية والانجيل
والقرآن ومن اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم التائبون
العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون
عن المنكر والحافظون لحدود الله وبشر المومنين ، وقوله تعالى اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا
وان الله على نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله ، وقوله تعالى محمد
رسول الله والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا يبتغون فضلا من الله
ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم في التورية ومثلهم في الانجيل كزرع

اخرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار
وعد الله الذين امنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظيما وقوله تعالى وجاهدوا في الله
حق جهاده هو اجتباكم وما جعل عليكم في الدين من حرج ملة ابيكم ابراهيم هو سماكم
المسلمين من قبل وفي هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على الناس فاقيموا الصلوة
واتوا الزكوة واعتصموا بالله هو موليكم فنعم المولى ونعم النصير وقوله تعالى كنتم خير امة اخرجت
للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله وقوله تعالى لكن الرسول والذين
آمنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم اینهمه آیات و دیگر آیات دلالت دارند برآنکه صحابه از مهاجرین
و انصار بهترین امتها اند و تحقیق عند الله مومنان اند نه منافق چنانچه روافض ملعونان خیال میکنند آنها
بجان و مال خود در راه خدا جهاد کردند حتی جهاد و ایمان و اعمال صالحه محبوب دلهای شان است و کفر و عصیان
مکروه است نزد آنها کلمه تقوی از لوازم وجود آنها حق تعالی ساخته و آنها احق اند بتقوی و اهل تقوی اند
آنها صادقان اند در ایمان و اقوال گناهان شان را حق تعالی آمرزیده و جان و مال ایشان را حق سبحانه
عوض بهشت خرید فرموده آنها بصفات حمیده از توبه و عبادة و حمد و نماز و امر معروف و نهی منکر و نگاه داشت
حدود حق تعالی موصوف اند حق تعالی همه آنها را وعده بهشت کرده پس روافض ملعون که تهمت ارتداد
بآنها می کنند محال و باطل است و الا جهل حقتعالی از عواقب امور لازم آید باز حق تعالی میفرماید
قوله تعالی والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات الآیة
وقوله تعالی والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم وقوله تعالی ومن یتبع غیر سبیل
المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم وساءت مصیرا این آیات و مانند این دلالت دارند برآنکه
هرکه سبقت صحابه کند به نیکوئی و دعای مغفرت کند برای آنها و در دل خود کینه و عداوت از طرف آنها ندارد حق تعالی
از آنها راضی است و آنها از خدا راضی اند و بهشت برای آنها مهیا و هرکه پیروی کند سوای راه آنها او را بدوزخ
رساند و شک نیست که اهل سنت و جماعت براه صحابه میروند و آنها را به نیکوئی یاد می کنند و دعای مغفرت

برای اینها میخواهند و روافض بلکه صحابه میکنند و مطاعن اینها میشمارند و از ذکر خیر اینها غیظ و غضب میخورند
و بدروغ و افترا از امیر المومنین علی و از جعفر صادق روایت میکنند که صحابه بعد وفات نبی صلی الله
علیه وسلم همه کس مرتد شدند مگر چهار کس چنانچه روایت کرد سلیم ابن قیس در کتاب وفات نبی صلی الله علیه وسلم
که صحابه همه بعد پیغمبر صلعم مرتد شدند مگر چهار کس و در روایتی از صادق روایة کردند مگر شش کس و بنا برهمین عقائد
فاسده سب و لعن صحابه میکنند و رای سوای راه اینها برآورده اند پس ما بین آیات اهل حق اهل سنة باشند و روافض
بر باطل و قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار بر روافض وارد برهان ثانی آنکه حق تعالی میفرماید وعد الله
الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئا یعنی حق تعالی وعده کرده است مسلمانان صالحان از شما یعنی از صحابه که اینها را یعنی بعضی از
اینها خلیفه سازد و قوة دهد دین اینها را که حق تعالی آن دین را برای اینها قبول کرده است و خوف اینها را از کفار
دور کرده امن دهد تا عبادة خدا کنند بتوحید این آیة دلیل است برانکه مذهب اهل سنة و جماعة حق است و همین
دینست مرضی و مقبول الهی که حق تعالی خلفاء راشدین را از صحابه در زمین خلیفه کرده و آنقدر قوة و شوکت داد
[illegible] برای مسلمانان قسمت نمودند
[illegible] بکردند و از اهل سنة خدمت
صالحه خلفاء راشدین الی الآن در بعضی اقلیم غالب و متصرف اند و بر کتاب و سنة مروی صحابه کرام عمل میکنند و اگر مذهب
روافض حق باشد خلف وعده الهی لازم آید چه بر اعتقاد فاسد شان علی و اشیاع او قوة بر اظهار دین حق نیافتند
و همیشه از اهل باطل بر جان و مال و اهل و عیال خود خائف بودند و قران تحریف کرده خلفا را تمام عمر بخوف اعداء
در نماز و غیره میخواندند تا آنکه در ایام خلافت خود هم امیر المومنین بر اظهار دین خود و خواندن قران خود قدرت نیافتند
چنانچه مرتضی که از اکابر علماء شیعه است در کتاب تنزیه الانبیاء والائمه بدان تصریح کرده و دیگر ائمه نوبت خلافت
نرسید و دین حق را پوشیده بیاران خود میگفتند و در ظاهر بر دین [illegible] میگفتند که در اعتقاد فاسد آنها
کذب است و اگر روافض دعوی بی دلیل کنند که اظهار این وعده موقوف بر ظهور مهدی است گفته شود که کلام

در قوله تعالی وعد الله الذین امنوا منکم ازان ابی است نیز اگر بعد دوازده صد سال
یا هفت صد سال یا بیست سال یا چهل سال دین حق قوة یابد کدام جای امتنان است و این مدت قلیل نسبت بانهمه تمادی
طویل حکم عدم دارد کما لایخفی علی اولی الالباب مناسب این احتجاج است **برهان ثالث** که حق تعالی
وعده کرده است بغالب داشتن دین حق را بر دیگر ادیان قوله تعالی لیظهره علی الدین کله ولو کره الکافرون
وقوله تعالی حقا علینا نصر المؤمنین وقوله تعالی انا لننصر رسلنا والذین امنوا فی الحیوة الدنیا
ویوم یقوم الاشهاد وقوله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی
الصالحون وقوله تعالی ولینصرن الله من ینصره الا ان حزب الله هم المفلحون و همچنین آیات دیگر در قرآن
بسیار اند و شک نیست که غالب بر جمیع ادیان در اکثر اوقات و اکثر آفاق و ظاهر و باهر بر جمیع فرق مدعی اسلام
اهل سنت و جماعت است اگر این مذهب حق نبودی و مذهبی دیگر حق بودی خلف در وعده الهی لازم آمدی خصوص
که صاحب آن زبان باعتقاد ایشان هنوز از خوف اعدا مختفی است قدرت ظهور ندارد تا بقدرت اظهار دین چه رسد **برهان
رابع** باحادیث نبوی صلی الله علیه وسلم که امامیه هم بدان اعتراف دارند حدیث ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا من هم یا رسول
الله قال هم الذین هم علی ما انا علیه واصحابی رواه احمد وابو داود والترمذی وغیرهم باسانیدهم الصحیحة
فقیر باحادیث مرویه کتب اهل سنت استدلال نمیکند و اگر نه از احادیث مرویه اهل سنت صدها و هزارها است که اثبات
حقیت مذهب اهل سنت و جماعت میکند و ابطال مذهب روافض مینماید اما باین حدیث و امثال این حدیث از آن جهت استدلال
میکند که روافض هم باین حدیث قائلند لیکن از خاتمه این حدیث انکار دارند و میگویند که آنحضرت صلعم در جواب سائل ما انا
علیه واصحابی نفرموده بلکه ما انا علیه واهل بیتی فرموده و موید این روایت اهل بیتی است **حدیث**
ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن
تخلف عنها هلک رواه الحاکم ورواه احمد والبزار فی صحیحه عن ابن عباس وابن الزبیر **وحدیث**
زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی وفی روایة
انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی رواه الترمذی اهل سنت میگویند

که در هر دو روایت تعارض نیست بلکه انا علیه و اصحابی و ما انا علیه و اهل بیتی مآل هر دو یکی است چه اهلبیت
هم داخل صحابه اند فاطمه و پسرانش و رقیه و ام کلثوم و زینب اولاد پیغمبر صلعم و عائشه و زینب و حفصه و سایر
ازواج پیغمبر صلعم و عباس و علی و جعفر و عقیل و پسران عباس همه هم از اهلبیت اند و هم از اصحاب آن و لمعان
سبیل ایشان اهل سنت و جماعت اند نه روافض که منکر و لاعن و طاعن تمام دختران آنحضرت سوای فاطمه و تمام
ازواج پیغمبر اند صلعم و آنچه روافض اهل بیت بر علی و فاطمه قصر میکنند عرفا و لغة و شرعا باطل است نیز آنچه ظاهر
میکنند که علی و فاطمه را دینی سوای دین دیگر صحابه بود باطل است و خلاف خبر اهل تواتر و آنچه میگویند که علی
[illegible] اولو شنیده چیزی دیگر گفته اند همچنین خلاف
[illegible] آورده قال الزموا السواد الاعظم
[illegible] الشیطان کما ان الشاذة من الغنم للذئب
و شیعه اجماع دارند بر اینکه آنچه در نهج البلاغه است همه صحیح و متواتر است و نیز رضی در نهج البلاغه و غیره از
امیر المومنین روایت کرده که امیر المومنین کتابی بمعاویه بن ابی سفیان نوشته الذات للناس حماة و حرم الله
علیها و غضب الله علی من خالفها فتنة نفسک قبل حلول کدا و هم ابن میثم در شرح نهج البلاغه ما تیره روایت
کرده و نیز در نهج البلاغه و شروح آن آورده که امیر المومنین بمعاویه نوشته ما کنت الا رجلا من المهاجرین اوردت
کما اوردوا و اصدرت کما اصدروا و ما کان الله لیجمعهم علی الضلال و موید است روایت ما انا
علیه و اصحابی را حدیث عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم رواه البیهقی و روی ابن عدی فی الکامل بایهم اخذتم قال البیهقی و متنه
مشهور و قد رواه باسانید متنوعة یرتقی بها الی درجة الحسن و این حدیث را اکثر علمای امامیه هم روایت
کرده اند مفید تلمیذ محمد بن بابویه قمی که از کبار علمای روافض است اعتراف کرده که این حدیث صحیح است و کتابی علیحده
تصنیف کرده در معنی قوله صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و در تاویل این حدیث
لغویات بسیار گفته غرضکه این حدیث باتفاق فریقین صحیح است و نیز موید این حدیث است آنچه بیهقی در مدخل
از ابن عباس و دارقطنی در فضائل صحابه و ابن عبد البر از جابر و عبد بن حمید در مسند خود و دارمی و ابن عدی

و عبدری در جمع بین الصحیحین و ابن عساکر و حاکم از عمر بن الخطاب روایت کرده‌اند و حاکم تصحیح آن کرده قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سألت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی الیّ یا محمد
ان اصحابک عندی کالنجوم بعضها اقوی من بعض وفی روایة اضوء من بعض ولکل نور فمن اخذ
بشیء مما هم علیه من اختلافهم فهو عندی علی هدی و نیز بیهقی در مدخل از ابن عباس روایة کرده انه
قال اختلاف اصحابی رحمة بر این حدیث اسحق موصلی و عمرو بن الحسن الحافظ اعتراض کرده‌اند که اگر اختلاف
رحمة باشد پس البته اتفاق عذاب باشد خواجه نصر الله رحمة الله علیه در جواب این اعتراض گفته که این اعتراض
از سوء فهم معترض ناشی است چراکه چون اختلاف رحمة باشد اتفاق بطریق اولی رحمة است لیکن چون در
اختلاف مظنه خطا بود لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دفع توهم حال اختلاف بیان فرموده و حال اتفاق
جای دیگر بیان فرموده که لا یجتمع امتی علی الضلال و فقیر در جواب این اعتراض میگوید که معنی اختلاف اصحابی
رحمة آنست که در اختلاف اصحاب امت را توسعه و رخصت است بهر که از صحابه تقلید و اقتدا نمایند جایز باشد چنانچه
اصحابی کالنجوم بر آن دلالة دارد پس رحمة کنایه است از توسعه و رخصة و این توسعه در اجماع و اتفاق نیست بلکه
در آن صورة واجب و متحتم است بر لاحقان که بر اتفاق سابقان بروند والا مستحق عذاب شدید و مورد نوله ما تولی
و نصله جهنم و ساءت مصیرا گردند حاصل همه احادیث آنست که اتباع صحابه باید کرد اگر همه بر قولی
اتفاق دارند از آن انحراف نتوان کرد و اگر باهم اختلاف دارند بیکی از آن اقوال عمل باید نمود و چون بحدیث
لا یجتمع امتی علی الضلالة و ید الله علی الجماعة و بحدیث اصحابی کالنجوم امامیه اعتراف کردند پس اتباع را از اعتراف بروایة
الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی چاره نیست و اهل سنت روایة ما انا علیه و اهل بیتی و حدیث مثل اهل بیتی کمثل
سفینة نوح و حدیث انی تارک فیکم کتاب الله و عترتی را حجة خود می‌آرند و بوجوب محبت اهل بیت و عترت صحابه
قائل‌اند و در اتباع آنها هدایت را منحصر میدانند و روافض که دعوی محبت اهل بیت و عترت پیغمبر علیه السلام و اتباع
آنها میکنند محض غلط و باطل میگویند چراکه اهل بیت عبارت است از زنان و فرزندان و دیگر اقربا و همچنین عترة
عبارتست از نسل مردی و قومی و عشیره او و روافض دعوی محبت هم ندارند مگر با کسی از آنها نمی بینی
که از نسب زینب و رقیه و ام کلثوم بنات پیغمبر صلعم انکار دارند و از اکثر اولاد فاطمه عداوت دارند

و تکذیب جمیع جماعت زیدیه از محمد باقر و اولاد او اخبار و شان انکار دارند و اثنا عشریه زید بن علی بن حسین
و پسرش یحیی را و ابراهیم بن موسی و جعفر بن موسی را که علما و اتقیا و صاحب ظاهر و باطن بودند تکفیر و تفسیق
میکنند و جعفر بن موسی را جعفر کذاب نام نهاده اند و هم چنین جعفر بن علی برادر حسن عسکری را تکذیب
می کنند و حسن بن حسن مثنی و پسرش عبد الله و پسرش محمد ملقب بنفس زکیه و ابراهیم عبد الله و زکریا
ابن محمد الباقر و محمد بن عبد الله بن الحسین بن الحسن و محمد بن قاسم بن حسین و یحیی بن عمر از احفاد زید بن علی
بن الحسین بن الحسن و شیخ عبد القادر جیلانی و جماعه کثیره از علماء و اولیاء را کفار و سادات کافر میدانند
و مخلد فی النار میگویند و جماعه از امامیه اینها را در اعراف میگویند و چه قلیل اند اینها که آن جمع اهلبیت
را گمراه در عقیده دانسته قایل اند با امکه بعد مکث طویل از دوزخ به بهشت میروند نسبت حال شان باولاد فاطمه
و با دیگر اهل بیت از ازواج و اولاد و عصبات پیغمبر صلعم حال محبت آنها ظاهر است پس دعوی محبت اینها با عترت
باطل است و هم چنین انچه دعوی اتباع آنها می کنند و میگویند که ما اخذ دین از ائمه اهلبیت کرده ایم در دروغ
و باطل است و بطلان این ظاهر سازیم انشاء الله تعالی و اهل سنت که دعوی محبت و اتباع صحابه میکنند
ظاهر است لا نزاع فیه و همچنین محبت و اتباع ایشان را با تمام اهلبیت است امامیه خود معترف اند که جمهور
اهل سنت اخذ علم کرده از ائمه اهل بیت امام ابو حنیفه اخذ کرده علم از جعفر صادق و امام مالک هم از امام جعفر
اخذ کرده و هم از ربیعه و او از عکرمه و او از ابن عباس و او از علی ابن ابی طالب و شافعی از مالک اخذ کرده
که سلسله روایت او باهل بیت میرسد و محمد بن حسن از ابو حنیفه و احمد بن حنبل از شافعی تو حنبل اسناد ایشان
باهل البیت میرسد کذا ذکر ابن المطهر الحلی فی النهج و شرح المنهج و نیز ابو حنیفه از امام باقر روایت کرده و از
زید بن علی و باقر و صادق هر دو ابو حنیفه را اجازه اجتهاد داده اند مرویست از ابی اویس که گفت شنیدم ربیع
ابن یونس را که گفت داخل شد ابو حنیفه بر خلیفه ابو جعفر منصور پرسید منصور که نعمان از که علم آموختی گفت
از اصحاب علی ابن ابی طالب و از اصحاب ابن عباس منصور گفت محکم گرفتی کار خود را و مرویست که ابو
حنیفه در مسجد حرام نشسته بود گرد وی انبوه عام بود و جواب سائل میفرمود جعفر صادق آمد و بر سرش استاد چون ابو حنیفه
خبردار شد که صادق استاده است برخاست و گفت یا ابن رسول الله اگر از قبیل خبر داریم نمی نشستم

می‌باشیم صادق گفت بنشین ای ابوحنیفه و مردم را جواب ده بمیرن کار باقیه ام پیران چو در او ابوالمحاسن
حسین بن علی باسناد خود از ابی بختری روایت کرده که جعفر صادق چون ابوحنیفه را دید گفت گویا
که می‌بینم من بسوی تو زنده میشکنی سنت جدم را بعد که نهند شدن و باشی تو بپای قرار بر طلبوت زیاد درس
هر غروب و بتو راه یابند متحیران چون در مانند در راه نمائی آنها را راهی واضح چون حیران شوند پس ملهم شد
ترا از خدا مدد و توفیق تا که راه روند ربانیان بتو راه و دعوی آنکه ابوحنیفه با وجود اخذ علم از ائمه اهلبیت
از ایشان مخالفت کرده دعوی است بیدلیل اگر ابوحنیفه مخالفت صادق میکرد صادق تحسین و ترویج ابوحنیفه
و ابویوسف و محمد بن حسن برای زیارت موسی کاظم میرفتند چنانچه صاحب فصول از امامیه گفته که وقتیکه هارون
رشید کاظم را قید کرد اینها نزد او بهانجا میرفتند بیان کا خامس آثار مرویه از ائمه اهلبیت که در کتب شیعه
وارد شده است دلالت دارند بر حقیقت مذهب اهل سنت و بطلان مذهب روافض پس منها ما روی
عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویة فی جواب کتابه بعد ذکر ابی بکر و عمر و لعمری ان مکانهما فی
الاسلام عظیم وان المصاب بهما لجرح فی الاسلام شدید یرحمهما الله وجزاهما باحسن ما عملا اورده
شارح نهج البلاغة الثانی انه قال امیر المؤمنین الزموا السواد الاعظم فان ید الله علی الجماعة الحدیث
وقد مر من نهج البلاغة الثالث ما روی عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویة انما الشوری
للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان لله رضیا فان خرج منهم
خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین
وولاه الله ما تولی واصلاه جهنم وساءت مصیرا کذا فی نهج البلاغة الرابع ما صح عن امیر المؤمنین
انه کتب الی معاویة الا ان للناس جماعة یدُ الله علیها وغضب الله علی من خالفها الحدیث وقد مر
الخامس ما کتب ایضا الی معاویة ما کنت الا رجلا من المهاجرین اوردت کما اوردوا واصدرت
کما اصدروا وما کان الله لیجمعهم علی الضلال کذا فی شرح نهج البلاغة وقد اورد الرضی
بعضه السادس ما روی عن علی بن الحسین فی الصحیفة الکاملة انه کان یقول فی دعائه لاتباع الرسل
بعد دعائه لاصحاب محمد صلی الله علیه وسلم خاصة اللهم وصل علی التابعین لهم باحسان

الذين يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان خرجوا بالذين قصدوا
سميتهم ونحو حججهم ومضوا في اثارهم الاتمام بهدايتهم منارهم سكانفين موارد دينهم ودينوا
بدينهم على شاكلتهم السابقين ومنها ما روى صاحب الفصول من اثنا عشرية الاثنا عشرية عن ابي جعفر محمد
بن علي الباقر انه قال لجماعة خاضوا في ابي بكر وعمر وعثمان اما تشهدون انكم لستم من الذين قال
الله فيهم والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
الاية الثامن ما في التفسير المنسوب الى الامام ابي محمد الحسن العسكري رضي الله عنه رواه الامامية
ان الله تعالى قال لموسى يا موسى اما علمت ان فضل اصحاب محمد على جميع صحابة المرسلين كفضل
ال محمد على جميع ال المرسلين التاسع ما في التفسير المذكور ايضا ان ادم لما رأى محمدا وآله الطيبين وخيار
اصحابه المنتجبين ان تمنى قال الله تعالى قد بليت توبتك ثم ارجى لهم كلا في فضل سيد المرسلين
وآله الطيبين واصحابه المنتجبين واخبرها ان الله تعالى يفيض على كل واحد من محبي محمد وآل محمد واصحاب
محمد ما لو قسمت على كل عدد خلق الله من طول الدهر الى الاخرة وكانوا كفارا لكفاهم ولاداهم الى عاقبة محمودة
ولو احب رجل من الكفار او جهم رجل من ال محمد واصحاب الخيرة لكافاه الله عز وجل عن ذلك
بان يختم له بالتوبة والايمان ثم يدخله الجنة ولو ان رجلا ممن يبغض ال محمد واصحابه الخيرين او واحدا
منهم يعذبه الله عذابا لو قسم على مثل خلق الله لاهلكهم جميعا العاشر ما رواه صاحب كتاب السواد والبياض
من الامامية عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق انه قال في تفسير قوله تعالى رضي الله
عنهم ورضوا عنه رضي الله عنهم بما سبق لهم من العناية والتوفيق ورضوا عنه بما من عليهم بمتابعتهم
رسوله وقبولهم ما جاء به بالجادي عشر ما رواه علي بن عيسى الاربلي من عظماء الشيعة الامامية
الاثنا عشرية عن الصادق عن ابيه عن جده علي بن ابي طالب انه قال قد سمى ابا بكر رسول الله والمهاجرون
والانصار صديقا فمن لم يصدقه فلا صدق الله قوله في الدنيا والاخرة وقد التزم الاربلي في كتابه
كشف الغمة في معرفة الائمة ايراد ما اتفق عليه الفريقان من الاخبار والاثار الثاني عشر ما روي عن علي بن الحسين
في الصحيفة الكاملة انه دعا لهم وصلى عليهم ومدحهم بانهم احسنوا الصحبة وانهم فارقوا الازواج

والارداد في اصطبار كلمته وانهم منتظرين في محبته الثالث عشر ما روي عن امير المؤمنين انه
مدح المهاجرين والانصار بان احب اللقاء اليهم لقاء ربهم فانهم كانوا على ثقة بالوعد الالهي الصادق
وكمال اليقين بما هم عليه الرابع عشر ما ذكره الرضي في نهج البلاغة قول امير المؤمنين لقد رايت اصحاب
محمد صلى الله عليه وسلم فما ارى احدا يشبههم لقد كانوا يصبحون شعثا غبرا قد باتوا سجدا وقياما يراوحون
بين جباههم وخدودهم ويقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم كان بين اعينهم ركب المعزى من طول
سجودهم اذا ذكر الله هملت اعينهم حتى تبل جيوبهم ومادوا كما يميد الشجر يوم الريح العاصف خوفا من
العقاب ورجاء للثواب الخامس عشر ما روي عن امير المؤمنين انه كتب كتابا الى اهل مصر وذكر فيه انه
نهض في الاحداث التي وقعت من العرب في خلافة ابي بكر من رجوعهم عن الاسلام وطمعهم في
دين محمد الى غاية زهوق الباطل واستقرار الدين وانتشاره ذكره الرضي في نهج البلاغة وغيره
السادس عشر انه لما مات ابو بكر قام علي على باب البيت وهو مسجى فيه وقال كنت والله يعسوبا للمؤمنين
وكنت كالجبل لا تحركه العواصف ولا تزيله كذا في نهج البلاغة وروى الحافظ ابو سعيد بن سمان وغيره
عن محمد بن عقيل بن ابي طالب انه لما قبض ابو بكر الصديق وسجي عليه ارتجت المدينة بالبكاء كيوم قبض رسول
الله صلى الله عليه وسلم فجاء علي باكيا مسترجعا وهو يقول اليوم انقطعت خلافة النبوة فوقف على باب البيت الذي
فيه ابو بكر مسجى فقال رحمك الله يا ابا بكر كنت الف رسول الله صلى الله عليه وسلم وانيسه وذكر الحديث بطوله في
فضائل ابي بكر ومناقبه السابع عشر ما نقل علي بن عيسى الاربلي في كشف الغمة في معرفة الائمة من الاخبار
التي اتفق عليها اهل السنة والجماعة والشيعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد بن علي الباقر عن حلية السيف هل
يجوز قال نعم يجوز قد حلى ابو بكر الصديق سيفه بالفضة فقال الراوي اتقول هكذا فوثب الامام عن مكانه
فقال نعم الصديق نعم الصديق فمن لم يقل له الصديق فلا صدق الله تعالى قوله في الدنيا والاخرة
الثامن عشر آنچه در کتب روافض مرویست از ابی جعفر محمد الباقر که گفت امیر المؤمنین والله اخذ من الناس
احب الي ان القى الله بصحيفة من هذا المسجى ونیز در نهج البلاغه روایت کرده از امیر المؤمنین که گفته شد
که فلان جهاد کرد با کفار و قتال کرد با مرتدان تا که اینها را قتل کرد تا مسلمان شدند و اسلام بسبب آن

شایع شده و فتح کرده و جزیه را بنا کرده و مسجد را و دو شایع نشده در خلافت او فتنه و مراد ابوبکر است یا عمر این هم
تمام مروی است از امیر المؤمنین و از ائمه اهلبیت که روافض بصحت آن اعتراف میکنند و تاملی ندارند بانکه ابوبکر در عهد
در اسلام مرتبه عظیم است و مصیبه بانها مصیبه شدید است در اسلام و ابوبکر صدیق است هر که او را صدیق نگوید
خدا او را تصدیق نکند و امیر المؤمنین قسم خورد بخدا و گفت که آنها جهاد کردند با کفار و قتال کردند با مرتدان و جزیه
نهادند و مساجد بنا کردند و اسلام بسبب آنها شایع شد و دعا کرد برای آنها که حق تعالی آنها را جزای خیر دهد و در حق
ابی بکر و عمر بگریست و مناقب شان بیان نمود و قسم خورده گفت که والله کسی نیست در مردم که دوست تر باشد نزد من
از آنکه مانند وی عمل در صحیفه من نوشته باشد و با خدا ملاقات کنم از عمر و بر جنازه ابوبکر بگریست و گفت امروز خلافت پیغمبر منقطع
شد و مناقب او بمبالغه بیان نمود و در حق جمیع صحابه گفت که هر کرا امام گویند عند الله بیان امامت و هر که
از راه ایشان جدا شود بروی غضب خداست و او را جهنم است این آثار بمذهب نفس را اثری کنی امده
اهل سنت و جماعت ثابت شده مگر آنکه روافض این آثار را حمل میکنند بر تقیه و جوابش بوجوه است یکی آنکه تقیه
باطل است چنانچه بیان کنیم ان شاء الله تعالی دویم آنکه بر تقدیر تسلیم تقیه بمذهب نفس آنست که محمد باقر و
جعفر صادق مامور به تقیه شوند چنانچه بیاید ان شاء الله تعالی و اینجا آثار محمد باقر هم مذکور شده سیوم آنکه قراین
حالی و مقالی دلالت دارند بر آنکه این آثار مبنی بر تقیه نیستند چرا که تقیه عبارت است از اظهار باطل و اخفای حق
برای خوف اعدا و شک نیست که بنا بر ضرورة تقیه جایز باشد و بغیر ضرورة جایز نباشد که کذب در جمیع
ادیان حرام است و قبیح است لذاته و آنچه ضروریست مقدر است بقدر ضرورة پس صورتیکه مثلا مسلمانی در
کفار گرفتار باشد و کفار او را اکراه کنند بر اجرای کلمه کفر بر زبان پس اگر اکراه بقتل یا قطع عضو است و مکره
قادر بود بر آنچه از آن می ترساند از قتل یا قطع در آن ضرورة اگر مکره صبر کند و کلمه کفر نگوید و کشته شود ماجور
و شهید شود و عمل بعزیمه کرده باشد چنانچه خبیب رضی الله عنه در دست کفار گرفتار بود و کشته شد پیغمبر صلی الله
علیه و سلم او را سید الشهدا فرمودند و اگر در این حالت کلمه کفر بر زبان راند مغفور است و مرخص چنانچه عمار بن یاسر
در دست کفار مبتلا شد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را معذور داشت و اگر اکراه بقتل یا مانند آن نباشد بلکه باذیت
سهل بترسانیده باشد یا آنکه اکراه کننده قادر بر قتل و مانند آن نباشد در آن ضرورة اکراه موجود نشده

و اجرای کلمهٔ کفر روا نباشد و اذیت سهل خفیف نیست و در صورتیکه کسی اکراه نکرده باشد و کسی طلب نکرده باشد
و مسلمانی از خود کلمهٔ کفر بر زبان راند چگونه روا باشد و انشرح صدر است بکفر حق تعالی میفرماید الا من اکره و قلبه
مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله در ما نحن فیه مثلا اگر
کسی مدح خلفاء راشدین بحضور ائمهٔ اهلبیت کرده باشد و آنها سکوت کنند یا بایکونه تصدیق نمایند بتحمل که مبنی
بر تقیه باشند و گر چنین نباشند بلکه بی استدعای کسی چون امیر المؤمنین ایشان مدح و ثنای خلفاء راشدین کنند و خبر
آنها چشم گریان حاضر شود و قسم بالله تعالی خورده و آرزو کنند که شمل اعمال و در صحیفهٔ من باشد و من بجزای
ملاقات کنم در نهج البلاغه کدام احتمال تقیه است چه ضرورة داعی بر تقیه بایشان در آنوقت بنزد ایشان مردم بودند
که چنین الفاظ گفتند و چه ضرر با ایشان رسید چه خصوص در قسم یاد کردن که ضرورة است و محمد باقر در جواب سائل که در صدیق
شک کرد از جا برجست و کلمهٔ نعم الصدیق نعم الصدیق گفت چه احتمال تقیه است و این قرینهٔ حالی دلالت دارد
بر نفی تقیه و دیگر در آثار مذکوره قرائن حالی و مقالی بسیار دلالت دارند که این قول بنا بر تقیه نبود کما لا یخفی علی
من له ادنی شعور بیان سادس آنچه ابن مطهر حلی در منهج گفته هر فرقه از هفتاد و سه ملت که عقاید او از
عقاید دیگر ملتها باین و جدا باشد و موافق خود گرداند که آن فرقه بر حقست و هر فرقه که با اهل باطل بتغییر موافقت
داشته باشد مذهب او باطلست و گمان برده که مذهب امامیه حق است چرا که سوای امامیه از هفتاد و دو ملتها
کسی مسئلهٔ امامت قایل نشده و کسی تکفیر صحابه و طعن و لعن ایشان زبان نگشوده اینهمه مقدمات صحیح اند لیکن
استدلال ابن مطهر باین مقدمات بر حقیت مذهب امامیه باطل است اینهم صحیح که هر فرقه که در اکثر مسایل عقاید با دیگر
فرقهای باطل بودن بعید داشته باشد حق است چه بدیهی که حق ضد باطلست فماذا بعد الحق الا الضلال و اینهم
صحیح که از هفتاد و دو ملت مسلمانان مسئلهٔ امامت کسی قایل نشده و بطعن و لعن صحابه کسی زبان درازی
نکرده فی الواقع اینهمه حمق و جهل مرکب است انکار بدیهیات کردن با پیغمبر دوستی کردن و کسانیکه تمام عمر رفاقت پیغمبر
کردند و جان و مال خود را نثار نمودند و دین پیغمبر را در حیات و بعد وفات پیغمبر در عالم شایع کردند و بتواتر معنوی
ثابت شده که پیغمبر را با ایشان صحبتهای محبت و یگانگت بود و یک یک حدیث بدرجهٔ تواتر رسیده باشد و قرآن
مجید از مدح و ثنای ایشان جا بجا مملو است با ایشان دشمنی داشتن و سلوکهای پیغمبر را بر تقیه و نفاق محمول داشتن

ذو در حق پیغمبر حق تعالی او را رحمة للعالمین گفته و با تمام دین و الکمال نعمت بر وی بشارت داده گمان
بردن که بجز چهار کس یکس از وی هدایت نیافته یعنی حق و انکار بدیهیات از هیچ عاقلی نیاید مگر از بعض
یا از خوارج که اینها هم بحماقتی دیگر مثل این فرقه مبتلا اند که با اهل بیت پیغمبر عداوت دارند و دعوی محبت پیغمبر میکنند
و با علی که او را پیغمبر طفلی مثل فرزندان پرورش کرده و در جوانی دختر خود در نکاح وی داده و اولاد پیغمبر
از صلب او مانده و تمام عمر در محبت او دریغ نکرده دشمنی میدارند و تکفیر میکنند و سب و لعن تجویز مینمایند بجز بعض
از رفضا و و ملت سوای خوارج باین حماقت مبتلا نیست فنعوذ بالله منهما اگر این اشیا خود را امتیاز ملتها
باطلی مزایا نه تحسین امتیاز در خوارج هم موجود است و نیز اینها که اکثر صحابه با اتفاق بر مسائل امامت دارند
اینها هم چند فرقه اند که یکی تکفیر دیگری می کنند اسحاقیه و اسمعیلیه تکفیر اثنا عشریه میکنند و بالعکس کسی از یکی
از فریقین امام میداند دیگری تکفیر او میکند پس قول تبرجیح یکی بر دیگری ترجیح است بلا مرجح و تحقیق
مقام آنست که امتیاز امامیه از دیگر ملتها فقط در مسئلهٔ امامت نزد اهل سنت از مسائل فروع است چه نصب امام
بر عباد واجب است چنانچه جهاد واجب است و امامیه اکثر اصول عقاید با معتزله و خوارج در هیچ موافقت دارند
چنانچه در مبحث الهیات مذکور شود انشاء الله تعالی و مذهب اهل سنت و جماعت از همه بون بعید دارد و کنه این
سخن آنست که عقل در ادراک مسایل ذات و صفات باریتعالی و احوال قیامت کافی نیست و الا احتیاج
بعثت پیغمبران نمی شد و در آراء عقلا اختلافات نمیشد چنانچه در شرایع انبیا اختلاف نیست پس چون
پیغمبران آمدند و احکام الهی آوردند بعضی چیزها را عقل ما قصد مساعدت نکرد و اهل سنت و جماعت عقل را
برکنار داشته تا آنچه شرع ناطق شده بود تمام آن ایمان آوردند و من حیث و مکمن بعض گفتند پس اگر
موافق عقل آمد نور علی نور و اگر موافق عقل نیفتاد حمل بر قصور عقل خود کردند و کل من عند الله گفته تسلیم
نمودند و کیفیت و چگونگی آن مفوض بعلم الهی داشتند این راه است که اهل سنت را در تمام مسایل عقاید
جاریست و این راه است که حق تعالی برین مدح میکند و میفرماید یعنه ایات محکمات هن ام الکتاب
واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء
تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا و این آیه

[illegible]

که اهل سنت و جماعت بدان امتیاز دارند از دیگر ملتهای زایغه که اینها هر یک به پیروی عقل ناقص خود کتاب
و سنت را پس پشت انداختند پس کتاب و سنت اگر موافق عقول شان آمد بر آن راه رفتند والا انکار کردند و متحیر
ماندند و راه گم کردند قال الله تعالی کلما اضاء لهم مشوا فیه واذا اظلم علیهم قاموا از حال
شان خبر میدهد بعضی گفتند که موجودیکه جسم نباشد و مکان و جهت نداشته باشد معقول ما نمی شود آنها خدا را
جسم گفتند و مجسمه شدند و بعضی روافض هم برین راه رفتند و بعضی گفتند که حق تعالی تکلیف کرده است عباد
را باتیان عبادات و اجتناب از معاصی و وعده و وعید کرده است بر افعال پس اگر افعال مخلوق عباد نباشند
ظلم بر عباد لازم آید و عقل قبول نمیکند که افعال عباد را خدا خالق باشد آنها قدریه و مجوس این امت شدند
و بعض روافض باین راه هم رفتند و بعضی گفتند که مکلف صلاحیت خالقیت ندارد اینقدر فهمیدند باز غلط کردند
گفتند پس عذاب بر معاصی عباد ظلم است نیز آتش بر خاک بیچاره را عذاب کردن عقل قبول نمیکند اینها
جبریه شدند و بعض روافض باین راه هم رفتند میگویند شیعه علی بر گناهی که کند او را عذاب نخواهد شد و بین الجبر
والقدر که از شرع ثابت شده کسی را از جبریه و قدریه معقول نشد و بعضی انکار صفات زایده بر ذات کردند
بمتابعت حکما و بعضی را بلکه اکثر ملتهای باطله را بودن قرآن غیر مخلوق و صفتی از صفات معقول نشد
که حرف و صوت است چگونه بذات حق قایم باشد و بعضی منکر عذاب قبر شدند میگویند که مرده جماد است
عقل قبول نمیکند که معذب باشد و اکثر اینها صراط و میزان و وزن اعمال و اکثر تفاصیل معاد را معقول
نمیدانند و رویت حق تعالی را معقول نمیدانند از نتیجه این سفها و دو ملت باطله بهم رسیدند پس بنا
این همه مذاهب باطله بر یک اصل است که عقل را مقدم میدانند و شرع را تابع عقل میکنند و هر کس پیروی عقل ناقص
خود کرده براه دیگر رفته و هر یک بر راه شیطانی بود و با او واصل جهنم شده و اهل سنت و جماعت عقل را نابینای گمگشته
خود را قرار دادند که حق تعالی میفرماید و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و میفرماید والله یعلم وانتم
لا تعلمون و دست بدست نبی معصوم که او را حق تعالی برای راهنمونی کوران فرستاده بود دادند
و عنان اختیار خود و خوبی سپردند هر سو که برد همان راه رفتند و بی تشویش بمنزل مقصود که جنت است رسیدند
بیت چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان ❀ چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

ای برادر این مسئله بکلی حق تعالی منزه از تشبیه ومثال میباشند واز جسم انهم کانتی میکنند وچون اینهم
حق تعالی میفرماید الرحمن على العرش استوى ونیا سفوق ابلهم ایمان بدان می‌آریم انکار
آن نمی کنند ومیگویند الاستواء معلوم والکیف مجهول والایمان به واجب والبحث عن کیفیته
لا یجوز همچنین باوجود تنزیه حق تعالی از جارحه ید الله قائل اند ومیگویند که کیفیت این مسئله معلوم
نیست مفوض است بعالم الهی برهان سلیم آنکه ثبوت تحریر صحه مذهب روافض نه ثبوت ثابت میشود
ونه ما جاء به النبی صلى الله علیه وسلم بلکه از تمامی متواترات وثوق برخیزد وانکار متواترات
وسفسطه بهم رسید چراکه ما پیغمبر صلى الله علیه وسلم نه دیده ایم ونه ابوبکر را ونه علی را ونه معجزه پیغمبر را ونه جبرئیل
را ونه قرآن بحضور ما نازل شده بلکه قرآن را یافتیم وبخبر متواتر دریافتیم که این قرآن بر محمد نامی نازل
شده بود وفصحای عرب قاطبة معارضه آن کردند وهمه اینها بان کثرت اشخاص وطول زمان وتحدی
از جانب محمد بقول فأتوا بسورة من مثله از معارضه آن عاجز آمدند وآن محمد نامی مردی بود از قریش
امی دعوی نبوت کرده واین قرآن خوانده ومردم را بسوی خدا دعوت نمود ودر آنوقت کسی رفیق محمد
نبود وهیچ حشم نداشت از احاد الناس بود واین سخن محمد بر وضیع وشریف اهل مکه که با دین آبائی
الفت گرفته بودند گران آمد در بر عداوت محمد برخاستند چون معجزات بدست محمد ظاهر شدند وکلام او
در قلوب هم تاثیر کرد بقدر استعداد مردم بر قبول دین محمد آوردند اول کسیکه ایمان آورد ابوبکر بود
یا علی بس دیگر جماعتی مسلمان شدند مثل عمر وعثمان هم از آن جماعه بودند پس روز بروز آفتاب هدایت
الهی قوه میگرفت وظلمت کفر رفع میشد وکفار در عداوت محمد واصحاب محمد در برهم زدن دین او تقصیر
نکردند ومسلمانان که تابع محمد شده بودند در محبت وتائید دین او از جان ومال تقصیر نمودند تا آنکه
از اطراف هر جانب از بلاد دوری متباعده مردم بهر سو که هر یک بدینی دیگر الفت داشتند متفق در دین محمد
در بافته واز هر جانب یدخلون فی دین الله افواجا آنگاه بخطاب الیوم اکملت لکم دینکم
سرفراز شده وامر وحکم فاذا فرغت فانصب والى ربك فارغب ندای الرفیق الاعلى برداشت
بعد وفات آنحضرت دریاران او همچنانکه در حیات او در ترویج دین او ساعی شدند بعد وفات او

همچنان سعیها کردند ابوبکر با بنی حنیفه وغیره قبایل عرب که مرتد شده بودند جهاد کرده و عمر رضی الله عنه بلاد کفر را بنور اسلام
منور کرده که کسری و قیصر را برهم زد و اینهمه خبر متواتر اگر موجب علم هست پس نبوة محمد صلی الله علیه وسلم مسلم
و قرآن هم کلام حق و حق محمد صلی الله علیه وسلم بر گردن ما مسلم که آنهمه رنجها کشیده و سعیها نموده ما مردم را از
ظلمة کفر برآورده بنور اسلام مشرف کرده و راه جنت نموده و همچنین حق ابوبکر و عمر و عثمان و علی وغیره اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم که درین رنج کشیدنها و سعیها شریک و رفیق محمد صلی الله علیه وسلم بوده اند بر گردن ما ثابت
و متحقق شد لیکن برابر نه بلکه بتفاوت درجات که حق تعالی گفته لا یستوی القاعدون من المؤمنین
غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین
باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وقال الله تعالی لا یستوی منکم
من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا
وکلا وعد الله الحسنی و مذهب روافض باطل شد و مذهب اهل سنة ثابت شد و اگر این خبر متواتر هیچ مفید علم
نیست و اینهمه مردم لکها زن و مرد عرب و عجم از قبائل شتی و امکنه متباعده و امزجه مختلفه که دینهای
آباء خود را گذاشته دین محمد را اختیار کرده بودند و اینها از جان و مال رنجها کشیده دین محمد را محکم نموده بودند
و اینهمه صحبتهای پیغمبر یافته بودند صحبت پیغمبر اینها را هیچ فائده نکرد و اینها همه بخاطر داشت ابوبکر و عمر دین
محمد را بر پا نهاده اند و قرآن منزل را انداخته قرآن عثمان را نسبت به محمد و خدا کرده متواتر روایت کردند
و دینی دیگر سوای دین محمد از خود تراشیده بما رسانیده اند پس از کجا ثابت شود که محمد نامی در دنیا
موجود شده و معجزات ظاهر کرده و درین صورت که اعتماد برین خبر متواتر نماند بوجود محمد و معجزات او علم از
کجا حاصل شود بلکه از همه متواترات وثوق برخیزد چه جایز است که بصره و بغداد و مصر در جهان وجود
نباشد مردم بدروغ متفق شده خبر بوجود آن بلاد بما رسانیده باشند و این خود سفسطه است و دعوی کردن
بانکه ازین خبر متواتر علم بوجود و نبوة محمد صلی الله علیه وسلم حاصل میشود و علم باحسان و اسلام ابی بکر حاصل
نمیشود این دعوی بی دلیل است کما لا یخفی **برهان ثامن** آنکه مذهب روافض بهیچ دلیلی از ادله شرع
ثابت نمیشود پس این مذهب باطل است چرا که بر قرآن اعتماد ندارند میگویند که قرآن را صحابه تحریف

کرده اند وایه متواتر است از عثمان متواتر است نه از پیغمبر صلعم و احادیث پیغمبر صلعم که بروایة صحابه مروی
شده البته نزد آنها معتبر نیست که میگویند همه آنها بعد پیغمبر مرتد شدند مگر چهار کس و اجماع صحابه بطریق اولی
نزد شان حجت نیست پس این مذهب که آورده اند به پیغمبر نسبت می کنند از کجا اگر آنکه آنها دعوی می کنند که
که این دین خود را از ائمه اخذ کرده ایم این دعوی شان باطلست بوجوه یکی آنکه اول اثبات امامت باید
کرد پس این دعوی باید نمود و امامت فرع نبوة است و چون نبوت بجز متواتر صحابه ثابت نشد چنانچه
ذکر کرده ایم پس امامت چگونه ثابت شود و قول جماعة لا تحصی که صحابه و تابعین باشند چون معتبر نمی
علم نباشد دخل کرده میشود باتفاق شان بر کذب در دعوی عصمت که مصحح قول و باشد ثبوت آن
محالست و دو نه شرط الفنا و نیز عصمت فرع امامت است پس چون امامت ثابت نشد عصمت ایشان کی ثابت شود
دویم آنکه اگر امامت حق بودی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پسر خود محمد بن حنفیه را از آن مطلع ساختی
و چیزیکه از اصول دین و بنا اسلام است جاهل و محمد را از آن غافل نگذاشتی و محمد بن علی را با علی ابن الحسین
نزاع نشدی چنانچه امامیه زعم میکنند که در امامة محمد بن حنفیه با علی ابن الحسین نزاع کرد و حجر اسود را حکم کرد
الی آخر ما افتروه و هم چنین علی ابن الحسین پسر خود زید را مطلع ساختی و زید از امامة محمد باقر انکار نکردی
حالانکه کلینی در کافی از ابان روایت کرد که هشام احول گفت که مرا زید بن علی گفت که تو با ما با
تا جهاد کنیم احول گفت فی زید گفت جان خود را از من عزیز میداری احول گفت یکی جهاد
را در زمین حجة است یعنی امام بر حق یعنی محمد باقر پس بودن من با تو و نبودن یکسانست زید گفت که
با من آنقدر محبت داشت که لقمه سرد کرده در دهن من میداد کی گوارا داشتی که مرا در آتش دوزخ اندازی
اگر محمد باقر امام بر حق بودی مرا مطلع ساختی سیوم آنکه در امامة نزد امامیه نص جلی شرطست و این
که اگر امامت از اصول دین باشد شایع آنرا کی مهمل گذارد پس اگر در امامة نص بطریق احاد کافی گو
روا نباشد که روایت احاد موجب علم نیست و بنا عقاید بران نمیتوان شد پس واجبست که نص متواتر
باید و لهذا امامیه دعوی تواتر میکنند و دعوی تواتر باطلست چرا که اگر متواتر بودی اینقدر
ائمه گو واضح است تا آنکه اصحاب یک امام که هر یک دعوی اخذ علم از زبان امام میکنند باهم اختلاف دارند چنانچه

از اصحاب جعفر صادق عمر بن سعید مدائنی وغیره میگویند که امام بعد جعفر پسرش عبد الله است وعلی بن ابی حمزه
سالم وعلی بن رباح وغیره میگویند که امام بعد جعفر موسی است وامامت بر موسی ختم شد وجماعتی گفته که امام
بعد موسی پسرش علی است همچنین در اصحاب موسی اختلاف شد احمد بن ابی بشر سراج ابی جعفر وحسین بن مهران
ومحمد بن ابی نصر سکونی وعثمان بن عیسی ابو عمرو عامری وصفوان بن یحیی ابو محمد بجلی میگویند که امامت بر موسی
ختم شد ودیگر اصحاب موسی میگویند که امام بعد موسی علی است همچنین اختلاف بسیار در اصحاب ائمه واقع
شده واین اختلاف دلیل کذب است وموجب اضطراب وفنا درستی است ودر احادیث آحاد چه جای متواتر
کما لا یخفی چهارم آنکه دعوی امامت از ائمه متعارض آمده مثلا محمد باقر وزید هر دو پسران علی ابن الحسین وهر دو
عالم ومتقی ومتصف باوصاف کمال وامامیه ذکر دعوی امامت نقل میکنند زیدیه از زید واثنا عشریه وباقریه
از محمد پس یکی را تصدیق کردن ودویم را تکذیب نمودن ترجیح است بلا مرجح فتعارضا وتساقطا ونیز بعضی از
اصحاب ائمه چنانچه حسن بن علی بن وصال از اصحاب رضا وجواد منکر امامت آن هر دو بود وتکذیب میکرد
کسی را که هر دو را امام وواجب الطاعة دانند وسماعة بن مهران حضرمی از اصحاب صادق وکاظم وعثمان
بن عیسی از اصحاب کاظم ورضا منکر بودند امامت رضا را پس با اینهمه تکاذب وتعارض در اقوال ائمه واقوال
اصحاب ائمه امامت چگونه ثابت شود پنجم آنکه امامیه میگویند که ائمه از خوف اعدا مذهب خود ظاهر نمیکردند
ودر ظاهر مثل اهل باطل بتقیه سخن میگفتند وقول حق پوشیده بیاران خود میگفتند بلکه در خلوة هم نمی گفتند
ومیگفتند للحیطان آذان یعنی دیوار هم گوش دارد رواه الکلینی عن الصادق پس قول
اینچنین کسان قابل اعتماد نباشد محتمل که آنچه پوشیده بتنهایی گفتند همان باطل باشد ومقصود اضلال
آنها باشد وآنچه در ظاهر میگفتند حق میگفتند چه اضلال شرذمه قلیل بهتر است از اضلال جم غفیر یعنی
که تعارض در قول وثوق از هر دو قول می برد ولهذا اگر شاهد بعد ادای شهادت از شهادت رجوع
کند وگوید که شهادت بدروغ داده بودم هر دو قول وی قابل اعتماد نیست چرا که احتمال کذب در هر دو قول
یکسانست ولهذا اگر پیش از حکم رجوع کرد قاضی حکم نکند وبعد از حکم از رجوع شاهد قاضی فسخ حکم
نکند بلکه ضمان بر ذمه شاهد لازم گرداند ششم آنکه امامیه از ائمه استخبار روایت می کنند

از بنا گوئی کتاب مید احادیث متواتر است بلکه جمیع از ان کفریات است و بطلان آن ظاهر است
پس و فوق آن دیگر روایت امامیه نیز رفته با علی از حد بیرون آنقدر رضا لاز امیر المومنین روایت می کند
انه قال فی خطبته انا الخذ العهد علی الارواح فی الازل انا المنادی الست بربکم انا
منشی الانام این کفریات بلاشبه انواع کفر است که دعوی الوهیت است و نیز ابی نصیر از صادق کلام
روایت کرده که مشعر دعوی الوهیت است و از همین قبیل است آنچه مفسران آن فرقه رب را بمعنی علی تفسیر میکنند
در قوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک و در قوله تعالی انهم ملاقوا ربهم وانهم
الیه راجعون و نیز امامیه از ائمه روایت می کنند ان الله بعث الرسل والنبیین علی ولایة علی
و در تفسیر قوله تعالی لئن اشرکت لیحبطن عملک میگویند لئن شرکت یا محمد فی الخلافة غیر علی
غیره لیحبطن عملک و نیز از امیر المومنین روایت می کنند انا المتقدم علی غیره این نیز کفریات که مقتضی
تفضیل علی است بر انبیا الا بر محمد صلی الله علیه وسلم و نیز ابن بابویه در علل الشرائع از صادق روایت
کرده و دعوی تواتر آن نموده که صادق گفته محب علی لا یدخل النار این مخالف نصوص قطعیه از
کتاب و سنت متواتره است که هر که محب علی نیست کافر و مخلد فی النار است نزد روافض و چون
محب علی به هیچ گناه داخل نار نشود پس فائده تحریم معاصی باقی نمی ماند و چنین خرافات مبطل شرائع است
همه آنکه سلسله روایت حدیث امامیه تا ائمه بحد تواتر البته نمی رسد چرا که امامیه خود معترف اند که ائمه از خوف
اعدا تقیه می نمودند و مذهب خود ظاهر نمیکردند و کلمه حق پوشیده بیاران خود میگفتند و در عوام خلاف
آن میگفتند و بدیهی است که روایاتی که در آن تقیه و اخفا تا این قدر منظور باشد که در خلوت هم بامر نیکی گفته شود
بحد تواتر هم آن رسید چرا که اخفای خبر متواتر محال است و تواتر مستلزم شیوع و شهرت پس تواتر و تقیه
منافات است ای برادر اهل سنت که از رجال لا یحصی روایت می کنند و روایات شان علی رؤس
الاشهاد والاعلان است با اینهمه کثرت شان بجز چند حدیث از روایات اهل سنت بدرجه تواتر نمی رسند
بیشتر نزد اهل سنت متواتر المعنی است که قدر مشترک را از چند حدیث متواتر میگویند و خبر نیست متواتر
اهل سنت کتاب الله است که بنای عقاید اهل سنت بر آنست و روایات امامیه که سلسله اسناد شان

پیغمبر با ایشان است و دعوی میکنند که ائمه بسر گوشی بیاران خود خفیه میگفتند و قرآن نزد ایشان محرف
شده قابل اعتماد نیست پس روایات امامیه چگونه احتمال تواتر دارد پس ادعای تواتر از امامیه نیست
مگر مثل ادعای یهود تواتر را در تأبید دین موسی و قتل عیسی با آنکه خود یهود معترف اند که بخت نصر تمام
یهود را کشته بود بجز ده دوازده کس نگذاشته و چون واضح شد که سلسله اسناد امامیه تا ائمه امکان
تواتر ندارد پس اساس عقاید این فرقه ضاله از بیخ برکنده شد که اخبار احاد موجب علم و مفید قطع نیست
هشتم آنکه سلسله اسناد امامیه قابل وثوق و اعتماد نیست چرا که عقیده روافض آنست که محب علی
هر گناهی که کند ازان سوال نخواهد شد گو پسر خود را بکشد و با مادر خود زنا کند و برای اثبات این قول آثار
از ائمه روایت میکنند چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و قوله تعالی فیومئذ لا یسئل
عن ذنبه انس ولا جان برین قول خود حمل میکنند پس وضع حدیث برای تائید دین خود که در زعم
فاسد ایشان بنابر نیة صالحة که هدایت مردم است بسوی دین حق و محبت علی البته نزد ایشان جایز بلکه
مستحسن باشد پس وثوق بر آن سلسله نماند مع انکه سلسله اسناد روافض تا ائمه که مذکور میکنند موافق قواعد
مقرره روافض هم اکثر آن بدرجه صحة نمیرسد صحاح در کتب ایشان بر قلیل اند نص علیه صاحب الهدایة
من الامامیة و معهذا انرا صحیح میدانند چون بر مقتضای قواعد ایشان سنجیده میشود ضعاف ظاهر میشود
یا موضوع باز آنهم احادیث را معارضات اند و مرجحات آنها از نسج عنکبوت سست تر و در آن حرافات
اند و علمای ایشان دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه و غیره ائمه ثقات روات و قدمای مجتهدان امامیه را تکذیب
کرده اند چنانچه هشام بن حکم و هشام بن سالم و طاقی صیرفی و زراره بن اعین و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم
و مالک جهنی و دارم بن حکم و ریان بن الصلت را تکذیب کرده و رد کرد و صادق بعضی آنها را منع کرد از
دخول بر خود و ابن مسکان را تکذیب کرد و زید بن علی بن الحسین هشام احول را فیما رواه عن ابیه فی الامامة
و بعضی ثقات آنها بعضی را تکذیب میکنند چنانچه هشام بن سالم جوالیقی و هشام بن حکم و صاحب الطاق
هر یک دعوی روایت میکنند از علی بن الحسین و محمد باقر و جعفر صادق و همه میگویند که ما اخذ کرده ایم مذهب
از باقر و صادق و باز هر یکی دیگر را انکار و تکذیب و تذلیل میکنند چنانچه هشام بن حکم کتابی تصنیف نموده

دررد جواب‌ میدد صاحب الکشاف لما ذکره النجاشی پس روایت کسی از انها معتبر نباشد و نیز امیر المومنین
از اصحاب خود شکایت بسیار کرده که سخن من نمیشنوند و اطاعت من نمیکنند چنانچه بیاید انشاء الله تعالی
پس روایت اینچنین مردم معتبر نیست و نیز اکثر راویان اخبار ایشان کرنیته روایة از انها در کتب معتبرة
خود می ارند و تمسک باحادیث انها می کنند کذاب وضاع اند منهم جعفر بن محمد بن عیسی بن شاپور قراری
ابی عبد الله کذاب است وضاع قال النجاشی کان ابو عبد الله ضعیفا فی الحدیث وقال احمد بن الحسین
یضع الحدیث وضعا ویروی عن المجاهیل وسمعت من قال کان فاسد المذهب وحالا ابو جعفر طوسی
شیخ طائفه ضاله وغیره ازوی روایت می کنند و بر روایت او اعتماد دارند و منهم حسن بن عیاش
بن الجریش الرازی ابن علی نیز ضعیف بلکه وضاع است قال النجاشی الحسن بن عباس بن الجریش
الرازی ابن علی ضعیف جدا وضاع له کتاب فی انا انزلناه فی لیلة القدر وهو کتاب ردی الحدیث
مضطرب الالفاظ حالانکه ازوی کلینی در کافی چند حدیث روایت کرده و کافی نزد انها از صحاح است
و منهم علی بن حسان وهو وضاع قال النجاشی ضعیف جدا ذکره بعض اصحابنا فی الغلاة فاسد الاعتقاد
وله کتاب تفسیر الباطن تخلیط کله روایت کرد کلینی ازوی در صحیح خود و منهم محمد بن عیسی قال نصیر بن
صباح هو کذاب وی عنه ابو عمرو الکشی وغیره و منهم عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی قال النجاشی زعم
اصحابنا انه یضع الحدیث حالانکه ازوی ثقات انها مانند علی بن الحسین و ابن فضال وغیره روایت
کردند و از انها کلینی روایت کرده و نیز از انها محمد بن حسن طوسی و ابن بابویه اکثر احادیث روایة
کردند که بنا مذهب شان بر انست و بیان نهدی که از مجتهدان امامیه است زندیق بود و وضاع و مغیرة
بن سعید پسری بود در کوفه از روافض که ساحر و کذاب بود و ابن هر دو صادق تکذیب کرده و گفته تفتراون
علینا اهل البیت ویروبان عنا الا کاذیب بعضی از راویان احادیث انها آن کسانند
که سزاء خدا نارند و توحید نمیکنند و در مسئله توحید بر ائمه افترا می کنند چنانچه هشام بن سالم و هشام بن حکم
و صاحب طاق خدا را جسم ثابت میکنند و به ائمه نسبت مینمایند امام ابی الحسین علی الرضا از انها
بری کرده و گفته ولیس القول ما قال الهشامان ربا ایهم جمیع محدثین روافض از انها روایت

حدیث می کنند و انها را التعدیل حینئذ یه خاتمة التعدیل بوده دیگر در اسناد احادیث بنا بر تقریر احادیث از انها
مروی است ضعفا اند منهم ابراهیم بن صالح الانماطی ابو اسحق و الحسن بن سهل النوفلی و الحسن بن زراره
الطفاوی و اسمعیل بن عمر بن ابان الکلبی و اسمعیل بن یسار الهاشمی و حسین بن احمد المنقری و جماعة
بن سعید الخثعمی و هو ضعیف فاسد و کلینی ازوی روایت کرده و عثمان بن عیسی شیخ الطائفه یعنی ابو جعفر
طوسی و غیره ازوی روایت کرده و عمر بن سمر طوسی و غیره جماعتی ازوی روایت کرده و بر خبر او اعتماد
دارند با آنکه ضعیف است و سهل بن زیاد ازوی ابو جعفر طوسی روایت کرده و محمد بن سنان ازوی نیز
طوسی و غیره روایت کرده اند بر خبر او اعتماد دارند حالانکه ضعیف است و ابراهیم بن عمر الیمانی و داود
بن کثیر الرقی که با وجود ضعف فاسد العقیده هم هست و طوسی ازوی در تهذیب و استبصار و غیره
روایت کرده و بر خبر او اعتماد دارند و صالح بن حماد و امیه بن خدیجه و معاویه بن میسره و عامر
الاحمسی و خالد بن نجیح و محمد بن قیس ابی احمد و محمد بن عیسی و داود بن حصین و علی بن حمزه
و وهیب بن مصقله و حسین بن یزید نوفلی و اسمعیل بن ابی زیاد سکونی و وهب بن وهب و حسین
بن عبید و جماعتی کثیر دیگر همه اینها ضعفا اند نجاشی و عشائری و حلی و ابن ابی داود و غیره علماء
جرح و تعدیل بغیر فرقه ضاله بر تضعیف اینها عن تنصیص کرده و با اینهمه محدثین اینها در صحاح خود احادیث
از اینها روایت میکنند و فقهای اینها باحادیث اینها حجت می آرند و دیگر در سلسله اسناد احادیث
اینها جماعتی است لا تحصی مجهول الحال اند حسن بن ابان که حال او باتفاق علما ایشان مجهول است
حالانکه خبر او در اصحاح شمرده اند نص علیه ابن المطهر فی المنتهی و منهم المقتول فی الکدس و القاسم
بن سلیمان و عمر بن حنظله هر دو مجهول العداله اند و عمر بن ابان مجهول الحالست و عباس بن عمرو الفضل
الکسن و علی بن عقبه و قیس بن سمعان و هاشم بن ابی عمار جنبی و بشر بن یسار یساری و موسی
بن جعفر و فضل بن سکره و زید الیامی و سعید بن زید الیامی و عبد الرحمن بن ابی هاشم و بکار بن ابی
بکر و قلیح بن زید و محمد بن سهل و عبد الله بن زید و غالب بن عثمان و ابی حبیب اسدی و ابی
سعید المکاری و درکار بن فرقد و الحسین التفلیسی و قاسم بن الحراز و صالح السندی و علی بن ودیل

و حسن بن علی بن ابراهیم و ابراهیم بن محمد و حسن بن علی و ابن اسحق النحوی و عثمان بن عبد الملک
و عثمان بن عبد الله و عیسی بن عمر مولی الانصاری و ربیع بن محمد المسلی و علی بن سعد السعدی و محمد بن
یوسف بن ابراهیم و محمود بن میمون و جعفر بن سعید بن جعفر بن کلاب ایشان مجهول الحال اند با جماعتی کثیر
دیگر حالانکه ازین جماعه شیوخ اخبار روایت کرده اند مثل علی بن ابراهیم و مرسل ابراهیم و محمد بن
یعقوب کلینی و ابن بابویه و ابو جعفر طوسی و شیخ او ابو عبد الله که او را مفید گویند ایشان مشایخ
روافض باز الجماعة در کتابهای خود روایت کرده اند و مثل این کتابها مجتهدان واجب گفته اند
نص علیه المرتضی و ابو جعفر الطوسی و جمال الدین یوسف بن المطهر الحلی و نیز از بعضی از راویان عدول
ایشان آن کسانند که ائمه از ایشان بیزار شده و در حق ایشان بد دعا کرده اند و گفته اخزاه الله چون زرارة
بن اعین و بعضی از رواة آن کسانند که روایت میکنند از امام یا خبر و ثقات از علماء رجال ایشان را فاسد
المذهب میگفتند چنانچه عبد الله بن مسکان که از ابو عبد الله جعفر صادق چند حدیث روایت کرده و محمد بن
یعقوب در کافی و ابن بابویه قمی در فقه و ابو جعفر طوسی در تهذیب غیر ایشان در کتب خود روایت
او از صادق آورده حالانکه نجاشی میگوید که ثابت نشده که از امام ابی عبد الله چیزی روایت کرده
باشد و این سخن در امامیه مشهور است و با اینهمه او را از ثقات میشمارند و محمد بن عیسی از محمد بن محبوب و غیره
روایت کرده و ابو عمرو کشی گفته که نصیر بن صباح میگوید که محمد بن عیسی خورد سال است آنقدر عمر ندارد
که از محمد بن محبوب روایت کند و بعضی از رواة ایشان آن کسانند که ثقات قوم در ایشان طعن میکنند چون
محمد بن عیسی بن عبید ابن یقطین محمد بن بابویه قمی از ابن الولید روایت کرده که بر حدیث محمد بن
عیسی اعتماد نیست و محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری القمی و نجاشی و غیره در آن طعن می کنند
و میگویند یروی عن الضعفاء ولا یبالی عمن اخذ و بعضی از رواة مرسل اند که نسبت میکنند
حدیث را از غیر الشیخ و نام شیخ خود حذف میکنند چون ابی عمرو و عبد الله بن مغیرة و فطری حالانکه کلینی
از صادق منع از مرسل روایت کرده و بعضی از رواة شان آن کسانند که تکذیب بعضی ائمه میکنند
در دعوی امامت چون حسن بن سماعه ابی محمد کندی صیرفی واقف دیگر راویان بزرگ و معتبر شان

آنها باشند که امامیه اظهار فساد المذهب سید انمه چنانچه چهار و دو بما مذ احمد بن محمد السعد الهمدانی و فطحیه
چون الحسن بن علی بن فضال و عبد الله بن بکیر بن اعین شیبانی و عمرو بن سعید الحسن المدائنی
و واقفیه چون الحسن بن ابی سعید هشم بن حیان المکاری ابی عبد الله و حسین بن مهران بن محمد بن ابی
نصر السکونی و احمد بن محمد بن علی بن رباح البطائنی ابی الحسن و ابی الحسن علی بن الحسین بن محمد
البطائنی الجرمی المعروف بطاطری و صفوان بن یحیی ابی محمد البجلی و عثمان بن عیسی ابی حمزة العامری
الرواسی مولی بنی رواس و غیر شان و این مشهور است در میان آنها و با آنکه حکم اینها و مذهب ایشان می کنند
ازین مذهبها که شیوخ امامیه صحاح خود روایت حدیث می کنند اثنا عشریه و اجب است اینها با ائمه
اثنی عشر و این جماعه با ائمه اثنی عشر ایمان ندارند و نیز روافض قبول میکنند روایت کسی را که فاسق باشد بافعال جوارح
چنانچه ابو جعفر طوسی در عدة گفته که فسق بافعال جوارح مانع قبول روایت نیست و نیز آنها قبول می کنند
روایت کسی که امامیه اقرار کرده اند منع کرده از دخول بر خود و نیز از جمله رواة ایشان کسی است که مومن بودن
او معلوم نیست چنانچه ذکریا بن ابراهیم نصرانی که در ظاهر زی نصاری نگذاشته خود را نصرانی می گفت
و طوسی و غیره از وی روایت حدیث می کنند و میگویند که پوشیده اسلام داشت و بعضی از رواة شان آنها
هستند که روایت می کنند از آنها که خود راویان مردود عند الامامیه توثیق نمیکنند چون حبه العرنی و نظایر و اکثر از
رواة شان آنها هستند که در اینها مذکور شده و نه فتح چون منذر بن خیر و امثال وی یا را اندر تصانیف شان
و اکثر تنصیص می کنند بضعف بعضی راویان و در حدیث آنها حکم بصحت می کنند و نیز امامیه روایت میکنند
از کتابها که نسبت می کنند آن کتب را بمشایخ خود و گمان میبرند که آن مشایخ آنچه درین کتب است از امام باقر
و امام صادق روایت کرده اند لیکن چون از تقیه سخت داشتند مدت الوجود آنرا روایت نکردند بعد مردن
شان آن کتب میسر مانده است چنانچه کلینی از چندی از اصحاب خود از محمد بن خالد و غیره روایت
میکنند و اکثر اخبار آنها که بلفظ عن مروی است از همین قبیل است و نیز بعضی از راویان شان آن باشند
که بکذب خود اقرار کرده و اقرار کرده اند با آنکه مرا از افشای این امر امام منع کرده بود و باز افشا نموده یا چنین
دیگر منع کرده بود و باز نمانده و آن راویان نزد شان از معتبران و ثقات اند چنانچه ابی النضیر

کاز ثقات ایشانست کلینی از ابو بصیر روایت کرده که گفت حدیث از صادق می شنوم واز پدرش روایت
میکنم وگاهی از پدرش میشنوم وروایت از پسر میکنم وابن بابویه از ابی بصیر روایت کرده که گفت از ابی
عبد الله پرسیدم که مسلمانان روز قیامت خدا را خواهند دید گفت آری وپیش از روز قیامت هم دیده اند
گفتم کجا دیده اند گفت روزیکه گفت الست بربکم پس ساعتی خاموش ماند پس گفت که مومنان خدا را در دنیا
هم می بینند پیش از روز قیامت مگر تو نمی بینی در آن وقت ابو بصیر گفت گفتم گردم فدای تو از تو این
سخن ببرم وحدیث کنم گفت نه حدیث مکن وابو بصیر بمنع او نرفت وحدیث کرد بآن تا آنکه مشهور شد
درمیان شیعه وکلینی از محمد بن ابی نصیر روایت کرده که مرا ابو الحسن مصحفی داد وگفت که دران منگر پس
آنرا کشادم وخواندم دران سوره لم یکن پس یافتم دران نام هفتاد مرد از قریش نام پدران ایشان وبعضی
از رواة آنها آنکسانند که از یک امام روایت می کنند وخود منکر امامت آن امام اند وآن رواة از رجال صحیح
میشمارند ونیز از مجتهدان وثقات راویان ایشان شخصی است که او را علم الهدی نام نهاده اند واو از کثرت کذب
باک ندارد وآنرا عمل صالح میداند وچند کتاب بدروغ پر کرده است ودیگر باعتراف راویان او ثابت شده
ونیز اینجا عمل میکنند بمرسل چنانچه مراسیل ابی عمیر را صحیح میدانند حالانکه کلینی از ابی عبد الله روایت کرده
که هرکه ارسال کند کاذب است وابو جعفر طوسی عمل میکند بخبر فاسق هم بمجرد معصیت وعجب تر از همه حماقت
احمقان وافترا مفتریان است که چهار کس متعاقب دعوی کردند که ما سفیر مهدی صاحب الزمان ایم از نزد امام
مهدی صاحب الزمان پیام می آریم اول ابو عمرو عثمان بن سعید الثانی دویم پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان که در
سال سه صد وبیست وهشت فوت شده سیوم ابو القاسم بن ابو الحسن بن روح چهارم علی بن محمد که او را خاتم
السفرا میگویند وهفتاد وچهار سال مدت این مدعیان کذابان را حمقا غیبت صغری مینامند وبعضی دیگر
کسان بی دعوی سفارة دعوی میکنند که من مهدی را دیده ام واز او روایت میکنم چنانچه ابی هاشم
داود وابن ابی القاسم جعفر ومحمد بن علی بن بلال واحمد بن اسحق وابراهیم بن مهزیار ومحمد بن ابراهیم
وغیره واین احمقان دعوی بیدلیل خاسر البطلان آن مفتریان را باور کرده روایت حدیث مهدی از آنها
می کنند ونیز روایت میکنند از رقعه ها وگمان میبرند که رقعه ها بواسطه سفیران یا غیر ایشان از صاحب الزمان

نوشته بودیم صاحب الزمان باچنین جواب نوشته وازانجمله رقعه علی ابن الحسن بن موسی بن بابویه
القمی است ورقعه بخط صاحب الزمان ظاهر کرده در جواب سوال خود وگفته ابوالقاسم بن ابی الحسین
بن روح یعنی سفیر سیوم رقعه بدست علی بن جعفر بن اسود بصاحب الزمان فرستاده بود وصاحب الزمان
اینجواب نوشته وازانجمله رقعه محمد بن عبد الله بن جعفر بن حسین بن جامع بن مالک حمیری ابوجعفر قمی نجاشی
گفته که ابوجعفر قمی بصاحب الزمان نوشته بود وچند مسئله از ابواب شریعه پرسیده بود وگفت که احمد بن
حسین گفته ودیدم این مسایل نوشته در اصل وجواب آن نوشته بین السطور آن اجوبه با محمد بن حسن
طوسی در کتاب الغیبة وکتاب الاحتجاج نوشته زهی کتب صحاح که مدار آن برین خرافات است وازانجمله رقاع
ابی العباس جعفر بن عبد الله بن جعفر حمیری قمی شیخ قمیان ورئیس روافض ابو العباس مذکور کتابی
در رقاع جمع کرده وآنرا قرب الاسناد الی صاحب الامر نام نهاده وازانجمله رقاع برادر شمس احمد برادر شمس
حسین اینها همه گمان میبرند که باصاحب الامر مغیوبیسم وصاحب الامر جواب مسایل ما می نویسد چنانچه نجاشی
وغیره ذکر کرده اند وازانجمله رقاع علی بن سلیمان بن حسین بن الجهیم بن بکیر بن اعین ابوالحسن الرازی هم
دعوی مکاتبه میکرد ورقاع ظاهر مینمود نجاشی گفته او را باصاحب الامر اتصالی بود وازان جمله دیگر رقاع اند
از قدماء اینفرقه ضاله واز همین قبیل است خرافات آنچه محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی بخط حجه
صاحب الزمان ظاهر کرده واین احمقان گمان میبرند که محمد بن علی یک مسئله یا چند مسئله از مشکلات
مینوشت ودر سوراخ درختی که بیرون شهر قم بود می نهاد ویک شبانه روز آنجا میگذاشت روز دیگر برمی آورد
وجواب مسائل بر پشت آن نوشته می یافت ازین معنی یقین دارند که آن خط صاحب الزمان است که مخوت
خیال شان است وبرین بنا دین شان است واز همین قبیل مخترعات احمق فریب آنست که اکابر مجتهدین ایشان خطوط
ائمه معصومین ظاهر کردند در جواب مسائل که شیعه ازانها پرسیده بودند وآن خطوط را این حمقاء عند التعارض
بر حدیث مروی باسناد صحیح ترجیح میدهند چنانچه ابن بابویه دریک مسئله توقیعی بخط ابی محمد حسن بن علی
برآورده ودر کتاب کلینی روایتی خلاف آن توقیع بود از امام جعفر صادق ابن بابویه گفت که برین
حدیث فتوی نمیدهیم بلکه فتوی میدهیم بر آنچه نزد من است از خط حسن بن علی وآن احمق ندانست

که محمد حسن بن علی کراکی ساخته و بر الغدیر ساخت الخرافات نسبه الحنفاء و صنعه حال راویان این کراهان
نیست و بنا مذهب‌شان برین خرافات است و کتب حدیث و فقه امامیه باین لغویات مشحون و اصح
ترین کتب نزد امامیه چهار اند یکی کافی تصنیف محمد بن یعقوب الکلینی دوم تهذیب سوم استبصار
این هر دو تصنیف محمد بن حسن ابی جعفر طوسی چهارم فقه من لا یحضره الفقیه تصنیف محمد بن علی بن
بابویه قمی و گمان میبرند که عمل برین چهار کتاب واجب است و هم چنین برانچه روایت کرد آنرا امامی و جمع
کردند آنرا یاران او باز امامیه ازین چهار کتاب کافی را ترجیح میدهند و جماعتی فقه من لا یحضره را اصح میگویند
و حال این کتب آنست که بر تو ظاهر کردیم که از هشام بن حکم و هشام بن سالم و صاحب طاق قائلان
تجسیم و زراره بن اعین و بکیر بن اعین و سلیمان بن جعفر و محمد بن مسلم و بنی فضال و ابن مهران
و جماعتی دیگر فاسد المذهب باعتقاد امامیه و بعضی وضاع و کذاب باعتراف ایشان چون جعفر فزاری
و ابن عیاش و محمد بن عیسی وغیره و بعضی ضعفا این بسیار اند و مجاهیل بیشمار چون ابن عماره و ابن
مسکون و زید نامی وغیره و بعضی مستور الحال چون ثعلبی و قاسم خراز و ابن فرقد وغیره و از مشائخ
در عمل جوارح روایت میکنند پس این چنین کتب را صحیح گفتن و واجب العمل دانستن حمق است
و چون حال اصح کتب شان اینست رای بر حال دیگر کتابها عجب کلامهای متناقض ازینجا صادر
میشود که عمل برین کتب واجب میگویند با آنکه طوسی خود گفته که بر حدیث احاد گو صحیح باشد عمل واجب نیست
و ابو جعفر طوسی باین علو مرتبه خود در ان گرامان که شیخ الطائفه است روایت می کند از ابن مسکان
از صادق و جماعتی تکذیب میکنند که ابن مسکان را از صادق روایت نیست و نیز روایت میکند طوسی
از ابن بابویه صاحب فقه مزدوره و نیز از مرتضی و آنها از محمد بن نعمان و او کاذب تر بود و جایز میداشت
کذب برای نصرت مذهب فائده ابن بابویه بعضی مرویات کلینی را که بزعم خود باسناد صحیح روایت کرد
چون احادیث تحریف قرآن و اسقاط آیات حکم بوضع کرده و هم چنین علی حکم بوضع کرده فائده آنکه
فرقهای روافض کلهم عمل میکردند بر اخبار یاران آنها بدان روایت می کردند بی تحقیق حال رجال
اسناد و هیچ کتابی ننوشتند که در ان احوال رجال باشد از جرح و تعدیل تا زمانه کشی

از اثنا عشریه در صد چهارم کتابی تصنیف کرده در غایت اختصار در بیان احوال رجال که از آن ضرورة رفع نشود
باز بعض متاخرین ابن عقائری در ضعفا کتابی تصنیف کرده و نجاشی و ابوجعفر طوسی و جمال الدین احمد بن
طاوس و حسن بن مطهر و تقی الدین بن داود در جرح و تعدیل کتابها تصنیف کردند و مهمل گذاشتند
بسیاری را و غافل ماندند از توجیه مدح و قدح و اختلاف بسیار کردند در ترجیح احد الخبرین الواردین فی المدح
والقدح بر وجهی که از حق تا باطل هیچ فرق ظاهر نشد و در ترجیحات سخنهای واهی گفتند و لهذا صاحب
الدرایه من الامامیه از تقلید آنها منع کرده و نیز علماء رجال در اسماء رجال تصحیفها کردند چنانچه ابی بصیر
که بنون بود آنرا بباء موحده گفتند و مراجم که براء مهمله و جیم بود آنرا بزای منقوطه و حاء مهمله خواندند و بر حال
دو راوی در اسم و اسم پدر متفق بودند چنانچه محمد بن قیس مشترک است در چهار کس دو را ثقه میدانند یکی آن
خود محمد بن قیس اسدی ابی النضیر و محمد بن قیس بجلی و یکی را ممدوح میگویند بی توثیق و آن محمد بن قیس
اسدی مولا بنی نضیر و یکی را ضعیف و آن محمد بن قیس ابی احمد ابن بابویه اکثر از محمد بن قیس روایت
میکند بی ذکر مابه الامتیاز پس بنا در حدیث متفرقه من حیث الرجال موافق مذهب ایشان هم اعتماد نشاید
که عدالت در راوی شرط است و چون متقدمان ایشان از احوال رجال بحث نمیکردند بر هر رطب و یابس
عمل میکردند متاخران که آمدند هرچند بتقلید اهل سنت بحث از رجال کردند لیکن هیچ حق را از باطل
امتیاز ندادند و اگر امتیاز میدادند و باطل را ترک می کردند مذهب امامیه بالکل ترک میدادند ناچار عمل
کردند بر همان روایات متقدمان و حجت گرفتند که از اصحاب متقدمین ما بران عمل کرده اند و مبنا
این همه خرافات شان بر اتباع هوا است و تحقیق آنست که بنا مذهب روافض را منافقان بقصد هدم
دین اسلام نهاده اند اول عبدالله بن سبا یهودی بود منافق در زی مسلمانان در آمده مردم را بسوی
حب اهل البیت که مرغوب اهل اسلام است کشیده و از انجا بورطه ضلال انداخت که افراط در شان علی است
با ثبات الوهیت چنانچه غلاة می کنند یا اثبات معنی رسالت که بلفظ امامت یا ولایة تعبیر کنند و تفریط
در شان دیگر صحابه و اهل البیت بتهمت عداوت بعد ازان دیگر منافقان در وقت زین العابدین
و محمد باقر و جعفر صادق بر همین کار آمدند چون هشام بن سالم و هشام بن حکم احول و احول دوم

ملقب بشیطان الطاق و زید بن جهم الهلالی و زراره بن اعین و حکم بن عیینه و غیره و کسی که اینها دعوی
روایت کرده اند از ائمه ثلثه مذکورین یا بعض آنها اینها مع منافقان فرط محبت اهل بیت ظاهر کردند و کتمان
آمد و رفت در خدمت ائمه مذکورین و دیگر ائمه تا انقضای زمان ابی محمد حسن العسکری کردند و از ان
اکابر اکاذیب در اصول و فروع و مطاعن صحابه و ازواج پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مطعون در حشم شیعه و غیرهم
بافترا روایت کردند پس چون عقاید فاسده از اینها ظاهر شد ائمه از اینها تبری کردند چنانچه کلینی و غیره
امامیه هم از ائمه تبری از ان منافقان روایت میکنند روی الکلینی عن ابراهیم بن محمد الخزاز
و محمد بن الحسین انهما قالا دخلنا علی ابی الحسن الرضا و قلنا ان هشام بن سالم و صاحب الطاق
والمیثمی یقولون انه اجوف الی السرة والباقی صمد فخر لله ساجدا ثم قال سبحانك كيف
طاوعتهم انفسهم ان یشبهوك بغیرك اللهم لا اصفك الا بما وصفت به نفسك ولا اشبهك بخلقك
انت اهل لكل خير فلا تجعلني مع القوم الظالمين و فيه و روی ایضا عن الحسن بن عبد الرحمن
الحمانی قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر الكاظم ان هشام بن الحكم يزعم ان الله جسم
قال قاتله الله اما علم ان الجسم محدود و معاذ الله و ابرأ الی الله من هذا القول و روی ایضا
عن محمد الفرج الرخجی قال كتبت الی ابی الحسن اسأله عما قال هشام بن الحكم فی الجسم و هشام
بن سالم فی الصورة فكتب دع عنك حيرة الحيران واستعذ بالله من الشيطان ليس القول ما قال
الهشامان و زید بن علی بن الحسین هشام احول را گفت ای احول حیا نمیکنی از خدا روایت میکنی از
پدر من چیزها که پدر من ازان بیزار است چون این سخن زید گفت احول گفت که زید امام نیست او برادرش
محمد است زید گفت ای احول پدر من ترا مسائل دین آموخت و مرا نیاموخت و با من آنقدر محبت داشت
که لقمه سرد کرده در دهن من می داد و مرا برفتن دوزخ راضی نشد رواه الکلینی و غیره من الامامیة بتغییر
اقوال که ازان براءة ائمه از ان منافقان ظاهر شده در کتب امامیه مرویست و باز از حال منافقان امامیه
این خود سند میکنند و نیز در کتب شان مرویست که چون زید بن علی بن الحسین طلب خلافت کرد و جماعه کثیر با وی
جمع شد و امیر عراقین یوسف بن عمر ثقفی با وی محاربات کرده پانزده هزار کس از اهل کوفه آمدند

وبا ضلال منافقان عقاید شان درمیان چنین فاسد بود آن کوفیان بنابر فساد عقاید خود بایزید گفتند
که اگر از ابی بکر و عمر تبرا کنی ما ترا مددگاری میکنیم و اگر نه ترا میگذاریم زید گفت هرگز تبرا از ابی بکر و عمر نخواهم
کرد بلکه دوستی آنها خواهم داشت چراکه پدر من با آنها دوستی داشتی و ذکر شان بجز خیر نکردی هرگاه علانیه
آن کوفیان گفتند اذاً نرفضك یعنی این هنگام ما ترا میگذاریم زید گفت اذهبوا فانتم الرافضة
یعنی بروید شما روافض اند پس آنهمه کوفیان از رفاقت زید برگشتند و زید با آن شدت احتیاج از آنها
تبری کرد و از آن روز آنها را روافض نام مقرر گشت و نیز از زنادقه در زمان موسی بن جعفر اسحق بن ابراهیم
ملقب به دیک الجن شاعر ظاهر شده که نه اقرار دوات صانع و نه به نبوة و اسلام ظاهر میکرد و مذهب روافض را
تائید میکرد و روافض ورا از فقهای خود میشمارند کما ذکره محمد بن محمد بن النعمان الملقب بمفید شیخ ابی جعفر
طوسی و مرتضی بعد از ان در ایامی که آن ایام را ایام غیبة محمد مهدی میگویند جماعتی کذاب ملا فریب پیدا
شده که دعوی سفارت کردند از طرف محمد مهدی و رقعات ظاهر نمودند و بعضی زنادقه کتب در ان مذهب
تالیف نموده نسبت کردند مرویات آن کتب را بسوی باقر و صادق و نسبت کردند تالیف آن کتب را با صحاب
مخلصین آنها افتراء علیهم و اختلاقاً لمن بعدهم پس آن کتب را ظاهر کردند برای شیعه
و گفتند که مصنف از جهة تقیه این کتاب را ظاهر نکرده بود و از آن زنادقه بعضی خود را در زمره مخلصان
صادق شمرده کتابی در اصول و فروع برای شیعه ظاهر کردند و گفتند که این کتاب از کتب جعفر
صادق است پس شیعه آن کتاب را گرفته انچه در وی بود از صادق بی تحقیق روایت کردند و از جمله
اسلاف روافض که روافض مذهب خود از و گرفته ذکریا بن ابراهیم نصرانی بود که در ظاهر دین نصاری
را نگذاشته با نصرانیان خود را نصرانی می گفت و با شیعه خود را محب اهلبیت قرار داده مطاعن صحابه
و امهات مومنین ذکر نموده باز در آن کذابان مرتضی نامی شخصی پیدا شد که او را علم الهدی لقب می
کنند پر از دروغ و باطل کتب تصنیف کرده بسوی نصرانی و غیره نسبت نمود و شیخ او صاحب فقه فرورده از و
اکذب و انجس بود و نسبت لنسب با مه مذهب روافض و چون تمام روایات این گمراهان مخالف اخبار متواتره
بود که مردم بتواتر از امیر المومنین علی و از فرزندان او که ائمه هدی بودند موافق جمهور صحابه روایت

مستلزم تواتر آن روایات محال بود و لهذا آن اخبار را خود امامیه هم از ائمه روایت کی گفت نه
ناچار برای حفظ مذهب خود بوجوب تقیه قایل شدند چرا که به تقیه قایل نشوند روافض را بطلان
مذهب خود اعتراف لازم آید اکنون برای ابطال مذهب روافض ابطال تقیه باید کرد تا آن گراهان
را مفری باقی نماند **فصل در ابطال تقیه** بدانکه روافض دعوی می کنند که تقیه بر پیغمبر و علی
و ائمه واجب بود و براسته نیز واجب است و برین دعوی خود باثار سند می آرند کلینی از ابی نصیر روایت
کرده قال قال ابو عبد الله ان التقیه من دین الله قلت من دین الله قال والله من
دین الله ولقد قال یوسف علیه السلام ایتها العیر انکم لسارقون والله ما کانوا
سرقوا شیئا ولقد قال ابراهیم علیه السلام انی سقیم والله ما کان سقیما و روی ابن بابویه
فی الامالی انه سال عن ابی عبد الله هل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتقی قال ما بعد
نزول والله یعصمك من الناس فلا و صاحب محاسن از ابی عمر روایت کرده قال قال ابو عبد الله
جعفر بن محمد الصادق یا ابا عمر تسعة اعشار الدین فی التقیة ولا دین لمن لا تقیة له و همچنین آثار
در فضیلت تقیه و ایجاب آن بسیار روایت می کنند و در تفسیر قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم
میگویند که اتقی مشتق است از تقیه یعنی اکرم نزد خدا آنست که بسیار تقیه کند و همچنین کلینی روایت
از هشام بن سالم از ابی عبد الله در تفسیر قوله تعالی ویدرؤن بالحسنة السیئة می گویند که مراد
از حسنه تقیه است جواب این آثار موضوع و مفتری اند و تفضیح رجال الشان از ابی نصیر و هشام بن
سالم و غیره بالا مذکور شده و نیز این آثار مخالف متواترات است و ما ثبت بالبداهة چرا که اگر پیغمبر
تقیه میکرد اینهمه مجادلات و محاربات با کفار نمیکرد و علی رضی الله عنه با معاویه جنگ نمیکرد و بر تقدیر
تسلیم این آثار دلالت دارد بر آنکه تقیه بعد نزول والله یعصمك من الناس منسوخ گشت
فهو حجة لنا لا علینا و ادله بر بطلان تقیه بسیار اند یکی آنکه کذب در شریعت ابراهیم حرام است
خصوصا بی ضرورت پس آنرا واجب یا مستحب گفتن و کذب را نه عشر الدین و کذب را دین
و الکذب را اکرم عند الله و مستحق گفتن کفر است دوم آنکه تقیه مخل است در وثوق بر اخبار و احکام

در و توق بر اخبار در انبیا و در کسی که نزد حق انبیا فرض کرده شده محال و اگر نه حجة الله بر خلق قایم نشود
می بینی که شاعر بودن یا ساحر بودن که از ان وهم در بودن نظم قرآن از غیر خدا و بودن معجزات از قبیل
سحر پیدا می گشود حالانکه کسی از شاعران مثل قصیر سورتی از قرآن نتوانست آورد و کسی از ساحران تحقیقا بر
یا عصای موسی نتوانست کرد تا هم این هر دو صفت را حق تعالی از پیغمبر علیه السلام بابلغ وجوه نفی کرد
و گفته وما علمناه الشعر وما ینبغی له پس کذب بتقیه بر پیغمبران چگونه روا باشد سیوم آنکه حق تعالی
در مدح انبیا میفرماید الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احدا الا الله و در مدح
مومنان میفرماید یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم و میفرماید کنتم خیر امة اخرجت
للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله سر بزرگ پیغمبران و قاید مومنان
بجهت چگونه از غیر خدا بترسد و فریضه تبلیغ شرایع ترک کند سبحانک هذا بهتان عظیم چهارم آنکه در بدو
اسلام نزول تعالی یا ایها المدثر قم فانذر و قوله تعالی وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آن تنهائی که در ابتدای اسلام بود چه قدر رنجها و محنتها کشید که از حیطه بیان
خارج است اگر حفظ الهی شامل الحال وی نبود کفار در قتل و دریغ نکرده بودند قوله تعالی واذ یمکر بک
الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین شاهد است
در ان وقت آنسرور علیه السلام در تبلیغ احکام و انذار قصور نکرده باز چون اسلام قوة گرفت و حکم جهاد نازل
شد و آنچه معارک و مغازی بعمل آورده اظهر من الشمس است اگر تقیه میکرد چرا در ابتدای اسلام رنج می کشید
و چرا جهاد فرض میشد و بعمل می آورد پس اثبات تقیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حمقا هم نتوان بر
ان نذا الا شقشقة شیئة و تفصیل قول را باین وجه که از ابوجهل و امثال او و از احزاب کفار و از هرقل عظیم الروم
و پرویز خسرو فارس تقیه نکرده و از ابی بکر و عمر تقیه میکرد قابل آن نیست که کسی عاقل بجواب آن پردازد
حاصل که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم و هم چنین انبیاء سابق نوح و ابراهیم و هود و صالح و شعیب و لوط
و موسی که قصص آنها بتفصیل و تکرار در قرآن مذکور است هیچکس از انها با وجود ضعف اسلام و قوة
کفار از غیر خدا نترسیده و در تبلیغ احکام الهی قصور نکرده و صدها سال نوح از دست کفار رنجها کشید

و صالح را با ثمود و شعیب ... موسی را با فرعون و ابراهیم را با نمرود با دست ه بعث اقلیم و هود را با عاد و صالح را با ثمود و شعیب
را با اهل مدین و اصحاب ایکه و لوط را با قوم او معارضات شدیده ماند و بعضی انبیا مثل یحیی و غیره از دست
کفار شهید شدند چنانچه حق تعالی در توبیخ بنی اسرائیل میفرماید فلم تقتلون انبیاء الله من قبل
ان کنتم مؤمنین و عیسی با سمان تشریف برد هیچکس از ایشان تقیه نکرد و علی با معاویه جنگیده و او را از ولایت
شام تغییر فرمود حالانکه پسرش حسن مجتبی میگفت که معاویه را تغییر مکن فانا نخاف من کیده و ان کیده
لعظیم و ابن عباس میگفت که بالتقتل باید گذاشت و بعد کماه تغییر باید کرد و علی قبول نکرد و گفت و ما کنت
متخذ المضلین عضدا اینچنین روافض خود روایت میکنند و حسین بن علی با یزید جنگیده شهید شد
اگر این همه بزرگان تقیه میکردند نوبت با اینجا نمیرسید اکنون آثار را ذکر که بروایات امامیه آمده است در نفی
تقیه دلالت دارند ایراد کرده می شود اول آنکه از امیر المؤمنین روایت است انه قال انی والله لو لقیت واحدا
وهم طلاع الارض کلها ما بالیت ولا استوحشت و انی من ضلالهم الذی هم فیه والهدی
الذی انا علیه لعلی بصیرة من نفسی و یقین من ربی و انی الی لقاء الله لمحتاج و لحسن ثوابه لمنتظر
راج ذکره الرضی فی نهج البلاغة پس وقتیکه علی تنها از جمیع من فی الارض باک نکند و خوف خود
بخاطر نیارد و امیدوار ثواب حق تعالی باشد تقیه چرا کند دوم آنکه تقیه نیست مگر برای خوف بر جان یا برای
اذیت ما دون قتل و خوف جان نبود چرا که کلینی روایت میکند که ائمه نمی میرند مگر باختیار خود و آنکه امیر المؤمنین
قاتل خود را و زمان موت خود را میدانست و اذیت ما دون قتل برای تبلیغ احکام الهی و اجر از اجر عظیم
چندان کار نیست و امر سیت محمود قال الله تعالی لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل
الله ولا یطؤن موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح
ان الله لا یضیع اجر المحسنین ولا ینفقون نفقة صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الا کتب
لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون سیوم آنکه روی العیاشی عن زرارة بن اعین عن ابی بکر بن حزم قال
توضأ رجل فمسح علی خفیه فدخل المسجد فصلی فجاء علی فوطأ رقبته و قال ویلک تصلی علی غیر
وضوء فقال امرنی عمر بن الخطاب فاخذ بیده فانتهی به الیه فقال انظر ماذا یقول هذا عنک

در رفع ضرر علی عمر فقال انا امی تبر اگر تقیه فرض میشود علی کردن آن مصلی را پامال میکرد و تکلیف
لتصلی علی غیر وضوء و بر امیر المؤمنین عمر آواز بلند میکرد چهارم آنکه راوندی از سلمان فارسی
روایت کرده که علی را خبر رسید که عمر شیعه او را بدی یاد می کند پس در بعضی راههای باغهای
مدینه با عمر متقابل شد و در دست علی قوس بود پس گفت علی مر عمر را که مرا خبر رسیده که تو شیعه مرا بدی
یاد می کنی عمر جواب بخشونت داد علی کمان خود را بر زمین زد و آن کمان اژدها شد و دهن کشاده بسوی
عمر رو آورد عمر گفت الله الله ای ابا الحسن چه میکنی باز اینچنین نخواهم کرد و عاجزی پیش گرفت علی
دست بسوی اژدها برد باز کمان شد عمر دهشت خورده بخانه خود رفت سلمان گفت چون شب شد
علی مرا طلبید و فرمود که پیش عمر برو مالی از طرف مشرق نزد او داده است میخواهد که بند کند او را بگو که
بند مکن و در اهل حق تقسیم کن و اگر نه ترا فضیحت خواهم کرد سلمان این پیام رسانید عمر گفت علی از کجا
دانست سلمان گفت از علی چه چیز پوشیده میماند پس عمر سلمان را گفت که علی ساحر است و من بر تو
شفقت میدارم تو از علی جدا شو و با ما باش سلمان گفت نه اینچنین نیست علی وارث اسرار نبوت است
و تو دیدی از وی آنچه دیدی و نزد او زیاده ازین است عمر گفت برو پیش علی و بگو که سمعا و طاعة حکم تو قبول
کردم پس باز آمدم پیش علی علی پیش از گفتن من تمام قصه که در میان من و عمر شده بود ظاهر کرد و گفت علی
که خوف آن اژدها در دل عمر تا وقت مرگ باقی خواهد ماند لعنة الله علی الکاذبین اگر این اثر صحیح
است پس ثابت شد که علی تقیه نمیکرد و اگر نه برای یاد کردن عمر شیعه علی را بدی اینقدر با عمر مجادله
نکردی و باز عمر را گفته نفرستادی که مال را تقسیم کن و اگر نه فضیحت خواهم کرد و چرا تقیه کند کسی که این
قدر قوت بر رفع دشمن داشته باشد و خوف تا وقت مرگ در دل دشمن متمکن باشد و با اینهمه روایات
قوة علی و مغلوبی عمر روافض اکثر اقوال و افعال علی را در خلافة عمر بر تقیه حمل میکنند تا آنکه میگویند
که عمر دختر علی را بغصب گرفت و علی بنابر تقیه دم نزد لعنة الله علی الکاذبین برای بد گفتن در حق شیعه
درین شورش آمده کمان را اژدها کرده و برای غصب کردن دختر که ارذل الناس آنرا گوارا نتواند کرد
ناخوش نشد و دم نزد مثل مشهور است که دروغگو را حافظه نباشد هجدهم آنکه کلینی از معاذ بن کثیر از ابی عبد الله

روایت کرده که حق تعالی نازل کرد بر پیغمبر خود کتابی و فرمود ای پیغمبر این وصیت تست بسوی نجبای پیغمبر گفت
وما النجباء یا جبرئیل یعنی نجبا کیستند ای جبرئیل جبرئیل گفت علی و اولاد او و بر آن کتاب مهرها بود
از زر پس داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن کتاب را بسوی علی و امر کرد او را که یک مهر بشاید و هرچه در آن نوشته
باشد بر آن عمل کند پس ترحم کرد علی آن کتاب را بسوی حسن او یک مهر گشاد پس ترجمع کرد بسوی حسین او یک مهر
گشاده و در آن یافت که برآ با قومی برای شهادت پس نیست شهادت آنها را مگر با تو و نفس را برای خدا
بفروش پس همچنان کرد پس داد آن کتاب را بعلی بن الحسین پس گشاد یک مهر پس یافت در آن که سر نگون
باش و خاموشی اختیار کن و لازم گیر خانه خود را و عبادت کن پروردگار خود را تا که آید ترا الیقین یعنی موت
پس داد آن کتاب را بپسرش محمد بن علی او مهری گشاد پس یافت در آن که روایت کن حدیث با مردم
و فتوی بده و علوم اهل بیت خود را پراگنده کن و تصدیق کن آباء صالحین خود را و مترس از کسی مگر از خدا
پس نیست کسی بر تو غلبه نخواهد شد پس داد به پسر خود جعفر پس او یک مهر گشاد پس یافت در آن کتاب
مهر آن حدث الناس وافتهم وانشر لاتخافن الا الله وانشر علوم اهلبیتک وصدق آبائک
الصالحین ولاتخافن الا الله فانک فی حرز وامان پس داد او به پسرش موسی و همچنین خواهد داد موسی
موسی بکسی که بعد او خواهد آمد و همچنین تا قیام مهدی و از طرفی از معاذ بن کثیر نیز از ابی عبدالله روایت کرده
و در آن در خاتم پنجم بر ابی محمد باقر نوشته بود قل الحق فی الامن والخوف ولا تخش الا الله یعنی
کلمه حق بگو در حالت امن و هم در حالت خوف و مترس از هیچ کس مگر از خدا ازین اثر ثابت میشود که تقیه محمد
باقر و جعفر صادق را جائز نبود پس لابد همه اقوال و افعال این هر دو امام را بر تقیه حمل میکنند ظلم
است و از اقوال و افعال این هر دو امام بطریق اهل سنت بتواتر ثابت شده و از طرق روافض هم
بصحت رسیده آنچه که مبطل مذهب روافض باشند مثل قول محمد باقر در حق ابی بکر نعم الصدیق نعم اله
من لم یقل له الصدیق فلا صدق الله قوله و جعفر صادق فخر کرده و گفته ولدنی ابوبکر مرتین
وسلیم بن قیس هلالی در کتاب خود در حدیث طویل آورده که چون رسول صلی الله علیه وسلم وفات
یافت مردم با ابی بکر بیعت کردند علی فاطمه و حسن و حسین را با خود گرفته نزد یک یک از مهاجرین

داخل انصار داخل بوده ونیز درخت وازانها طلب مدد کرد پس ازانها کسی یاری علی قبول نکرد مگر چهار کس زبیر و سلمان وابوذر ومقداد ونیز ابان بن عباس از کتاب سلیم بن قیس روایت کرده که چون مردم با ابی بکر بیعت کردند ابوبکر قنفذ را نزد علی فرستاد وگفت که پیش خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شو چون قنفذ پیش علی رفت واین سخن گفت علی در جواب او گفت چه جلد دروغ بر رسول خدا صلعم بستند ومرتد شدند قسم بخدا که خلیفه نکرده است رسول خدا صلعم غیر من دیگر را پس قنفذ را گفت که برو ابوبکر را بگو که رسول خدا صلعم غیر من دیگر را خلیفه نکرده است چون علی پیش ابی بکر حاضر نشد عمر در غضب شد ودر دروازه علی را بسوخت پس فاطمه آمد وآواز کرد یا ابتاه یا رسول الله عمر شمشیر برداشت ودر جای در شکم زد پس علی عمر را گرفت واو را بجنبانید و بینی وگردنش را بسود عمر مر علی را گفت که با ابی بکر بیعت کن علی گفت اگر بیعت ابی بکر نکنم عمر گفت آنزمان گردنت خواهند زد علی گفت دروغ گفتی قسم بخدا کسی اینقدرة ندارد مگر من که هستم در یاران ومددکاران این قصه صریح است در بطلان تقیه خبر میدهد چه اگر تقیه می کرد خانه بخانه مهاجرین وانصار نمیرفت وطلب ابی بکر حاضر میشد وبلا توقف بیعت می نمود وقسم خدا یاد کرده اظهار استخلاف خود نمیکرد وبا عمر کشتی نمیکرد وآخر این قصه اول دلیل است بر بطلان تقیه وتکذیب امامیه در آنکه میگویند که علی ترک حق خود کرده بود وبجهت عدم قدرة چنانچه اول قصه بر آن دلالت دارد که از مهاجرین وانصار داخل مدد اختیار بجز چهار کس کسی با علی یاری نکرده وآز آخر قصه که علی عمر را گفت که گردن زدن دروغ گفتی قسم بخدا کسی این قدرت ندارد مگر من که هستم در یاران ومددکاران ظاهر میشود که علی قدرت داشت ونیز آنها وقدرة گرفتن خلافت داشت چنانچه از اثری دیگر از علی رض که امامیه روایت می کنند که علی عمر را گفت لولا عهد الی حبیبی لاخرته لعلمت من اضعف ناصرا واقل عددا نیز ظاهر میشود که علی قدرة مقاومت داشت ونیز معلوم شده که علی با ابی بکر بیعت بعد ظهور حق ابی بکر کرده نه از راه تقیه فثبت المدعا و خرافات این حمقا بعضی بعضی را تکذیب می کند هشتم آنکه محمد بن سنان روایت کرده که امیر المومنین به عمر گفت ای مغرور من ترا می بینم مقتول بزخم غلام ابن ام عبد که تو روی حکم بظلم کنی واو بتوفیق ترا بکشد وبدین سبب داخل بهشت شود ونیز محمد بن سنان وغیره روایت کرده اند که امیر المومنین به عمر گفت که تو دیار تو

یعنی ابوبکر برادر ده شوید از تساب به رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس چو وار کشیده شوید شما خبایے
درخت خشک پس سبز شود آن درخت پس فتنه افتند دوستان تو پس تر آورده شوند آتش سوزنده که حرام
شده بود بر ابراهیم پس شما از آن انداخته شوید و شما خاکستر شوید پس تر آید باد که پس ببرد آن باد خاکستر را
بر رالعنة الله علی الکذبین این اخبار دلالت دارد بر بطلان تقیه چه اگر تقیه واجب می بود این همه
تلخ علی بهم نمیگفت هشتم آنکه تواتر نزد اهل سنت و جماعت و هم بروایت شیعه صحیح شده که امیر المومنین در اکثر
احکام اجتهادیه مخالفت خلفاء راشدین میکرد و با آنها مناظره مینمود پس اگر تقیه واجب می بود مناظره منکر و
نهم آنکه شیعه دعوی تواتر میکنند و نزد اهل سنت هم ثابت شده که علی فرمود علامت ایمان اختیار کردن
راستی است بر دروغ مفید قال فی نهج البلاغة علامة الایمان ان تؤثر الصدق حیث یضرک
علی الکذب حیث ینفعک در نفی تقیه هم آنکه رضی در نهج البلاغة روایت کرده ان الامر بالمعروف والنهی
عن المنکر لا یقربان من اجل ولا ینقصان من رزق وافضل ذلک کلمة عدل عند امام جائر
این صریح است در نفی فضیلت تقیه اینهمه ادله بطلان تقیه از کتاب الله و سنت پیغمبران علیهم السلام و آثار
مرویه معتبران ملعونان آورده شده سوای این از ادله عقل آنست که عقل مردم دانا حکم می کند به بطلان
تقیه چرا که علی و اولاد و احباء او دوستان خدا و محبوبان بارگاه بودند و بصفات کمال متصف بودند حق
تعالی میفرماید ولله العزة ولرسوله وللمومنین ولکن المنافقین لا یعلمون و شک نیست
که تقیه مقتضی کمال نامردی است و خوف و دروغگوئی و اقرار بر خدا و رسول خدا صلعم و ذلت مسعود و در جمیع
است بجد باید که عاریه غصب حق ایشان نهار نگیرند و آنها بخوف جان بلکه بخوف جان بخوف اذیت کمتر
از آن مزاحمت ننمایند و نتوانستند کرد و تمام عمر بلکه چندین پشت درین ذلت و خواری بگذرانند عقل اهل اسلام
بالانصاف قبول این معنی نمیکند و نیز نظر بوجوب لطف در حق بندگان بر خدا نصب امام بر خدا واجب
میگویند و نصب امام با قول بوجوب تقیه و عدم اظهار حق لغو است و سفه لطف نیست و محال است که حق
تعالی امام قائم کند و بروی واجب کند که کلمه حق ظاهر ننماید و امکه صدها سال خود مختفی باشد که منافی حکمت است
نمی بینی که اگر کسی گوید که بادشاه شخصی را از طرف خود امیر این شهر کرده فرستاده است لیکن برو

واجب کرده است که حکم پادشاه را مخفی نزد خود دارد و تا مدت العمر خود کسی را بر آن اطلاع نه دهد و اگر
اطلاع دهد اشخاص معدود در آن خفیه اطلاع دهد و هیچ عاقلی این سخن را قبول نکند بلکه حکم کند بکذب گوینده
یا شیعه پادشاه و چون معلوم شد که پادشاه حکیم است سفیه نیست بیقین دانسته شود که گوینده کاذب است
و نیز در اثبات نص جلی از طرف رسول و امام اول و دعوی امامت و اظهار معجزه شرط میکنند و تقیه منافی
این چیزها است و نیز تقیه بعد دعوی امامت رجوع است از دعوی امامت و دیگر محمد بن علی الباقر خود دلیل بطلان
تقیه آورده و دارقطنی از محمد باقر روایت کرده که کسی از وی از شیخین سوال کرد باقر گفت که من دوست
میدارم آنها را سایل گفت مردم گمان میبرند که این تقیه است باقر گفت که ترس میباشد مگر از زندگان
از مردگان کسی نمی ترسد حق تعالی هشام بن عبد الملک را چنین و چنین کند بد دعا کرد در حق هشام بن
عبد الملک که خلیفه وقت بود یعنی اگر می ترسیدم از هشام بن عبد الملک می ترسیدم که زنده و سلطان است
نه از ابی بکر و عمر که مرده اند **مقاله ثانی** در اثبات عقاید اهل سنت و جماعت و بیان ایمان مجمل و مفصل
و ابطال مذاهب مخالفین خصوصا روافض ضالین **فصل در ایمان مجمل** اهل حق میگویند که بداهه عقل
حکم میکند که حقایق اشیای ثابت است و علم بآن متحقق و سوفسطائیه که نفی حقایق میکنند یا شک
در آن میگویند مستوجب احراق به نیران اند نه اقامت برهان و اسباب علم یعنی اسباب ظاهری
بنظر جریان عادة الهی بخلق علم بعد وجود آن اسباب یعنی علل موجبه چنانچه حکما میگویند و بعضی
چنانچه معتزله بدان قایل اند چرا که بتحقیق رسیده میشود انشاء الله تعالی که ممکن علت ممکن نمیتواند شد و خالق جمیع
ممکنات از جواهر و اعراض و اعیان و صفات واحد حقیقی واجب الوجود است و فاعل بالاختیار نه بالایجاب
پس علم که یکی از ممکنات است که عرض و صفت باشد غیر از فعال لما یرید چیزی سبب حقیقی آن نتواند
شد اما بنظر ظاهر سه چیز اند بحکم استقرار اول حسی است از حواس ظاهره که سمع و بصر و شم و ذوق و لمس باشد
و گاه باشد که بسبب بعضی موانع حس غلط کند و مفید علم نباشد چنانچه احول یکی را دو بیند و صفراوی
شیرین را تلخ انگارد و لیکن چون نادر است و غالبا عدم موانع قطعا دانسته میشود و لهذا حس را معتبر
قطعی و علم یقینی دارند دوم عقل است ملاحده و بعضی از روافض گویند که عقل از اسباب علم نیست

دلیل اولویت است از شمار دوم آنکه عقل گاهی بسبب مزاحمت وهم وخیال یا عدم رعایت شرائط برهان
خطا می کند لیکن چون غالبا قطع بعدم موانع دست میدهد لهذا عقل مفید قطع وعلم یقینی گفته می شود و انکار
افاده عقل مر علم را قریب بسفسطه است سیوم خبر است که حقتعالی آنرا وضع کرده است برای حصول
علم سامع بر معانی الضمیر متکلم لیکن چون احتمال کذب متکلم عمدا یا خطا بجهة قصور فهم یا ضبط یا مانند آن مانع حصول
علم است لهذا خبر را مطلقا از اسباب علم نمی گویند مگر بعد علم بزوال مانع یعنی احتمال کذب چه این علم بزوال
مانع گاهی قطعا بالبداهة حاصل میشود چنانچه در خبر متواتر که عبارتست از خبر جماعتی که عقل بالبداهة موافقت
آنها بر کذب محال داند از جماعتی مثل اول و دیگر تا آنکه منتهی شود باحدی از حواس خمس و گاهی باستدلال چنانچه
در خبر رسول الله صلعم چون نبوت و عصمت بدلیل ثابت شده احتمال کذب عمدا و خطا بکلی قطعا بر طرف گشت
پس این هردو خبر مفید علم قطعی است و گاهی بانضمام قرائن احتمال کذب دور میشود و چون در صورة
انفراد احتمال کذب قطع حاصل نتوان شد لهذا خبر مشهور و خبر مقرون بقرائن را مفید علم طمانینة و مفید
ظن که قریب بیقین است گفته می شود و گاهی بالنظر باوصاف راوی از اسلام و عقل و حفظ و عدالت
احتمال کذب ضعیف میشود لیکن قطع حاصل نمی شود پس خبر آحاد بشرط اسلام و عقل و حفظ و عدالت
رواة مفید ظن است که قسمی از اقسام علم آنرا می دانند و بنا عمل بران باشد و بنا اعتقادات بران نباشد
و قسم چهارم از اسباب علم الهام است اکثر متکلمین آنرا از اسباب علم نشمرده اند بدو وجه یکی آنکه الهام مختص
است بخواص و آنها از اسباب علم عوام بحث میکنند دوم آنکه مزاحمت وهم و خیال و کدورات نفسانی
و شیطانی مانع حصول علم است در الهام پس الهام انبیاء بعدم این موانع بدلیل عصمت آنها بالقطع
معلوم است لهذا الهام انبیاء مفید قطع است و در غیر انبیاء چون قطع بعدم موانع دست نمی دهد لهذا آنرا
دلیل ظنی میگویند نظر بر غالب احوال لیکن فی الجمله بودن الهام اولیا از اسباب علم دران شکی نیست
و ثابت است بکتاب و سنت و اجماع اما کتاب فقوله تعالی واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه
فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین
مراد از وحی درین آیة الهام است چرا که نبوت خاصه رجال است قال الله تعالی وما ارسلنا من

قبلك الا رجالا نوحی الیهم و اما سنت و آثار پس بسیار اند مثل ندا کردن عمر رضی الله عنه در مدینه در خطبه
یا ساریة الجبل و شنیدن ساریه آواز او را از مراحل بسیار از قبیل کشف و الهام است و بسط در مقال طول میخواهد
اما اجماع پس قول ایشان کرامات الاولیاء حق و از عمده کرامات ایشان علوم الهامی است از مغیبات امکانی
و وجوبی و دیگر باید دانست که از تحقیق سابق ظاهر شد که اقوی و اجلی از اسباب علم خبر رسول الله صلعم است که هیچ جهه
احتمال خطا ندارد بجهت عصمت از واجب تا ممکن و از ازل تا ابد آگاهی می بخشد پس حس است که احتمال خطا در آن
کو غالبا نیست اما مقصور است بر اشیاء المحسوسه بلکه ظاهر شان پس خبر متواتر است که بنا آنهم بر حس است و لیس الخبر
کالمعاینة پس عقل چرا که اختلاف در آراء عقلا بسیار است پس الهام است که قطع بعدم موانع در آن کم
دست میدهد و غرض فقیر ازین کلام آنست که حس و عقل و الهام از معلومات بدست آید آنرا بر میزان شرع باید سنجید
پس اگر شرع آنرا قبول بکند آنرا حق باید دانست و قبول باید کرد و آنچه شرع از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد
اما در حس و عقل چون عدم موانع دانسته شود حکم بقطع باید کرد و در الهام بظن دیگر باید دانست که در حدیث
احاد ظنیه من حیث الرواة اند نه من حیث انه خبر الرسول صلعم و در عام مخصوص بالبعض و مانند آن ظنیه
من حیث العبارة آمده است و عام غیر مخصوص و خاص و ظاهر و نص و مفسر را که آنجا احتمالی ناشی از دلیل نیست
کو احتمال تخصیص یا احتمال نسخ یا احتمال مجاز باقیست قطعی باید دانست که ما را متواتر از نبی معصوم رسیده است
که عمل بر ظاهر کتاب میفرموده و بر احتمالات غیر ناشی از دلیل ترک عمل بظاهر نصوص نمیگردد و هم چنین
سلف صالح کرده آمده اند دیگر باید دانست که در تفسیر قرآن و حمل آن بر ظاهر یا تاویل بصرف آن از
ظاهر اتباع سواد اعظم باید کرد چرا که حقتعالی میفرماید و من یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی
و نصله جهنم و ساءت مصیرا و پیغمبر فرموده علیکم بالسواد الاعظم و فرموده ید الله علی الجماعة
و فرموده لا یجتمع امتی علی الضلالة چنانچه سابق این احادیث مذکور شده و امامیه نیز از ائمه
هم باین معنی آثار روایت کرده اند چنانچه بالا گذشت پس قوله تعالی وامسحوا برؤسکم و ارجلکم
من حیث العبارة هر چند غسل یا مسح هر دو احتمال برابر است لیکن موافق سواد اعظم تفسیر کرده باید دانست
که مراد الله تعالی غسل است و قوله تعالی ید الله فوق ایدیهم و قوله تعالی و حق یومئذ

ناصره الی برهان ناظره البته بر ظاهر حمل نکرده واز ظاهر حرف نباید گردید والله اعلم واز جمله اشیاء موجوده
همه به بعضی ممکن است چنانچه بداهت حس و عقل بدان شاهد است و بعضی واجب چرا که اگر تمامها ممکن باشند
ممکن محتاج است بسوی علت مغایره ذات خود و مفروض آنست که اشیاء موجوده تماما ممکن است وخارج
ازین هیچ چیزی نیست و نیز ممکن عبارت از چیزی که ذات او نه وجود خود تقاضای کند و نه عدم
خود را بالجمله وجود خود را تقاضا نخواهد کرد و متعین است که توابع وجود را هم تقاضا نخواهد کرد وآن توابع اعم
ماهیات باشند یا لوازم وجودات یا اعراض و احوال مفارقات یا افعال اختیاری یا اضطراری
هیچ چیز را تقاضا نخواهد کرد پس وجود غیر خود را هم البته تقاضا نخواهد کرد خواه آن غیر اعیان باشند
یا اعراض یا افعال قائم بالغیر چرا که اقتضای توابع وجود خود و همچنین اقتضای وجود غیر خود فرع
اقتضای وجود خود است بالبداهة و فلیس پس ثابت شد که ممکنات از جمله اشیاء ثابته هم در وجود
خود و هم در بقای خود و هم در اتصاف خود بصفات و اعراض خود و هم در صدور افعال خود محتاج اند
بواجب لذاته که ذات او تقاضا کند وجود خود را و هم تقاضا کند هر صفت کمال را و تقاضا کند تنزه را
از هر نقص و زوال چرا که وجود منشأ هر خیر و کمال است و عدم منشأ هر شر و زوال پس هر چه تقاضا
وجود خواهد کرد تقاضا هم هر خیر و کمال خواهد کرد لاجرم از ازل تا ابد متصف خواهد بود بهر خیر و کمال و منزه
خواهد بود از هر نقص و زوال و هر چه تقاضا وجود نخواهد کرد هر خیر و کمالی که در وی خواهد بود اصلی نخواهد بود
کسی گمان نبرد که ممکن چون ذات خود را تقاضا نکرد نقص و زوال را چرا تقاضا کرد که فرع تقاضای
ذات است چرا که نقص و زوال که نقایض خیر و کمال اند امور عدمیه اند از قبیل اعدام اصلی اند آنرا تقاضا
نمی باید لهذا حق تعالی میفرماید ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سیئة فمن
نفسك و چون ثابت شد که حق تعالی از هر نقص و زوال منزه است پس اقتضای وی که عبارت از
فعل است البته باختیار او خواهد بود یعنی اگر خواهد فعل و اگر خواهد ترک نه بایجاب چنانچه حکما گفته اند چرا که ایجاب
مستلزم اضطرار است و آن نقص است و چون وجود ممکن باختیار واجب تعالی شد پس ثابت شد که عالم حادث است
چرا که آنچه از فاعل مختار صادر شود البته حادث است بالبداهة و صانع عالم قدیم است و[illegible]

چرا که جایز است تمانع در صورت شرکت و تمانع مقتضی است عجز هر دو را یا یکی را از هر دو و آن نقص است
و منافی وجوب است بنابرین معارف که مذکور شد عقل در اثبات آن کافی است و شرع آنرا مؤید و ناطق
قال الله تعالی خلق السموات والارض فی ستة ایام دلالة دارد بر حدوث عالم با زمان و قال الله تعالی
خالق کل شیء لا اله الا هو و قال الله تعالی خلقکم و ما تعملون دلالة دارند بر قول
خلق او تعالی اعیان و اعراض و افعال عباد را و قال الله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
دلالة دارد بر توحید و نیز عقل حکم میکند بتوسط خبر متواتر در حق پس ماندگان و بتوسط حس در حق صحابه
پیغمبران که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف صلعم رسول خداست آنچه هر چه از
طرف خدا آورده است از امر و نهی و وعده و وعید و اخبار همه حق است چرا که بخبر متواتر معلوم شده که وقت بعثت
جهل و کفر در مکه مستولی بود که کفار قریش بفرط غفلت سنگ را بخدائی می پرستیدند و در تحلیل و تحریم
اشیا و کلمات لغو و باطل میگفتند و کسی در آنجا از کتاب و نبوة خبر نداشت در آن وقت محمد صلعم از همان قوم
قریش مردی امی که هیچ نخوانده بود ظاهر شد و خویش و بیگانه و دوست و دشمن همه میدانستند و اقرار میکردند
که از بدو فطرت پیش از دعوی نبوة سخن دروغ بر زبان او نرفته است و بهدایت ازلی گاهی بت را سجده
نکرده و سخن لغو مثل دیگر قریش گاهی نگفته چون بچهل سال عمر رسیده دعوی نبوة کرده و برای تصدیق
این دعوی معجزات بسیار که قدر مشترک از آن بتواتر رسیده و بعضی بعینه متواتر شده بر دست او ظاهر گشته
و مردم را از خدا ترسانیده و بتوحید امر فرموده و از عبادت غیر خدا و تحلیل و تحریم بی اذن خدا منع کرده
و کلامی متضمن اخبار غیب و قصص مبدا و معاد و انبیاء سلف خوانده و گفته که این کلام رب العالمین است
اگر باور ندارید تمام جن و انس جمع شده مثل اقصر سورتی از آن بیارید پس از آن وقت تا این وقت با وجود
تحدی و کثرت اعدا در هیچ قرنی از قرون هیچ کس از فصحا و بلغا قدرت نیافته که مثل اقصر سورتی
از آن بیارد و انبیاء سابق و کتب الهی را که بر آنها نازل شده بودند تصدیق نموده و چون قصص و اخبار قرآن
را علمای یهود و نصاری شنیدند بمطابقت کتب منزله سماوی اقرار کردند مگر کسی که متعصب حق پوش بود
نموده پس ازین اخبار قطعا علم حاصل شده که محمد رسول خداست کسی که تمام عمر دروغ نگفته بود بر خدا

چگونه اخبار پیغمبر را دروغ پندارد و اگر همه علوم اولین و آخرین مطابق علوم توریت و انجیل بی وحی الهی عقل
محال میداند این است ایمان که عقل در اثبات آن کافی است و موقوف بر شرع نیست لیکن شرع آن را مؤید
است و منتهاء و دو مله ملت از اهل قبله در این قدر ایمان شریک اند مگر آنکه کاملیه و عجلیه و زراریه و قرامطه و نزاریه
و معمریه و جناحیه از روافض میگویند که عالم حادث نیست و نه قائل بعث هم دارد و خطابیه و جمیعیه و ثنتینیه
و تفضیلیه میگویند که صانع عالم واحد نیست چنانچه بالا گذشت و اسماعیلیه از امامیه میگویند که حقتعالی فاعل ما ایجاب
دانه و ازوی صادر نشده مگر عقل اول قالوا الواحد لا یصدر عنه الا الواحد حالانکه امامیه از صادق
روایت کرده اند انه تعالی یرید و لا یجب علیه و این دلیل است بر آنکه حقتعالی فاعل بالاراده و اختیار است و زراریه
و بکر بن اعین و سلیمان جعفری و محمد بن مسلم از عیون امامیه و غیر شان میگویند که علم و سمع و بصر او تعالی حادث اند
زرارة بن اعین و غیره گفته اند که خدا در ازل عالم نبود و نه سمیع و نه بصیر تا که پیدا کرد برای خود علم و سمع و بصر
حالانکه کلینی از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده اند قال کان الله و لا شیء غیره و لم یزل عالما و سمیعا
و جماعتی دیگر از امامیه از ائمه روایت کرده اند بطرق متنوعه ان الله لم یزل عالما سمیعا بصیرا و غرابیه منکر
نبوة و رسالة محمد صلعم میگویند که خدا جبرئیل را برسالة نزد علی فرستاده بود جبرئیل غلط نزد محمد صلعم رفت و لعنت
میکنند ان ملعونان جبرئیل را باز تمامی امامیه باتفاق در ایمان محمل یاد میکنند ایمان آن علی و ائمه و این
دعوی است بی دلیل و امامت بمعنی که روافض دعوی می کنند متضمن معنی رسالت است بلکه موجب
افضلیت بر انبیا و رسل باطل است چنانچه ذکر کرده شود در محل آن انشاء الله تعالی و احتجاج ما بر آنکه ایمان
بعلی و ائمه داخل ایمان نیست بقوله تعالی آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل
آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله اگر داخل ایمان بودی
البته در قرآن و خبر متواتر مروی گشتی و دعوی آنکه قرآن را تحریف کرده اند و آیات را انداخته اند باطل
چنانچه مذکور کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و آنچه روافض آیات قرآنی یا مصحف فاطمه یا دیگر آثار روایت می
کنند بدرجه صحت نمیرسند تا بتواتر چه رسد چنانچه بالا گذشت قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین
عندهم **فصل ایمان مفصل** بعد از تصحیح ایمان اجمالی دیگر علوم و معارف که عقل ادراک

آن کافی نیست و عقلاء دران جهدها میکنند و اختلافها دارند از کلام الهی که بتوسط رسول الله صلی الله
علیه و سلم بروایة متواتره و از کلام و افعال نبوی که بتواتر بما رسیده استدلال کرده اعتقاد داریم
که صانع عالم حی است و سمیع و بصیر و قادر بر هرچه که ممکن است مرتضی و ابوجعفر طوسی شیخ طایفه امامیه و
طایفه دیگر از امامیه میگویند که حق تعالی قادر نیست بر عین مقدور عبد و ابوجعفر طوسی در تبیان در تفسیر قرآن
گفته که ان الله علی کل شیء قدیر خارج است مخرج مبالغه و علیم است بهر جزئی و کلی و در ازل و شیطانیه
میگویند که حقتعالی اشیا را پیش از وجود آن نمیداند و زراریه و طایفه دیگر از امامیه میگویند که حقتعالی
اشیا را ندانسته است مگر بعد از آنکه علم برای خود پیدا کرده و حکمیه و طایفه از اثنا عشریه چنانچه مقداد صاحب
کنز العرفان وغیره گفته اند که حقتعالی جزئیات را نمیداند مگر بعد وقوع آن حالانکه از طرق اهل سنت
و شیعه بتواتر از اهل بیت مروی گشته علمه تعالی بالشیء قبل کونه کعلمه تعالی بعد کونه و قرآن مجید
باخبار آینده مشحون است بلکه امامیه که مصحف فاطمه ظاهر میکنند دران هم اخبار است باشیاء قبل از وقوع
آن علی بن ابراهیم قمی از اثنا عشریه روایت میکند از منصور بن حازم که پرسیدم از ابی عبدالله یعنی
جعفر صادق رض که آیا باشد امروز چیزی که نبود در علم خدا دیروز صادق گفت نی هر که اینچنین گوید او را خدا
خوار کند گفتم خبر ده مرا که آنچه شد و آنچه شدنی است تا روز قیامت مگر نبود در علم خدا دیروز گفت آری
بود در علم خدا پیش از پیدا کردن خلق و او تعالی متکلم است قال الله تعالی وکلم الله موسی
تکلیما و قرآن کلام خداست غیر مخلوق و هم چنین توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و آنچه بر پیغمبران از
کتب و صحف نازل شده ایمان بهر یک از آن واجب است و کیسانیه و زیدیه و امامیه مانند معتزله گویند
که کلام او تعالی مخلوق است پیدا کرد آنرا حقتعالی در لوح محفوظ یا در جبرئیل یا در نبی و کرامیه میگویند
که کلام خدا حادث است در ذات خدا و قبل از حدوث آن متکلم نبود چون حمل متکلم که مشتق است بر حق
تعالی بی ثبوت مأخذ اشتقاق و هم اتصاف بصفتی که مخلوق باشد و قایم باشد بمخلوقی دیگر محال است
و بودن حقتعالی محل حوادث نیز محال است چرا که اگر صفت کمال است از ازل ثابت است و اگر صفت
نقصان است ثبوت آن محال است لاجرم حق همان است که اهل سنت گفته اند که کلام خدا

بغیر مخلوق است مثل دیگر صفات از سمع و بصر و اراده که در تعلقات تقدم و تاخر که مستلزم حدوث است مشهود
میشود و بنا بر اکثر متکلمین بکلام نفسی قائل شده و کلام لفظی را از جهت کلام گویند که دلالت دارد بر کلام نفسی و میگویند
که کلام الهی مسموع نیست و آنچه موسی شنیده بود کلامی مخلوق دال شنیده بود چون بتوسط ملک بود
تحسین کلیم است و همین است قول ابی منصور ماتریدی و حق نزد فقیر آنست که کلام لفظی هم قدیم
است و تقدم و تاخر که مشهود میشود بجهت تنگی حوصله ممکنات است و لله المثل الاعلی لا یغنیه شان
عن شان و کلام الهی مسموع است هر که سامعه او را حوصله سماع دهند چنانچه ذات او مرئی است هر که باصره او را قوت
ابصار دهند و این قول ابی الحسن اشعری است و در قرآن تحریف و زیاده و نقصان ممکن نیست و آنچه در دو دفه
مصحف بتواتر رسیده همه قرآن است و آنچه در آن داخل نیست قرآن نیست اثنا عشریه وغیره امامیه میگویند
آنچه در مصحف موجود است نزد مسلمانان همه آن کلام خدا است نه تمام قرآن منزل که مامور بالتلاوة است و آن
موجود نیست بلکه در قرآن تحریفات بسیار شده و بسیاری از آیات و سور از آن ساقط گشته کلینی از هشام بن سالم
از ابی عبدالله صادق روایت کرده که قرآنی که جبرئیل بمحمد صلعم آورده بود هفده هزار آیه بود و کلینی از
محمد بن نصر از صادق روایت کرده که گفت در سوره لم یکن نام هفتاد کس از قریش بود با نام پدران شان
و نیز کلینی وغیره از حکم بن عتیبه روایت کرده اند که علی بن الحسین گفته قوله تعالی و ما ارسلنا من قبلک
من رسول و لا نبی و لا محدث و گفته که علی بن ابی طالب محدث بود و روایت کرده کلینی از برید از ابی
عبدالله که رسول آنکس است که فرشته بروی ظاهر شود و با وی سخن گوید و نبی کسی است که در خواب بیند
و محدث کسی است که آواز بشنود و صورت نه بیند و کلینی از محمد بن جهیم هلالی وغیره از ابی عبدالله روایت کرده
امة هی اربی من امة کلام خدا نیست بلکه محرف است ائمة هی ازکی من ائمتکم بود و آن گمراهان میگویند
که سوره ولایت را از قرآن ساقط کرده اند و میگویند سوره احزاب مثل سوره انعام بود آیات فضائل
اهل بیت و احکام از آن ساقط کرده اند و لفظ ویلک از قوله تعالی لا تحزن ان الله معنا ساقط کرده اند و
میگویند که قوله تعالی و قفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بود لفظ عن ولایة علی ساقط کرده اند و از
لیلة القدر خیر من الف شهر ملک بنی امیة لفظ ملک بنی امیة ساقط کرده اند و از الم نشرح لک صدرک

وعلیا صہرک عثمان نجسید شتر آل صہرک لفظ وعلیا صہرک ساقط کردہ اند وسیعلم الذین ظلموا آل محمد
ای منقلب ینقلبون لفظ آل محمد ساقط کردہ و لکل قوم ھاد علی بود لفظ علی ساقط کردہ اند واین
قول روافض باطلست بوجوہ یکی آنکہ حقتعالی میفرماید انا نحن نزلنا الذکر وانا لہ لحافظون
وچیزی راکہ حق تعالی حافظ باشد تحریف دران محال است کہ مستلزم عجز او تعالی است دوم آنکہ تبلیغ قرآن
بی کم وزیادہ حقتعالی بر پیغمبر صلعم فرض کردہ بود تعالی یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالتہ واللہ یعصمک من الناس پس پیغمبر صلعم انچہ باید در تبلیغ قرآن
کوشش بلیغ فرمودہ جاییکہ خود نتوانست رسید مردم را برای تبلیغ فرستادہ وامر بتعلیم وتعلم کرد واز کسی نترسید
دیمین است حال پیغمبران چنانچہ حقتعالی در مدح ایشان میفرماید الذین یبلغون رسالات اللہ ویخشونہ
ولا یخشون احدا الا اللہ وہمچنین حال اتباع پیغمبر بود از صحابہ واہل بیت وائمہ ہدی کہ حقتعالی در مدح شان میفرماید
اذلۃ علی المؤمنین اعزۃ علی الکافرین یجاہدون فی سبیل اللہ ولا یخافون لومۃ لائم وانچہ
آن گمراہان میگویند کہ ائمہ معصومین قرآن را در ظاہر بنوعی میخواندند وخفیہ بنوع دیگر چنانچہ کلینی از سالم بن سلمہ
روایت می کند کہ گفت وردی بر ابی عبد اللہ قرآن خواند ومن می شنیدم حروف از قرآن کہ نیست انچہ
مردم می خوانند پس فرمود ابا عبد اللہ باش تا کہ برود استادہ شوند وقتیکہ بر دو استادہ شوند از زمان
بخوانی کتاب خدا را بر حد او حقتعالی آن گمراہان را لعنت کند چہ قبایح ورزایل از نامردی وحق پوشی و
مانند آن بائمہ نسبت می کنند وچون پیغمبر علیہ السلام ومددکاران او در حیات او صلعم در تبلیغ
قرآن کوشش نمودند قرآن مجید در حیات آنحضرت صلعم در اقطاع ارض جاییکہ اسلام رسیدہ بود شیوع پیدا کردہ
ومردمان آن را درس می نمودند ودر مساجد وغیرہ ودر نمازہا وخارج نماز ہمیشہ میخواندند چنانچہ در مسجد نبوی صلعم
بسبب کثرت قاریان قرآن شور میشد تا کہ آنحضرت صلعم امر فرمود بپست کردن آواز تا آواز بعضی بعضی را
در غلط نیندازد وچیزیکہ اینچنین پراگندہ شدہ باشد تغیر وتبدیل دران ممکن نیست وقائل بدان شدن
انکار متواترات کردنست چنانچہ کسی گوید کہ مکہ در جہان موجود نیست حاجیان برای حج بخود دروغ
بستہ اند سیوم آنکہ اگر قول روافض صحیح باشد وثوق واعتماد از قرآن برخیزد وحالانکہ رد رفض هم

بقرآن احتجاج میکنند و حال آنکه روافض ما بقا ماند در شده که سراسر موضوع و مفتری است والغرض از وجه
متواتر نشد باحادیث احاد مفید یقین نیست پس دین برباد رفت چهارم آنکه اگر در قرآن تحریف بودی سوای
روافض از هفتاد و دو فرقه اسلام کسی دیگر هم روایت میکرد و حال آنکه اهل جمیع فرق اسلام برین تحریف انکار
دارند و کلینی که در باب تحریف قرآن و اسقاط آیات و سور آثار را از ائمه روایت کرده موضوع اند و مفتری
چنانچه ابن بابویه قمی که از پیشوایان آن گمراهان اند هم باین حکم کرده اند و اعتراف نموده اند و او تعالی
مرید است و اراده او تعالی حادث نیست قدیم است امامیه هشت فرقه زیدیه میگویند که اراده خدا حادث است
قائم بذات خدا چنانچه کرامیه میگویند و مرتضی و تابعان او از اثنا عشریه میگویند که اراده خدا قائم است
بذات خود نه بمحل و هم چنین است قول بعضی معتزله مثل ابو هذیل و جبائی و ابی هاشم و بودن صفت قائم
بذات خود ظاهر البطلان است و درین صورت خدا را بآن موصوف گفتن نیز چیزی دیگر از حوادث غیر قائم
بذات او تعالی دعوی است بی دلیل و در صورت اول خدا را محل حوادث گفتن لازم می آید و آن محال است
و اراده الهی متعلق میشود بهر موجود عین باشد یا غرض خیر باشد یا شر کفر باشد یا اسلام طاعت باشد یا معصیت
و امر او تعالی مستلزم اراده نیست و نهی مستلزم عدم اراده لهذا امر کرده است کافر را باسلام و
طاعت و نهی کرده است از کفر و معصیت و اراده کرده باسلام مؤمن و کفر کافر و بی اراده الهی هیچ چیز موجود
نمی شود زیرا که نسبت قدرت بایجاد هر ممکن برابر است و باختلاف اوقات مختلف نمیشود اراده است
که تخصیص میکند موجودات را بوقت دون وقت و کیفیة دون کیفیة و کمیة دون کمیة و مانند آن و آنچه
حق تعالی اراده آنچه میکند البته واقع میشود و تخلف از مراد الهی محال است که مستلزم عجز است و آنچه خدا نخواهد
معدوم و فرع آن تعلق اراده بدان محالست الا عجز یا جهل لازم آید و جایز است که بدان امر کند برای
اظهار عصیان عاصی یا حکمتی دیگر پس اگر خدا خواهد که شخصی را هدایت کند هیچ کس قدرت ندارد بر اضلال
آن و الا دیگری بر خدا غالب آید و اگر خدا خواهد که کسی را گمراه کند دیگری نتواند که هدایتش کرد و امامیه و تمام
هشت فرقه زیدیه مانند معتزله میگویند که خدا اراده شر و کفر و معصیت نمیکند بلکه این مخلوق اراده
اسلام و طاعت میکند چنانچه امر می کند به اسلام و طاعت و چیزی را که نهی میکند از کفر و معصیت آنرا اراده

نمی کنند نیز میگویند که لازم نیست که هرچه خدا خواهد واقع شود بلکه حق تعالی از کفار اراده ایمان میکند و ایشان
ایمان نمی آرند و خدا اراده می کند چیزی را که میداند که واقع نخواهد شد چنانچه اسلام کافر و غیر ذلک و نزد اشاعره کافر
است که گمراه کند کسی را که خدا اراده هدایت او کرده و همه مزخرفات ظاهر البطلان که مستلزم عجز و منافی
الوهیت اند و قرآن مجید بطلان آن ناطق است ولو شئنا لآتینا کل نفس هدیها ولکن حق القول
منی الآیة ومن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل
صدره ضیقا حرجا ولا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان
یغویکم اولئك الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم و پیغمبر صلعم فرموده من یهدی الله
فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له و میفرماید ما شاء الله کان وما لم یشأ لا یکون و آثار
از ائمه در کتب امامیه هم در آن وارد اند بعین عبارة ما شاء الله کان وما لم یشأ لا یکون امامیه اند بطرق بسیار
روایت کرده اند کلینی از محمد بن نصیر روایة کرده که گفت گفتم از ابی الحسن رضا که بعضی یاران ما جبر
میگویند و بعضی استطاعة فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم قال علی بن الحسین قال الله تعالی
یا ابن آدم بمشیتی کنت انت الذی تشاء و نیز کلینی و صاحب محاسن از علی بن ابراهیم هاشمی روایت کرده
که گفته که شنیدم از ابی الحسن موسی که می گفت لا یکون شیء الا ما شاء الله و اراد و روایت کردند
جماعتی از ابراهیم از دیگر ائمه بمعنی این حدیث و کلینی از سلیمان از خلد از ابی عبد الله جعفر روایت کرده
که گفت الله تعالی چون میخواهد که با بنده نیکوئی کند می نهد در دل و نکته از نور و می گشاید شنوائی
دل او و میگمارد فرشته را که محکم کند کار او را و اگر اراده می کند با بنده بدی را نکته سیاه در دل او می نهد
و شنوائی دل او را می بندد و میگمارد شیطانی را که او را گمراه کند پس این آیه خواند فمن یرد الله ان
یهدیه یشرح صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما
یصعد فی السماء و کلینی از ثابت بن عبد الله از صادق روایة میکند حتما و نیز کلینی از فتح از زید جرجانی
از ابی الحسن روایت میکند که تصریحست بر آنکه اراده بندگان اراده خدا را می گرداند اراده عزم باشد
یا اراده حتم و نیز کلینی از حسن از عبد الرحمن حمانی از ابی الحسن موسی بن جعفر روایت کرده که می گفت که هیچ چیز

بی اراده و بی مشیت نبوده و شیخ کلینی و غیره از عبد الله بن سنان از ابی عبد الله روایت کرده
که گفت امر کرد حق تعالی بچیزی و نخواست آن چیز را و خواست و امر نکرد و امر کرد ابلیس را که سجده کند
آدم را و خواست که سجده نکند و اگر خدای خواستی البته سجده میکرد و منع کرد آدم را از اکل شجره
که بخورد و اگر نمی خواست نمیخورد و در کافی از ثابت بن سعید از ابی عبد الله روایت کرده که گفت ای ثابت
چیست شما را با مردم باز مانید از مردم و کسی را بخود دعوت مکنید بخدا اگر اهل آسمانها و زمین جمع شوند
بر آنکه هدایت کنند بنده را که خدا اراده گمراهی آن کرده است هرگز نتوانند هدایت کردن او و اگر جمع شوند
بر گمراه کردن بنده که خدا هدایتش خواسته است نتوانند گمراه کردن او و همچنین آثار بسیار اند اما آنچه
آورده بقوله تعالی وما الله یرید ظلما للعباد جواب آنست که معنی این کلام آنست که خدای نخواهد که ظلم
کند بر بندگان این چنین اهل لغت و عربیت گفته اند و بقوله تعالی ولا یرضی لعباده الکفر جواب آنست
که رضا غیر اراده است و آنکه اگر حقتعالی اراده کفر کند کافر در کفر مطیع باشد جواب آنست که اطاعت اتباع
امر است نه اتباع اراده و آنکه اراده قبیح و ترک اراده حسن قبیح است جواب آنست که از حقتعالی صادر شود از
باطل است و قبح آن ممنوع است فانه لا یقبح منه تعالی و چون ثابت شد که حقتعالی اراده کفر و معصیت
و اضلال بعضی از بندگان می کند ثابت شد که اصلح بر خدا واجب نیست نه لطف بر خدا واجب زیرا که اراده
کفر و معصیت و اراده کردن کفر و معصیت و ضلالت باتفاق مسلمانان اصلح و لطف نیست زیرا که لطف
عبارتست از نزدیک کردن بنده بطاعت و دور کردن او از معصیت من غیر الجاء بفعل الله تعالی
و کیسانیه و امامیه کلهم و بعضی فرق زیدیه قائل اند بآنکه اصلح و لطف بر حقتعالی واجب است والا بخل لازم آید و از
باطل است که الوجوب منافی وجوب است لا یسأل عما یفعل و هم یسألون پس هیچ چیز بر حق تعالی واجب نیست
امامیه و کیسانیه و بعضی فرق زیدیه اکثر چیزها بر خدا واجب میگویند از انجمله تکلیف عباد با امر و نواهی و ثواب
مطیع و عذاب عاصی و ارسال رسل و نصب امام و اختلاف کرده اند در معنی وجوب بعضی گویند
عبارتست از آنکه تارک آن مستحق ذم باشد عقلا پس محال باشد صدور آن عقلا از حق تعالی
لازم ما باید و بعضی میگویند که واجب عبارتست از آنکه لازم گرفته است فعل آن را بر خود بنابر حکمی که نزد

بر وفق واین ناملایمت و تکلیف با وامر و نواهی نسبت بعباد اصلح نیست و لطف که عبارت است از نزدیک
کردن بهدایت طاعة من غیر الجار در حق عباد اصلح نیست بلکه اصلح الجار است عباد را بر طاعة چنانچه با قوم
موسی بعمل آمده حیث قال واذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة وظنوا انه واقع بهم خذوا ما اتیناکم بقوة پس
بر وجوب تکلیف و اصلح و لطف واجب بودی ابلیس را پیدا نکردی و او را قوة و فرصت اضلال ندادی و عباد
را قدرت بر عصیان ندادی و مشیة و اراده الهی متعلق بهدایت عامه شدی حالانکه نشد قال الله تعالی
ولو شئنا لآتینا کل نفس هداها ولو شاء لهداکم اجمعین ولو شاء ربک ما فعلوه و در
هر بلده و هر وقت نبی معصوم را والی کرده و قوة بر امر معروف و نهی منکر دادی و آنها استدلال میکنند
بر وجوب اشیاء مذکوره مثل قوله تعالی کان حقا علینا نصر المؤمنین وقوله تعالی کتب علی نفسه
الرحمة وقوله تعالی کان علی ربک حتما مقضیا وقوله تعالی ثم ان علینا حسابهم وقوله تعالی ثم
ان علینا بیانه و میگویند که ترک جزا یعنی ثواب دادن بر طاعة ظلم است جواب آنست که معنی حقا علینا
یا کتب علی نفسه آنست که حق تعالی وعده نصر و رحمة کرده است مؤکد که خلف در آن محال است و محقق است
نظر بمقتضای وعده و معنی حتما مقضیا قضاء مبرم و معنی ثم ان علینا حسابهم برای تاکید مجازاة و تاکید محاسبه
پس وجوب بمعنی آنکه اگر ترک کند مستحق ذم باشد یا آنکه بنا بر حقی است که بندگان راست بر وی محال است
اما بآن معنی که لازم گرفته بر خود تفضلا اگر گرفته شود مضایقه ندارد لیکن اطلاق لفظ وجوب بی ادب است
و آنکه میگویند که ترک ثواب طاعة ظلم است باطل است چراکه ظلم عبارتست از تصرف در غیر ملک خود و حقتعالی
تصرف میکند در ملک خود پس اگر حقتعالی مطیع را عذاب کند یا بر طاعة ثواب ندهد ظلم نباشد و همچنین
امامیه از امیر روایت کرده که در مناجات گفته الهی و عزتک و جلالک و عظمتک لو انی
منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة فی کل طرفة عین الی
الابد بحمد الخلائق و شکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ اداء شکر اخفی نعمة من نعمک ولو انی
کربت معادن حدید الدنیا بانیابی وحرثت ارضها باشفار عینی وبکیت من خشیتک مثل
بحور السموات والارضین دما وصدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب من ادائ

و عظمت للنار احبان اجماع وان الحلق بعد ذلك بعد بنی ابی منذ بلغنی بعد ذلك الی عند جملت علی
ولا یکون غیری معذب فی النار حتی لا یکون فی النار اطباقها ملئت حتی جهنم وملأن جسمی حلقی
عن عفو من استوجب لما کثیر فی تلملا علی بعد لك کان لو سواء حطت لجهنم
و در نهج البلاغة از امیر المؤمنین روایت کرده که گفت لا یامنن خیر هذه الامة من عذاب الله
و خالق است و مکون حق تعالی جمیع موجودات را از جواهر و اعراض و خیر و شر و ممکن نیست که دیگری
خلق چیزی از اشیا تواند کرد یا در خلق چیزی از اشیا دیگری با وی تعالی شریک باشد یا او تفویض
کند خلق چیزی را بمخلوقی از مخلوقات مفوضه میگویند که محمد یا محمد و علی هر دو در خالقیت دنیا با حق تعالی
شریک اند و حقتعالی پیدا کردن دنیا را بایشان سپرده و کیسانیه و هشت فرقه زیدیه و امامیه و معتزله میگویند که خالق
شر ابلیس و گناهکاران جن و انس اند و قول شان مثل قول مجوس است که میگویند که خالق خیر یزدان است
و خالق شر اهرمن و لهذا در حدیث صحیح وارد شده القدریة مجوس هذه الامة و آثار ائمه از طرق امامیه
نیز بر بطلان این مذهب دلالت دارند محمد بن یعقوب کلینی از معاویه بن وهب روایت کرده از ابی عبد الله
که حقتعالی بر موسی علیه السلام در توریة نازل کرده انی انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق و خلقت
الخیر و اجریته علی یدی من احب فطوبی لمن اجریته علی یدیه و انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق و خلقت الشر و اجریته
علی یدیه و نیز از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم ابو جعفر محمد بن علی باقر که گفت در بعض کتب
نازل شده انی انا الله لا اله الا انا خلقت الخیر و الشر فطوبی لمن اجریت علی یدیه الخیر
و ویل علی من اجریت علی یدیه الشر و علی بن ابی ابراهیم بن هاشم ابو الحسن قمی صاحب تفسیر از عبد
المؤمن بن القاسم الانصاری از ابی عبد الله روایت کرده که گفت قال ربنا عز و جل انا الله لا اله
الا انا خالق الخیر و الشر سوای این دیگر اخبار صحیحه بسیار دلالت دارند که حقتعالی خالق است هر جوهر و
هر عرض پس خالق است افعال اختیاریه عباد را نیز و عباد کاسب افعال اند نه خالق و نه شریک در خلق
و کیسانیه و هشت فرقه زیدیه و امامیه کلهم میگویند که بنده خالق است افعال اختیاریه خود را و این باطل
است قال الله تعالی والله خلقکم وما تعملون و امامیه از ائمه روایت کرده اند که افعال العباد

مخلوقة لله تعالی تمام درة شارح العدة گفته خلق بمعنی تقدیر است لا بجهة لهم علیه
و مرویست از ابی حنیفه که گفت پرسیدم از امام ابی عبدالله جعفر صادق ع ای ابن رسول الله صلعم آیا حق
تعالی سپرده است کار پیدا کردن افعال بسوی بندگان امام گفت الله تعالی بزرگتر است از آنکه سپارد
ربوبیة بسوی بندگان پس گفتم آیا جبر میکند بندگان را بر آن گفت که خدا عادل تر است از آنکه جبر کند
بندگان را بر آن پس گفتم پس چگونه است فرمود بین بین لا جبر و لا تفویض و لا کره و لا تسلیط و کلینی
از صادق ع روایت کرده که گفت لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین و روایت کرد ابرهیم بن عباس
مانند آن و نیز کلینی از ابی الحسن محمد بن الرضا مانند آن روایت کرده و روایت کرد ابرهیم بن عباس آنکه
گفت پرسیدم رضا را مروی آیا تکلیف میکند الله بندگان را آنچه طاقت ندارند فرمود هو اعدل عن
ذلك الخبر پس گفت پس قادر اند بندگان بر کار آنچه اراده کنند فرمود هو اعز عن ذلك كذا في
فصول و در نثر الدرر فضل بن سهل علی بن موسی رضا در مجلس مامون سوال کرد که ای ابا الحسن خلق
جبر کرده میشوند امام گفت الله اعدل ان یجبر ثم یعذب پس گفت که قدرة داده شده اند کامل
گفت حقتعالی حکیم تر است از آنکه مهمل گذارد بنده را و بسپارد او را باو و آنچه موجود می شود بقضای
الهی است و تقدیر او و در اول بحثین حقتعالی مقدر کرده بود و گیسا بیدو نوشت فرقه زیدیه و امامیه میگویند
که سابق القضا و قدر نیست محمد بن بابویه قمی در کتاب التوحید باسنادی که نزد شان صحیح است از ابی
عبدالله روایت کرده که گفت القدریة مجوس هذه الامة ارادوا ان یصفوا الله بعدله
فاخرجوه من سلطانه و فیهم نزلت هذه الآیة یسحبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس
سقر انا کل شیء خلقناه بقدر + و نیز محمد بن بابویه در حدیث معراج از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر خدا صلعم از
حق تعالی دعا خواست و گفت الهی بسمع کن امت مرا بر دوستی علی بن ابیطالب تا همه وارد شوند جمیع آنها
بر حوض من روز قیامت پس وحی کرد حق تعالی بسوی او که من قضا کرده ام در بندگان خود پیش از آنکه
پیدا کنم آنها را و قضای من جاریست در آنها تا آنکه هلاک کنم هر کرا خواهم و هدایت کنم هر کرا خواهم و کلینی از ابی بصیر
روایت کرده که گفتم مر ابی عبدالله را که حق تعالی خواسته و اراده کرده و تقدیر کرده و قضا نموده

حمله علی و نوابهای الهی جهته گفت لی و نیز کلینی و ابن بابویه و غیره از ائمه روایت کرده اند که حق تعالی
خلق جسمی و ملائکه خود را نیک بخت و بعضی بندگان را بدبخت بجهة دانستن او بآنچه عمل خواهند
الحمد حطیئتی از منصور بن حازم از ابی عبد الله روایت کرده که گفت حق تعالی پیدا کرد نیک بختی و بدبختی
پیش از پیدایش خلق پس هر کرا پیدا کرد نیک بخت هیچگاه او را دشمن ندارد و اگر عمل بد کند عمل او را ناخوش
دارد و او را ناخوش ندارد و اگر پیدا کرد بدبخت دوست ندارد او را هرگز گاهی و اگر عمل صالح کند عمل او را دوست
دارد و او را ناخوش دارد برای آنچه بازگشت او بآنچه باشد پس چیزیکه دوست دارد خدا چیزی را ناخوش ندارد
کاهی و اگر ناخوش دارد کسی او دوست ندارد او را گاهی و نیز کلینی و غیره از امامیه از ابی بصیر روایت کرده
انکه گفت بودم پیش ابی عبد الله نشسته سائل از و پرسید و گفت فدایت کردم از کجا بدبختی لاحق شد
اهل معصیة را تا حکم کرد برای شان خدا تعالی در علم خود بعذاب بر عمل شان فرمود ابو عبد الله ای
سائل خدا عز و جل میداند که قایم نخواهد شد کسی از خلق بحقوق خداوندی و چون حکم کرد به نیکبختی اهل
اهل جنة خود را قوة بر طاقة داد و ثقل عمل از ایشان دور کرد و اهل معصیة را قوة معصیة داد بجهة علمی که سابق
در علم الهی رفته بود و قدرة نیافتند آنکه بیارند حالی که نجات دهد ایشان را از عذاب الهی چرا که علم او
اولی است بحقیقة تصدیق آنچه هست معنی شاء ما شاء و سر آن در حق تعالی راضی نمیشود بگمراهی بندگان
خود و اشاعشریه میگویند که حقتعالی راضی است از گمراهی غیر شیعه پس اگر رضا نزد شان بمعنی اراده
است پس این قول منافی قول سابق است که خدا اراده شر نمیکند اگر مراد برضا الفت کراهت
بان ... ملند کرد مستلزم امرست پس در حیوت کرامان طبیع باشند و شتاب بوند و بر حق تعالی ...
نیست ... لا است که ظاهر شود حقتعالی را چیزی که پیش از این بر وی ظاهر نبود چنانچه در انسان تبدل
رای میشود کاین معنی مستلزم جهل و نقص است تعالی الله عن النقائص و در آن گروه و بدائیه سالمیه
و گروهی از امامیه مثل مالک جهنی و داود بن حکم و ریان بن الصلت و غیر شان گفته اند که رجایز
بلکه محقق بدلیل قوله تعالی یمحوا الله ما یشاء و یثبت و در روایة کرد کلینی از زراره بن اعین از
احدهما قال ما عبد الله بشیء مثل البداء و نیز دلیل می آرند به آنکه نسخ جایز است باتفاق و بنا نسخ ...

مصلحتی است که پیش ازین ظاهر نشود والا عبث لازم آید واین نقص است جواب نسخ است که مراد از محو و
اثبات دور کردن چیزی است و آوردن چیزی دیگر بجای آن مثل آوردن روز بعد شب و شب
بعد روز ومراد ازان فسخ احکام شرعیه است مبنی بر حدوث مصلحتی است معلوم قدیما بنا بر اقتضای زمان چنانچه
در ابتدای اسلام ترک قتال مصلحت بود لکم دینکم ولی دین نازل شد و بعد قوت اسلام مصلحة در
قتال پیدا شد حکم شد فاقتلوهم حیث ثقفتموهم وآثار که روایت می کنند مفتری و موضوع اند اثر وضع بر آن
ظاهر است نسبت جهل بسوی خدا کدام عبادت است و مراد رب سبحانه اسمای حسنی هو الله الذی لا اله
الا هو الرحمن الرحیم الملك القدوس الی اخر ما ورد فی القران والحدیث وجایز است که او
تعالی را دیگر اسما و صفات باشند که ما بدان علم نباشد مگر اجمالا همین قدر که بجمیع صفات کمال موصوف است
و در حدیث صحیح از رسول صلعم وارد شده اللهم انی اسئلك بكل اسم هو لك سمیت به نفسك او انزلته
فی کتابك او علمته احدا من خلقك او استاثرت به فی علم الغیب عندك لیکن بار اطلاق
اسمی یا صفتی بر وی تعالی سوای آنچه شرع بدان وارد شده جایز نیست لاحتمال الخطاء وبحث در آنکه
صفات الهی زاید اند بر ذات چنانچه متکلمین میگویند و منشا دراز کلام الهی و کلام سیالت هم همین است
چرا که حمل مشتق بدون قیام مبدا اشتقاق علمای عربیه روا ندارند و قول اشعری که میگوید لا عین و لا غیر
چون مراد از لا عین همین زاید است بر ذات و از لا غیر عدم انفکاک پس راجع است بقول سایر متکلمین یا
صفات عین ذات اند چنانچه حکما و معتزله میگویند ضرور نیست و شرع بدان تکلیف نکرده و حق سبحانه
تعالی نه جسم است و نه جوهر یعنی جزء لا یتجزی و نه عرض یعنی قایم بالغیر و نه در مکان است و نه در جهت و نه مرکب
است و متصف نمیشود باعراض محسوسه مثل رنگ یا بو یا مزه یا حرکت یا سکون و مانند آن و نه بکیفیات
نفسانی مثل جوع و عطش و لذت و الم و مانند آن لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر و قرب
بنده بحق و معیت که از نصوص ثابت میشود قربیت و معیت بیچون من حیث الرتبة یا محبت یا مانند آن قرب
و معیت مکانی نیست و آن قرب و معیت بر دو وجه است یکی عام است که با جمیع مخلوقات است و مدلول قوله تعالی است
نحن اقرب الیه من حبل الورید وهو معکم اینما کنتم و یکی خاص است با خواص مخلوقات که مدلول

زوال قال است و آن الله تعالی لحسنین و عبده بخالی الحرمین ولی قد بلغ العدی لا یزال
عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه الحدیث و این قرب بالدرجات غیر متناهی وارد
که اول ندارد لایزال است بخلاف قرب بمعنی اول پس در هر دو قرب مشترک اشتراک لفظی است و مستوی
و الله اعلم و حکمیه و سالمیه و شیطانیه و مشبهه و غیرشان از امامیه میگویند خدا جسم است و قرب عباد بباری قرب
مکانی است و این معنی را کلینی در کافی از ابراهیم بن محمد همدانی روایت کرده که گفت کتبت الی الرجل ان
قبلنا من موالیک قد اختلفوا فی التوحید فمنهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة
و از سهل بن زیاد روایت کرده که گفت کتبت الی محمد سنة خمس و خمسین و مأتین قد اختلف
یا سیدی اصحابنا فی التوحید منهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة و روی ابن بابویه
فی کتاب عن حمران بن اعین عن ابی جعفر انه قال فی تفسیر قوله تعالی ثم دنی فتدلی او ادنی
الله عزوجل نبیه فلم یکن بینه و بینه الا قفص من لؤلؤ فیه فراش یتلألأ من ذهب فاراه
صورة فقیل یا محمد اتعرف هذه الصورة قال نعم هذه صورة علی بن ابی طالب و این
بالجمله است و از وضع بر آن ظاهر است دلالت دارد بر قرب علی از خدا و غیر امامیه فرقه روافض سابیه
و سمریه و احسنیه و خمسیه و ذمیه و بابیه و مقنعیه و بیانیه و مغیریه و خطابیه و غلابیه نیز قائل اند بجسمیه و نیز میگویند
که حقتعالی بجمیع اعراض محسوسه متصف میشود و هم بجمیع کیفیات نفسانیه از حزن و فرح و خوف و الم
بلکه متصف میگویند خدا را بصفات حیوانیه از اکل و شرب و جماع و نوم و بقضای حاجت و لباس و شتاب
پس اینهم گمراهان مختلف شده اند هر چند قول حکمیه میگویند که حقتعالی جسم است که طول و عرض و عمق او باهم
متساوی دارد و او دارا دست است و درخشنده از هر جانب مرادرا است رنگ و بو و مزه و لمس است
بعرض روایت کرده کلینی از علی ابن حمزه که هشام بن حکم میگفت که خدا را جسم صمدی گفتن یعنی آنکه اجوف
نباشد معرفتی ضروریست و روایت کرده کلینی از محمد بن حکیم و از یونس بن ظبیان و از حسن بن عبدالرحمن
حمانی بخوان آنها از های مختلفه و سالمیه میگویند که حقتعالی جسم است بر صورت انسان دارای دو چشم و گوش
و دو بینی و دو دست و پا و حواس پنجگانه است کلینی از محمد بن فرج الرخجی روایت کرده که هشام بن سالم

میناسبت گوید خدا اجوف است تا ناف و باقی صمد است وسیطانیه و شیعیه گفته که خدا جسم است و دارای صورت است و اعضا و باف و او اجوف است تا ناف و باقی صمد است چنانچه کلینی از ابن حزار و ابن حسین روایت کرده که میثمی میگفت که او تعالی اجوف است تا ناف و باقی صمد است چنانچه جوالیقی و صاحب الطاق گفته بسیاری معمریه و اثنینیه و جمیعیه و ذمیه و زیانیه و مقنعیه میگویند که خدا جسم است و صورت و شکم و فرج و ریش و چشم و دهان دارد و بابیه و مقنعیه میگویند که خدا جسم است بر صورت انسان تمام و هلاک خواهد شد مگر روی او و خطابیه می گویند که حقتعالی جسم است بر صورت مرد و دارای چشم است و اعضا دو فرج و ریش و حکمیه و یونسیه میگویند که مکان او عرش است حامل عرش او است و ایستاده میشود و می نشیند و حرکت میکند و در بعضی جاها و یونسیه میگویند که خدا بر عرش است ملائکه حامل عرش اند و او از ملائکه قوی تر است چنانچه کرکی را پاهاش می برد از اندو او از پاها قوی تر است و فرقه های دیگر میگویند که خدا را مکانها مختلف اند و در تعیین جهت اختلاف دارند سیطانیه و شیعیه و سالمیه میگویند که مکان او در آسمان است بی تعیین و انتقال میکند از مکانی بمکانی و ایستاده میشود و می نشیند و حرکت میکند و سکون در امکنه مختلفه و طایفه دیگر میگویند که جهت او معین است گاهی در جهت علوی باشد و گاهی در سفل چنانچه مفضلیه و سبائیه و رزامیه و جناحیه و بیانیه و نصیریه و اسحاقیه میگویند که سابق در آسمان بود پس در زمین فرود آمد و در بعضی مخلوقات خود حلول کرده چنانچه گذشت و خطابیه و معمریه و بزیغیه و غلبائیه و سبائیه و ذمیه و خمسیه و اثنینیه و زیانیه و مقنعیه میگویند که آسمان بود پس در زمین فرود آمد پس باز به آسمان رفت و حالا در آسمان است و سبائیه میگویند که حالا در ابر است رعد آواز اوست و برق تازیانه او و فرود خواهد آمد باز بر زمین پس بر خواهد کرد زمین را بفراخی معاش و عدالت و ربیعیه میگویند که در آسمان میباشد و در هنگام ربیع بر زمین فرود می آید و باز میرود لعنة الله علی الکاذبین این همه مزخرفات بدیهی البطلان قابل آن نیست که کسی متصدی ابطال آن شود بلکه قابل آن نیست که کسی ذکر آن در کتب نماید لیکن غرض فقیر از ذکر عقاید ظاهر البطلان آن ملاعنه درین کتاب آن است که امامیه اثناعشریه این همه فرقه های روافض را که این عقاید باطله دارند نسبت باهل سنت و جماعت قریب تر بحق میدانند چه اهل سنت و جماعت را مخلد فی النار میدانند نه اینها را بلکه میدانند

کہ شیعہ او را دوبارہ کہ بعد دخول دوزخ نجات خواہند یافت ہمین اعتقاد و دو فرقہ روافض اعتقاد اہل سنت
و غیرہم کہ آنہا را مخلد فی النار میدانند بلکہ چون اعتقاد دارند کہ محب علی از ہیچ چیز سوال نکردہ خواہم شد
دیگر ہرگز ہیچ قبل عذاب نکردہ خواہد شد والبتہ این فرقہ ہا کہ عقاید شان مذکور شد محب علی اند بلکہ
مفرط در محبت علی پس اثنا عشریہ گویا ایشان را ناجی میدانند و مستحق عذاب نمیدانند و نیز اثنا عشریہ در کتب
صحاح خود از ین مردم کہ این اعتقاد دارند یعنی ہشام بن حکم و ہشام بن سالم و صاحب الطاق و میثمی و غیرہم
روایات حدیث می کنند و آنہا را اصحاب ائمہ معصومین و رجال صحیح میدانند پس اثنا عشریہ کہ این اعتقاد
بتصریح نمیگویند لیکن گویا از ین عقاید چندان انکار ہم ندارند چنانچہ در اہل سنت حنفی مذہبان در مسایل
فقہ احکام شافعی را یا در مسائل کلام ماتریدیان احکام ابو الحسن اشعری را کو نسبت بخطائی کنند لیکن
چندان انکار ندارند پس حال اثنا عشریہ مثل حال آنہا باشد یا قریب آن فان الرضا بالکفر کفر
اکنون چند اثر از ائمہ کہ بطریق امامیہ صحیح شدہ و بر صحت مذہب اہل حق و بطلان قول ان گروہان مجسمہ
دلالت دارند ایراد نمائیم در نہج البلاغہ از امیر المؤمنین روایہ کردہ کہ در بعضی خطبہ ہای گفتہ انہ تعالی
لا یوصف بشی من الاجزاء ولا بالجوارح والاعضاء ولا بعرض من الاعراض ولا
بیارض ولا یقال لہ حد ونہایۃ ولا انقطاع وغایۃ ولا ان الاشیاء تحویہ فتقلہ او
تہویہ او ان شیا یحملہ فیمیلہ او یعدلہ و کلینی از ابراہیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین روایت کردہ
ہر دو گفتند کہ بر علی ابی الحسن الرضا داخل شدیم و گفتیم کہ ہشام بن سالم و صاحب طاق و میثمی میگویند
کہ حق تعالی اجوف است تا ناف و باقی صمد است امام رضا در سجدہ و بر زمین افتاد و برای خدا سجدہ کرد پس گفت
پاکی تراست چگونہ معرفت کردند و نیافتند شان کہ ترا تشبیہ ہستند بغیر تو الہی من وصف نمیکنم ترا مگر بدانچہ وصف
کردی از نفس خود را و تشبیہ نمیدہم ترا بخلق تو اہل ہر خیر ہستی پس مگردان مرا با قوم ظالمان و نیز روایت
کردہ کلینی از حسن بن عبد الرحمن حمانی کہ گفت ابی الحسن موسی بن جعفر کاظم را گفتم کہ ہشام بن حکم میگوید
کہ حق تعالی جسم است امام گفت قاتلہ اللہ آیا نمیداند کہ جسم محدود می باشد معاذ اللہ و بیزاری میکنم بسوی خدا
از ین قول و نیز کلینی از محمد بن فرج رخجی روایت کردہ کہ گفت نوشتم بسوی ابی الحسن می پرسیدم از

از انچه هشام بن سالم و هشام بن حکم در صورة گفته پس جواب نوشت ابو الحسن که بلند از انکس بود غیر ستة
متحیران و طلب پناه کن بخدا از شیطان نیست سخن حق انچه میگویند هر دو هم ثانرا امیر المؤمنین مرویست گفته
نیست حق تعالی در مکان که جا ازو خالی باشد بر وی انتقال و نیز گفت تقدیر نمیکند او را ادراک عدد و دریکاشتنید
گفت مشغول نمیکند او را حالی یعنی از حالی دیگر و تغییر نمیدهد او را زمان و محیط نمیشود او را مکان کذا فی نهج
البلاغة و نیز مرویست که حق تعالی حد کرده نمیشود و یکجا و کلینی از محمد بن حکیم روایه کرده که گفت نزد ابی ابراهیم
قول هشام جوالیقی را حکایت کردم که خدا را صورة میگوید و قول هشام بن حکم را روایت کردم که خدا را جسم
می گوید پس گفت حق تعالی هیچ چیز مشابه نیست کدام فحش و زبونی بدتر باشد از قول کسی که وصف کند تعالی
اشیا را بجسم یا صورة یا به تحدید یا اعضا یا بمشابهت به خلق و تعالی عن ذلک علوا کبیرا **فایده** استوا
او تعالی بر عرش و همچنین ید و وجه و ساق و قدم که قران یا حدیث بدان ناطق است قال الله تعالی الرحمن
علی العرش استوی و ید الله فوق ایدیهم و یبقی وجه ربک و یوم یکشف عن ساق بحد
متواتر و اجماع سلف ما رسیده که این الفاظ بر معانی ظاهری خود محمول نیست پس متاخرین براه تاویل میروند که مراد
از استوا استیلا است و از ید قدرت و از وجه ذات و هم چنین لیکن مختار نزد فقیر قول متقدمین است که میگویند
لا یعلم تاویله الا الله در همین مقام گفته اند الاستواء معلوم و الکیف مجهول و الایمان به واجب و السوال
عنه بدعة بمراد الهی ایمان آورده سکوت از تاویل آن اولی است و اگر موافق کشف و الهام اولیا را امته
عالم مثالی ثابت کرده شود اکثر ایات و احادیث نبوی را که از قبیل متشابهات اند محمل بهم میرسد و جایز نیست
که حق تعالی متصف شود بلذه عقلی و گروهی از اثنا عشریه مانند نصیر طوسی و صاحب یاقوت گفته که حق تعالی
متصف میشود بلذه عقلی که از تصور کمالات خود فرح میشود و این باطلست اگر انچنین باشد پس از عدم
امتثال کفار او امر او را باید که متالم شود و جایز نیست که حق تعالی حلول کند در غیر خود و متحد شود با غیر خود
و خطابیه و مفضلیه و نصیریه و زرامیه و نصیریه و اسحاقیه میگویند که حق تعالی در غیر خود و اتحاد او بغیر خود مذهب
صوفیه است از اهل سنة و جماعة این محض افترا و حمق است و عدم اطلاع بر مذاهب شان فانا الیم الله
الی توفیقون بلکه توحید و اتحاد که صوفیه و عیره بران قائل اند معنیش این است که حق تعالی در خارج

موجود است نه غیر او و از ممکنات هیچ موجود نیست مگر در مرتبهٔ علم قال الشیخ الاکبر الاعیان ما شمت
رائحة الوجود وجود ممکن که بعد عدم در مرتبهٔ علم صورتیست از ان در وحدة وجود حقیقی او تعالی نیز کم
شده و هو الآن کما کان این توحید که عبارت از نفی وجود ممکنات است خواه شهودی باشد که بسبب غلبه
محبت محبوب حقیقی غیر محبوب از نظر عاشق مختفی گشته بجز واحد حقیقی در نظرش هیچ نمانده گو در حقیقت وجود غیر
منتفی نگشته یا وجودیکه در حقیقت غیر او تعالی موجود نباشد هیچگاه از حلول و اتحاد او تعالی با غیر خود خبری
و بود و فنا و بقا و اضمحلال ذات و صفات صوفی در ذات و صفات او تعالی که میگویند این همه در مراتب علم
میگویند نه در خارج و تحقیق امر آنست که چون بسبب ریاضات و مجاهدات و صحبت شیخ کامل مکمل بلکه بمحض
فضل الهی صوفی بحالتی میرسد که او را آگاهی دائمی بحق و نسیان از وجود و توابع وجود خود دست میدهد
از ان باز چنین علوم و معارف در غلبهٔ عشق و محبت منکشف می شود و از ان او را حق تعالی قدرتی عطا فرمودند
سابق و علومی غیر علوم سابق و مانند آن که موجب خرق عادت باشد کرامت میفرماید چنانچه از صحابه و اولیا
امت بدرجه تواتر رسیده که انکار آن نتوان کرد پس از ان مصداق حدیث صحیح قدسی می شود که لا یزال
عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی
یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها الحدیث محمل گشت از قوله تعالی خلقته
بیدی و نفخت فیه من روحی و مانند آن و همچنین الفاظ که صوفیه اهل سنت گفته اند
و فان شیعه نیز گفته اند قال المقداد شیخ الشیعة فی شرح الوصول الی علم الاصول
فی ذکر الاحوال السانحة للسالک المراد من الاتحاد هو ان لا ینظر الا الیه من غیر
ان یتکلف و یقول ما عداه قائم به فیکون الکل واحدا بل من حیث انه اذا
صار بصیرا بنوره تخیله لا یبصر الا ذاته لا الرائی و لا المرئی دیدن حق تعالی ممکن است لیکن شرع
از دخول جنت واقع نیست و بعد دخول جنت مسلمانان حق تعالی را ببینند نه در مکان و نه در جهت بی اتصال شعاع
رائی و ثبوتش بآیات و احادیث قطعیه قال الله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة و در حدیث متواتر آمده ستر ون ربکم یوم القیامة کما ترون القمر لیلة البدر و هم اجماع دارم

برانکه این آیه و امثال آن محمول اند بر ظاهر خود و در تفسیر قوله تعالی للذین احسنوا الحسنی و زیادة
پیغمبر عم فرموده الزیادة الرؤیة و این حدیث از علی و حسن و محمد باقر مرفوعا و موقوفا مرویست و اخبار
صحیح و صریح مثبت رؤیة بسیار اند بدرجه تواتر رسیده بعضی آنرا صاحب تجرید اعتراف کرده و با اینهمه
آثار از ائمه زیدیه و امامیه که قائل تجسیم نیستند و معتزله انکار رؤیة الهی میکنند و میگویند که رؤیة را شرایط است
از سلامة حاسه و بودن مرئی جسمی کثیف و نیز مسافه متوسط میان رائی و مرئی و ثبوت مقابله و عدم
حجاب و میگویند که رؤیة بدون مکان و بدون جهت و بی این شرایط مذکوره محال است و حجت می آرند
از سمعیات قوله تعالی لا تدرکه الابصار و قوله تعالی لن ترانی را جواب آنست که این قیاس غائب
بر شاهد و این شرایط که ذکر کرده شده شرایط عادی اند عادة الله بخلق رؤیة بعد این شرایط جاری شده است
و در حقیقة بجز وجود رائی و مرئی شرطی دیگر نیست و اگر این همه شرایط برای رؤیة شرط باشند باید که از رؤیة
الهی ممکنات را نیز انکار نمایند که حقتعالی از حاسه منزه است و اتصال شعاع و مسافه متوسطه بین الرائی
والمرئی متصور نه و حقتعالی چنانچه اجسام کثیفه را بصیر است اجسام لطیفه و ارواح را نیز بصیر است و چون
رؤیة الهی ممکن را بدون بعضی شرایط مذکوره ثابت باشد پس رؤیة بنده خالق را با انتفاء دیگر شرایط نیز
جائز باشد کما لا یخفی و ادراک عبارت است از وقوف بر جوانب شی و حدود او پس نفی ادراک مستلزم نفی
رؤیة نیست و نیز در لا تدرکه الابصار سلب عموم است نه عموم سلب و شک نیست که بعض ابصار حق را ادراک
نمی کنند و کلینی از ابی عبد الله و علی بن موسی روایة کرده معناه لا تدرکه الاوهام و هو یدرک
الاوهام و قوله تعالی لن ترانی بمقتضی جری عادة خطاب به موسی آمده برای نفی رؤیة مسئوله موسی نه برای
نفی امکان رؤیة بلکه قصه سؤال موسی رؤیة را حجة ما است بر جواز رؤیة الهی چرا که انبیاء اعرف اند بحق تعالی
اگر رؤیة الهی محال بودی محال است که موسی از چنین مسئله که از اصول دین است غافل بودی و اگر موسی رؤیة
الهی محال دانستی سؤال رؤیة کردن سفه بودی و انبیاء از آن منزه اند چنانچه موسی در جواب أتتخذنا هزوا گفت
اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین و نوح گفت اعوذ بك ان اسئلك ما لیس لی به علم
والله اعلم و اعتقاد داریم بر آنکه حق تعالی برای اصلاح معاد و معاش بنی نوع انسان تفضلا

از جنس تشبیه بیابیم بر بعثت انبیا و رسل را ما آدمیان را معرفت الهی که عقل از ادراک آن قاصر است

آگاه ساز و به احکام از واجب و مندوب و حرام و مکروه و مباح مطلع گرداند و عدد انبیا و رسل به دلیل قطعی

ثابت شده حق تعالی میفرماید منهم من قصصنا علیك ومنهم من لم نقصص علیك اگرچه در بعضی

احادیث عدد رسل سه صد و سیزده و عدد انبیا یکصد و بیست و چهار هزار آمده لیکن در ایمان با انبیا و رسل

عدد ملحوظ نباید کرد تا اگر بعضی پیغمبران را اقرار به نبوة کسی که پیغمبر نیست لازم نیاید و لهذا آنکه گذشته انبیا

سابقه که ذکر ایشان در قرآن یا متواتر از حدیث آمده باشد بتصریح اقرار به نبوة او باید کرد و کسانیکه ذکر ایشان

در متواتر نیامده از نبوة آنها نه انکار باید کرد و نه اقرار بلکه بالاجمال آمنت بالله ورسله باید گفت مثلا

کسی که گوید زردشت نبی بود نه انکار باید کرد و نه اقرار و اول انبیا آدم است علیه السلام و آخر ایشان محمد است صلی الله علیه وسلم و علیهم

اجمعین که مبعوث است محمد بکافه انام قال الله تعالی وما ارسلناك الا كافة للناس بشيرا ونذيرا

و شریعت او موبده است و او خاتم پیغمبران است بقوله تعالی ولکن رسول الله وخاتم النبیین و عیسی که نازل

خواهد شد تابع دین محمدی خواهد آمد نه بعنوان رسالت غرابیه میگویند که محمد نبی نیست بلکه خدا جبرئیل را برسالت

نزد علی فرستاده بود بغلط نزد محمد آمده و لعنت می کنند آن صاحب ریش جبرئیل را و مغیریه و اسحاقیه و منصوریه و نجاحیه

میگویند که رسل منقطع نخواهند شد ابدا و ابو منصور نبی است و خطابیه میگویند که ائمه انبیا اند و ابو الخطاب نبی است

و معمریه میگویند که جعفر بن محمد نبی است و بعد او ابو الخطاب و بعد او معمر ابو الخطاب وصی بود از نبی اسد و ابو

منصور از بنی عجل نسبت شاگردی خود به جعفر صادق میکردند چون صادق سوء عقیده آنها دید از آنها تبری نموده آنها

از صحبت صادق یکسو شدند پس ابو الخطاب دعوی نبوة کرد و ابو المنصور اول دعوی امامت نمود و پستر دعوی نبوة

کرد و گفت که من برآمدم بر آسمان و خدا را دیدم خدا دست خود بر سر من مالید و گفت ای پسر برو پس تبلیغ کن

از من پس بزمین فرستاد و میگفت که مراد از کسف در قوله تعالی وان یروا کسفا من السماء ساقطا

یقولوا سحاب مرکوم منم و اسحاقیه میگویند که جایز نیست خالی بودن زمین از پیغمبر و مختاریه میگویند

که مختار بن ابو عبید ثقفی را وحی می آمد و سبعیه میگویند که خاتم الرسل مهدی است نعوذ بالله منه میگویند

که هر چند انکار ختم رسالت بران سر و رحم ازین فرقهای مذکوره صریح است لیکن اشتمال فرقها بر فرقهای

امامیه منکر ختم نبوة اند بر آنسرور علیه السلام چرا که غرض از معنی است نه از لفظ نبی شخصی را گویند که موحی
الیه باشد از خدا فرستاده باشد او را حقتعالی بسوی خلق برای تبلیغ احکام و واجب باشد بر خلق ایمان
بوی و تصدیق وی و کفر باشد تکذیب وی و هر که با یکی از پیغمبران هم تصدیق نکرده او کافر است قال الله
تعالی لا نفرق بین احد من رسله وقال الله تعالی ان الذین یکفرون بالله ورسله ویریدون
ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا
بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا واعتدنا للکافرین عذابا مهینا والذین
امنوا بالله ورسله ولم یفرقوا بین احد منهم اولئک سوف یؤتیهم اجورهم و در نبی
شریعت جدید و کتاب جدید شرط نیست و نسخ جمیع احکام پیغمبر اول یا بعض آن هم شرط نیست و عصمت شرط نبوة
است و مطاع بودن از لوازم نبوة و شک نیست که از بشر هر که باین صفات خواهد بود از آنکه باین صفات نخواهد
بود البته افضل خواهد بود و لهذا اهل سنت و جماعه میگویند بلکه جمیع فرق اسلام قائل اند بانکه انبیا
و رسل افضل خلایق اند و محبوبترین خلایق اند بسوی خدا و غیر نبی هیچگاه بدرجه ادنی از پیغمبران نرسند و تقدم
و تفوق را چه احتمال امامیه میگویند که حقتعالی جبرئیل را بعد پیغمبر صلعم بسوی علی فرستاد و لکنه یسمع
صوته و لا یراه چنانچه کلینی ایضاً از ائمه روایت کرده و نیز امامیه میگویند که وحی بسوی علی و فاطمه
زهرا هم می آمد بعد پیغمبر صلعم و آنچه فرشته بسوی فاطمه وحی میکرد علی آنرا جمع کرده در کتابی نام آن مصحف
فاطمه نهاده اند و چنانچه امامیه علی را میگویند که محدث بود یعنی او از فرشته می شنید و صورتش نمی دید
و همچنین حال ائمه میگویند لهذا آثار موقوفه ائمه را مثل احادیث مرفوعه میدانند پس وحی بسوی ائمه ثابت
کردند و در وحی رویت ملک شرط نیست قال الله تعالی وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من
وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء بلکه ان ملاعنه از وحی هم ترقی کرده می گویند
که حق تعالی دین را تفویض کرده است بائمه بعد پیغمبر چنانچه تفویض کرده بود به پیغمبر ع پس ایشان هر چه
خواهند حلال کنند و هرچه خواهند حرام گردانند بی آنکه حکم الهی صادر شود و احتجوا علی ذلک
بما رواه محمد بن جمهور القمی فی النوادر عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر

والحريت اختلاف الشيعة فقال يا محمد ان الله لم يزل متفردا بوحدانيته ثم خلق
محمدا وعليا وفاطمة والحسن والحسين فمكثوا الف دهر فخلق الاشياء واشهدهم
خلقها واجرى طاعتهم عليها وفوض امورهم اليهم يحلون ما يشاؤن ويحرمون ما يشاؤن
وما رواه الكليني عن اسحاق بن عمار عن ابي عبد الله قال ان الله ادب نبيه صلعم
فاذا انتهى الى ما اراد قال له انك لعلى خلق عظيم وفوض اليه دينه وما رواه ايضا
عن محمد بن الحسن الميثمي عن ابي عبد الله قال سمعته يقول ان الله ادب رسوله
حتى قومه على ما اراد ثم فوض اليه دينه فقال ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه
فانتهوا فما فوض الله تعالى الى رسوله صلعم فقد فوضه الينا وانتم يا جاهل موضوعات است جن ما
اعوات ازانکه دین خود بمخلوق سپارد بلکه حق تعالی در قرآن می فرماید وان کادوا لیفتنونک عن الذی
اوحینا الیک لتفتری علینا غیره واذا لاتخذوک خلیلا و میفرماید ولولا ان ثبتناک لقد
کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات ثم لا تجد لک علینا
نصیرا یعنی ترا عصمت داده بودیم و ثابت محکم کرده بودیم بر دین حق تا بسوی کفار که از تو می خواستند که برای ایشان
کسی تا ترا دوست گیرند اصلا میل نکردی که عصمت نبی بود و اندکی بسوی آنها میل میکردی آنزمان حتما بچشانیدیم
ترا عذاب دنیا و در زندگی و عذاب بعد موت و نیز حق تعالی فرموده یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله
لک اگر تفویض میبود چرا از تحریم منع میکرد پس حقیقتا تحریم آنحضرت امین بر وحی خدا بود وگفت قد فرض الله
لکم تحلة ایمانکم و اگر آنحضرت صلعم در تحلیل و تحریم مختار بودی باذن بر تخلف از غزوه توک کسی را که اکثر
غلط میکرد و بر گرفتن فدیه از اساری بدر عتاب نیامدی پس ثابت شد که در شرایع آنحضرت صلعم هیچ از نزد
خود نمیگفت آنچه میگفت بوحی الهی میگفت و در امتثال اوامر و نواهی مثل سایر بشر بنده بود و مکلف قال تعالی
قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد و نیز اثنا عشریه قائل اند بعصمت ائمه و با آنکه
تصدیق آنها واجب و تکذیب با آنها بکلی از آنها کفر است چنانچه تکذیب بر نبوة پیغمبران کفر است پس
اطلاق لفظ نبی یا رسول که برائمه نکردند لیکن صفات و معنی نبوة در آنها ثابت کرده اند پس قول

نبوت لازم آید که مخصوص بمعانی است نه بالفاظ بلکه آن ملعونان از نبوت در رسالت هم ترقی کرده اند و گفته اند
جماهیر امامیه چنانکه علی افضل و مقدم است از همه رسولان مگر از محمد صلعم و برابر محمد است در فضل و حسنین
ائمه از اولاد او و درجه علی روز قیامت فوق درجات انبیا و رسل باشد و بعضی گفته اند که علی افضل است از جمیع
رسل مگر از اولی العزم و برابر اولی العزم است و حسنین و دیگر ائمه و ابن مطهر حلی در افضلیت بر اولی العزم
توقف کرده و نیز امامیه میگویند که حقتعالی علی را مخصوص کرده بفضیلتی که هدا دیگر برا از رسل و
ملائکه و کسی با وی دران شریک نکرده مگر محمد صلعم و میگویند که محبوب ترین خلایق بسوی خدا محمد است
و علی و ائمه از اولاد او پس رسل و انبیا قال محمد بن بابویه فی اعتقادیاته و غیره ان الله لم یخلق
خلقا افضل من محمد والائمة و هؤلاء احب خلق الله الی الله وان الله یحبهم اکثر من جمیع +
خلقه و سائر بریته و میگویند که اگر علی نبودی جنت و نار و ملائکه و انبیا مخلوق نشدی و میگویند که
حقتعالی میثاق گرفته از جمیع بنی آدم از انبیا و رسل و غیر ایشان بولایت علی و طاعت او و بولایت و طاعت ائمه
از ذریت او و از ملائکه نیز عهد گرفته و میگویند آن ملعونان که انبیا از انوار ائمه اقتباس میکردند و پیروی آثار
شان مینمودند و میگویند که هر نبی مرسل و ملک مقرب روز قیامت بعلی ابن ابی طالب محتاج خواهد بود و برین
کفریات و خرافات خود بمفتریات و موضوعات خود استدلال میکنند منها ما رواه ابن الراوندی عن ابی
عبد الله قال عز و جل فضل اولی العزم من الرسل علی الانبیاء بالعلم و ورثنا علمهم و فضلنا
علیهم و علم رسول الله صلعم ما لا یعلمون و علمنا علم رسول الله صلعم و تلی
قوله تعالی قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ما رواه حسن بن
کبیس عن ابی ذر قال نظر النبی صلعم الی علی بن ابی طالب و قال هذا خیر الاولین
و خیر الآخرین من اهل السموات والارضین و ما رواه عن ابی وائل عن عبد الله
بن عباس قال حدثنی رسول الله صلعم قال لی جبرئیل علی خیر البشر من ابی فقد کفر
ابن راوندی از زنادقه بود و در زمانی و بلادی که روافض در آن وقت آنجا بسیار بودند و پادشاه و امرا آنجا
همه روافض بودند برای تقرب بایشان اعتقاد خود را در زی تشیع پوشید و کتب در مذهب ایشان تصنیف نمود و در حدیث

تانی و ثالث مجہولان و ضعفا اند چنانچہ علما ان گرانان ہم بدان تصیص نمودہ اند و منہا ما رواہ سعید
بن عبد اللہ بن ابی خلف القمی فی البصائر عن ابی جعفر و محمد بن یعقوب الرازی فی الکافی عن ابی عبد اللہ
انہما قالا فی تفسیر قولہ تعالی و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وهو خلق عظیم
من جبرئیل ومیکائیل لم یکن مع احد ممن مضی غیر محمد صلعم وهو مع الائمة
یوفقهم و یسددهم وفی سنده هشام بن سالم من الجسمیة و ابو بصیر الکذاب قد مذکور چار را گر این اثر صحیح فرض
کردہ شود لازم آید تفضیل دیگر انبیا بر خاتم الرسل صلعم و انکار عصمت دیگر انبیا چرا کہ انبیا اگر در عصمت
محتاج بروح نبودند پس از خاتم الرسل افضل شدند کہ بی تائید روح معصوم شدند و اگر در عصمت محتاج روح بودند
و روح نداشتند پس عصمت شان مفقود گشت والعیاذ باللہ من کلا الشقین ومنها ما رواہ ابن
بابویہ و غیرہ من الامامیة عن ابی عبد اللہ ان النبی صلعم قال لعلی یا علی ما عرف اللہ
الا انا و انت ولا عرفنی الا اللہ و انت ولا عرفک الا اللہ و انا و معارض بحدیث کہ ابن بابویہ
در خبر طویل حدیث معراج از ابی ذر از پیغمبر صلعم روایت کردہ انہ قال لما عرج بی الی السموات تا حی
ملئکة کل سماء و سلموا علی و قالوا اذا رجعت الی الارض فاقرأ علیا منا السلام و اعلمه
ان شوقنا الیہ قد طال فقلت لهم یا ملئکة ربی هل تعرفونا حق معرفتنا قالوا لم لا نعرفک
ومنها ما رواہ ابو عبد اللہ محمد بن محمد بن النعمان شیخ المرتضی و ابو جعفر الطوسی الملقب
عندهم بالمفید و غیرہ عن محمد بن الحنفیة قال قال امیر المؤمنین سمعت رسول اللہ
صلعم یقول انا سید الانبیاء و انت سید الاصفیاء لولا انا و انت لما خلق اللہ الجنة ولا النار ولا علی ولا الانبیاء
ولا الملئکة ومنها ما رواہ محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر یقول
ان اللہ تعالی اخذ میثاق النبیین بولایة علی و منها ما رواہ محمد بن بابویہ فی کتاب
التوحید عن داود الرقی عن ابی عبد اللہ فی اثر طویل قال لما اراد اللہ ان یخلق الخلق
نثرهم بین یدیہ و قال من ربکم فکان اول من نطق بہ رسول اللہ و امیر المؤمنین
--- الی ان قال انت ربنا فحملهم العلم والدین ثم قال للملئکة هؤلاء حملة علمی و دینی و امنائی

من خلقی ثم قال السبی دم اتق والله تعالی بالربوبیته ولمحمد بالنبوة ولعلی بالولایة والا ئمة بالطاعة فقالوا نعم ربنا اقررنا ومارواه ایضا فی خبر طویل عن ابن عباس عن النبی صلعم انه لما اسری به ذکر انه قال بعد کلام فی علی انه رسولی الی خلقی وان علیا ولیی وامیر المؤمنین اخذت میثاق النبیین وملٰئکتی وجمیع خلقی بولایته وبیان احوال صفار و ابن بابویه بالا گذشت و اسانید این آثار در اصول امامیه مسلم قابل حجیت نیست ومنها ما ذکر ابن بابویه فی غیر واحد من کتبه انه وجد بخط ابی محمد الحسن بن علی العسکری بما صورته اعوذ بالله من قوم حذفوا محکمات الکتاب ونسوا الله رب الارباب والنبی وساقی الکوثر فی یوم الحساب ولظی الطامة الکبری ونعیم دار المتقین فنحن السنام الاعظم وفینا النبوة والولایة والکرم نحن منار الهدی والعروة الوثقی والانبیاء کانوا یقتبسون من انوارنا ویقتفون اثارنا وسیظهر حجة الله علی الخلق والسیف المسلول لاظهار الحق واین از اکاذیب ابن بابویه ملعون است ومنها مارواه ابن بابویه عن سماعة قال قال ابو الحسن اذا کان یوم القیامة لم یبق ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه بالایمان الا وهو محتاج الی محمد وعلی فی ذلک الیوم بهاجه فاسد المذهب است باتفاق وابن بابویه کذاب دجال است ومنها مارواه محمد بن یعقوب الکلینی عن ابی الصامت الحلوانی عن ابی جعفر انه قال امیر المؤمنین لا یتقدمنی الا احمد صلعم ومارواه الفضل بن ساذان فی کتاب القایم عن صالح بن حمزة عن الحسن بن عبد الله عن ابی عبد الله قال قال امیر المؤمنین علی منبر الکوفة وما یتقدمنی الا احمد صلعم وان جمیع الملٰئکة والرسل والروح خلقنا ومنها مارواه ابن بابویه فی معانی الاخبار وغیره عن خالد بن یزید عن امیر المؤمنین انه قال انا یوم القیامة علی الدرجة الرفیعة دون درجة النبی واما الرسل والانبیاء فدوننا علی المراقی وروی والامالی عن ابی عبد الله عن جدہ امیر المؤمنین قال قال لی رسول الله صلعم یا علی انت اخی فی الدنیا والاخرة وانت اقرب الخلایق الی یوم القیامة فی الموقف بین یدی الجبار وروی سعد فی الاربعین عن ابی صالح عن سلمان الفارسی عن النبی صلی الله علیه وسلم

ان جبرئیل قال اذا کان یوم القیامة نصب لک منبر علی یمین العرش والنبیین عن یسار
العرش وبین یدیه ونصب لعلی کرسی الی جانبک اکراما بجنس بسیار اخبار مرویست و عمده روایة می کنند
وان گمراهان که دلالت دارند بر فضیلت علی بر انبیا معارض اند بخبریکه روایتش مروی آن گمراهان
روی الکلینی وغیره عن هشام الاحول انه قال قد سئلت زید بن علی بن الحسین بن علی
ابن ابی طالب عن افضل قال الانبیاء افضل اگر امام افضل بودی زید را پیشش خبر دادی
واو مخالفت پیغمبر نکردی که عالم و متقی و صاحب خوارق بود و زید بواز سه امام روایة کرده اند هرکه گوید که کسی از
انبیا افضل است از کسی پیغمبر او هالک است و ابن بابویه از صادق روایت کرده آنچه که صریح است بر آنکه
انبیا محبوبتر اند نزد خدا از علی و محمد بن بابویه در امالی در حدیثی طویل در قصه تزویج فاطمه با علی از صادق
از آبا او و از علی روایة کرده که حق تعالی گفت ساکنان بهشت را از ملائکه و ارواح پیغمبران و هرکه دران بود
آگاه باشید که من تزویج کردم دوست ترین زنان را بسوی من با دوست ترین مردان بسوی من بعد پیغمبران
این صریح است در بطلان عموم دعوی ایشان در هر جگه را حافظه باشد و چون این گمراهان علی و سائر ائمه را
معنی نبوة ثابت کردند چنانچه تقریر کردیم بلکه از انبیا افضل گفتند اگرچه اطلاق لفظ نبوة نکردند و لانزاع
فی الالفاظ پس منکر ختم نبوة شدند نعوذ بالله من کفرهم و خرافاتهم و حق آنست که محمد صلعم خاتم الانبیا است
کسی با وی در نبوة شریک نبود و نه کسی بعد از وی نبی شده و نخواهد شد و اگر علی یا ائمه نبی میبودند و موحی
الیه و مطاع باذن الله بالاصالت لا بنیابت محمد صلعم بودندی حق تعالی در محکم تنزیل خود تصریح
کردی و آنچه دعوی میکنند که آیات در قرآن بودند صحابه آنرا حذف کرده اند ابطال این قول سابقا
مذکور شده و اگر علی یا ائمه نبی یعنی موحی الیه بودندی در تبلیغ احکام الهی بایستی بخوف از اعدا تقیه نمیکردند
و تقصیر نمی نمودند قال الله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس و قال الله تعالی الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون
احدا الا الله و نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در قوم خود ماند و از تنهائی شدید کشید و با وجود تنهائی
که حق تعالی میفرماید وما آمن معه الا قلیل در دعوة تقصیر نکرد و نه از کسی ترسید چنانچه حق تعالی

حکایت او میفرماید رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا ثم انی دعوتهم جهارا ثم
انی اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا و موسی و هارون و کس فرعون را با آن شوکت
سلطنت دعوت کردند و از خوف ان نکردند و گفتند انا لاظنک یا فرعون مثبورا و چون بمقتضای
بشری اندکی خوف بر ان بر آنها طاری شد حقتعالی فرمود لا تخافا انني معکما اسمع
وادی و پیغمبر ما صلعم در ابتدای اسلام با آن غربت و تنهائی که سوای ابی بکر و چند کس دیگر از مردان
رفیق او نبودند حقتعالی امر کرد به قم فانذر و آنحضرت آنقدر تکلیف کشید که گفت ما اوذی نبی مثل
ما اوذیت و در آخر هجرت کرد لیکن به تقیه نبوة خود را مخفی نکرد و علی رض در ابتدای اسلام با آن صغر سن از
پدر خود ابو طالب و دیگر کفار قریش ترسید و اسلام آورد پس علی اگر در نبوة شریک بودی یا موحی الیه بودی
چرا دعوی نمیکرد حالانکه در حیات پیغمبر ع رفیق او بود و دین پیغمبر روز بروز ترقی میکرد و در دین خدا
افواج داخل میشدند و بعد وفات پیغمبر صلعم هم اعلی افواج مساعدت کردند و در واقعات جمل و صفین در
مناصرت او جان باختند پس در تقیه چه ضرور بود و اگر اخفا کرده حجة الهی بر وی قایم شد فان لم تفعل
فما بلغت رسالته و بر خلق هیچ حجة قایم نشد چرا ایمان بر پیغمبر یا کسی که و معنی او باشد بدون تبیین
نبوت که موجب علم باشد واجبست و لهذا بر تشنیع جهل که او را خبر بعثت رسل نرسیده ایمان به پیغمبران واجب
نیست و الا تکلیف بلا یطاق لازم آید و اگر دعوة میکرد البته متواتر می شد چنانچه متواتر شده که محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب دعوی نبوة کرده معجزات بر دست وی ظاهر شده و کلام خدا خوانده و همه فصحا از معارضه
آن عاجز آمدند همچنانچه متواتر شده که ابو بکر از ابتدای اسلام ایمان آورده و خدمتهای پیغمبر کرده و رضای پیغمبر
تا وقت مرگ از وظاهر شده و علی هم پسر عم پیغمبر در صغر سن اسلام آورده و دختر پیغمبر در نکاح او آمده و خدمتهای
پیغمبر کرده و رضای پیغمبر تا وقت مرگ از وی ظاهر شده و عدم تواتر در آنچه عقلا و شرعا تواتر آن ضرور است
دلیل قطعی است بر کذب آن چنانچه در اخبار عموم بلوی مثلا اگر کسی گوید که امروز آفتاب کسوف کرده و این خبر
متواتر نشود و بجز دو کس یا ده کس روایة نکنند بلکه دیگران تکذیب آنها کنند یقین کرده شود که تکذیب آنها
پس بطلان مصحف فاطمه و آنچه مدان یا ند ظاهر شد و ختم نبوة بر سرور پیغمبران ثابت گشت انبیا و رسل

معصوم اند از کفر پیش از وحی و بعد از آن و عارف بودند پیش از نبوة با عتقادات صحیحه و امامیه میگویند
که بعضی رسل عارف نبودند بآنچه واجب است بر مکلف از اعتقادات پیش از بعثت بلکه بعد از آن هم محمد
ابن بابویه قمی در عیون اخبار رضا و کتاب توحید از علی بن موسی الرضا از آبا کرام او از علی بن ابیطالب و محمد
بن یعقوب کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت موسی بن عمران علیہ السلام سوال کرد پروردگار خود را
و گفت که ای پروردگار تو بعیدی از من پس آواز بلند کنم تو را یا تو نزدیکی پس سخن آہستہ گویم و کلینی از ابی
عبد اللہ روایت کرده که یونس در سجود خود میگفت که آیا تو مرا عذاب خواہی کرد و من خاک آلوده کردم
برای تو روی خود را یعنی در سجود آیا عذاب خواہی کرد مرا و من تشنه کردم برای تو خود را آیا تو عذاب خواہی
کرد مرا و من بیدار کردم چشم را بخواب خود را آیا تو عذاب خواہی کرد مرا و من باز ماندم برای تو از گناہان پس وحی
کرد حقتعالی بسوی وی که سر بردار پس بدرستی که من ترا عذاب نخواہم کرد پس گفت یونس اگر تو گفتی
که عذاب نخواہم کرد پس اگر عذاب کنی مرا چه شد که تو عہد کردی و تو پروردگار منی پس وحی کرد حق تعالی که سر بردار
پس من ترا عذاب نخواہم کرد آنچه وعده میکنم وفا میکنم این آثار موضوع اند و نیز معصوم اند انبیا از معاصی کبائر
و صغائر عمداً و خطأ نزد اعظم مشایخ حنفیه و ابی اسحق اسفرائنی و ابی الفتح و سبکی و قاضی عیاض و جماعتی
از مالکیه و بعضی گفته اند که صدور صغائر نادرا پیش از وحی جائز است و بعضی از امامیه میگویند که صدور
معصیت از انبیا مطلق جائز است و نیز امامیه میگویند که بعضی رسل بعد بعثت گناہی کرده اند که مستحق لعنت اند
موجب ہلاک باشد کلینی در کافی از ابی یعفور روایت کرده که گفت شنیدم ابی عبد اللہ را که دست برداشته
بسوی آسمان می گفت رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا و لا اقل من ذالک پس تمام نبود
آورد بر من گفت ای ابی یعفور یونس بن متی را حقتعالی کمتر از طرفة عین بنفس وی باز گذاشته بود او در آن
حالت گناه کرد گفتم که با آن گناه بکفر رسید گفت نه لیکن موت در آن حالت ہلاک بود و نیز امامیه میگویند که آدم
در وقت اخذ میثاق اقرار با خاطبه السنی کرد و لعنت خدا باد بر آنہا که تکفیر پیغمبر میکنند و خود کافر میشوند و محمد بن
حسن صفار از ابی جعفر در خبر میثاق روایت کرده که اللہ تعالی ذریه آدم از پشت او برآورد و با آدم و ذریه
او گفت الست بربکم آیا من پروردگار شما نیستم و این محمد است رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و علی امیر المومنین

وصیان او بعد او والیان امر من اند و تحقیق من از ایشانست مهدی انتقام خواهم گرفت از دشمنان خود بعبادهٔ کرده خواهم شد طوعا و کرها و ربّیه آدم گفت اقرار کردیم باین چیزها و شاد شدیم بآن را آدم اقرار نکرد و اولو العزم بر اقرار نبود و نیز امامیه میگویند که آدم بر میثاق الهی قایم نماند و ترک کرد، انچه حق را دو عهد گرفته بود و اعوج صالحی در تفسیر قوله تعالی وعهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما گفت عهد کرد الله تعالی بسوی آدم در حق محمد و ائمه بعد او پس آدم ترک کرد آن عهد را و اولو العزم و یقین نبود بانکه محمد و ائمه چنین باشند و این اثر نزد امامیه از اخبار مرفوعه است فی الحقیقة موضوع است آن ملعونان آدم را برابر ابلیس گفتند که اقرار بما خاطبه الله نکرد و ترک عهد نمود و صغار از مذهب حد خود فروخ مولی موسی بن عیسی اشعری کافر بود و نظایر در رده تشنیع آمده و اقرار بر ائمه البته کرد موجب تسلیح باشند بر ائمه دو امامان ائمه از ان قدح با کرامت و نیز امامیه میگویند که خدا علی بود فرستاد محمد را برای دعوة خلق بسوی وی پس دعوة کرد محمد بسوی خود پس محمد مخالفة امر خدا کرد و امامیه میگویند که محمد مخالفة امر خدا کرد دو بار در غدیر خم دو بار وحی می آمد که علی را خلیفه کند او وحی را بخوف اصحاب خود رد کرده و استعفار نمود بار سیوم چون سخت عتاب آمد از ان زمان قبول کرد و شیخ آن ملعونان محمد بن الشان در روضه خود روایت کرده که حقتعالی جبرئیل را بسوی پیغمبر صلی الله فرستاد و بعد فراغ از حجة الوداع متوجه شدن بسوی مدینه در راه پس جبرئیل گفت ای رسول خدا پروردگار تو بر تو سلام میخواند و میگوید قایم کن علی را برای امت پس فرمود نبی صلعم ای برادر من جبرئیل حقتعالی میداند بغض اصحاب من با علی دشمن از اصحاب خود می ترسم که اتفاق کنند با ضرر من پس استعفار کن برای من از پروردگار من پس جبرئیل عروج بر پروردگار رفت و عرض کرد جواب پیغمبر را پس باز فرستاد حقتعالی جبرئیل را و گفت چنانچه اول گفته بود و استعفا نمود پیغمبر چنانچه اول کرده بود و باز جبرئیل بسوی خدا رفت و مکرر جواب عرض کرد پس حقتعالی جبرئیل را با عتاب شدید بار سیوم فرستاد و این آیة نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس پس چون جبرئیل بار سیوم باین آیة نازل شد پیغمبر فرمود که چون حقتعالی ضامن شد نگاه داشتن

من از جانب تو پس تبلیغ خواهم کرد پس برخیزد و بالا نمای منبران و علی را بر بغل نهاد و منبر ساخته
در موضعی که غدیر خم نام دارد و میان مکه و مدینه بر آن برآمد و گفت ای مردان علی امیر المؤمنین خلیفه
رب العالمین است پس هر کس را که باشد خلیفه بعد من سوای علی منکر نشد و لا یفعل مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه و علی بن جعفر از محمد باقر مانند آن روایت کرده و کلینی و دیگر معتبر
از ایشان روایت کرده و حقتعالی لعنت کند آن ملعونان را که چه تشنیع و قباحت به پیغمبران نسبت می کنند حقتعالی
مدح پیغمبران میکند یبلغون رسالات الله و یخشونه ولا یخشون احدا الا الله میگویند
در حق محمد سرور پیغمبران میگویند که بخوف اصحاب تبلیغ نکرد و دو بار رد وحی نمود در ابتدای اسلام با وجود
تنهایی و غلبه کفار ترک تبلیغ نکرد و بعد از آن که دین کامل شد و نعمت الهی تمام شد بخوف اصحاب تبلیغ
نکرد و حقتعالی تالیف قلوب اصحاب منت می نهد و میفرماید کنتم اعداء فالف بین قلوبکم
فاصبحتم بنعمته اخوانا و میفرماید لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله
الف بینهم این گروه بان بغض صحابه با علی که تبرا را کا لجزو بود ثابت میکنند ما اضلهم ما اجهلهم
و ما احمقهم این طهر علی میگوید الجبان لا یصلح للامامة این ملعونان نسبت خوف در تبلیغ رسالت
حقتعالی بجناب آن سرور پیغمبران میکنند و چون جبان مستحق امامت نباشد مستحق نبوة چگونه باشد پس گویا انکار نبوت
مینمایند و حق آنست که آنسرور هم گاهی از غیر خدا نترسید اگر کسی گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بخوف اعدا در حجل غار شده بود گفته شود که آن نه از خوف بود بلکه با مر الهی بنا بر حکمت بود بر بینات ملایه
قوله علیه السلام لابی بکر لا تحزن ان الله معنا و پیغمبر عم میدانست ان الله بالغ امره و پس
خوف اعدا چرا میکرد و اینهمه که روافض معاصی بانبیا نسبت می کنند کفر است و حق آنست که انبیا از کفر و
معاصی مطلق معصوم اند لقوله تعالی لا ینال عهدی الظالمین و المذنب ظالم نیز برای آنکه حقتعالی در حق
ملائکه میفرماید لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون ازین عصمت ملائکه ثابت میشود
وانبیا باتفاق از ملائکه افضل اند پس البته معصوم باشند و برای آنکه ارسال رسل برای آنست که پیام خدا
به بندگان رسانند و بندگان اتباع و تقلید ایشان کنند چنانچه حقتعالی میفرماید ما اتاکم الرسول فخذوه

و ما قالوا لعنته ذا سهو پس اگر از انبیا سهو و معصیت جایز باشد انها قابل اتباع نباشند و اخبار ایشان
قابل وثوق و اعتماد نباشد قال الله تعالی ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و فی قراءة فتثبتوا
یعنی بر خبر فاسق عمل نباید کرد تا که تحقیق کنید صدق او و نیز خبر احاد مفید علم نیست که احتمال کذب و خطا
در فهم و ضبط دارد پس اگر عصمت دیگر انبیا نباشد خبر ایشان هم مثل دیگر اخبار احاد مفید علم نباشد
بسبب عصمت احتمال کذب و غلط از اخبار پیغمبران دور شده و اخبار انبیا موجب علم یقین گشته پس اگر در انبیا
عصمت نباشد اخبار شان موجب علم نبود و حجت خدا بر خلق قایم نگردد و روافض که اثار داله بر معاصی انبیا
می آرند موضوع اند و یونس گاهی گناهی نکرده و انچه در قران وارد شده و ذا النون اذ ذهب مغاضبا
یعنی غضب یونس لله علی قوم کفروا و ابوا الله حتی ضاق صدره فخرج من بینهم بغیر وحی
ولا ذنب فظن ان لن نقدر علیه کما فی قوله تعالی الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر
فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هضما لنفسه
و استعظاما لما صدر عنه من ترک الاولی و هو الخروج من بین القوم بغیر وحی مبالغة
فی التضرع و الابتهال و انبیا از کذب بطریق اولی مطلقا معصوم اند چه کذب در مخبر اشد و اغلظ است
از دیگر معاصی برای عدم وثوق بر اخبار او و امامیه میگویند که کذب بر انبیا بنا بر تقیه جایز است بلکه واجب
و قول ابراهیم علیه السلام انی سقیم دروغ بنا بر تقیه بود و این باطل است و انچه در حدیث صحیح وارد شده انه لم
یکذب ابراهیم الا ثلث کذبات پس نسبت بفهم سامعان است و در حقیقت کذب نبود بلکه از قبیل تعریضات
بود و تقیه و غیر تقیه برای دور شدن وثوق از اخبار یکسان است و نیز انبیا منزه اند در اصل خلقت از رذایل
اخلاق مثل عجب و حسد و حقد و جبن و مانند آن چرا که رذایل اخلاق معاصی قلب اند از معاصی جوارح
اشد اند و شیطان را بر انبیا سبیل نیست قال الله تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان
و امامیه ملعونان اثبات عجب و حسد و تسلط شیطان میکنند در بعضی پیغمبران محمد بن بابویه قمی در عیون
اخبار رضا و معانی اخبار از علی بن موسی الرضا روایت کرده که گفت چون ادم را حق تعالی گرامی کرد به سجود
گردانیدن فرشتگان و داخل کردن بهشت آدم در نفس خود گفت که من بزرگتر خلایق ام الله تعالی

نداد او که سر بردار ای آدم بسوی ساق عرش آدم سر برداشت و بسوی ساق عرش دید در آنجا نوشته
یافت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و زوجته
فاطمة سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة
پس آدم گفت ای پروردگار اینها کیستند خداوند عز و جل فرمود اینها از ذریه تو اند و بهتر اند از تو و از جمیع
خلق من و اگر اینها نمی بودند ترا نمی آفریدم و نه بهشت و نه دوزخ را و نه آسمان و نه زمین را
پس زنهار نظر مکن بسوی اینها بچشم حسد که ترا از جوار خود دور کنم پس آدم در اینها
بچشم حسد دید پس حقتعالی شیطان را بر وی مسلط کرد تا از شجره منهی عنها خورد و نیز ابن بابویه
در معانی اخبار از مفضل بن عمر از ابی عبد الله روایت کرده که گفت چون الله عز و جل آدم و زوجه
او را ساکن بهشت کرد فرمود آنها را بخورید از آن فراخ از هر جا که خواهید و نزدیک این درخت نشوید اگر
نزدیک خواهید شد از ظالمان خواهید بود پس آدم بسوی منزل محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه که
بعد از اینها بودند دید پس آنها را اشرف منازل اهل بهشت یافت پس آدم و زنش گفتند ای پروردگار
این منزل برای کیست الله جل جلاله گفت سر بردارید بسوی ساق عرش پس سر برداشتند آنجا نوشته
یافتند نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بر ساق عرش بنوری از نور جبار جل جلاله گفتند
ای پروردگار چه گرامی اند اهل این منزل بر تو و چه محبوب اند اینها بسوی تو و چه شریف اند نزد تو حقتعالی فرمود
اگر اینها نبودی شما را نمی آفریدم اینها خزینه داران علم من و امین سر من اند حذر کنید شما از دیدن
بسوی اینها بچشم حسد و آرزو کنید مرتبه ایشان را که نزد من است و جای ایشان را از کرامت من
پس شما در نهی و نافرمانی من در آیید پس از ظالمان باشید پس وسوسه کرد شیطان و راهها
و فریب داد و بر زمین انداخت و برداشت آنها را بر تمنی کردن منزلت ایشان پس دید بسوی اینها بچشم
حسد پس خوار گردانید ایشان را لعنة الله خدا بر وضع کنندگان این آثار موجب کفر و نیز انبیا معصوم اند از سهو
و غلط در فهم و مانند آن آنچه در تبلیغ رسالت تعلق دارد و دیگر آنچه حقتعالی نسخ آن خواهد آن را فراموش
گرداند قال الله تعالی ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و قال الله تعالی

سنقرئك فلا تنسى الا ما شاء الله یعنی ما شاء الله تعالی قال الله تعالی ثم ان علینا بیانه
پس اگر احتمال فراموشی یا غلط در وی در تبلیغ باشد وثوق از اخبارشان خیزد و در احوال دنیا و احوال نفس
و از کار دنیا و غیر مثل سائر بشر اند نزد اکثر متکلمین و صوفیه علیه میگویند که معصوم اند از نسیان و ذکر الهی
و خطابیه و معمریه میگویند که از سهو معصوم نیستند و معراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجسد از مسجد حرام
بمسجد اقصی و از آنجا بهفت آسمان و ما فوق آن در بیداری حق است و معمریه و اسمعیلیه و ذمیه منکر معراج
اند سبحان الذی اسری بعبده و خبر متواتر تکذیب شان است و معراج بسوی آسمانها مخصوص است
بخاتم الرسل صلعم و بردن عیسی بر آسمانها در حکم توفی او است چنانچه حق تعالی میفرماید و اذ قال الله
یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و مطهرک من الذین کفروا و جاعل الذین
اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیمة و متابعان عیسی پیش از نسخ دین عیسوی نصاری
بودند که منکر بر دین حق بودند و حالا اهل سنت و جماعت اند تا خلف در وعده الهی لازم نیاید و قال الله تعالی
ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی و ربکم و کنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و منصوریه میگویند که ابو منصور عجلی بسوی
آسمان معراج شده و با خدا سخن گفته چنانچه بالا گذشت و کسی ندیده آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
دیده من آیات ربه الکبری و امامیه میگویند علی هم دیده آنچه محمد دیده و ابن بابویه در کتاب المعراج
در حدیثی طویل روایت کرده که علی در شب معراج در زمین بود لیکن دید از ملکوت آسمان آنچه نبی صلعم دید
از زمین تیز تر چشم و بصیرة علی بر نبی زیاده تر معلوم میشود و گاهی روایت می کنند که محمد صلعم علی را بر آسمانها
دید روایت کرده که علی را بر ماده شتری از شترهای جنة دیده در دست او لوا حمد که داد و شیعه و نحو ذلک
آثار متعارضه روایت میکنند الکذوب ینسی ما افتراه و آنچه از نصوص وارد شده آن همه بر
ظاهرش حمل باید کرد مگر آنجا که تواتر ثابت شود صرف آن از ظاهر و سبعیه و اسمعیلیه و منصوریه و خطابیه
و معمریه و باطنیه و قرامطه و رزامیه میگویند که آنچه در کتاب و سنت است از وضو و تیمم و نماز و روزه و زکوة
و حج و بهشت و دوزخ و قیامت و غیره محمول بر ظاهر نیستند همه را تاویل میکنند و نسخ احکام

بعد وفات محمد صلعم شرعا جایز نیست مصمریہ میگویند کہ احکام موقوف بودند بہ نبی جون حق الی الخطاب
معمر نبی شد احکام و فرایض و تکالیف ہمہ ساقط کرد و محرمات را حلال کرد و منصوریہ می گویند ہر کہ ملاقات
کرد با مروی کہ حکم کردیم بدوستی او تکالیف شرعی از و ساقط شد کہ بہشت نزد شان عبارت از ہمین است
و حمیریہ میگویند کہ امر شریعت مفوض است بحجۃ و امام و خاتمہ حسن بن علی بود و او تکالیف شرعیہ ساقط
کرده و امامیہ میگویند کہ بعض احکام منسوخہ قرآن را امام نسخ میتواند کرد محمد بن بابویہ قمی از ابی عبد اللہ
روایت کرده کہ گفت اللہ تبارک و تعالی برادری داد میان ارواح در ازل پیش از پیدا کردن جسد بدو ہزار
سال پس اگر استاده شود استاده شوند و اہلبیت وارث گردانند برادر را از انہا کہ برادر گردانیده
بود شان اللہ تعالی در ازل و برادر را از ولادت وارث نکنند و تکلیف مالا یطاق جایز نیست قال اللہ تعالی
لا یکلف اللہ نفسا الا وسعہا و ایمان باللہ تعالی فرض است و عقل در ادراک فرضیۃ آن
کافی نیست و ایمان عبارت است از تصدیق قلب بانبیا و اقرار فقط تصدیق بی انقیاد و استسلام
مفید نیست قال اللہ تعالی وجحدوا بہا واستیقنتہا انفسہم ظلما وعلوا وقال اللہ تعالی
یعرفونہ کما یعرفون ابناءہم و اقرار بعذر ساقط می شود چنانچہ از اخرس و مکره و تصدیق و اعمال از
ایمان نیست لقولہ تعالی الذین آمنوا وعملوا الصلحات عطف دلیل مغایرت است و حنفیہ میگویند
کہ ایمان زیاده و نقصان نمی پذیرد چرا کہ اگر تصدیق نیست مؤمن نیست و تصدیق عبارت است از علم یقین
و این زیاده گنجایش ندارد و پس ہر جا در نصوص زیاده ایمان وارد است مجاز است از زیاده اوصاف بکثرت
اعمال و حق آنست کہ نفس تصدیق زیاده را قبول میکند نہ نقصان را چرا کہ بعد علم بخبر متواتر از بدیہیہ حسی
آن زیاده میشود و لہذا ابراہیم علیہ السلام رویۃ بصری طلب کرد و آن زیاده اطمینان قلب تعبیر فرمود
قال اللہ تعالی اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی و این ازدیاد ایمان از کتاب
و سنۃ و اقوال صحابہ ثابت میشود و قال اللہ تعالی لیزدادوا ایمانا مع ایمانہم و زادتہم
ایمانا و اقوال صحابہ ... بسیار است و صرف از ظاہر ضرور نیست و ہر کہ خدمت
بزرگان ... بالبداہۃ واضح میشود کہ ہر چند شک از ین در ایمان ثبات یقین ... شک را

النجایش بنود ابد فیض صحبت این بزرگان ایشان ترقی دیگر گرفته و مرتکب کبیره از ایمان بر نمی آید چنانچه
معتزله گویند چرا که تصدیق بوجود باقیست و گناه کار اگر بی توبه بمیرد پس در مشیت الهی است اگر خواهد
بخشد و اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد کبیره را بخشد و بر صغیره عذاب کند لکن حقتعالی کفر را نمی بخشد
قال الله تعالى ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء وقال الله تعالى
يعذب من يشاء ويغفر لمن يشاء وقال الله تعالى ان الله يغفر الذنوب جميعا و مومن را
مطیع را بر ایمان و طاعت البته ثواب دهد بنا بر وعده خود وان الله لا يخلف الميعاد و قطع نظر از وعده
الهی ثواب دادن مطیع یا عذاب کردن عاصی بر خدا واجب نیست کما مر و روافض میگویند که ثواب دادن
مطیع و عذاب کردن عاصی بر خدا واجب است کما مر و مغفرة بی توبه نزد ایشان محال است و این باطل است
بنصوص و هر که از یک کبیره توبه کرد و بر کبیره دیگر اصرار دارد توبه او مقبول است و هر که بر جمیع کبایر توبه کرد او را
توبه از صغایر هم ضرور نیست و اگر نه احتمال عذاب باقیست و نزد خوارج مرتکب صغیره یا کبیره کافر است و نزد
معتزله بارتکاب کبیره از ایمان خارج شود و کافر نشود و نزد مرجیه هیچ گناهی با ایمان ضرر ندارد چنانچه
هیچ طاعت با کفر فائده ندارد و امامیه بقاذورات مرجیه و قدریه هر دو ملوث اند با وجودیکه میگویند که ثواب
دادن مطیع و عذاب کردن عاصی واجب است میگویند که محب علی هر گناهی که کند او را از ان سوال نخواهد
شد و در آن عذاب نخواهد شد و در زیاده آثار از ائمه روایت می کنند و سوال منکر و نکیر در قبر از هر مرده
صغیر و کبیر حق است باحادیث مستفیضه ثابت شده و قوله تعالى يثبت الله الذين آمنوا بالقول
الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة درین وارد است و عذاب قبر کفار را و بعضی عصات مومنان را حق
است و انعام در قبر اهل طاعت را حق است قال الله تعالى اغرقوا فادخلوا نارا وقال عليه السلام
القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفرات النيران و این حدیث هرچند از احاد است لیکن معنی
مستفیض است بلکه متواتر شده پس بعضی گویند که عذاب بر روح است و بعضی میگویند که بر بدن است و حق آنست
که بر هر دو است و اشتغال بر کیفیت آن ضرور نیست و روافض عذاب قبر را مخصوص میدانند بغیر شیعه حالانکه
ابن بابویه قمی از عمران بن زید روایت کرده که گفت گفتم ابی عبد الله را که من شنیدم ترا که میگوئی

ام شیعه بهشت با مرجیه عمل در آ باشد ابو جابر گفت زشت لعنتم قسم بخدا که همه اینها بهشت روند لعنتم که نادان
صغایر و کبایر بسیار اند گفت در روز قیامت همه بهشت بشفاعت نبی یا وصی خود لیکن متبرهم برزخ را در برزخ
گفتم برزخ چیست گفت قبر از وقت مرگ تا روز قیامت و بعث بعد الموت بحشر اجساد حق است و نه امیه
و کاملیه و منصوریه و حمیریه و باطنیه و قرمطیه و جناحیه و خطابیه و میمونیه و متقنعیه و خلیفیه و جنابیه و معمریه میگویند
که حشر نیست نه اجساد را و نه ارواح را در غیر این عالم بلکه قایل بتناسخ را در همین عالم همیشه عقلا را
و مجانین و صبیان و جن و شیاطین و بهایم و طیور و حشرات همه برانگیخته خواهند شد لعموم قوله تعالے
قل یحییها الذی انشأها اول مرة و هو بکل خلق علیم پس از سباع و بهایم و غیره قصاص
گرفته ناچیز کرده خواهند شد و جن و انس و شیاطین تا ابد در دوزخ یا در بهشت باقی خواهند ماند
حساب حق است و دادن نامهای اعمال مسلمانان بدست راست و کافران را بدست چپ از پس پشت حق است
و میزان حق است و وزن اعمال نیک و بد در میزان حق است و کیفیت آن معلوم نیست بعضی گویند
که نامهای وزن اعمال کرده خواهند شد و بعضی گویند اعمال را که اعراض اند صورت جوهری داده خواهد شد
والعلم عند الله و پلی بر پشت دوزخ باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر که آنرا صراط گویند حق است
بگذرند از آن خلایق بعضی چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون اسپ جواد و بعضی پریان و بعضی
روان و بعضی چون مور پس نجات یابند سالم و بعضی مجروح و بعضی در دوزخ افتند و شهادت جوارح
بر گناهان حق است و حوض کوثر حق است و شفاعت انبیاء و اولیاء و صلحاء و اطفال صغار حق است
بعد اذن الهی بشفاعت قال الله تعالی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و بهشت و دوزخ
حق است امروز موجود اند و فنا بر آنها نخواهد شد تا ابد مگر آنکه جهمیه میگویند که بعد مدت مدید بهشت
و دوزخ و اهل آنها فانی شوند و جن کافر معذب باشد بدوزخ اتفاقا و در جن مسلم اختلاف است ابو حنیفه
در کیفیت ثواب جنی توقف کرده لیکن حق آنست که مانند انسان مسلم در بهشت ثواب داده شود
و قال ابو یوسف و محمد حق تعالی منت می نهد بر جن و انسان به نعمتهای بهشت و می فرماید لم یطمثهن
انس قبلهم ولا جان فبای الاء ربکما تکذبان و آنچه خبر داده حقتعالی از حور و قصور

وانهار و اشجار و اطعمه و اشربه اهل بهشت و زقوم و حمیم و سلاسل و اغلال و انواع عذاب اهل دوزخ
همه حقست و مفوضه و زراریه و قرامطه و جناحیه و کاملیه و باطنیه و خطابیه و رزامیه و ذمیه و میمونیه و خلفیه و شعیبیه
از دوزخ و بهشت وغیره انچه مذکور شده انکار دارند و مشرکان مخلد فی النار باشند باجماع امت و سوای
اهل شرک مسلمانان فساق و دو ملت که بسبب سوء اعتقاد بدوزخ روند و مکث طویل نسبت بکبار معاصی
بسیار طویل آنها را دوزخ باشد لیکن آخر کار از دوزخ برآورده داخل بهشت کرده شوند و آنها را
مخلد در دوزخ نیست قال الله تعالی من یعمل مثقال ذرة خیرا یره و شک نیست که توحید خدا و اقرار به نعیم
از بهترین خیرات است پس باید که بینند ثواب آن در بهشت و پیغمبر علیه السلام فرمود یخرج من النار من قال لا اله
الا الله وفی قلبه وزن حبة من خردل من ایمان و اثنا عشریه میگویند که تمام فرق اسلام مخلد فی النار خواهند بود
مگر اثنا عشریه و صاحب تقویم از اثنا عشریه گفته که شیعه را انتقادی و دو ملت است ناجی از ان ها اثنا عشریه است
دیگر ان در آتش عذاب کرده شوند پس در بهشت روند و سوای شیعه دیگر فرق اسلام همه مخلد فی النار باشند
و ابن مطهر حلی در شرح تجرید گفته که در فرق اسلامیه سوای امامیه امامیه را سه قول است یکی انکه مخلد فی النار
باشند دوم انکه داخل بهشت شوند سوم انکه از نار برایند برای عدم کفر و به بهشت نروند برای عدم ایمان
بلکه در اعراف باشند و انچه ابن بابویه از ابن عباس از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود والذی بعثنی لا یعذب
بالنار موحد ابدا و کلینی باسناد صحیح روایت کرده عن زرارة عن ابی عبد الله قلت اصلحک
الله ارایت من صام و صلی و اجتنب المحارم و حسن ورعه ممن لا یعرف ولا ینصب قال ان الله
یدخله الجنة برحمته و دلالت دارند بر رد قول اثنا عشریه و بصحة ایمان حال خود حکم بقطع باید کرد و باید
گفت انا مومن حقا بفضل الله و نه باید گفت انا مومن ان شاء الله که دلالت دارد بر شک لیکن از اندیشه
خاتمه در خطر باید بود و امین نباید بود ولا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و در حدیث صحیح آمده
منهم من یولد مومنا و یحیی مومنا و یموت کافرا و منهم من یولد کافرا و یحیی کافرا و یموت
مومنا و باین معنی اگر انا مومن ان شاء الله تعالی گوید مضایقه ندارد و نا امید از رحمت خدا و قطع باینکه حق تعالی
گناهان مرا نخواهد بخشید کفر است قال الله تعالی انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون

وقال عز وجل ومن یقنط من رحمة الله الا القوم الکافرون و نومید بودن از عذاب خدا
و شفاعت بهشتی تعالی از گناهان من مواخذه نخواهد کرد و البته ثواب بخشید نیز کفر است که انکار آیات
وعید و استخفاف معاصی لازم می آید و این کفر است چنانچه در نهج البلاغه از امیر المؤمنین روایت کرده
لا تامن علی خیر هذه الامة عذاب الله لقول الله سبحانه لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون
ولا تیاس لشر هذه الامة من روح الله لقوله سبحانه انه لا ییاس من روح الله الا القوم
الکافرون و با وجود این ثقه اسم کتب بنا با امامیه گویند که هر که دوستی علی کند اگرچه معصیت خدا کند صغیره
یا کبیره معذب نخواهد شد و هر که دوستی علی نکند اگرچه مطیع خدا باشد معذب و مخلد فی النار است و در این
قول انکار من یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره لازم می آید این قول معارض قول
سابق است که ثواب مطیع و عذاب عاصی بر خدا واجب است و از این قول انکار جمیع شرایع فرایض و واجبات
و سنن و مستحبات و محرمات و مکروهات لازم می آید چرا که هر که محبت علی ندارد کافر و مخلد فی النار است
اتیان اوامر و انتهای مناهی او را فایده ندارد و هر که مومن اثنا عشریه است او اگرچه ترک فرایض و واجبات
کند و ارتکاب محرمات نماید بلکه اگر پدر خود را بکشد و با مادر خود و همشیره جماع کرده باشد و با پسر خود لواطه او را هیچ
باک نیست و معذب نخواهد شد و امامیه برین قول خود حجت می آرند با ثار منها ما رواه ابن بابویه القمی عن
مفضل بن عمر قال قلت لابی عبد الله بما صار علی قسیم الجنة والنار قال حبه ایمان و بغضه
کفر وانما خلقت الجنة لاهل الایمان والنار لاهل الکفر فهو قسیم النار لا یدخلها
الا مبغضیه وروی ایضا عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم جاءنی جبرئیل
وهو فرح مستبشر فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام و قال محمد نبی و رحمتی وعلی حجتی
لا اعذب من والاه وان عصانی ولا ارحم من عاداه وان اطاعنی الی غیر ذلک من الاثار
وروی ابن المعلم الملقب عندهم بالمفید فی کتاب المعراج ان الله تعالی قال یا محمد لو ان عبدا
عبدنی حتی یصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولایة محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین ما
اسکنته جنتی و معارض این آثار مثل آنست که اخبار روایة کرده اند علماء و سید هم حسن بن کبش

عن ابی ذر قال نظر النبی صلی الله علیه وسلم الی علی بن ابیطالب فقال هذا خیر الاولین وخیر الآخرین
من اهل السموات والارضین هذا سید الصدیقین وسید الوصیین وامام المتقین وقائد
الغر المحجلین اذا کان یوم القیامة کان علی نوق من نیاق الجنة قد اضاءت القیامة من ضوئها
علی راسه تاج مرصع من الزبرجد والیاقوت فیقول الملائکة هذا ملک مقرب ویقول النبیون
هذا نبی مرسل فینادی منادی من تحت العرش هذا الصدیق الاکبر وهذا وصی حبیب الله علی بن ابیطالب
فیقف علی متن جهنم فیخرج منها من یحب ویدخل فیها من یبغض ویاتی ابواب الجنة فیدخل
فیها من یشاء بغیر حساب چه این حدیث دلالت دارد برآنکه بعضی گناهگاران مومن داخل دوزخ شوند
آنها را از دوزخ برآورده به بهشت آرد پس اگر آنها محب علی بودند چرا در دوزخ رفتند واگر محب علی نبودند
چرا داخل بهشت شدند و همچنین انچه ابن بابویه وغیره از جابر بن عبدالله روایت کرده عن النبی صلی الله علیه
قال ان عبدا مکث فی النار سبعین خریفا والخریف سبعون سنة قال ثم انه سال الله بحق
محمد وآله ان یرحمه فاخرجه من النار وغفر له چه این بنده اگر محب علی است چرا در دوزخ چندین هزار
سال سکونت کرده واگر مبغض علی است چرا داخل بهشت شد بهر تقدیر عقیده باطله باطل گشت ان الباطل
کان زهوقا وتناسخ ارواح باطل است خلافا للمنصوریة والمفضلیة والمیمونیة والخلفیة والمقنعیة والجناحیة
والرزامیة والقرامطة ودر رده راجعیت از قیامت رجوع بسوی دنیا غیبت اامامیه میگویند که علی وبعض دشمنان
علی بسوی دنیا رجوع خواهند کرد ودشمنان علی را عذاب در دنیا کرده خواهد شد واین باطل است که دنیا دار
عمل است دار جزا نیست وجابر جعفی از غلاة روافض بود وگفته که علی بسوی دنیا رجوع خواهد کرد ودابة الارض
است دابة الارض که در قرآن آمده ابوحنیفه وشافعی گفته اند که جابر جعفی از کذابان ووضاعان است
وهیچ ولی بدرجه ادنی انبیا نمیرسد چنانچه بالا مذکور شد وانبیا افضل اند از ملائکه قال الله تعالی
ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین مراد از آل ابراهیم آل عمران
انبیا اند واولیا وزها واعلما افضل گفته اند از عوام ملائکه چراکه حقتعالی جنت برای انسان پیدا کرده
نه برای ملک وفقیر را درین مسئله یعنی فضیلت عوام مومنان یعنی اولیا بر عوام ملائکه حجتی

تا هر سنده و نیا ورده ان حقتعالی ذریه آدم از پشت او و گرفتن میثاق از انها بر توحید و گرفتن میثاق
سابقا انساحق از پیغمبران آن محمد صلعم و آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بر تبلیغ و تصدیق
بعضی بعضی را حق است و لوح و قلم و آنچه در آن مسطور است حق است و جف القلم بما هو کاین بالخطاء
العبد لم یکن لیصیبه و ما اصابه لم یکن لیخطیه و دعا زندگان برای مردگان و صدقه زندگان از طرف
مردگان برای مردگان منفعت است و حق تعالی مجیب الدعوات و قاضی الحاجات و آنچه پیغمبر صلعم از اشراط ساعت
خبر داده از خروج دجال و خروج دابة الارض و خروج یاجوج و ماجوج و نزول عیسی علیه السلام و طلوع
آفتاب از طرف مغرب و خسف یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در جزیرة العرب حقست و کرام کاتبین
و مسلط بودن ملک الموت بر قبض ارواح حق است معتزله انکار کرام کاتبین دارند و جمیع ملائکه
میکنند و منکر ایشد و هو محجوج بقوله تعالی حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا وهم
لا یفرطون وقوله تعالی کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون و شق القمر و منهدم گشتن ستارگان
و پیچیدن آسمان مثل سجل و پریدن کوهها مثل پشم منفوش و دراز شدن زمین و انداختن آنچه در وی است
از خزاین و اموات و سه نفخه صور یکی نفخه فزع و دوم نفخه صعق سیوم نفخه بعث و باقی ماندن هیچ چیز
بجز واحد قهار رحمن و دیگر چیزها که کتاب و سنت بدان ناطق است حق است و تاویل نصوص باتباع کفار فلاسفه
کفر است نعوذ بالله منها **مقاله ثالثه** در بحث امامت که آنرا روافض از اصول عقاید می شمارند و لهذا خود
را امامیه نام نهاده اند و اهل سنت و جماعت و غیرهم مسئله امامت را از فروع میدانند و اول معنی امام باید
دانست تا محل نزاع ظاهر شود بدانکه امام نزد اهل سنت و جماعت شخصی را گویند که مسلط باشد بر مردم
بطوع و تسلیم یا بقهر و غلبه و چون بداهت شاهد است که بدون وحدت قهری صلاح امور معاش و معاد
و معاد متصور نیست و نظام عملی بر جسم منخزم و اقامه حدود و سد ثغور و انتصار مظلوم از ظالم و تجهیز
جیوش و اعلاء کلمة الله و حفظ و امان خلایق و دیگر فواید لا تحصی بر وجود سلاطین و بادشاهان
موقوف است و نصوص قطعی از کتاب و سنت و اجماع ناطق است بر آنکه اطاعت اولی الامر واجب
است و نافرمانی او موجب فساد و مستحق قتل و اسد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله

اطیعوا الرسول واولی الامر منکم وقال النبی صلی الله علیه وسلم اسمعوا واطیعوا ولو کان
عبدا حبشیا کان راسه زبیبة واحادیث درین باب بسیار اند قال الله تعالی فقاتلوا التی تبغی
حتی تفیء الی امر الله وقال النبی صلعم اذا بویع لخلیفتان فاقتلوا الآخر منهما واجماع امت برین منعقد
شده صحابه کرام بعد موت آنسرور علیه السلام نصب امام را از دیگر امور اهم دانسته بدان مشتغل شدند و
از آن وقت تا این وقت جماعه مسلمانان اهل سنت واهل بدعت هیچ وقتی را خالی نگذاشته‌اند از قائم کردن
بادشاه عادل یا ظالم نمی بینی که چنانچه شام و روم و هند و توران گاهی از بادشاهان خالی نماند
همچنین ایران که مقر روافض است نیز از بادشاهان خالی نمانده تا اینجا میان اهل سنت و امامیه نزاع
نیست مگر آنکه اگر یافته اند همینقدر نزاع یافته باشد که نظر بر ادله عقلی و نقلی که مذکور شده اهل سنت و جماعت گویند
نصب امام بر بندگان واجب است بلکه از اهم واجبات است که اکثر واجبات بران موقوف است و روافض
واجب میگویند چرا که هیچ چیز بر خدا واجب نیست و چون امامیه میگویند که اصلح و لطف بر خدا واجب است پس
اظهار الزام می‌آید که گویند نصب امام یعنی بادشاه بر خدا واجب است لیکن چون ایشان امر را بمعنی دیگر
اختراع کرده مدعی آن شده‌اند از زجت بمکابره بادشاه کردن یکی را از مسلمانان واجب میگویند
پس تر اهل سنت که نصب امام بر بندگان واجب میگویند در امام چند شرط میگویند یکی اسلام قال الله تعالی
لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا و لهذا شهادت کافر بر مؤمن مسموع نیست دوم
ذکورت چرا که اکثر مهام امارت بدون عقل کامل و شجاعت وافر سرانجام نمیشود و آن در نسا مفقود است
سوم حریت چهارم عقل پنجم بلوغ که بدون این چیزها بر نفس خود ولایت نیست ولایت عامه چگونه باشد
ششم عدالت که فاسق اهل شهادت نیست و ولایت امیر عامه فرق ولایت شهادت است هفتم قرشی
بودن لقوله علیه السلام الائمة من قریش لیکن عدالت و قرشیت شرط اند در حالت اختیار پس و دیده
و دانسته فاسق یا غیر قرشی را اگر امام کنند آثم باشند اما امامت او منعقد میشود و لهذا از آن خروج بروی جائز
نباشد و اگر تسلط فاسق یا غیر قرشی بادشاه شود و او خود آثم باشد و بر مردم اطاعت او فرض است
و خروج بروی حرام لعموم قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

و اشتراط اسلام چون تسلط ساقط نمیشود چرا که لفظ اولی الامر منکم کافر را شامل نیست پس اگر کافر مسلط
شود بر مسلمانان اطاعت او واجب نیست و خروج بروی حلال است قال الله تعالی لن یجعل الله للکافرین
علی المؤمنین سبیلا و ذکورت و حریت شمل جهالت است پس اگر زن یا عبد مسلط شود اطاعت او واجب گردد که
لفظ اولی الامر منکم آنرا شامل است و حدیث اسمعوا و اطیعوا و لو کان عبدا حبشیا کان رأسه زبیبة بوان
ناطق است ظاهر باشد که سوای اسلام در امامت شرطی نیست **فائده** حسن مجتبی رضی الله عنه بن علی مرتضی رضی الله عنه
چون خلافت بمعاویه تسلیم کرده و بر آن صلح نمود ازین تسلیم اسلام معاویه رضی الله عنه قطعا ثابت میشود که اطاعت
بادشاه کافر جائز نیست و صحیح آنست که حسن بن علی رضی الله عنه بسبب قلت و ذلت خود تسلیم خلافه نکرده چرا که حسن رضی الله عنه
با همتی بود کثیر از مهاجرین و انصار و تابعین و شیعه او که جنگ را آماده بودند و صلح را مکروه می‌داشتند
چنانچه مرتضی که پیشوای روافض است و صاحب فصول از شیعه امامیه روایت کرده که حسن بن علی
در خطبه خود گفت وقت صلح آنکه معاویه بامن نزاع کرد در انچه حق من بود نه حق او یعنی خلافه پس
دیدم صلاح امت و قطع فتنه در صلح شما بیعت کرده بودید بر آنکه صلح کنید با کسی که من صلح کنم و جنگ کنید با کسی که من جنگ
کنم و بهتر دانستم آنکه نگاه داشتن خونهای مسلمانان بهتر است از ریختن خونها و اراده نکردم ازین صلح مگر صلاح
شما و این صلح امام حسن رضی الله عنه عند اهل السنة معقول فائده که پیغمبر علیه السلام مدح او فرموده و گفت ابنی هذا سید
لعل الله ان یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین پس ازین صلح اسلام و بعد اللتیا و التی اجتهاد او ثابت میشود و در جنگ
و حزب خود پس تسلط و کره امام حسن رضی الله عنه بوی خلافه سپرده که برای رفع فتنه و قتال بین المسلمین تسلیم خلافه کرده لیکن ازین جز
تسلیم افضلیت معاویه بر دیگران ثابت نمیشود که خلافة او مثل خلفاء اربعه باجتهاد اهل حل و عقد شده
و امام نزد امامیه شخصی را گویند معصوم باشد از صغائر و کبائر و خطا و غلط مثل نبی محدث باشد یعنی ملائکه
با وی سخن می گفته باشند بی آنکه بچشم او ظاهر شوند و پیام الهی بوی می رسانیده باشند
و بر خلایق مثل پیغمبر اطاعت او واجب باشد و تحریم و تحلیل و سایر امور دین بوی مفوض
باشد هر چه خواهد بکند و هر تصرفی که خواهد بنماید و هیچکس را بر قول و فعل وی مجال
اعتراض نباشد و هیچ کس را بعد از زمان او اختیار نباشد و امام را دعوی امامة

و اظهار معجزه و نص از پیغمبر یا امام اول شرط میباشد بلکه حق چنین باید که این چنین منصب اجلی
که مثل نبوة یا قریب از آن باشد بلکه بالاتر از نبوة چراکه نزد ایشان ائمه افضل اند از انبیا
سوای محمد صلی الله علیه وسلم یا سوای اولوا العزم اگر وجود آن فرض کرده شود بی دعوی و شهادت
معجزه و نص صریح نتوان حکم کرد و اعتقاد نمود و تقیه و اخفا منافی این هر دو است و عادة مقتضی
است که اگر این چنین دعوی عظیم الشان بوقوع آید و معجزه بدان شهادت دهد و نص صریح علی رؤس
الاشهاد یافته شود البته متواتر گردد ولهذا امامیه دعوی تواتر می کنند و چون تواتر متحقق
نشده بلکه سوای امامیه هفتاد و دو ملة از آن انکار دارند و روایات امامیه بدرجه صحت
نمیرسد تا بتواتر چه رسد بلکه روایات امامیه با هم آنقدر اختلاف دارند که تطبیق آن محال است
ولهذا امامیه چندین فرقه گشتند که بالا مذکور آمده و در متواترات اختلاف محال است پس معلوم
شد که دعوی امامت و اظهار معجزه و نص صریح هیچ موجود نشده همه دروغ و افترا و رفض است
پس معلوم شد که امامت باین معنی موجود نیست مگر در ذهن آن حمقا و ثبت المدعا و امامیه بر وجوب نصب امام حجت
می آرند بآنکه ما بدان حجت گرفتیم بر وجوب نصب امام یعنی پادشاه بر بندگان که اکثر فرایض و
اقامت حدود و اخذ خراج و جهاد و امثال آن که سابق ذکر یافته بران موقوفست پس نصب
امام لطف است و لطف و صلح بر خدا واجب است و این باطل است بوجوه یکی آنکه اصلح و لطف بر خدا
واجب نیست دوم آنکه اگر امام بمعنی پادشاه می گویند پس البته اصلح است لیکن پادشاه را امام گویند
که ظاهر و مسلط باشد و کسی که مختفی باشد یا عاجز باشد از تصرف مسلط نباشد او را پادشاه نمی گویند
و در وجود او متضمن مصالح نیست که شما در پادشاهان مذکور کردند و اگر دیگر مصلحتی در وجود آن میگویند
پس استدلال باین مصالح باطل است و بیان آن مصالح باید کرد تا به قبول یا رد آن پرداخته شود
و اگر کسی گوید که در وجود ائمه مصالح است مثل مصالح در وجود انبیا جواب اول آنکه برین دعوی برهان می باید
دوم آنکه در وجود انبیا هم بدون اظهار نبوة و دعوة خلق بحق مصلحت ممنوع است و چون در ائمه تقیه
فرض بود و اظهار امامت نشده الا نادرا پس مصلحت بطریق اولی مفقود گشت والله اعلم

فصل چون معنی امامة موافق رای اهل سنة وجماعة دانستی پس بدانکه خلافة اخص است
از امامة و اطلاق امام بر سلطان جائر و ملک عضوض نیز بر اصطلاح ایشان آید بخلاف اطلاق خلافت
نمی آید خلافة یعنی خلافة نبوة آنست که بجز پیغمبر صلعم بعد نبوة بنیابت خلق را اعلاء کلمة الله را
ترویج شریعت نشر علوم دینی استیصال کفر و هدم اساس آن میکرد خلیفه پیغمبر صلعم آن امورات را
بعهده نیابت بی ترنج و میل بسوی انجام بر هوس نفس و وسوسه شیطان ها داران رخلق تا شد و این خلافة
پیغمبر صلعم سی سال شده لقوله علیه السلام الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا
عضوضا را امام بر حق و خلیفه اول بعد پیغمبر صلعم ابوبکر است رض پس عمر رض پس عثمان رض پس علی رض
پس حسن بن علی رض شش ماه و روافض بگویند که امام بلا فصل بعد پیغمبر صلعم علی است رض و اختلاف
کرده اند در امام بعد علی چنانچه گذشته و حجة بر قول اهل سنة آیات اند و احادیث و اجماع و آثار اما آیات
پس از آنها قوله تعالی وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصلحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا ازین آیه ثابت شد که حق تعالی اصحاب پیغمبر را وعده کرد که بعض ایشان را
در زمین خلیفه گردانیم چنانچه سابق بنی اسرائیل را کرده بودیم و خلاف در وعده الٰهی محال است و
استخلاف بر همین ترتیب بوقوع آمده پس ظاهر شد که همین لوگ (رضی الله عنهم) مصداق وعده الٰهی اند اگر کسی گوید
که مراد ازین آیه استخلاف علی است رضی الله عنه گوئیم که در وقت خلافة علی بزعم مذهب رفض علی
مشغول بود دین خود را به تقیه می پوشید بخوف اعدا پس قول حق تعالی لیمکنن لهم دینهم الذی
ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا بزعم ایشان
چگونه صادق آید دویم قوله تعالی قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی بأس شدید
تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم
عذابا الیما مراد از داعی ابوبکر است رض و از قوم اولی بأس شدید قوم بنی حنیفه است و مراد از داعی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیست چرا که این آیه بعد غزوه تبوک نازل شده و بعد غزوه تبوک قتال

در حیات پیغمبر علیه السلام پیش نیامده نقض علیه ابو العباس بن شریح وغیره ونه مراد ازاین داعی علی است
چراکه علی بغیرا در خلافت خود قتال برای طلب اسلام میسر نشده بلکه بطلب امامت ورعایت حقوق آن
واحتمال است که مراد از داعی عمر باشند یا عثمان چه جهاد در وقت آنها هم بسیار شده سیوم قوله تعالی
من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة
علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم وجه استدلال آنکه هرگاه
قبائل عرب بنی حنیفه وبنی اسد وغطفان واهل بحرین وعمان وغیره بعد وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مرتد شدند ابوبکر رض برای قتال شان قیام نمود وسوای ابی بکر رض کسی با اصحاب رده قتال نکرده که
محل این آیه توان گفت و علی رضی الله عنه یاران خود را گفته ابتلیتم بقتال اهل القبلة ونیز علی
گفته انما اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه من الزیغ والاعوجاج
والشبهة والتاویل وازینجاست که علی رضی الله عنه منع کرده از سبی چنانچه رضی در نهج البلاغة آورده
ونیز اصحاب علی هم موصوف باین صفات نبودند که در آیه مذکور شده بلکه علی رضی الله عنه شکایت آنها
میکرد وقال والذی نفسی بیده لیظهرن هؤلاء القوم علیکم لا لانهم اولی بالحق منکم ولکن
لاسراعهم الی الباطل صاحبهم وابطائکم عن حقی ولقد اصبحت الامم تخاف ظلم رعاتها
واصبحت اخاف ظلم رعیتی استنفرتکم للجهاد فلم تنفروا واسمعتکم فلم تسمعوا ودعوتکم
سرا وجهرا فلم تستجیبوا ونصحت لکم فلم تقبلوا اشهود کغیاب وعبید کارباب اتلو علیکم
الحکم فتنفرون منها واعظکم بالموعظة البالغة فتتفرقون عنها واحثکم علی جهاد اهل
البغی فما آتی علی آخر قولی حتی اراکم متفرقین ایادی سبا ترجعون الی مجالسکم و
تتخادعون عن مواعظکم اقومکم غدوة وترجعون الی عشیة کظهر الحیة عجز المقوم و
اعضل المقوم ایها الشاهدة ابدانهم الغائبة عقولهم المختلفة اهواؤهم المبتلی بهم امراؤهم
صاحبکم یطیع الله وانتم تعصونه وصاحب اهل الشام یعصی الله وهم یطیعونه لوددت والله
ان معاویة لو صارفنی بکم صرف الدینار بالدرهم واخذ منی عشرة منکم واعطانی رجلا منهم

ثبت بیر زبانی کی مقتدیه در صحابیت اصحاب است بسیار تا میتیه کتب جمع در روایة کرده و از جمله در قوله تعالی

اذن کمهاجرین بغیرابید الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا

دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر

فیها اسم الله کثیرا ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا

الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور این آیه

در باب آنکه از مهاجرین را مکنت و قدرت در زمین بخشد با اقامه صلوة و ایتاء زکوة و امر معروف و نهی

منکر کنند و در این آیه خداتعالی یاری آنها کند که بغیر حق از خانهای خود با در کرده شده اند برای

همین که گفتند رب ما الله اگر حق تعالی یاری آنها نکند در این آیه مساجد خراب شده و شکستی که حضرت

مهاجرین قوت داد و کفار را با آنها دفع کرد و اقامه صلوة و زکوة و امر معروف نهی منکر از آنها بوقوع آمد

و بوقوع چرا نیاید و من اصدق من الله حدیثا و چون از مهاجرین سوای خلفاء اربعه کسی مکنت

حاصل نیافته معلوم شد که مراد ازین خلافه خلافه همین خلفاء اربعه اند و فی الواقع اگر این خلفاء اربعه

نمی بودند مساجد خراب بودی و دین محمدی رواج نگرفتی و احادیث که بر خلافه خلفاء اربعه یا بعض انها

مصرح است بر خلافه صدیق اکبر رضی الله عنه دلالة دارند بسیار اند از انجمله خوابهاست که پیغمبر صلعم دیده

الهی از سعی آنجناب بار صلی الله علیه وسلم مرضی شده آنحضرت صلعم تاویل آن بخلافت فرمود

حدیث ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول بینا انا نائم رایتنی علی قلیب

علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذ ابن ابی قحافة فنزع بها ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه

والله یغفر له ضعف ثم استحالت غربا فاخذها ابن الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع

نزع عمر ابن الخطاب حتی ضرب الناس بعطن حدیث ابن عمر نحوه رواه البخاری ومسلم

حدیث جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رای اللیلة رجل صالح ان ابا بکر

نیط برسول الله صلی الله علیه وسلم ونیط عمر بابی بکر ونیط عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند

رسول الله صلی الله علیه وسلم قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلی الله علیه وسلم واما نوط بعضهم ببعض

تصمهولا تذلنا الامر الذی بعث الله به نبیه صلی الله علیه وسلم اخرجه ابو داود وابهما الرحمن حدیث ١
ابن عباس ان رجلا اتی رسول الله صلعم فقال انی رایت اللیلة فی المنام ظلة تنطف السمن والعسل واری
الناس یتکففون منها فالمستکثر والمستقل واذا سبب واصل من الارض الی السماء فاراک
اخذت به فعلوت ثم اخذ به رجل آخر فانقطع الحدیث اخرجه البخاری حدیث ابو بکرة ان النبی صلی الله علیه
وسلم قال ذات یوم من رای منکم رؤیا فقال رجل انا رایت کان میزانا نزل من السماء فوزنت
انت وابو بکر فرجحت انت بابی بکر ثم وزن ابو بکر وعمر فرجح ابو بکر ثم وزن عمر وعثمان فرجح
عمر ثم رفع المیزان فرایت الکراهة فی وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه الترمذی وابو داود
حدیث سمرة بن جندب ان رجلا قال یا رسول الله انی رایت اللیلة کان دلوا دلی من السماء فجاء
ابو بکر فاخذ بعراقیها فشرب شربا ضعیفا ثم جاء عمر فاخذ بعراقیها فشرب حتی تضلع ثم جاء عثمان
فاخذ بعراقیها فشرب حتی تضلع ثم جاء علی فاخذ بعراقیها فانتشطت وانتضح علیه منها شیء
اخرجه ابو داود حدیث سفینة مولی ام سلمة رضی الله عنها قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا صلی الصبح ثم اقبل علی اصحابه قال ایکم رای رؤیا فقال رجل انا یا رسول الله کان
میزانا نزل من السماء فوضعت فی کفة ووضع ابو بکر فی کفة اخری فرجحت بابی بکر ثم رفع ابو بکر
ونزل عمر مکانه فجیء بعثمان بن عفان فوضع فی الکفة الاخری فرجح عمر بعثمان ثم رفع عمر ورفع المیزان
قال فتغیر وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلثون عاما ثم تکون
ملکا اخرجه الحاکم واز انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر داد بخلافه شان حدیث
عائشة رضی الله عنها قالت اول حجر حمله النبی صلی الله علیه وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابو بکر
ثم حمل عمر حجرا آخر ثم حمل عثمان حجرا آخر فقلت یا رسول الله الا تری الی هؤلاء کیف یسعدونک
فقال یا عائشة هؤلاء الخلفاء من بعدی واز انجمله است آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم عزم فرمود بر نوشتن
کتاب استخلاف برای ابی بکر حدیث عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی مرضه ادعی لی ابا بکر اباک واخاک حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی

متمنٍ ویقول قائل انا اولی ویأبی الله والمؤمنون الا ابا بکر متفق علیه واخرجه البخاری
ومسلم وازانجمله است آنکه مردم را امر فرمود به پیروی شان و ادا زکوة در رافعه خصومات خود بسوی
ایشان که تعلق بخلفا دارد **حدیث** عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینبغی لقوم
فیهم ابو بکر ان یؤمهم غیره اخرجه الترمذی **حدیث** عرباض بن ساریة مرفوعا علیکم
بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ رواه ابن ماجه والترمذی
واحمد **حدیث** حذیفة وابن مسعود قال قال رسول الله صلعم اقتدوا بالذین من بعدی
ابی بکر وعمر رواهما الترمذی والحاکم **حدیث** انس قال بعثنی بنو المصطلق الی رسول الله صلعم
فقالوا سل لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الی من ندفع صدقاتنا بعدک قال فاتیته فسألته فقال
الی ابی بکر فاتیتهم فاخبرتهم قالوا ارجع الیه فاسأله فان حدث بابی بکر حدث فالی من فاتیته
فسألته فقال الی عمر فقالوا ارجع الیه فاسأله فان حدث به حدث فالی من فاتیته فسألته فقال
الی عثمان فاتیتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع فاسأله فان حدث بعثمان حدث فالی من فاتیته فسألته
فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لکم الدهر تبا اخرجه الحاکم **حدیث** جبیر بن مطعم ان امرأة سألت
رسول الله صلی الله علیه وسلم شیئا فامرها ان ترجع الیه فقالت یا رسول الله ارأیت ان جئت
فلم اجدک تعنی الموت قال فان لم تجدینی فأتی ابا بکر رواه البخاری ومسلم قال ابو عمر فی الاستیعاب
قال الشافعی رح هذا الحدیث دلیل علی ان الخلیفة بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر وازانجمله است
آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابو بکر و عمر را بخواندن خطبه امر فرمود **حدیث** ابی المعلی رواه قال خطب
رسول الله صلعم خطبة خفیفة فلما فرغ من خطبته قال یا ابا بکر قم فاخطب فقام ابو بکر فخطب فقصر دون
النبی صلعم فلما فرغ ابو بکر من خطبته قال یا عمر قم فاخطب فقام عمر فقصر دون النبی صلی الله علیه
وسلم ودون ابی بکر رواه الحاکم وازانجمله است آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مرض موت ابو بکر را بامامت
مردم و با اقتدا او در نماز امر فرموده از امامت غیر ابی بکر زجر و منع نمود **حدیث** ابی موسی الاشعری
قال مرض النبی صلعم فاشتد مرضه فقال مروا ابا بکر فلیصل بالناس قالت عائشة یا رسول الله

انہ رجل رقیق اذا قام مقامک لم یستطع ان یصلی بالناس فقال مروا ابابکر فلیصل بالناس فعادت فقال مری ابابکر فلیصل بالناس فانکن صواحب یوسف فاتاہ الرسول فصلی بالناس فی حیوۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری ومسلم وعن ابن عمر نحوہ رواہ البخاری وروی الجماعۃ من حدیث عایشۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال مروا ابابکر فلیصل بالناس فقالت عایشۃ یا رسول اللہ ان ابابکر اذا قام مقامک لم یسمع الناس من البکاء فامر عمر فلیصل بالناس قالت فقال مروا ابابکر فلیصل بالناس قالت عایشۃ فقلت لحفصۃ قولی لہ ان ابابکر اذا قام مقامک لم یسمع الناس من البکاء فامر عمر فلیصل بالناس ففعلت حفصۃ فقال رسول اللہ صلعم الکن لانتن صواحب یوسف مروا ابابکر فلیصل بالناس فقالت حفصۃ لعایشۃ ما کنت لاصیب منک خیرا **حدیث** عبد اللہ بن زمعۃ قال لما استعز برسول اللہ صلعم وجعہ وانا عندہ فی نفر من الناس دعاہ بلال الی الصلوۃ فقال رسول اللہ صلعم مروا ابابکر یصلی بالناس قال فخرجنا فاذا عمر فی الناس وکان ابوبکر غائبا فقلت یا عمر قم فصل بالناس فتقدم فکبر فلما سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صوتہ وکان عمر رجلا مجہرا قال فاین ابوبکر یابی اللہ ذلک والمسلمون فبعث الی ابی بکر فجاء بعد ان صلی عمر تلک الصلوۃ فصلی بالناس زاد فی روایۃ قال لما سمع النبی صلعم صوت عمر خرج النبی صلعم حتی اطلع راسہ من حجرتہ ثم قال لا لا لا لیصل للناس ابن ابی قحافۃ یقول ذلک مغضبا اخرجہ ابوداود وابوعمر فی الاستیعاب **حدیث** انس بن مالک ان المسلمین بینا ہم فی الفجر یوم الاثنین وابوبکر یصلی بہم فجاءہم النبی صلعم قد کشف ستر حجرۃ عایشۃ فنظر الیہم وہم صفوف فتبسم لضیحک فنکص ابوبکر علی عقبیہ وظن ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرید ان یخرج الی الصلوۃ وہم المسلمون ان یفتتنوا فی صلوتہم فرحا بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم حین راوہ فاشار بیدہ ان اتموا ثم دخل الحجرۃ وارخی الستر وتوفی ذلک الیوم صلی اللہ علیہ وسلم اخرجہ البخاری **حدیث** استخلاف نبی صلعم ابوبکر را در امامت نماز در مرض موت بدرجۂ تواتر رسیدہ واز عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و ابن مسعود و ابن عباس و غیرہ مروی گشتہ و فقہای صحابہ مثل عمر و علی رضی اللہ عنہما ازین استخلاف استدلال کردند بر خلیفہ ساختن ابی بکر و سایر صحابہ سکوت

کرده‌اند و تسلیم نموده‌اند پس مسئله مجمع علیه گشت حاکم در مستدرک و ابوعمر در استیعاب از ابن مسعود روایت
کرده‌اند که چون پیغمبر صلعم وفات یافت انصار گفتند منا امیر و منکم امیر پس عمر گفت ای گروه انصار شما
نمیدانید که رسول صلعم ابوبکر را برای امامت مردم در نماز امر فرموده پس کیست از شما که رغبت کند که برآنکه مقدم
شود بر ابی بکر انصار گفتند نعوذ بالله ان نتقدم ابابکر و ابوعمر در استیعاب از حسن بصری و از قیس بن عباد
روایت کرده که گفت گفت مرا علی ابن ابیطالب که رسول الله صلعم بیمار شد چند شبانه روز بانگ نماز می‌شد آنحضرت
صلعم فرمود مروا ابابکر یصلی بالناس چون رسول صلعم وفات یافت نظر کردم و دیدم که نماز علم اسلام
و قوام دین است پس راضی شدیم برای کارهای دنیوی خود از کسی که راضی شده بود رسول الله صلی الله علیه وسلم
از وی برای دین پس بیعت ابی بکر کردیم و روایت کرده حاکم در مستدرک که گفتند آن از علی و زبیر رضی الله عنهما
اگر کسی گوید که از کلام فاروق و مرتضی علی رضی الله عنهما معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم استخلاف نم
نکرده‌اند قال عمر ان لم استخلف فما استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم رواه البخاری و قال علی
ما استخلف رسول الله صلعم فاستخلف رواه الحاکم پس تطبیق میان این آثار و میان این احادیث
که دلالت دارند بر استخلاف آنحضرت صلعم ابی بکر را چگونه باشد گوییم که مراد از نفی استخلاف درین آثار
نفی استخلاف متعارف است که مردم را جمع کرده امر کنند به بیعت او چنانچه ابی بکر امر کرد مردم را به بیعت عمر و اجماع
بر خلافت خلفاء اربعه بهمین ترتیب که ذکر کردیم متواتر است تا بحدیکه مخالفان هم از آن انکار ندارند بلکه نفر
نصب و عناد بجهة همین اجماع تکفیر تمام صحابه میکنند و میگویند که علی و فاطمه و حسن و حسین را همراه گرفته
خانه بخانه مهاجرین و انصار و اهل بدر را اخبار کرد و نفس کرد و طلب مناصرت نمود کسی یاری و رفاقت نکرد
مگر چهار کس که زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر اگر کسی گوید که اجماع بدون علی منعقد نمیشود که او از اکابر
صحابه بود و علی همیشه شکایت مظلومی و مقهوری خود میکرد و در هر مقام و در هر خطاب شکایت میکرد
و درحالی بر آنها می‌نمود گفته شود این دروغ و باطل است و محض افترا روافض و در هیچ روایت صحیح
یا حسن یا ضعیف شکایت علی ثابت نشده بلکه بروایات صحیحه معتبره بیعت علی رضی الله عنه بطوع ثابت
گشته چنانچه ذکر کردیم و اقرار بفضایل شیخین از علی بنحو متواتر گشته چنانچه ذکر کرده شود و در تفسیر ان

و دارقطنی از علی هم روایت کرده که گفت والذی خلق الحبة وبرء النسمة لو عهد الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عهدا لجاهدت علیه ولو لم اجد الا ردائی ولم اترک ابن ابی قحافة یصعد
درجة ولشدة من منبره صلی الله علیه وسلم ولکنه صلی الله علیه وسلم رای موضعی وموضعه
فقال له قم فصل بالناس وترکنی فرضینا به لدنیانا کما رضی به رسول الله صلی الله علیه وسلم لدیننا
وابن ابی شیبه از محمد ابن سیرین روایت کرده که وقت بیعة کردن با ابی بکر یعنی مردم نزد ابی عبیدة ابن الجراح
آمدند تا با وی بیعة کنند ابو عبیده تعجب کرده گفت شما نزد من آیند در حالیکه در شما ثالث ثلثة یعنی ابا بکر و
احمد از محمد ابن سیرین هم چنین روایت کرده مگر آنکه دران ذکر کرده استدلال ابی عبیده باستخلاف ابی بکر در نماز و
حاکم در مستدرک از مرة روایت کرده که ابی سفیان بن حرب نزدیک علی ابن ابی طالب آمد و گفت چه حال
است مر خلافة را که آمده در اقل قریش قلة واذلها ذلا یعنی ابا بکر را رسیده قسم بخدا اگر من خواسته ام پر کنم
زمین را بر تو از اسپان و مردان یعنی علی را گفت که تو دعوی خلافة کن من لشکر بر تو فراهم می آرم علی
گفت دیریست که عداوت اسلام و مسلمانان می کنی ای ابا سفیان پس ضرر نکرد عداوت تو چیزی ما یافتیم
ابو بکر را برای خلافت اهل و از علی بغضه مدح ابا بکر و عمر بدرجه تواتر رسیده احمد از عبد خیر روایت کرده که علی
رضی الله عنه بر سر منبر بر آمد و گفت که قبض رسول الله صلعم واستخلف ابو بکر فعمل بعمله وسار بسیرته حتی قبضه
الله علی ذلک ثم استخلف عمر فعمل بعملهما وسار بسیرتهما حتی قبضه الله عز وجل علی ذلک
واین روایة بطرق شتی آمده و حاکم از جعفر بن محمد الصادق عن ابیه الباقر عن عبد الله بن جعفر روایت کرده
قال علی ولینا ابو بکر فکان خیر خلیفة الله وارحمه بنا واحناه علینا و حاکم و بخاری از طرق
متعدده از ابن عباس روایة کرده که گفت داخل شدم بر عمر وقتیکه مجروح کرده شد هنگام قتل پس گفتم
خوشی باد ترا بجنة ای امیر المومنین اسلام آوردی وقتیکه کفر کردند مردم و جهاد کردی با رسول خدا صلعم
وقتیکه نا خوش کردند او را مردم و وفات یافت رسول خدا صلعم در حالی که از تو راضی بود و اختلاف نکرد
در خلافت تو دو کس و کشته شدی شهید الحدیث هر چند فقیر احادیث مرویه کتب اهل سنة درین کتاب
کمتر روایت کرده که بر اهل تشیع الزام نمیشود و آنها احادیث مرویه اهل سنة را قبول نمی کنند

فلکن چون احادیث این باب بدرجه تواتر رسیده انکار از ان مجال نیست مگر بمکابره ولهذا روافض احادیث مرویه این باب را بر تقیه حمل میکنند و بطلان تقیه و قرائن علام تقیه بیشتر مذکور کرده شده لهذا این احادیث را نیاورده شد اکنون آثار مرویه کتب روافض درین باب آورده می شود منها ما اورده الرضی فی نهج البلاغة من امیر المؤمنین من کتابه الذی کتبه الی معاویة اما بعد فان بیعتی یا معاویة لزمتك وانت بالشام لانه بایعنی القوم الذی بایعوا ابابکر و عمر و عثمان وعلی ما بایعوهم فلم یکن للشاهد ان یختار ولا للغائب ان یرد و انما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان لله رضی فان خرج منهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین وولاه الله ما تولی واصلاه جهنم وساءت مصیرا و نیز در نهج البلاغه روایت کرده از امیر المؤمنین که گفته شم نجد الفلانی جهاد کرده با کفار و قتال کرد با مرتدان تا که آنها را قتل کرد یا مسلمان شدند و اسلام بسبب او شایع شد و وضع کرد جزیه و بنا کرد مساجد و واقع نشد در خلافت وی فتنه و مراد از فلانی ابوبکر باشد یا عمر و منها ما رواه انه لما مات ابوبکر قام علی علی باب البیت وهو مسجی فیه وقال کنت والله یعسوب المؤمنین وکنت کالجبل لا تحرکه العواصف ولا تزیله ورو ی الحافظ ابوسعید بن سمان وغیره عن محمد بن عقیل بن ابیطالب انه لما قبض ابوبکر الصدیق رضی الله عنه تیمم وسجی علیه ارتجت المدینة بالبکاء کیوم قبض رسول الله صلعم فجاء علی باکیا مسترجعا وهو یقول الیوم انقطعت خلافة النبوة حتی وقف علی باب البیت الذی فیه ابوبکر مسجی فقال رحمك الله ابابکر کنت الف رسول الله صلی الله علیه وسلم وانیسه وذکر الحدیث بطوله فی فضائل ابی بکر ومناقبه وفیه خلیفته فی دین الله عز وجل وامته احسن الخلافة حین ارتد الناس قمت بالامر ما لم یقم به خلیفة نبی نهضت حین وهن اصحابك وبرزت حین استکانوا وقویت حین ضعفوا ولزمت منهاج رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ کنت خلیفته حقا و نیز در کتب روافض مرویست از ابی جعفر محمد الباقر که گفت که چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه جنازه عمر بن الخطاب را دید گفت والله ما احد

من الناس احب الی ان القی الله بصحیفته من هذا المسجی و همچنین این اثر از محمد باقر در مسانید روایتہ
کردہ است ابو حنیفہ در کتاب الآثار و این اثر را حاکم از محمد باقر از جابر بن عبد اللہ متصل روایت کردہ
واحمد از ابن عمر و ابی جحیفہ روایت کردہ و بخاری از ابن عباس روایت کردہ کہ علی رضی اللہ عنہ جنازہ عمر رضی اللہ عنہ را دیدہ گفت
ما خلفت احدا احب الی ان القی اللہ بمثل عملہ منک وایم اللہ وان کنت لاظن ان یجعلک اللہ مع
صاحبیک وحسبت انی کنت کثیرا اسمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول ذهبت انا وابو بکر وعمر و دخلت
انا وابو بکر وعمر وخرجت انا وابو بکر وعمر ومنہا ما نقل الاربلی فی کشف الغمۃ فی معرفۃ
الائمۃ من الاخبار التی اتفق علیہا اہل السنۃ والشیعۃ انہ سئل الامام ابو جعفر محمد عن حلیۃ السیف
ہل یجوز فقال نعم قد حلی ابو بکر الصدیق سیفہ بالفضۃ قال الراوی اتقول ہکذا فوثب الامام
عن مکانہ فقال نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم یقل لہ الصدیق فلا صدق اللہ تعالی
قولہ فی الدنیا والآخرۃ **فصل** در رواقض بر دعوی خود استدلال سے کنند بذکر
مطاعن خلفاء ثلثہ و مطاعن خیر القرون اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چنانچہ آن مطاعن و جواب ہر یک
ازان در مقالہ رابع ذکر کردہ شود انشاء اللہ تعالی میگویند کہ خلفاء ثلثہ قابل خلافت نیستند
واصحاب قابل صحت اجماع نبودند و نیز استدلال میکنند بآیات قرآن کہ در آن تکلفات لا طائل
و فایدہ نہ بخشید و دیگر باولہ عقلیہ کہ خرافات اند و نیز تمسک میکنند باخبار کہ دلالۃ ندارند بر مدعا و دیگر نا ہنجار
موضوعہ اما آیات کہ بدان استدلال میکنند پس ہفت اند یکی قولہ تعالی انما ولیکم اللہ و رسولہ
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوۃ ویؤتون الزکوۃ وہم راکعون میگویند کہ ائمہ تفسیر اجماع دارند
برآنکہ این آیۃ نازل شدہ در حق علی رضی اللہ عنہ وقتیکہ خاتم را تصدق کرد بر سائل در رکوع
والولی المتصرف پس حقتعالی ولایت بعلی رضی اللہ عنہ ثابت کرد چنانچہ برای خود و برای رسول ثابت کرد
شک نیست کہ ولایۃ خدا عام است پس ہمچنین ولایت علی فہو الامام دون غیرہ برای حصر کلمہ انما
واین استدلال باطل است بوجوہ یکی آنکہ دعوی اجماع اہل تفسیر باطل است نقاش از ابی جعفر محمد باقر
روایت کردہ کہ این آیۃ در حق صحابہ از مہاجرین وانصار نازل شدہ و ظاہر ہمین است بدلالۃ صیغہ الذین

وصاحب شیع بسیار از مفسرین روایت کرده که این آیه نازل شده در حق ابی بکر صدیق رضی و ثعلبی روایت کرده
که در حق علی نازل شده و ثعلبی حاطب اللیل است اخبار بی تحقیق ذکر میکند صحیح باشد یا نه و قاضی شمس
الدین بن خلکان گفته که ثعلبی از اصحاب عبدالله بن سبا بود و میگفت که علی نمرده و به دنیا باز خواهد آمد و گاهی
با وی ضم کرده میشود روایت محمد بن مروان سدی صغیر و آن سلسلهٔ کذب است و ابن مروان کذاب و وضاع
رافضی است و صاحب لباب روایت کرده که در حق عبادة بن الصامت نازل شده وقتیکه از حلیفان خود
بیزاری کرده و از منافقان مثل ابن ابی و سیاق قصه همین میخواهد قال الله تعالی یا ایها
الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء و جماعتی از محدثین اهل سنت گفته که این
آیه نازل شده در حق عبدالله بن سلام وقتیکه گفت یا رسول الله قوم ما هجرونا و بر هر تقدیر تخصیص سبب
نزول مخصص عموم لفظ آیه نمیشود دوم آنکه لفظ ولی مشترک است در چند معنی محب و صدیق
والنصیر والاولی بالتصرف والجار وابن العم والمعتق و جایز نیست حمل مشترک بر یکی از معانی بدون
قرینه و قرینه اینجا دلالت دارد بر محمول کردن لفظ ولی بر یکی از معانی ثلثه کانه اول یعنی سیاق قصه
که در آن نهی است از اتخاذ یهود و نصاری اولیا یعنی دوست و یار و مددگار نه امام و اولی بالتصرف
و صیغهٔ جمع نیز قرینه همین معنی است سوم آنکه قصه تصدق خاتم را در نماز قرینه میگویند در مراد بودن علی
ازین آیه و این قصه نزد اهل حدیث ثابت نیست و اگر ثابت شود صدقه نافله زکوة نیست پس واو برای
حال نیست بلکه برای عطف است و او عاطفه است باتفاق علمای عربیه یعنی اینها رکوع کنند کانند در نماز
زانکه مثل اهل کتاب نماز بی رکوع میگذارند اگر واو برای حال است پس معنی راکعون خاضعون باشد
از خضوع معنی حقیقی است رکوع را کما ذکره اهل اللغة چهارم آنکه کلمهٔ انما نزد جمهور نحاة که موضوع برای حصر
نیست بلکه مرکب است از ان و ما کافه پس استدلال باین آیه روا نباشد و اگر استدلال باین آیه تمام
شود پس چون لفظ ولی موضوع است حقیقة برای کسی که بالفعل متصف باشد باین صفت و علی رضی الله عنه
باین صفت امامت و خلافت بعد پیغمبر متصف نشده فکیف التطبیق دوم قوله تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا میگویند که علماء التفسیر

الخامس و در مهر انما این آیة نازل شده و در حق علی و فاطمه و حسن و حسین و این آیة بر عصمة دلالة دارد
پس اینها معصوم اند و دیگر خلفا معصوم نیستند و عصمت از امامة شرط است نیکو نیست مر الامام و این
استدلال با اهلسنت نمیشود بچند وجه یکی آنکه دعوی اجماع مفسرین اهلسنت غلط است بلکه مفسرین اختلاف دارند در سبب
نزول این آیة ابن ابی حاتم از ابن عباس روایة کرده که این آیة در حق نساء النبی صلی الله علیه وسلم نازل
شده و همچنین روایت کرد ابن جریر از عکرمه و سیاق قصه بر همین دلالة دارد وقال الله تعالی یا نساء
النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن الی قوله واقمن الصلوة وآتین الزکوة واطعن الله
ورسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واذکرن ما یتلی
فی بیوتکن من آیات الله والحکمة و بعضی مفسران گفته اند که در چهار کس نازل شده علی و فاطمه
و حسن و حسین لما روی مسلم انه صلی الله علیه وسلم ادخل هؤلاء تحت کساء علیه
وقت هذه الآیة وروی احمد عن واثلة بن الاسقع انه صلی الله علیه وسلم قال بعد
تلاوة هذه الآیة اللهم هؤلاء اهل بیتی وخاصتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا و این حدیث مسلم و احمد دلالة ندارد برآنکه دیگری درین فضیلت شریک نباشد و جماعتی از مفسرین گفته
که در حق این پنج تن نازل شده و محققان از اهل تفسیر میگویند که نازل شده در حق جمیع اهلبیت و اهلبیت
آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آل او و زنان او هستند و دخول نساء ثابت میشود بسیاق قصه و دخول غیر
آن ثابت میشود بتذکیر ضمیر چنانچه در حق ساره امرأة ابراهیم علیه السلام آمده اتعجبین من امر الله
رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت و نزول آیة در حق شخصی اگر ثابت شود دلالة ندارد بران که دیگری
دران داخل نیست و در روایتی آمده که ام سلمه گفت مگر من از اهلبیت نیستم رسول فرمود
صلی الله علیه وسلم ضم کرد آنها بقیه دختران و اقارب و ازواج خود را و حدیث صحیح وارد شده و بسیاری
از محدثین روایة کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گلیم گرفت عباس و پسران او فضل و عبد الله
و عبید الله و قثم و سعید و عبد الرحمن را در گلیمی سیاه مخطط بسرخی و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی
وعترتی فاسترهم من النار کستری بهذه الشملة پس از در و دیوار هیچ باقی نمانده که آمین نگفت

این حدیث را ابن جریر روایت کرده و بیهقی خوان دوم آنکه این آیه بر عصمت دلالت ندارد چرا که در حق شما هم
میگویند یرید الله ان یطهرکم و مراد از رجس همزات شیطان است و از تطهیر نگاه داشتن حق تعالی
است ایشان را چنانچه در حق اولیاء الله میباشد چنانچه **قوله تعالی** فتیمموا صعیدا طیبا
فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم
ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون دلالت بر عصمت ندارد سوم آنکه عصمت شرط امامت نیست بلکه با وجود
معصوم هم جایز است که امام غیر معصوم باشد چنانچه طالوت را حق تعالی با وجود موجود بودن شمویل
نبی معصوم در آن وقت موجود بودن داود ملک داد سوم قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی میگویند که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند قرابت تو که مودت ایشان
واجب شد فرمود علی و فاطمه و پسران ایشان و محبت غیر علی واجب نیست و وجوب محبت مستلزم وجوب
طاعت است پس علی واجب الطاعة شد فهو الامام و این استدلال باطل است بوجوه یکی آنکه روایت
مختلف است در مراد از این آیه احمد و طبرانی آنچنان روایت کردند که مذکور شد و این روایت ضعیف
است چرا که این سوره تمام مکیه است و حسنین در مکه نبودند تولد ایشان در مدینه بعد هجرت شده و در
اوساط این حدیث شیعی غالی است و اصح الروایات روایت بخاری است از ابن عباس که مراد قربی کسی است
که میان او و میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرابت است بنا بر آن اکثر ائمه تفسیر از ابن عباس روایت کرده
اند که معنی این آیه آنست و سوال نمیکنم از شما بر رسالت اجرة مگر دوستی که دوست دارید مرا بسبب قرابت که مرا
با شما است و همین معنی جزم کرده سدی کبیر و عبد الرحمن و جماعتی از اهل تفسیر و گفته که نبود هیچ بطنی از
قبایل قریش مگر آنکه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم با وی قرابت بود قریب یا بعید دوم آنکه وجوب محبت
مخصوص باین چهار کس نیست چرا که ابن بابویه در اعتقادات خود ذکر کرده که امامیه اعتقاد دارند وجوب
محبت علویان و اهل سنت میگویند بوجوب محبت آل نبی و اصحاب او صلی الله علیه وسلم و اینکه محبت
غیر علی نمیگویند کذب است در حدیث صحیح وارد شده حب ابی بکر و عمر ایمان و بغضهما کفر چهارم قوله تعالی
فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسا

وانفسنا وانفسکم میگویند که اجماع مفسران است بر آنکه مراد از ابنائنا حسنین اند و از نسائنا فاطمه و از انفسنا
علی است چرا که همین چهار کس را پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مباهله وفد بنی نجران همراه برده بود پس
حقتعالی علی را نفس محمد صلی الله علیه وسلم گفته و مراد از آن مساوات است و مساوی اولی بالتصرف
است فهو الامام، این استدلال باطلست بوجوه یکی آنکه دعوی اجماع بر آنکه مراد با انفسنا علی است ممنوع است دوم
آنکه مراد بالنفس نفس نبی است صلی الله علیه وسلم و در کلام عرب شهرت دارد که میگویند دعوت نفسی الی کذا
امرت نفسی بکذا و علی اصل ابنا راست و در عرف اطلاق این بر ختن میکنند یا آنکه مراد از النفس من تتصل
به نسبا و دینا باشد و مشهور است اطلاق النفس بر غیر بجهة اتصال نسبی و دینی خصوص بصیغه جمع قال الله تعالی
لا تخرجوا انفسکم من دیارکم و قال الله تعالی تقتلون انفسکم و قال عز وجل ظن المؤمنون
المؤمنات بانفسهم خیرا و قال الله تعالی ولا تلمزوا انفسکم مراد درین آیات از انفس اهل ملت است سوم
آنکه اگر از النفس علی مراد باشد مساوات ممنوع است چنانچه در آیات سابق سیوم آنکه مساوات علی مرتضی را در
جمیع صفات باتفاق باطلست و در بعض صفات فایده نمی بخشد چرا که مساوی اولی بالتصرف در بعض
صفات ضرور نیست که در صفت اولویت بالتصرف مساوی باشد چهارم آنکه اگر ازین آیه مدعی ثابت شود لازم
آید امام بودن علی در حیوة پیغمبر صلی الله علیه وسلم پنجم قوله تعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد
ثعلبی از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که گفت انا المنذر و علی الهادی و این
حدیث ضعیفست و حال ثعلبی و مرویات او سابق مذکور شده پس استدلال بدین آیه باطلست و معنی این
آیه آنست انما انت منذر و هاد لکل قوم و اگر مراد باشد انما انت منذر و علی هاد لازم آید قسمت
یا القسمت تنافی الشرکة پس لازم آید که پیغمبر هادی نباشد و لازم آید انکار قوله تعالی وانك لتهدی الی
صراط مستقیم ششم قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون دیلمی در مسند فردوس و واحدی در تفسیر از ابی سعید
خدری از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمود انکم مسئولون عن ولایة علی و این حدیث باطلست
و فی سنده من لا یحتج به و بر تقدیر صحت دلالت بر مدعی ندارد چرا که مراد بولایت محبت است و وجوب محبت شیخین
بلکه جمیع صحابه و اهلبیت مذهب اهل سنت است پس وجوب ولایت دلالت بر امامت ندارد و واحدی

از طوسی و دیگر روایت کرده‌اند که آیه در ولایت علی واهل البیت نازل شد الم البیت ائمه شیعه باتفاق واگر آن دلالت
کند بر امامت علی گوئیم امامت علی حق است نزد اہل سنت بعد عثمان رضی الله عنه واتصال آن بنبی صلی الله
علیه وسلم ثابت نمیشود وششم قوله تعالی السابقون السابقون اولئک المقربون طبرانی و ابن مردویه
از عایشه و ابن عباس روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود السابقون ثلثة السابق الی
موسی یوشع والسابق الی عیسی صاحب یس والسابق الی محمد علی بن ابیطالب و در سند این حدیث
ابوالحسن اشقر است ضعفه الجمهور و عقیلی گفته که ابوالحسن شیعی است متروک الحدیث و اگر این حدیث صحیح
شود دلالت بر امامت ندارد که حق تعالی در حق مهاجرین و انصار فرموده والسابقون الاولون من المهاجرین
والانصار اما احادیث مرویه اهل سنت که امامیه آن را بر امامت علی استدلال میکنند پس دوازده اند
اول حدیث بریده بن حصیب و غیره جماعتی از صحابه روایت میکنند از نبی صلعم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در غدیر خم که جائیست میان مکه و مدینه خطبه خواند و گفت یا ایها الناس ان الله مولای وانا مولی المؤمنین
وانا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
یعنی علیا این حدیث بدرجه صحت بلکه بدرجه تواتر رسیده و بسی از اصحاب منهم علی ابن ابیطالب و ابو ایوب
و زید بن ارقم و براء ابن عازب و عمرو بن مره و ابوهریره و ابن عباس و عماره بن بریده و سعد ابن ابی وقاص
و ابن عمر و انس و جریر بن مالک بن حویرث و ابوسعید خدری و طلحه و ابوالطفیل و حذیفه بن اسید
وغیره مروی گشت و جمهور محدثین این حدیث را در صحاح و سنن و مسانید روایت کرده اند و در بعضی روایات
آمده من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه روافض این حدیث
را نص جلی برای خلافت علی میگویند و میگویند که مولی بمعنی اولی بالتصرف است و هو الامام و روافض الفاظ
این حدیث متواتر زیاده روایت میکنند و هو الخلیفة بعدی و هو ولیکم بعدی و این زیاده منکر و موضوع
است و از تعلیقات روافض است و استدلال باین حدیث بر امامت باطل است بوجوه اول آنکه مولی بمعنی اولی
نیامده کسی از علماء عربیه نگفته که مفعل بمعنی افعل آمده باشد دوم آنکه اگر مولی بمعنی اولی باشد پس صله
او باء المحبة والتعظیم والقرب مناسب است بمعنی اولی التصرف چنانچه در قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم

الذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی المؤمنین ولفظ مولی مشترکست میان
معتِق ومعتَق وصاحب وقریب کابن العم ونحوه وهمسایه وهم‌قسم ویار ومددگار ومنعِم ومنعَم علیه ودوست ومحب
ومحبوب وتابع وظهیر وخاتمهٔ حدیث یعنی جملهٔ دعائیه قرینه است برانکه مراد از مولی محبوبست وفاتحهٔ کلام
دلالت بران ندارد که مراد امامت باشد بلکه غرض ازان کلام آنست که این سخن در ذهن سامعان ثبت شود واگر
مراد آنحضرت امامت بودی پیغمبر صلعم واضح تر فرمودی وقد اخرج ابونعیم المدائنی عن الحسن المثنی بن الحسن
المجتبی انه لما قیل له ان خبر من کنت مولاه نص فی امامة علی قال اما والله لو یعنی النبی صلی الله
علیه وسلم بذلک الامامة والسلطان لافصح لهم فانه صلی الله علیه وسلم کان افصح الناس للمسلمین
وسبب ورود این حدیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه را حاکم یمن ساخته بود وعلی رضی الله عنه با مردم لشکر
بیمن رفت واز انجا مال خمس یک جاریه را تسری نمود مردم ازین معنی بر علی انکار کردند وچهار کس از اصحاب رسول
الله صلی الله علیه وسلم باهم اتفاق کردند وگفتند که هرگاه که با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملاقات کنیم ازین امر شکایت
علی رضی پیش رسول الله صلعم نمائیم چون پیش آنحضرت صلعم آمدند هر یک ازان شکایت علی رضی الله عنه
پیش نهادند ودر روایتی آمده که پیغمبر صلعم دو لشکر فرستاده بود وبر یکی علی را وبر دیگر خالد را امیر کرده بود
پس علی بقلعه فتح کرد واز انجا یک جاریه گرفت وتسری نمود وخالد شکایت علی یعنی را در خطی نوشته بدست
براء بن عازب پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از شنیدن شکایت مردم
وخواندن آن خط در غضب آمد ومتغیر شد وفرمود شما چه می خواهید از مردی که دوست میدارد خدا ورسول را
ودوست میدارد او را خدا ورسول خدا وخطبه خواند تا شکایت علی از دل مردم دور شود ومحبت علی
در قلوب مردم متمکن گردد وآن جاریه را علی رضی الله عنه در حصه خود که از خمس غنیمت داشت گرفته تسری
نموده بود ودران احتمال معصیت نبود مردم از غلط فهمی خود اعتراض کرده بودند چون پیغمبر علیه السلام
آن خطبه خواند عمر رضی الله عنه گفت گوارا باد ترا ای ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة
دویم آنچه بخاری ومسلم از براء ابن عازب روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن طالب را در غزوهٔ
تبوک در مدینه خلیفه گذاشت علی گفت یا رسول الله تخلفنی فی النساء والصبیان فقال

اما رضی ان یکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی میگویند که منزله اسم
جنس است مضاف بسوی علم پس عام است جمیع مراتب را بصحة الاستثناء چون مرتبه نبوة را استثنا
نمود دیگر مراتب را شمول باقی اند و هارون خلیفه بود موسی را مفترض الطاعة و این استدلال باطل است
چرا که این خبر دلالت نمی کند بر شمول جمیع مراتب که هارون را بود بلکه سیاق قصه دلالت دارد بر آنکه مراد
استخلاف است در مدة غیبة و اضافه برای عهد خارجی است و استخلاف در مدة غیبة دلالة ازدر بر خلافة بعد
زمان [illegible] صلی الله علیه وسلم و کلمه الا بمعنی غیر است برای دفع توهم و بر تقدیر شمول گوییم که منزله
هارون منحصر بود در دو چیز استخلاف در مدة غیبة و نبوة چون نبوة را استثنا کرد باقی نماند مگر استخلاف
در مدة غیبة و هارون را خلافة بعد موت موسی علیه السلام نبود بلکه هارون پیش از موسی رحلت کرده و معنی لا نبی
بعدی نفی نبی است بعد تو زمانی چنانچه در قوله تعالی فمن یهدیه من بعد الله سیوم حدیث
بریده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال علی منی و انا من علی وهو ولی کل مومن بعدی میگویند
الولی اولی بالتصرف و هو الامام و اسناد این حدیث صالح نیست متهم است پس خبر را صالح احتجاج نیست
[illegible] ما نقله الله رحمة الله علیه گفت لیکن این حدیث را ابن ابی شیبه از عمران بن حصین بسند صحیح روایة
کرده جواب آنست که ولی در چند معنی مشترک است چنانچه گذشت پس استدلال بر امامت بدان باطل است
چهارم حدیث انس بن مالک انه کان عند النبی صلی الله علیه وسلم طایر قد طبخ له فقال اللهم ائتنی
باحب الناس الیک یاکل معی فجاء علی فاکل رواه الترمذی شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی
در تلخیص گفته که من از زمانی طویل [illegible] حدیث طیر را که حاکم در مستدرک آورده نیکو نکرده پس چون
تعلیقات آن کتاب کردم دانستم قول محدثین را که این حدیث موضوع است از احادیث این کتاب شمس الدین
جزری تصریح کرده است بوضع این حدیث و نیز این حدیث بر امامة دلالة ندارد کما لا یخفی و مراد از احب الناس
من احب الناس الیک است کما فی قولهم فلان اعقل الناس و محتمل که دیگر خلفا در آن وقت حاضر نباشند
و آن پنجم حدیث در حق عباس رضی الله عنه وارد شده روی ابن عساکر من طریق السکی عن حیة قال قال
من التمام واهدی الی النبی صلی الله علیه وسلم ما هذا یا بسة من [illegible] فقال اللهم

ایتنی باجب اهل البیت یاتی معی فطلع العباس فقال ان یا عم اجلس فاکل لکن سند او
واه و پنجم حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها رواه البزار والطبرانی
عن جابر وله شواهد من حدیث ابن عمر و ابن عباس و علی واخرجه وصححه الحاکم وذکره ابن الجوزی فی الموضوعات
وقال یحیی بن معین لا اصل له وقال البخاری والترمذی انه منکر ولیس له وجه صحیح وقال النووی والذهبی انه موضوع
وقال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول الفریقین یعنی من قال انه صحیح ومن قال انه موضوع
فالحدیث حسن لا صحیح ولا موضوع فقیر گوید نظر بر سند قول ابن حجر صواب است اما بکثرت شواهد حکم بصحت
توان نمود جواب این حدیث را با امامت دلالة ندارد ششم حدیث انه صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی
عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب جواب این حدیث از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلی در کتب
خود آورده است که گاهی بسوی بیهقی و گاهی بسوی البغوی نسبت کرده و در کتب بغوی و بیهقی نیست
و نیز این حدیث دلالة بر مدعی ندارد چرا که تشبیه با انبیا مساوات با انبیا لازم نمی آید و این حدیث دلالة ندارد که کسی دیگر
را با انبیا مشابهت نیست بلکه در بعضی احادیث ابوذر را مشابه بعیسی در زهد و ابوموسی اشعری را در
لحن به داود علیه السلام وارد شده هفتم حدیث ابی ذر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من ناصب
علیا فی الخلافة فهو کافر جواب این حدیث هم از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلی نسبة این حدیث
بسوی اخطب کرده و حلی خاین است در نقل و مرویات اخطب ضعیف اند یا منکر یا موضوع اهل حدیث آنرا قوی نمی دانند
و فقهاء بان حجت نمی آرند و کسی از ثقات از وی روایت حدیث نکرده و اگر صحت این حدیث فرض کرده شود
بر مدعی دلالة ندارد چرا که معنی این حدیث آنست که هر که نزاع کرد علی را که امر عظیم و مهم است در خلافت او کافر است
نعمة مراد نزاع منصوص نیست مگر بعد دعوی و در وقت خلافه خلفاء ثلثه علی دعوی امامة نکرده لیس اگر این حدیث صحیح هم
باشد حجت بودی نه بر خلفاء ثلثه هشتم ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت انا و علی بن ابی طالب
نورا بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی
جواب این حدیث موضوع است باجماع اهل حدیث و در سند این حدیث محمد بن خلف مروزی است که یحیی بن معین گفته که

کذاب است و ابن عدی او را متروک گفته و کسی احتمال نکرده در کاذب بودن او و در طریق دیگر جعفر بن
احمد العنبری ولیت که ابن وضاع است اکثر احادیث در قدح صحابه وضع کرده و شافعی بسند خود روایت
کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنت انا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی قبل ان یخلق الله
العالم بالف عام اسکنا ظهره فلم نزل نتقل فی الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الی صلب
عبد الله و نقل ابابکر الی صلب ابی قحافة و نقل عمر الی صلب الخطاب و نقل عثمان الی صلب
عفان و نقل علیا الی صلب ابی طالب این حدیث هر چند ضعیف است لیکن در اسناد او متهم بالکذب نیست و بر تقدیر
صحت این حدیث که روافض بان استدلال میکنند بر مدعا دلالت ندارد و هم حدیث عمر رضی الله عنه که گفت که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم روز خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحبه الله
و رسوله این حدیث صحیح است لیکن دلالت بر دعوی ندارد و در این صفت اکثر صحابه شریک اند و در شان جماعتی نازل شده
یحبهم و یحبونه و در شان مجاهدین نازل شده ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص
و در حق اهل مسجد قبا نازل شده فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین و هم ما روی انه
صلی الله علیه وسلم قال رحم الله علیا اللهم ادر الحق مع علی حیث دار جواب این حدیث هم معنی آن
است و مثل این حدیث در حق عمار آمده الحق مع عمار حیث ما دار و طبرانی و دیلمی از فضل بن عباس روایت کرده
که گفت فرمود رسول صلی الله علیه وسلم الحق بعدی مع عمر حیث ما کان و این حدیث اخبار است و جمله
خبر واحد و علمای اهل سنت بر ثبوت وی بلکه این حدیث که در حق علی حجت است اهل سنت را برای اثبات
خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی اذ الحق مع علی حیث دار چرا که علی با خلفای ثلثه بود و در موافقت آنها
میکرد و خیر خواهی آنها می نمود و منازعت در امر خلافت نکرد و چون عمر رضی الله عنه از علی رضی الله عنه
مشورت خواست که خود برای قتال روم رود یا فوج بفرستد علی رضی الله عنه گفت اصلح آنست که خود نروی
یکی و مردم را بفرستی چرا که اگر شکست یابند بهتر والا تو پشت پناه آنها باشی و همچنین مشورت داد علی رضی الله
عنه برای در قتال فارس پس خلافت آن بزرگان موافق رای علی بود اگر کسی گوید که علی با آنها منازعت
نکرد برای وصیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که از منازعت با ابی بکر و عمر و عثمان منع کرده بود یا اگر

بسبب قتل اعوان و انصار منازعه نکرد لیکن که وصیت ممنوع است و اگر وصیت ثابت شود دلالة وارد
برآنکه خلافت آنها برحق است و لهذا منع کرد از منازعه با آنها و اگر خلافت آنها درست نشد و خلافت علی
ثابت شد پس ترک لطف برای مکلفین محال است که پیغمبر معصوم بندگان خدا را از لطف محروم دارد و علی را از
لطف باز دارد و شق ثالث یعنی قتل انصار نیز ممنوع است روی ابان ابن عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی
وغیره ان عمر قال لعلی والله لئن لم تبایع ابا بکر لنقتلنك فقال له علی والله لولا عهد
عهده الی خلیلی لست خونة تعلمت انا اضعف ناصرا واقل عددا کما ذکره الرضی
فی نهج البلاغة وعن مرة قال جاء ابو سفیان بن حرب الی علی بن ابی طالب فقال ما بال
هذا الامر فی اقل قریش قلة واذلهم ذلا یعنی ابا بکر والله لئن شئت لاملأنها
علیه خیلا ورجالا فقال له علی لطال ما عادیت الاسلام واهله یا ابا سفیان فلم یضره
ذلك شیئا انا وجدنا ابا بکر لها اهلا اخرجه الحاکم یازدهم حدیث ابی سعید الخدری
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی انك تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله
این حدیث دلالة ندارد مگر بر خلافت علی رضی الله عنه در وقتی از اوقات و اخبار است با نچه که علی رض
را در خلافت خود با خوارج اتفاق قتال افتاد و هم این حدیث حجت است برای اهل سنت و رد است بر
خوارج دوازدهم حدیث زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انی تارك فیکم ما ان
تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی اخرجه الترمذی وروی مسلم عنه قال قام
رسول الله صلی الله علیه وسلم خطیبا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة فحمد الله واثنی
علیه ووعظ وذکر ثم قال اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشك ان یاتینی رسول
ربی فاجیب وانا تارك فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا
بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله هو حبل الله من اتبعه کان علی
الهدی ومن ترکه کان علی الضلالة جواب این حدیث مثل حدیث مثل اهل بیتی کمثل
سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلك این هر دو حدیث دلالة بر امامة

ندارند بلکه ولائی دارند برانکه فلاح موقوفست بر دوستی اہلبیت نبوۃ وعترۃ پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ودین ازانها باید کرد وہدایت ازانها باید گرفت پس این حدیث حجۃ است برای اہل سنۃ
وجماعۃ که کتاب الله تعالی را محکم گرفتند نگرویدند که نؤمن ببعض ونکفر ببعض وبا ہمہ عترۃ وآل
بیت نبوۃ محبت دارند وازانها حدیث وفقه را روایۃ کرده اند بخلاف روافض که اول بقوله تعالی
انا له لحافظون انکار کرده اعتماد از سائر قران دور کردند وقائل تحریف قرآن شدند وکتاب الله
را پس پشت انداختند واز اہلبیت بعضی زید بن علی را امام گفتند ومحمد بن علی را تکذیب کردند
وبعضی بعکس وبعضی اسمٰعیل بن جعفر وبعضی اسحاق بن جعفر وبعضی عبد الله بن جعفر وبعضی موسی بن جعفر را امام
گفتند ودیگران تکفیر وتکذیب کردند وعلی ہذا القیاس چنانچه بالا گذشت وازواج پیغمبر ورقیه
وام کلثوم وزینب دختران پیغمبر را که حق تعالی در قران ذکر خیر آنها می کند لعن میکنند
الا لعنة الله علی الکاذبین اما دلیل علی بطلانه علی رضی الله عنه بر نوجہ می آرند که از امامت
شرط است آنکه معصوم باشد ودر زمان سابق کافر نباشد چرا که حق تعالی ابراہیم را فرمود
انی جاعلك للناس اماما قال ابراہیم ومن ذریتی قال الله تعالی لا ینال عہدی
الظالمین وہر که معصوم نیست مرتکب معاصی خواہد بود وہر که اوظالمست بر نفس خود وکفر بدترین ظلم است
ونیز برانجام مهام امامۃ از غیر معصوم چنانچه باید نمی آید پس نصب امام غیر معصوم لطف نباشد ونصیر الدین
طوسی در تجرید بر اشتراط عصمت بچار دلیل اشاره نموده یکی آنکه محوج بسوی امام احتمال خطاست در رعیت
پس اگر در امام ہم احتمال خطا باشد تسلسل لازم آید دوم آنکه امام حافظ سنت شرعیۃ است اگر خطا
بروی جایز باشد حافظ نتواند شد وسیوم آنکه بحکم اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم امتثال اوامر امام وانتهای از مناہی او واجبست وغرض از نصب امام ہمین امتثال است پس
اگر معصوم نباشد ومعصیۃ کند انکار بروی واجب باشد وغرض امتثال فوت شود چهارم آنکه اگر امام معصیۃ
کند از عوام در درجه کمتر باشد چرا که او از قباحت معاصی ومناقب طاعات عارف تر است پس
صدور معاصی ازو شنیع تر است وچون عصمت امر یست مستتر که سوای علام الغیوب کسی را بران اطلاع نه

پس منصوص علیہ بودن از طرف شارع شرط است برای ظہور عصمۃ کہ شرط امامۃ است پس نص ہم شرط امامۃ آمدہ واین شرائط یعنی عدم سبق کفر وعصمۃ ونص در علی رضی یافتہ شدہ در غیر او چہ دیگر خلفا بت پرستی کردہ بودند فہو الامام جواب این استدلال بچندوجہ باطل است یکی آنکہ عصمۃ در امامۃ شرط نیست چنانچہ سابق ذکر کردیم کہ حقتعالی طالوت را با وجود اشمویل نبی معصوم امام کردہ رضی در نہج البلاغۃ از امیر المومنین روایۃ کردہ کہ گفت لابد للناس من امیر برا و فاجر
بعد ثبوت این اثر در کتب امامیہ شرط عصمت باطل است ونیز رضی در نہج البلاغۃ این عبارت از امیر المومنین در جواب کلام خوارج روایۃ کردہ قال کلمۃ حق یراد بہ باطل نعم لا حکم الا للہ ولکن ہؤلاء القوم یقولون لا امرۃ وانہ لابد للناس من امیر بر او فاجر یعمل فی امرتہ المومن ویستمتع فیہا الکافر ویبلغ اللہ فیہ الاجل ویجمع بہ الفئ ویقاتل بہ العدو وتامن بہ السبیل ویوخذ بہ للضعیف من القوی حتی یستریح بر ویستراح من فاجر ازین اثر ثابت میشود کہ عصمۃ در امام شرط نیست وامارت فاجر جائز است امام غیر معصوم را جمع کردن فی وجہاد با کفار وفصل خصومات جائز است وحکمۃ از نصب امام ہمین است وامام مفضول مخفی این حکم سر او نمیشود واللہ اعلم واستدلال بر اشتراط عصمۃ بقولہ تعالی لاینال عہدی الظالمین باطلست چراکہ مراد از امامۃ در آیۃ نبوۃ است نہ سلطنۃ چراکہ ابراہیم علیہ السلام سلطان نبود ونہ مرتبۃ داشت کہ رو انصاف مرا اخترا ع نمودہ آمدہ مراد از شرع ولغۃ اصلی نیست وابراہیم علیہ السلام مرتبۃ دیگر سوای نبوۃ ورسالت متصف نبودہ وشک نیست کہ در نبوۃ عصمۃ وعدم سبق کفر شرط است ونیز آیۃ بر عدم سبق کفر دلالۃ ندارد چراکہ در اسم فاعل خواہ ہم مفعول اتصاف با خذ اشتقاق در زمان حال میباید والتصاف خبیہ از مشتق ہی باید پس کسی کہ کافر بودہ وباز اسلام آوردہ اطلاق ظالم بروی ظلم است وہمچنین از مومن اگر صغیرہ یا کبیرہ صادر شود وباز توبہ کند او را فاسق وظالم نتوان گفت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التائب من الذنب کمن لاذنب لہ وبعد توبہ اطلاق امام در سورہ فرقان آمدہ حق تعالی میفرماید یضاعف لہ العذاب یوم القیمۃ ویخلد فیہ مہانا الا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فاولئک

یبدل الله سیاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما الی قوله تعالی یقولون ربنا هب لنا من
ازواجنا وذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین اماما وانچه گفته اند که سرانجام مهام امامت
از غیر معصوم نمی آید اگر مراد جمیع مهام امامت است پس علی رضی الله عنه هم بسرانجام جمیع مهام امامت قادر
نشده چنانچه برگرفتن قصاص از قاتلان عثمان قدرت نیافته بود و دیگر ائمه مطلق قدرت نداشتند
تا آنکه محمد مهدی از هزار سال مختفی است پس سرانجام جمیع مهام امامت از معصوم هم نشده و اگر مراد
سرانجام اکثر مهام امامت است پس سلاطین مسلم عالم عادل اکثر سرانجام میشوند از ائمه که شیعیان اثنی
و آنچه نصیر طوسی گفته که احتمال خطا در امام موجب تسلسل است و آنکه امام حافظ شریعت را واجب
الامتثال است پس عصمت باید باطل است چرا که نصوص کتاب و سنت ناطق است بآنکه لا طاعة لمخلوق
فی معصیة الخالق این عبارت را رضی در نهج البلاغه روایت کرده پس امتثال اولی الامر مقید است
بآنکه خلاف شرع حکم نکند قال الله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر
و حافظ شریعت و دافع خطا امام کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و اجماع امت معصوم است
که تعالی فرموده انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون وقال علیه السلام لا تجتمع امتی
علی الضلالة پس تسلسل لازم نیاید و اگر حفظ شریعت موقوف بر حافظ بودن امام باشد پس بعد
غیبت امام تا هزار سال باید که دین و شریعت محفوظ نباشد و آنچه طوسی گفته که اگر از امام معصیت صادر شود
از عوام در درجه کمتر باشند این قول طوسی مخالف قول امامیه است که حق تعالی در حق ائمه وعید افزوده چه
خواهند کنند و چون عصمت شرط امامت ثابت نشد پس منصوص علیه بودن هم شرط امامت نشد و وجه دوم برای
ابطال استدلال مذکور آنکه دعوی عصمت از علی رضی الله عنه باطل است رضی در نهج البلاغه آورده که علی
اصحاب خود را گفت لا تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل فانی لست بفوق ان اخطی ولا آمن من ذلک
من فعلی چه اگر معصوم بودی محتاج مشورت مردم و مقاله حق نبودی و نیز رضی در نهج البلاغه از علی
رضی الله عنه روایت کرده که در دعای خود میگفت اللهم اغفر لی ما تقربت به الیک ثم خالفه

اقلبی و آنچه میگویند که خلفا ثلثه بت پرستی کرده اند بت پرستی در حق ابی بکر ممنوع است بلکه حال ابی بکر
مثل حال زید بن عمرو بن نفیل بود و شیخ ابو الحسن اشعری و جماعة کثیر از اهل سنت گفته که ابا بکر همیشه مومن بود
قبل بعثت و بعد بعثت و لهذا قبل بعثت هم ملازم صحبت نبی صلی الله علیه وسلم قاضی ابو الحسن زاهدی در حدیث
طویل آورده ان ابا بکر قال للنبی صلی الله علیه وسلم بمحضر من المهاجرین والانصار وعیشک
یا رسول الله ما سجدت صنما قط فنزل جبرئیل علیه السلام وقال صدق ابو بکر
فائده آنچه اهل سنت نفی عصمت از غیر انبیا میکنند بایں معنی است که عصمت بدلیل قطعی که موجب علم باشد در غیر
پیغمبران ثابت نیست و ممکن است که صغیره یا کبیره یا خطائی در اجتهاد و یا نسیانی در روایت حدیث
از اینها صادر گردد نه بایں معنی که حکم میکنند بصدور معصیت از اکابر دین حاشا و کلا و قول صوفیه علیه آنست
که تا که بیست سال کاتب شمال معطل نباشد بر صوفی اطلاق مرید نمیتوان کرد تا بمشایخ چه رسد و قولهم
القطب قلما یزنی و حدیث زنی ماعز فرجم و مانند آن با این قول تعارض ندارد چرا که احیانا از این
بزرگان که دوام حضور بحق دارند بر ندرت بمقتضی بشریت صغیره یا کبیره اگر صادر میشود فورا توفیق توبه می یابند
آنقدر ندامت میکشند که موجب زیاده قرب اینها میشود و حسنات الابرار سیئات المقربین انتهی نیز مراد
اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و چون توفیق توبه فورا می یابند کاتب شمال آن را نمی نویسد چرا که
در حدیث صحیح وارد شده است که از مسلمان گناه صادر میشود ملک موکل سه ساعت توقف میکند اگر در سه
ساعت توبه کرد نمی نویسد و از ان مطلع نمیگرداند پس صحیح شد که کاتب شمال صاحب آگاهی
بیست سال چیزی نویسد و چون قول اهل سنت در حق مرید و مشایخ اینچنین شد در حق قبله اهل کمال و سر
سلسله اکابر خلفا پیغمبر معصوم و مشهود علیهم بالخیر فی الکتاب والسنة والاجماع چه احتمال معصیت است و این
در اصطلاح اهل سنت بلفظ تعبیر میکنند بعصمة فرق میان حال پیغمبر و حال غیر او و ورود نص که انکار این معنی
در خلفا ثلثه میکنند انکار قرآن و سنت می کنند حق تعالی میفرماید محمد رسول الله والذین معه
الآیة و فرموده کنتم خیر امة الآیة وجعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء الآیة وقال علیه السلام
ما سلک عمر فجا قط الا سلک الشیطان فجا غیره و جمهور امت میگویند الصحابة کلهم عدول

وجه سیوم آنکه از دعوی میانه نص جلی برای خلافة درحق علی است نه درحق غیر او از خلفا ثلثه باطل
است چنانچه سابق ذکر کرده شد بلکه نص جلی برای خلافة درحق ابی بکر است وآنچه درحق علی
است ظاهر کردند جواب آن گفته شد واگر نص در خلافة علی میبود برروی حضرت معاویه احتجاج میکرد
حالانکه در خطی که بمعاویه نوشته نوشته انما الشوری للمهاجرین والانصار ذکره الرضی فی
نهج البلاغه دلیل دویم بر خلافة وامامة علی رضی الله عنه روافض بدین وجه میگویند که علی رضی الله عنه
دعوی امامة کرد ومعجزه ظاهر نمود موافق دعوی خود مثل کندیدن در خیبر ومحاربه جن وبرداشتن سنگی
که همه عالم از نقل آن عاجز بودند برای برآوردن آب از زیر آن ورد آفتاب برای نماز عصر پس دعوی
او در امامة مثل دعوی پیغمبر است در نبوة یعنی حقیقت هو الامام جواب این آنست که اگر دعوی امامة بعد خلفا
امامة مراد داشته اند پس امامة او بعد خلفا ثلثه حق است ومذهب اهل سنت جماعة است واگر دعوی امامت بعد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم مراد داشته اند پس کذب ومفتری است ومخالف روایات متواتره دعوی امامة علی
بعد عثمان متواتر شد واگر بعد وفات رسول علیه السلام دعوی امامت میکرد البته متواتر می شد چنانکه
نهج البلاغه ثابت شده بلکه کلام امیر المومنین چنانچه گذشت صریح است برخلاف آن بلکه بود نص
ایشان دعوی میکنند که نبی صلی الله علیه وسلم امر کرده بود که علی را بگوئید ان لم یجدوا انا الکافی
الصادق وآنچه دعوی خوارق عادة کردند ظهور کرامات مسلم وخوارق از جمیع خلفا واکثر صحابه رسیده
بلکه از اولیا امة کرامات وخوارق عادات متواتر گشته لیکن هیچ یکی اظهار خوارق متعارض دعوی امامة فی الملک نکرده
بالبداهة چنانچه قلع باب خیبر در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سنه ششم از هجرت شده نه بعد وفات وهمچنین
محاربه جن اگر اهل سنت بصحة نرسیده لیکن شیعه آنرا روایت میکنند که در غزوه بنی المصطلق بوده
وهمچنین رد شمس معجزه پیغمبر روایة می کنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بعد نماز عصر وحی آمد سر مبارک او در
پهلوی علی بود وعلی نماز عصر نخوانده بود واز وحی فراغ وقتی حاصل شد که نماز عصر از علی فوت شده بود پیغمبر
خدا دعا فرمود آفتاب بازآمد وعلی نماز ادا کرد واین حدیث را طحاوی وابن مردویه وابن شاهین
از اسماء بنت عمیس روایت کردند وطحاوی وغیره صحیح گفته وابن جوزی موضوع گفته وحق آنست

پس اگر صحیح باشد از حسن کرامت است واللہ اعلم پس دعوی معارضہ این خارق بدعوی امامت ظاهر البطلان است و برداشتن سنگ برای برآوردن آب از زیر آن اگرچه در روایات اہل سنت نیست لیکن شیعہ روایت میکنند که علی چون تو جہ بصفین کرد و یاران خود عطش بر یاران غالب آمد پس آن کرامت ظاهر شد این کرامت معارض است بدعوی امامت که بعد عثمان بود و آنرا اہل سنت منکر نیستند دلیل سیوم آنکه نصیر طوسی بر امامت علی آورده که علی افضل است از دیگر خلفا رالثلثہ رضی اللہ عنہم و کذا و کذا مناقب علی رضی اللہ عنہ شمرده و امامت مفضول باوجود فاضل قبیح است جواب یکی آنست که امامت مفضول باوجود فاضل جائز است چنانچه امامت طالوت باوجود شموئیل از نص قرآن ثابت است دوم دعوی فضیلت علی بر خلفا ثلثہ باطلست و حق آنست که فضیلت موافق ترتیب خلافت است چنانچه در موضع آن ذکر کرده شود ان شاء اللہ تعالی دلیل چہارم بر امامت علی می آرند آنکه در حق علی کسی از موافق و مخالف موجب قدح در امامت او روایت نکرده و در حق خلفاء ثلثہ موجب قدح در خلافت ایشان بسیار روایت کرده شده جواب این سخن باطلست اہل حق یعنی اہل سنت در حق ہیچ یکی از خلفا از العلیم موجب قدح روایت نکرده اند و آنچه از احادیث اہل سنت روافض موجبات قدح استنباط می کنند از سوی فہم آنہاست و جواب ہر یکی از مطاعن آنہا ذکر کرده خواہد شد ان شاء اللہ تعالی و اہل باطل از روافض و خوارج موجبات قدح در اکابر دین از سوی عقیده خود بکذب و افترا روایت میکنند خوارج که مخالفان علی اند رضی اللہ عنہ بسیار قدح در آن جناب پاک نسبت میکنند و روافض در حق خلفاء ثلثہ ہم چنان افترا میکنند بلکه روافض در حق علی رض از ان بدتر شنائع نسبت میکنند چرا که دیگر خلفا را که لعن میکنند بسبب مخالفت علی و آل علی رضی اللہ عنہ آن ملعونان دعوی الوہیت نقل میکنند که گفته که منم که اخذ میثاق کردم از ذریات آدم منم پیدا کننده خلائق و دعوی الوہیت بدترین اقسام کفر است و غیره شنائع از خوف اطناب سیفرقی و کذب و غیره که بجناب پاک مرتضوی را نسبت می کنند فضعالی آن ملعونان را ازین تہمت ناکه برا کابر دین بستند جزاداد **مقالہ رابعہ** در رد مطاعن خلفا و دیگر صحابہ کرام و جمہور اہل سنت و جماعت و این مقالہ که مشتمل بر شش فصل تقسیم کرده شد **فصل اول**

درجواب

دوم آنکه ایشان در خطبه اول ابوبکر الصدیق الاکبر السابق المبین رضی الله عنه آن ملعونان در حق آن
خیر خلق الله اجمعین بعد الانبیاء والمرسلین یاربادو مطاعن ذکر میکنند اول آنکه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرموده جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه و ابوبکر از جیش اسامه تخلف
کرد جواب این حدیث صحیح است لیکن جمله اخیر یعنی لعن الله من تخلف عنه در هیچ روایتی از روایات
اهل سنت ثابت نیست و شهرستانی صاحب ملل و نحل گفته که این موضوع است و این امر تجهیز جیش
اسامه در مرض موت آنسرور علیه السلام شده بود و از این حدیث طعن در حق ابی بکر باطل است بوجوه یکی
آنکه این امر شامل جمیع صحابه نبود و اگر نه این طعن در حق علی رضی نیز لازم آید که او هم در جیش اسامه
نفرستاده بود دوم آنکه این امر ابوبکر را خاصة بیقین شامل نبود که او را در مرض موت امر بامامت نماز
فرموده بود و باامامت دیگری راضی نشده پس ابوبکر بیقین از امر بخروج خارج بود سیوم آنکه اگر بالفرض
ابوبکر هم در آن امر داخل باشد امر بامامت در حق او ناسخ است امر بخروج را چهارم آنکه در آن حدیث
امر تجهیز است نه بخروج و لشکر و تجهیز جیش عبارتست از آنکه خود به لشکر برود یا دیگرا از ا
براق تمام کند و آنچه لشکریان بدان محتاج باشند آن را سرانجام کنند و شک نیست که ابوبکر رضی الله عنه
بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش اسامه کرده دوم آنکه ابوبکر گفته لی شیطان
یعتریني فاذا استقمت فاعینوني وان زغت فقوموني و هر که شیطان او را فریب
دادن کشد او قابل امامت نیست جواب بچند وجه است یکی آنکه این اثر باطل است لا اصل له و در
صحیح ابی بکر نیست که گفت مر عمر را وقت موت خود والله ما نمت فحلمت و ما شبهت
فتوهمت وانی لعلی السبیل ما زغت ولم آل جهدا وانی اوصیک بتقوی الله
دوم آنکه اگر این اثر ثابت شود خلل در امامت نمیکند که عصمت در امام شرط نیست و امیر المؤمنین علی
نیز امثال این کلام در حق خود گفته چنانچه از نهج البلاغه بالا مذکور شده و نیز در نهج البلاغه آورده
در خطبه امیر المؤمنین که اکثر بدان دعا میکرد آنکه اللهم اغفر لی ما تقربت الیک بلسانی
ثم خالفه قلبی سیوم آنکه خطرات شیطان مخل در عصمت انبیا هم نیست چه جای اولیا قال الله تعالی

وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی
الشیطان الآیة وقال الله تعالی فدلیهما بغرور فوسوس لهما الشیطان چهارم آنکه همچنین کلام بر
نقص نفس اگر او را کاذب من مروی گشته ودلالت بر وقوع آن ندارد وچون از تسمیم قلت بنا بر هضم نفس وامتثال
قوله تعالی لا تزکوا انفسکم صادر شده پس آنرا کاذب نمیگویند بلکه از قبیل لا یؤاخذکم الله باللغو
فی ایمانکم است قال یوسف الصدیق وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء وعلی بن الحسین
در دعا خود میگفت قد ملك الشیطان عنانی فی سوء الظن وضعف الیقین وانی اشکوا سوء
مجاورته لی وطاعة نفسی له پنجم آنکه قول ابی بکر شرطیه است صدق آن مقتضی صدق طرفین نیست چنانچه
قوله تعالی قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین بخلاف قول زین العابدین که قضیه حملیه است
سیوم آنکه از عمر بن الخطاب مرویست که گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المؤمنین من شرها
فمن عاد الی مثلها فاقتلوه میگویند که این صریح است در آنکه خلافة ابی بکر مبنی بر اصل نیست پس امام برحق نباشد
جواب سنی از این آنست که خلافة ابی بکر بغتة بی تأمل وتردد واقع شده چندان رد وبدل وتردد
در آن واقع نشده برای ظهور براهین صحة آن کنند کما قال علیه السلام اذا بویع الخلیفتان
فاقتلوا آخرهما ومراد آن نیست که این بیعة صحیح نیست وچه احتمال این مراد است که عمر وابو عبیده
بحضور مهاجرین وانصار گفتند ابو بکر خیرنا وسیدنا ولیس بیننا من هو افضل منه وکسی انکار این
قول نکرده واضافة شر بسوی بیعة از قبیل اضافة فعل است بسوی زمان کما فی قوله تعالی بل مکر اللیل
والنهار یعنی وقی الله المؤمنین من شرها من شر وقتها است یعنی حق تعالی مسلمانان را از سبب بیعت
کردن با ابی بکر از شر وقت آن نگاه داشت یعنی اگر بیعة نکردند در آن وقت شر پیش می آمد چهارم آنکه از ابی بکر مرویست
که گفت لست بخیرکم وعلی فیکم میگویند اگر این اثر صادق است پس او قابل امامه نیست واگر کاذب
است کاذب قابل امامه نیست جواب بدو وجه است یکی آنکه این اثر نزد اهل سنت ثابت نیست دوم آنکه اگر
صحیح شود محمول است بر هضم نفس وهمچنین کلام شیعه از ائمه روایت کرده اند در صحیفه کامله از علی بن الحسین که میگفت
در دعا خود وانا الذی افنت الذنوب عمری این چه صادق است یا کاذب باید که محل در امامه باشد

والجواب الجواب پنجم آنکه مرویست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را برای ادای سوره برات در سال نهم
از هجرت بمکه فرستاد پس او را عزل فرمود و علی را برای ادای سوره برات فرستاد هرکه برای ادای یک سوره
صالح نباشد برای امامت که متضمن ادای جمیع احکام است چگونه صالح باشد جواب این بچند وجه است یکی آنکه قول
باطل است که ابوبکر را عزل فرموده حق آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر را امیر حج کرده فرستاده بود و پس علی را
برای ادای سوره برائة فرستاد چراکه عادت عرب بود که در اخذ عهد و نبذ عهد والی مرخود متصدی شود یا کسی از
اهل بیت او کذا ذکره البخاری فی صحیحه و نیز برای آن علی را فرستاد که اول سوره برائة بعد خروج ابی بکر نازل
شده بود پس عزل ابی بکر ثابت نشده دوم آنکه اگر بالفرض عزل ابی بکر ثابت شود عزل برای مصلحتی قدح
در عدالت و استحقاق امامت نمیکند و موجب طعن نیست چنانچه علی عمرو بن سلمه مخزومی ربیب پیغمبر علیه السلام را
از ولایت بحرین معزول کرده نعمان بن عجلان زرقی را امیر کرد حالانکه عمرو افضل بود از زرقی حسبا و نسبا و قد
احسن الولایة و ادی الامانة چنانچه خود در کتابت بسوی عمرو نوشته احسنت الولایة و ادیت الامانة
فاقبل غیر ظنین ولا ملوم ولا متهم سیوم آنکه اگر ابوبکر قابل ادای رسالت نبود چگونه او را پیغمبر صلعم
ولایت حج داد پس این سخن نگوید مگر کسی که از طعن پیغمبر صلی الله علیه وسلم باک ندارد ششم آنکه ابوبکر
سارق دست چپ قطع کرد و ندانست که قطع نمی‌باید جواب آنست که نزد اهل سنت ثابت نشده که ابوبکر قطع
دست چپ کرده باشد بلکه از حدیث حارث بن حاطب نسائی و طبرانی و حاکم روایت کرده اند که در مرتبه
سوم قطع پای چپ نمود و قال الحاکم صحیح الاسناد و همچنین ثابت است در موطا از عبد الرحمن بن قاسم عن ابیه روایت کرده
که سارق مقطوع الید والرجل بود و لهذا ابوبکر بقطع دست چپ امر فرمود و آنچه ابوبکر امر فرموده از رسول صلعم
نیز مرویست روی عن ابی سلمة عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی السارق ان
سرق فاقطعوا رجله ثم ان سرق فاقطعوا یده ثم ان سرق فاقطعوا رجله و همینست مذهب قتاده و
مالک و شافعی و اسحق ابن راهویه و آنچه مذهب ابی حنیفه و احمد است که بعد قطع ید یمنی و رجل یسری در سرقه ثالثه قطع
نباید کرد و حبس باید کرد این روایت از علی است که او فرمود انی لاستحیی من الله ان لا یکون له ید یاکل
منها و یستنجی منها و نظر بر قواعد اصول قول ابی بکر ارجح است چرا که استحسان عقلی در مقابله نص است

قوله تعالی لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله مانع ازان است وقوله تعالی السارق والسارقة
فاقطعوا ایدیهما عام است باطلاق سارق بر مقطوع الید الیمنی می آید ومحل قطع احد الیدین باقیست پس
نظر بر ظاهر نص میخواهد که در سرقه دویم قطع دست چپ کرده شود لیکن آنرا ترک کرده شد باجماع بنا بر حدیث
ابی هریره پس حکم کرده شود بقطع یسری در سرقه ثالثه بنص کتاب وسنت والله اعلم دویم آنکه اگر فرض کرده شود که ابوبکر
در سرقه اولی قطع دست چپ نموده گفته شود که ابوبکر آیه قطع را مطلق دانسته شامل هر دست راست ودست
چپ او خیار در آن امام را فهمیده وقطع پیغمبر علیه السلام دست راست سارق محمول بر اتفاق دانسته پس
بر وی اعتراضی نیست واجماع که بر قطع دست راست سارق در سرقه اولی منعقد گشته بعد ابی بکر منعقد گشته
پس بر وی حجت نیست سیوم آنکه ابوبکر شخصی را که عمل قوم لوط کرده بود بآتش سوخته حالانکه پیغمبر صلعم لا یعذب
بالنار نهی فرموده جواب این بچند وجه است اول آنکه ورود این نهی از تعذیب بنار بحدیثی از ابی ذر باسناد ضعیف
روایت کرده شده شاید این حدیث اصلا غیر ثابت باشد ودرین باب حدیثی صحیح یا حسن وارد نیست وبر تقدیر صحت
این حدیث شاید که این حدیث به ابی بکر نرسیده بود چنانچه لا نورث بفاطمه نرسیده بود یا آنکه او را مخصص
یا ناسخ رسیده باشد یا نهی را تنزیهی پنداشته دویم آنکه این اثر دلالت ندارد که ابوبکر زنده را بآتش سوخته بلکه سوید
بن غفلة روایت کرده که حکم کرد آنکه گردن زده بآتش سوزند وازامامیه مرتضی نیز باینمعنی اعتراف کرده
سیوم آنکه حکم باحراق لوطی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بروایت امامیه ثابت شده مرتضی در تنزیه الانبیاء والائمه
نوشته ان علیا احرق رجلا اتی غلاما فی دبره چهارم آنکه ابوبکر رضی الله عنه امر باحراق لوطی
بمشوره علی رضی الله عنه کرده اخرج البیهقی فی الشعب وابن ابی الدنیا باسناد جید عن محمد بن المنکدر
والواقدی فی کتاب الردة ان ابا بکر لما استشار الصحابة فی عذاب اللوطی قال علی اری ان یحرق
بالنار واجتمع رای الصحابة علی ذلک فامر به ابوبکر فاحرقه بالنار پس این طعن در حق ابی بکر طعن است
در حق علی فالجواب الجواب ششم آنکه ابوبکر را در مسئله میراث جده جواب نیامد تا آنکه مغیره بن شعبه ومحمد بن
مسلمه او را خبر دادند هفتم آنکه در مسئله کلاله توقف نموده واو را جواب نیامد جواب این هر دو طعن آنست که عدم
علم ببعض احکام موجب طعن نمی شود وقدری عبد الله بن شیران علی بن ابی طالب

سئل عن مسئلة فقال لا علم لی بها و دریں قضیه منسوب الی بکر است معاذ الله که بجای حسن ذکر میکنند مادیتمین بود که در مسئله که نص می آمد تفحص احادیث میکردند و اگر کسی یافتند مشاوره صحابه رسول الله صلعم میکردند تا آنکه اجماع منعقد میشد و حکم شان بر خطا نمی شد لهذا اکثر اجماعات در وقت شیخین منعقد شده و اصل دوم از اصول دین که موجب علم قطعی است مردم را بدست آمده و سد باب اختلاف شد جزاهما الله عن الامة محمد خیر الجزاء دوم آنکه ابوبکر فاطمه را میراث پدر خود نداد و گفت فاطمه را با ابن ابی قحافه ترث اباک و لا ارث ابی و جبه گرفت بخبر واحد که خود بروایه آن منفرد بود و قال قال رسول الله صلعم نحن معاشر الانبیاء لا نورث و لا نورث ما ترکنا صدقة و این حدیث مخالف قوله تعالی است یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین که این آیه عام است شامل است پیغمبر و غیر پیغمبر را و قوله تعالی و ورث سلیمان داود و قوله تعالی در قصه زکریا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب جواب آنکه بروایة این حدیث ابوبکر منفرد بودی تاهم این حدیث در حق ابی بکر حدیث احاد گفتن محض است چرا که حدیث احاد آنرا میگویند که راوی این حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و سلم احاد باشند و بدرجه تواتر نرسیده باشند اما حدیثی که کسی بگوش خود از زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنیده باشد این حدیث از خبر متواتر قوی تر است چنانچه سابق تحقیق آن ذکر یافته پس این حدیث در حق ابی بکر قطعی است که در حق غیر او ظنی باشد و حال آنست که ابوبکر منفرد نیست بروایة این حدیث بلکه جماعتی از صحابه مثل حذیفه بن الیمان و زبیر بن العوام و ابو الدرداء و عائشه و ابوهریره نیز این حدیث را روایة کرده اند و بخاری از مالک بن اوس بن الحدثان روایة کرده که عمر بن الخطاب بحضور جماعتی از صحابه که علی و عباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام و سعد بن ابی وقاص و جماعة بودند گفته انشدکم بالله الذی باذنه تقوم السماء و الارض تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه قال لا نورث ما ترکنا صدقة قالوا اللهم نعم بعد ازان تفسیر صحابه جواب دادند اللهم نعم پس تر روبسوی علی و عباس آورد و گفت انشدکما بالله هل تعلمان ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال آن سرور گفتند اللهم نعم قد قال ذلک پس عمر گفت پس حالا من سخن می کنم با شما ازین امر بستی که حق سبحانه تعالی خاص کرد رسول خود را ازین مال فی بچیزی که نداد آنرا بدیگری و بعد آن آیه خواند

ما افاء الله علی رسوله منهم الی قوله قدیر پس بود اموال فی خالص برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آن مال فی را خود تنها متکفل نگذاشته بخاص برای نفس خود اختیار نفرموده بلکه
شما همه را داده و در میان شما قسمت نموده تا آنکه این مال یعنی بنی نضیر باقی ماند پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ازین مال نفقه یکساله اهل خود میداد و آنچه باقی میماند آنرا در محل مال خدا میگردانید همچنین تا حیات خود رسول الله
صلی الله علیه وسلم عمل میاورد قسم میدهم شما همه را بخدا آیا میدانید که پیغمبر خدا همچنین میکرد آن همه گفتند نعم
عمر گفت پس وفات داد الله تعالی نبی خود پس گفت ابوبکر من ولی رسول خدا صلی الله علیه وسلم هستم پس
قبض کرد او را ابوبکر پس عمل کرد در آن بدانچه رسول صلی الله علیه وسلم عمل میکرد و خدا میداند که ابوبکر راست گو و
نیکوکار و بار شد و تابع حق بود و ابوداود از مالک بن اوس روایت کرده که گفت که بود از آنچه حجت گرفته بود
بدان عمر آنکه فرمود که بود برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم سه صفایا یکی بنو نضیر دوم خیبر سوم فدک
پس بنی نضیر را حبس کرده بود برای حوائج خود که پیش آید و فدک را بند کرده بود برای ابناء سبیل یعنی
مسافران و خیبر را سه حصه کرده بود دو حصه در میان مسلمانان قسمت فرموده بود و یک حصه نفقه اهل خود
از آن میداد و آنچه فاضل میشد آنرا بفقرا مهاجرین میداد ازین روایات ظاهر شد که نزد صدیق اکبر قضیه مطالبه
میراث آمده بود و در جواب تحدیث لا نورث ذکر فرموده و نزد فاروق قضیه بنی نضیر آمده بود او در جواب آن
تمسک نمود بکتاب و سنت و معقول اما کتاب پس قوله تعالی فلله وللرسول الآیه بعد ازان فرمود للفقراء
المهاجرین الآیه والذین تبوؤا الدار والایمان الآیه والذین جاؤا من بعدهم الآیه پس ازینجا
دانسته شد که اختصاص رسول الله صلی الله علیه وسلم من حیث کونه خلیفة الله است و متولی است تصرف را
نه از جهت ملک رقبه چرا که کلمه للفقراء قرینه است بر آنکه اما سنت پس قول و فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم
واما معقول پس بیان نمود که تصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم تصرف مالکانه نبود بلکه مثل تصرف متولی
بود در بیت المال پس از جواب عمر رضی الله عنه دو جواب ظاهر شد یکی آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
مال فی برای نفس خود اختیار نفرموده بلکه محل مال الله یعنی بیت المال داشته ازین مالکیت رقبه
ثابت نمی شود که موجب ارث باشد دوم آنکه بر تقدیر مالکیت رقبه اغنیا را کسی وارث نمی شود درین قول حج

از جماعه صحابه چنانچه از آن مجلس استشهاد نموده و قسم بخدا داده و آنچه علی و عباس نیز شهادت بدان دادند
چنانچه روایات اهل سنت صحاب که مذکور شدند با جمعی دیگر در مسانید شان موجود است پس این حدیث
در حق ما مردم هم بدرجه تواتر رسیده و امامیه نیز موید این حدیث در صحاح خود روایت کرده اند چون محمد بن یعقوب
الرازی در کافی از ابی البختری از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق روایت کرده که گفت العلماء
ورثة الانبیاء وذلک ان الانبیاء لم یورثوا درهما ولا دینارا وانما ورثوا احادیث من احادیثهم
فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ بحظ وافر . و کلمه انما نزد امامیه موضوع است برای حصر و تخصیص کتاب
بخبر واحد جایز است نزد اکثر اهل سنت و جمهور امامیه و غیر ایشان از شیعه نص علیه فی شرح مبادی الاصول
للحلی تلمیذه وغیره من الاصولیین و نیز اکثر ائمه ایشان دختر را میراث ندادند از بعض ترکه میت مانند سیف و مصحف
و غیر آن و احتجاج کرده بخبر واحد که خود بروایت ایشان تنها است و دعوی عصمت الملت ثابت نشده و در کریمه ورث
سلیمان داود و کریمه یرثنی و یرث من آل یعقوب مراد وراثت علم و نبوت است نه وراثت مال روی الکلینی عن
ابی عبد الله ان سلیمان ورث داود وان محمدا ورث سلیمان و اگر میراث مال مراد بودی
سلیمان بمیراث داود مختص نبودی چرا که داود را چند پسر و دختر بود و گذارد و الکلینی و یحیی را از زکریا
ممکن نیست که میراث مال بگیرد لیکن از آل یعقوب محجوب بود چگونه میراث مال متصور است و سیاق قوله تعالی
و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر برهین دلالت دارد که مراد میراث علم
است و نشستن امهات مومنین بحجرات از جهت آن بود که آن حجرات ملک ایشان بود و آن حضرت
صلی الله علیه و سلم در حیوة ایشان را مالک ساخته بود چنانچه قوله تعالی وقرن فی بیوتکن اضافه بیوت
با ایشان بر آن دلالت دارد و نیز حکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم از حکم سائر ناس جدا است بعد وفات مرد نکاح منفسخ
میشود و لهذا زن او بعد انقضاء عده نکاح با شوهر دیگر جایز است بخلاف پیغمبر صلی الله علیه وسلم که نکاح بعد
وفات فسخ نشده قال الله تعالی ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا پس نفقه و سکنی برای
امهات مومنین از بیت المال واجب بود و سیف و دستار پیغمبر صلعم که ابوبکر بعلی داده پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بدان وصیت کرده بود نه از جهت میراث که علی رضی الله عنه وارث پیغمبر نبود پس در قول الفعل ابی بکر

اختلاف نیست بلکه توہم آنکه ابوبکر فاطمه را فدک نداد فاطمه دعوی کرده بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدک
مرا بخشیده است پس ابوبکر فاطمه را با وجود عصمت تصدیق نکرد پس فاطمه علی را و ام ایمن را شهود آورد و شهادت
آنها را رد کرد پس فاطمه غضب شد و پیغمبر علیه السلام فرموده فاطمة بضعة منی من اغضبها فقد اغضبنی
جواب قصه دعوی کردن فاطمه علیها السلام هبه فدک را و گواهی دادن علی و ام ایمن یا حسنین و ام ایمن
باطل محض است هیچ روایتی بآن صحیح نشده کذا قال الشیخ ولی الله قدس سره فی قرة العینین روی ابو داود
عن المغيرة بن شعبة ان عمر بن عبد العزيز جمع بني مروان حين استخلف فقال ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم كانت له فدك فكان ينفق منها ويعود منها على صغير بني هاشم ويزوج منها
أيمهم وان فاطمة سألته ان يجعلها لها فأبى فكانت كذلك في حياة رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى مضى بسبيله فلما ان ولي ابو بكر عمل فيها بما عمل رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى مضى بسبيله
فلما ان ولي عمر بن الخطاب عمل فيها بمثل ما عملا حتى مضى بسبيله ثم اقطعها مروان ثم صارت
لعمر بن عبد العزيز فرأيت امرا منعه رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة ليس لي بحق واني اشهدكم
اني رددتها على ما كانت يعني على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر
این حدیث صحیح صریح است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فدک فاطمه را نبخشیده بود بلکه دلالت دارد
بر آنکه فدک مملوک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و تصرفات وی در آن مثل تصرف متولی بود در بیت المال
چرا که این چنین حرص کریم احد سوال چنین فرزند عزیز از بخشیدن آن اگر مملوک آدمی بودی ابا نمیفرمود
و بر تقدیر تسلیم صحت قصه گوییم که ابوبکر بر قول مدعی اگرچه معصوم باشد حال آنکه عصمت نزد اهل سنت
ثابت نمیشود و بر شهادت یک مرد و یک زن اگر حکم نکرد عمل کرد بر کتاب الله تعالی فاستشهدوا
شهيدين من رجالكم فان لم يكونا رجلين فرجل وامرأتان چه این حکم استشهاد شامل
است معصوم و غیر معصوم را و عمل کرد بر سنت رسول صلی الله علیه وسلم که هبه بدون قبض تمام نمی شود
و ملک موهوب له در نمی آید و شک نیست که فدک باتفاق موافق و مخالف تا روز وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قبض آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود و در قبض فاطمه علیها السلام نیامده بود و لهذا امیر المومنین علی رضی الله عنه در خلافة خود

هم بلو الاوفاطمه زاده و نیز علما امامیه مانند صاحب منهاج السالکین وغیره و علما زیدیه ذکر کرده اند که هرگاه
فاطمه غضب نمود از ابوبکر هجره نمود و بعد از آن در امر فدک سخن نکرد این امر نزد ابی بکر گران آمد پس خواست
ابی بکر استرضای فاطمه پس بر در فاطمه آمد و گفت فاطمه را راست گفتی ای دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در دعوی
دعوی کردی لیکن من دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که قوت میداد شما را از آن بعد از آن آنچه باقی میماند
قسمت کرد آنرا در فقرا و مساکین و ابن السبیل پس فاطمه گفت بکن تو در آن بطریقیکه میکرد پدر من رسول خدا
صلی الله علیه وسلم پس گفت ابوبکر را قسم بخدا هر آینه بکنم آنچه میکرد پدر تو فاطمه گفت والله لتفعلن قال
والله لافعلن ذلک پس گفت ابوبکر اللهم اشهد پس راضی شد فاطمه و بود ابوبکر که میداد از آن
قوت آنها و قسمت میکرد باقی را در فقرا و مساکین و ابن السبیل و ابن مطهر حلی در منهج الکرامه نوشته
انه لما غضبت فاطمة الا ملک فی فدک کتب لها کتابا و ردها علیه پس باین روایات که علما
امامیه روایت کرده اند ظاهر است که ناخوشی فاطمه با ابی بکر رضی الله عنهما باقی نماند و در رضامندی مایل
شده و در تقاریر که فاطمه راضی نشده و غضب او تا وقت مرگ باقی مانده باشد پس اعتراض بر ابی بکر لازم نمی آید
و در صدر من اغضبها فقد اغضبنی ابوبکر را شامل نمیتواند شد چرا که مراد از اغضاب در قوله من اغضبها
فقد اغضبنی آنست که از شخصی قولی یا فعلی بر هوای نفس خود صادر شود که قصد فاعل از آن ایذا و اغضاب
فاطمه باشد نه آنکه از شخصی قولی یا فعلی بامر شارع صادر شود که فاطمه در آن بغضب آید چرا که این قول و فعل
چون بامر شارع است منسوب میشود بسوی شارع نمی بینی که حق تعالی میفرماید و من یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم و با وجود این اگر امیری مسلمانی را در حد یا قصاص بکشد داخل این وعید میگردد
پس در قصه طلب میراث یا دعوی هبه آنچه مردی گشته مغضب یعنی فاطمه دلگیر گشته از آن اعتراض
بر ابی بکر لازم نمی آید بلکه اعتراض بر فاطمه زهرا لازم می آید مسلمانان اهل سنت و جماعت را از آن جواب
می باید داد و آن اعتراض آنست که حق تعالی میفرماید ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله
امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و نیز میفرماید فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم
ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما و در نصوص است که ابوبکر در منع میراث قول پیغمبر

نورث احتجاج کرد یا در دعوی هبه بحکم قوله تعالی فاستشهدوا شهیدین من رجالکم فان
لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان از فاطمه طلب شهود نمود و کمتر از نصاب شهادت را رد کرد و باتباع
نصوص کتاب که گذشته موافق مرضی فاطمه حکم نکرد فاطمه در غضب آمد و ناخوش چرا شد که منافیست
قوله تعالی ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما را بعضی علما ازین اشکال
جواب داده اند که فاطمه بشر بود و نفسی داشت و صفات نفس گاهی ظاهر میشود بی اختیار و تکلیف متوجه
نمیشود مگر بقدر طاقت و اختیار و حکم ابوبکر هرچند موافق بشرع بود ولیکن چون مخالف طبع فاطمه افتاد
بی اختیار بغضب آمد و ناخوش شد و این جواب نزد فقیر ضعیف است که ازچنین نفوس مطمئنه مزکی ظهور صفات
نفسانی مستبعد است و در حقیقت این جواب نیست بلکه تسلیم است بظهور صفات نفسانی که محل جواب آن بود
وجواب نزد فقیر آنست که در صحیح بخاری در قصه طلب میراث باین عبارت واقع شده است فوجدت و
لم تکلمه حتی ماتت و وجدت لفظی است مشترک در چند معنی بمعنی غضب و ندمت و غمت آمده کذا فی
نهایة الجزری و اینجا وجدت را اصل راوی بمعنی ندمت یا بمعنی غمت استعمال کرده بعضی رواة فرع
که روایت حدیث بالمعنی کرده اند وجدت را بمعنی غضبت فهمیده بجای آن همین را روا داشته ولفظ غضبت روایت
کرده یعنی این حدیث در حقیقت آنست که چون فاطمه جواب ابوبکر شنید و باستماع حدیث پیغمبر دریافت کرد
که سوال میراث خلاف شرع واقع شد ندامت کشید و بر سوال کردن خود و میراث را غمگین شد که این
فعل چرا از من ظهور نمود و درینصورت معنی لم تکلمه حتی ماتت آنست که در باب طلب میراث با او
سخن نکرده بود تا که مرد سوال فاطمه طلب میراث موافق نص قرآن کرده بود و از حدیث لانورث اطلاع
و بعد اطلاع بر حدیث دست از طلب میراث باز داشت و باز تا زندگی طلب میراث نکرد و پس ندامت
و غم از چه چیز شد جواب فی الواقع درینباب از فاطمه زهرا معصیتی صدور نیافته لیکن حال اخص
خواص آنست که اگر از ایشان قولی یا فعلی صادر شود گو از سهو یا نسیان صدور یافته باشد و آنها دران
معذور باشند چنانچه اکل شجره از آدم بنابر نسیان صادر شده لقوله تعالی فنسی ولم نجد له عزما
یعنی آدم فراموش کرد و بر اکل شجره عزم نداشت و چنانچه سوال نوح علیه السلام برای نجات

پسر خود که کافر بود بنا بر وعدہ الٰہی بنجات اہل و بود حیث قال رب ان ابنی من اہلی وان وعدک
الحق وانت احکم الحاکمین وچنانچہ اخذ فدیہ از اساری بدرکہ از سرور پیغمبران بظہور آمدہ بنا بر حکم الٰہی
کہ موجب اباحت اخذ فدیہ بود چنانچہ حق تعالیٰ میفرماید ولولا کتاب من اللہ سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب
عظیم واین بزرگان از فعال ماضی خود معذور بودند لیکن چون ظاہر شود کہ این قول یا فعل خلاف امر
الٰہی واقع شدہ خواص آن فعل را در رنگ معصیت دانستہ استغفار میکنند و ندامت می کشند و صدمہ
آن غم می خورند چنانچہ آدم گفت ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
و نوح گفت + اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی بہ علم وان لا تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین
و سرور پیغمبران در انقصہ بسیار غم خورد و گریست و فرمود اگر عذاب نازل میشد نجات نمی یافت از ان گروہ
جز اکہ او مشورہ داوہ بود بقتل اساری واللہ اعلم لہذا گفتہ اند حسنات الابرار سیئات المقربین شعر
کارپا کانرا قیاس از خود مگیر + گرچہ ماند در نوشتن شیر و شیر + شیر آن باشد کہ آدم می خورد + شیر آن
باشد کہ آدم را خورد + **فصل ثانی** در جواب طاعن فاروق اعظم خلیفہ ثانی امیر المومنین عمر بن الخطاب
رضی اللہ عنہ و آن باز و می آرند یکی آنکہ بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کردہ انہ اشتد برسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وجعہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ائتونی بکتف اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدہ
ابدا فتنازعوا فقالوا ما شانہ اہجر استفہموہ فذہبوا یردون علیہ
فقال دعونی فالذی انا فیہ خیر مما تدعونی الیہ واوصاہم بثلث فقال اخرجوا المشرکین
من جزیرۃ العرب واجیزوا الوفد بنحو ما کنت اجیزہم وسکت عن الثالثۃ او قال فنسیتہا وفی
روایۃ وفی البیت رجال منہم عمر بن الخطاب فقال قد غلب علیہ الوجع وعندکم القرآن حسبکم کتاب
اللہ وجہ طعن آنست کہ آن ملعونان میگویند کہ عمر منع کرد قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ورد کرد وحی را
چرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لا ینطق عن الھوی ان ھو الا وحی یوحی ورد وحی کفر است و
قال اللہ تعالیٰ ومن لم یحکم بما انزل اللہ فاولئک ھم الکفرون و نیز ترک ادب است کہ گفت
قد غلب علیہ الوجع و نیز در قول قائل اہجر استفہموہ نسبت ہذیان است بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم

که منافی عصمت است وازانکار عصمت انکار نبوة لازم می آید اینچنین خرافات مستنبط از جاهلیت
میگویند جواب اول آنست که چون آیه وشاورهم فی الامر نازل شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در باب کیفیت اظهار وحی وطرق مجاهده با کفار وانچه وحی دران فرود نیامده بود مشاوره میفرمود وتنها
صحابه بعرض مشورة مامور بودند خصوصا در حق شیخین که در حق آنها حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده
وزیرای من اهل الارض ابوبکر وعمر اخرجه الترمذی وفرموده لا غنی بی عنهما انهما من
الدین کالسمع والبصر اخرجه الحاکم یعنی مرا از ابی بکر وعمر استغنا نیست که اینهارا از خود جدا کنم تا فاق
برای تعلیم سنن وفرایض بفرستم پیش ایشان همیشه عرض مشورة میکردند واکثر وحی موافق رای
ایشان فرود می آمد چنانچه قصه اساری بدر وقصه حجاب وقصه منع کردن از نماز بر جنازه منافق
ومانند آن مشهور است پس توقف فاروق در استعداد اسباب کتابت گویا مشورة دادن است
بانکه ترک کتابت لایق تر است وآنحضرت رای فاروق را در نیافته تصویب فرموده ولهذا القیه
یوم پنجشنبه وتمام روز جمعه وشنبه ویکشنبه واول روز دوشنبه که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم زنده بود باز متعرض کتابت نشد چنانچه در قصه بشارت قول لا اله الا الله دخل
الجنة رای فاروق پسند فرموده ابوهریره را از ندا بان منع فرموده بود واز اینجا معلوم شد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بکتابت از حق تعالی مامور نبود واگر مامور می بود بتاکید بلیغ باحضار قرطاس ودوات
امر میفرمود ومنع کنندگان را زجر میفرمود چنانچه عائشه وحفصه را در باب امامت عمر برای نماز زجر فرموده
وبتاکید گفت مروا ابا بکر فلیصل بالناس وهرکه در تبلیغ امر الهی تساهل نفرموده که مخالف عصمت و
عدم امتثال قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس وقوله تعالی ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
علمه شدید القوی یعنی جبرئیل مراد ازان است که ما ینطق القرآن عن الهوی ان هو یعنی القرآن
الا وحی یوحی عام نیست جمیع منطوق آنحضرت را صلی الله علیه وسلم والا لازم آید که علمه شدید القوی
بر جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه وسلم صادق آید ولیس فلیس واگر جمیع منطوق آنحضرت

صلی الله علیه وسلم وحی بودی قوله تعالی لم اذنت لهم وقوله تعالی لم تحرم ما احل الله لک
نازل نمیشد و امامیه هم قائل نیستند بآنکه همه منطوق آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی بود بلکه روایت
کرده اند از محمد بن الحنفیه از امیر المؤمنین که فرمود لقد کان کثر الناس علی ماریة القبطیة ام
ابراهیم بن النبی صلی الله علیه وسلم فی ابن عم لها قبطی کان یزورها ویختلف الیها فقال لی النبی
صلی الله علیه وسلم خذ هذا السیف وانطلق فان وجدته عندها فاقتله فلما اقبلت نحوه
علم انی اریده اتی نخلة فرقی علیها ثم رمی بنفسه علی قفاه وشغر برجلیه فاذا به اجب امسح
ماله مما للرجال لا قلیل ولا کثیر قال فغمدت السیف ورجعت الی النبی صلی الله علیه وسلم
فاخبرته فقال الحمد لله الذی یصرف عنا الرجس اهل البیت کذا ذکره الشریف المرتضی فی کتاب
الدرر والغرر پس اگر جمیع منطوق النبی صلی الله علیه وسلم وحی بودی علی را برای قتل قبطی فرستادن
و مراجعه قول نبی صلی الله علیه وسلم در مقام مشاورت معصیت نیست بلکه مامور به است چنانچه نبی صلی الله علیه
وسلم در شب معراج نه بار باشارة موسی بعد امر الهی بتنبیه نماز مراجعه کرد و موسی علیه السلام بعد امر الهی
ان ائت القوم الظالمین قوم فرعون الا یتقون مراجعه کرد و گفت انی اخاف ان یکذبون الی قوله فاخاف
ان یقتلون پس مراجعه عمر چرا رد وحی باشد و قول عمر قد غلبه الوجع محل اشکال نیست چرا که غلبه وجع
امری است مقتضای بشریت لهذا انبیا و غیرشان درین برابرند پس درین ترک ادب نیست بلکه شفقت
است و قول قائل اهجر استفهموه محتمل دو معنی است یکی آنکه جمعی که قاصد آوردن قرطاس بودند تقویت
قول خود کردند باین کلمه و استفهام انکاری است یعنی هجر و هذیان بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم محال است پس
آنچه پیغمبر باید چرا نمی کنند دوم آنکه جمعی که متوقف بودند در آوردن قرطاس گفته باشند و معنی هجر درینصورت
کلامی است که بسبب ضعف آلات تکلم یا غلبه خشکی زبان خوب نه فهمیده شود پس گفتند بطریق استفهام تقریری
که ما نفهمیده ایم مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس باید پرسید تا موافق امر بجا آریم و از روایه صحیح
معلوم نمیشود که قائل اهجر استفهموه عمر بوده باشد و اگر غرض مستشکل آنست که مقصود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم کتابت خلافت مرتضی بود پس باطل است بلکه جائز است که مقصود کتابت نص استخلاف

باشد روی احمد عن عمیم بن زید عن علی بن ابی طالب قال امر النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان اتیہ بطبق یکتب فیہ ما لا یضل امتہ من بعدہ فخشیت ان یفوتنی نفسہ قال قلت انی احفظ واعی قال اوصی بالصلوٰۃ والزکوٰۃ وما ملکت ایمانکم و اگر تفصیل و وجوہ استخفاف بردہ باشد البتہ استخفاف صدیق بودہ باشد بلکہ بحدیث ادعی لی اباک و اخاک حتی اکتب کتابا بلکہ کتاب الحدیث عجب است از این ملعونان مفتریان کہ خود بکذب افترا نسبت میکنند بائمہ عظام چیزہا کہ در آن مخالفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و حکم بر خلاف ما انزل اللہ باشد و با اینہمہ دعوی عصمت میکنند و دیگر صحابہ کرام را بتاویلات فاسدہ خود مخالف رسول صلی اللہ علیہ وسلم ثابت کردہ تکفیر آنہا میکنند ما اجہلہم وما اکفرہم محمد بن بابویہ در امالی و دیلمی در ارشاد القلوب روایت کردہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاطمہ را ہفت درہم داد و گفت کہ علی را بدہ و بگو کہ خرید کند برای اہل طعامی غالب شدہ بود بر آنہا گرسنگی پس فاطمہ علی را داد و گفت کہ ترا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم امر کردہ است کہ خرید کن برای ما طعامی پس علی گرفت و برای خرید طعامی برای اہلبیت از خانہ بر آمد پس آواز مردی سایل شنید و آن دراہم را او را داد این صریح است در مخالفت امر پیغمبری کہ لا ینطق عن الہوی در شان اوست و تصرف در مال غیر بر خلاف اذن او و سختی کردن نسبت باہل و عدم ملاحظہ گرسنگی شان و ترک واجب نفقہ اہل الفعل مندوب و احتمال بلکہ یقین رنج رسانیدن پیغمبر علیہ السلام و فعل عمر و علی نظر بر ز رسے گے آنہا منکر است و روایت میکنند از ائمہ حکم بر خلاف ما انزل اللہ مثل حل وطی امۃ غیر باذن مالک حالانکہ حقتعالی میفرماید والذین ہم لفروجہم حافظون الا علی ازواجہم او ما ملکت ایمانہم فانہم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک ہم العادون و شک نیست کہ امۃ مستعار نہ زوجہ است و نہ ملک یمین و جواز نماز بارچہ ملوث بخون و نبل و زخم حالانکہ حقتعالی میفرماید و ثیابک فطہر و استرقاق اولاد صغار ذمی کہ قتل مسلم کردہ باشد حالانکہ حکم الہی قصاص باشد و تخصیص بعض و رثہ بعض ترکہ و نص دال است بر عموم و روایت می کنند از صادق کہ نہی کرد از آموختن زن مسئلہ احتلام و از کاظم نہی از آموختن خلق اصول دین حالانکہ حق تعالی حکم کردہ است بتعلیم علوم دوم آنکہ قصد احراق

خانه فاطمه کرد جواب این باطل است از مفتریات روافض و کلام روافض در این مقال مختلف است
اکثر میگویند که احراق کرد و بعضی میگویند که قصد احراق کرد پس اگر احراق میکرد یا اسباب احراق جمع
میکرد متواتر می شد و اگر فقط در دل قصد احراق کرده بود دیگر اطلاع بر آن محال است سوم آنکه موت آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم انکار کرد و قسم خورد که پیغمبر نمرده است جواب این محل طعن نیست از دلیل بر آن نیست که عمر را
علم نبود بجواز موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه این قصه دلیل است بر فرط عشق و محبت عمر با پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که بسبب موت آنحضرت حواس باخته و از معلومات خود ذاهل شد چهارم آنکه از مسایل شرعیه علم
نداشت امر کرد بر رجم زن حامله پس علی گفت ان کان الله علیها سبیل فلیس الک علی ما فی بطنها سبیل فقال عمر
لولا علی لهلک عمر و حکم کرد بر رجم زن مجنونه علی گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول رفع
القلم عن النائم حتی یستیقظ وعن المجنون حتی یعقل وعن الطفل حتی یحتلم و زد پسر خود ابو
شحمه را حد زنا پس حد ور تمام نشده بود تا که مرد پس باقی صد دره بعد موت زده و ندانست که میت غیر
مکلف است و قابل زدن حد نیست و ندانست حد شرب خمر را پس معلوم شد که از مسایل اطلاع نداشت
پس امامت او صحیح نیست جواب امر کردن عمر رضی الله عنه برجم حامله موضوع است ثابت نیست و اراده رجم
مجنونه در کتب اهل سنت بدرجه صحت نرسیده و اگر فرضا این هر دو اثر صحیح شوند پس محمول است
بر آنکه عمر رضی الله عنه بر حمل و جنون او اطلاع نداشته باشد و واجبست بر امام سوال از حمل چنانکه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حکم کرد علی را باقامت حد بر زنی که در نفاس بود و علی حد قایم نکرد و خوف آنکه بمیرد و ذکر
کرد این معنی را پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم احسنت دعها حتی ینقطع دمها ثم اقم علیها الحد
فائده محمد بن بابویه قمی روایت کرده در فقه من لم یحضره الفقیه که علی امر میکرد باقامه حد سرقه بر صبی
قبل احتلام این روایت دلالت دارد بر آنکه قصه امر کردن عمر برجم مجنونه و اعتراض کردن علی بر او
موضوع است چرا که محال است که علی برخلاف امر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و برخلاف روایت خود حکم
کند بحد سرقه بر صبی و اعتراض کند بر حکم کردن عمر برجم یک مجنونه و قصه تمام کردن صد دره بعد موت
ابی شحمه دروغ و باطل است و صحیح آنست که صد دره زده و ابو شحمه زنده ماند و جراحات او به شد و بعد

رد و حد شرب خمر در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم مقدر نبود کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یجلد فی الخمر بالجرید والنعال وضرب مرة فی شرب الخمر بجریدتین نحو اربعین رواه مسلم
صحیحه ثم جلد ابوبکر اربعین ولما افضت نوبة الخلافة الی عمر استشار الصحابة فی الخمر
قال علی اری ان یجلد ثمانین جلدة واتفق علی ذلک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ۞
نزد امامیه نیز همین روایت صحیح است ذکره الحلی فی منهج الکرامة نزی کور حشمی آنملعونان که عمر را نسبت بکم علمی
میدهند و پیغمبر در حق او فرموده ان الله جعل الحق علی لسان عمر وقلبه و علی گفت ماکنا نبعد ان
السکینة تنطق علی لسان عمر و عثمان در حق او میگوید هل استطیع ان اکون مثل لقمان الحکیم و ابن
مسعود میگوید لو وضع علم احیاء العرب فی کفة میزان و وضع علم عمر فی کفة لرجح علم عمر ولقد کانوا یرون
انه ذهب بتسعة اعشار العلم و بر تقدیر صحة قصه ابو شحمه حشمتم باطل میشود ان لطرف قباحت رفت
را ازین مذکوری نمود که پسر خود را برای اقامة حد و حصول رضاء الهی کشت و در دین خدا سستی نکرد
طعن ششم آنکه از بسیاری مهر منع کرد و گفت که هر که مغالات کند در مهر زیاده در بیت المال داخل شود پس زنی
اسناد گرفت حق تعالی ما را اباحه داده و عمر منع میکند قال الله تعالی فان اتیتم احداهن
قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا عمر گفت کل افقه من عمر حتی المخدرات
فی الحجال جواب نهی عمر رضی الله عنه از مغالات در مهر موافق ارشاد آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم بود مغالات در مهر فی الواقع مکروه است روی الخطابی فی غریب
الحدیث ان النبی صلی الله علیه وسلم قال تیاسروا فی الصداق الحدیث و روی
ابن حبان فی صحیحه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر
النساء ایسرهن صداقا و روی ابن حبان عن عائشة انه صلی الله علیه وسلم
قال من یمن المرأة تسهیل امرها وقلة صداقها و روی احمد والبیهقی ٭
اعظم النساء برکة ایسرهن صداقا و اسناده جید و تسلیم عمر قول
زن را از جهت آن بود که مغالات مهر مشروع و جایز است گو که مکروه است چنانچه

آیه بر مشروعیة دلالة دارد لیکن بر عدم کراهیة دلالة ندارد و حکام را در اکثر امور مباحه کراهة و شناعت
باشد یا در آن ترک مصلحت بود منع از آن میرسد پیغمبر صلی الله علیه وسلم زید را از طلاق دادن زینب
منع فرمود و گفت امسك علیك زوجك واتق الله حالانکه طلاق مباح بود و قول عمر بر آمدن آن زیادة
در بیت المال بنا بر سیاست و مبالغه در منع از مکروه بود و قول عمر کل افقه من عمر حتی المخدرات بنا بر تواضع
و هضم نفس بود نه آنکه مقاله زن حق است و مقاله عمر باطل و اگر چنین می بود عمر بقول زن از قول خود
رجوع میکرد و تحقیق آنست که عمر در ایام خلافت خود از مغالات مهر همیشه منع میکرد و میگفت ما تزوج رسول
الله صلی الله علیه وسلم ولا زوج بناته باکثر من اربعمائة درهم رواه اصحاب السنن الاربعة
و بر تقدیر تسلیم محل طعن نیست اگر مردی عالم و افقه در یک مسئله در جوابی خطا کند و طفلی یا زنی جواب
درست دهد بلکه محل مدح است بر انصاف عمر اخرج ابن جریر و ابن المنذر عن محمد بن کعب قال سال
رجل علیا عن مسئلة فقال فیها فقال الرجل لیس هکذا ولکن کذا وکذا قال علی اصبت و اخطأت
وفوق کل ذی علم علیم **شعر** پسندید زو شاه مردان جواب * که من بر خطا بودم او بر صواب
ششم آنکه منع کرد اهل بیت را از خمس که سهم ذوی القربی بود و قال الله تعالی اعلموا انما غنمتم من شیء فان
لله خمسه و للرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل جواب در منع و اعطای
ذوی القربی روایة از عمر مختلف آمده فقد اخرج ابو داود عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن علی ان ابا بکر
و عمر قسما سهم الله ذوی القربی واخرج ابو داود والنسائی عن جبیر بن مطعم ان عمر کان یعطی ذوی القربی
من خمسهم و هو حدیث صحیح نص علیه الحافظ عبد العظیم المنذری و این روایة مختار شافعی و مالک است
که خمس غنیمت نزد آنها بر پنج سهام قسمت می شود چنانچه در حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حصه رسول امیر است و چهار حصه چهار صنف است ذوی القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل
و روایتی است از عمر چنانچه معترض گفته و این روایة را ابو حنیفه ترجیح داده و اختیار نموده و گفته
که لام در للرسول برای مالکیت والا واجب گردد تقسیم خمس در زکوة بر وجهی که جمیع افراد
را رسد و این محال است و کسی بدان قائل نشده بلکه لام برای عاقبت است و بیان مصرف

قوله تعالی انما الصدقات للفقراء و علماء برای استحقاق فقراء و مساکین و ابن سبیل حاجت است و برای
رسول صلی الله علیه وسلم کفایت رسول و برای ذوی القربی مناصره و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم خمس ذوی القربی
به بنی هاشم و بنی مطلب داد و بنی نوفل و بنی عبد الشمس را نداد چون بنی نوفل و بنی عبد الشمس عرض کردند
که ما فضیلت بنی هاشم انکار نداریم لمکانک فیهم اما بنی مطلب از تو با ما برابرند پس وجه ترجیح چیست
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بنی هاشم و بنی مطلب در اسلام و جاهلیت همچنین بودند و تشبیک
کرد در اصابع از این حدیث معلوم شد که علت در بنی هاشم و بنی مطلب مناصرة بود و چون بموت رسول صلی
الله علیه وسلم حصه آنحضرت ساقط شد حصه ذوی القربی نیز ساقط شد لزوال علت الاستحقاق پس تقسیم کرده
شود خمس غنیمت در فقراء و مساکین و ابن السبیل و مقدم کرده شود فقرای ذوی القربی را و مساکین آنها
را و ابن السبیل آنها را بر دیگر فقراء و مساکین و ابن سبیل پس ترک عمل بر آیه لازم نمی آید که مقتضای
آیه همین است که عاقبة خمس بذوی القربی و فقراء و مساکین و ابن السبیل ها شد بهر بهر فرد آنها رسیدن ضرور
نیست بلکه محال است و عمر هم سهم ذوی القربی از جمیع افراد آنها منع نکرده و همین است محمل روایة جبیر بن
مطعم و مانند آن از عمر و تطبیق بین الروایتین و طعن بر عمر رضی الله عنه لازم نمی آید کما ذکرنا و مذهب
جماعتی از امامیه نیز موافق قول عمر و مذهب ابی حنیفه است و مستند هم ما روی عن الائمة و نیز امیر المؤمنین
در قسمت خمس غنیمت مخالفة عمر نکرده و در دیگر اکثر مسایل موافق رای خود رفته و مخالفة عمر کرده طحاوی
و دار قطنی از محمد بن اسحق روایة کرده اند قال سالت ابا جعفر محمد بن علی بن الحسین ان علی
ابن ابی طالب لما ولی امر الناس کیف صنع فی سهم ذوی القربی قال سلک به والله مسلک
ابی بکر و عمر گفتم آنکه حد زنا بر مغیره قایم نکرد و شاهد را تلقین نمود جواب این کذا فی و افتراست
و حق آنست آنچه طبری و امام بخاری و ابن جوزی و شمس الدین سبط ابن جوزی در تواریخ خود ها
نقل کرده اند که مغیره امیر بصره بود و مردم آنجا بر وی دعوی زنا کردند با زنی ام جمیل نام و این معنی بعمر
نوشتند عمر مغیره و شهود در الحضور طلب نمود چون حاضر شدند یکی از شهود بر وی مغیره شهادت
داد که دیدم او را در میان دوران آن زن عمر گفت این شهادت معتبر نیست شهادت بدیدن

اد دخول کرد باری مانند دخول میل در مکحله گفت آری چنین دیدم پس سوم شاهد گفت شہادۃ
مید ہم مثل شہادۃ اول عمر گفت نی شہادہ بدہ آنکہ دخول کرد مانند دخول میل در مکحلہ گفت آری
پس سوم گواہ شہادت داد مثل شہادۃ ہر دو پس تر شاہد چہارم را طلب داد حاضر شد و چون حاضر شد
از نشستن برای جماع و دیگر مقدمات جماع شہادۃ داد چون عمر رسید دید تو کالمیل فی المکحلۃ
او گفت اینچنین ندیدم پس امر کرد عمر بزدن ہر یک از شہود ہشتاد ہشتاد دره حد قذف پس اقتضای
عمر ارشد زنا عین صواب بود کہ انصاب شہادت تمام نشد و تلقین شہود و اقرار محض است فائدہ محمد
بن بابویہ قمی در قصہ روایت کردہ کہ مردی پیش امیر المومنین آمد و اقرار کرد بسرقہ اقرار یکہ قطع
لازم آید پس قطع نکرد امیر المومنین تعزیر گوید ظاہر آنست کہ امیر المومنین را ہم آن شبہہ پیدا شدہ باشد
کہ موجب دفع حد باشد فان الحدود یندرئ بالشبہات ہشتم آنکہ در دین زیادہ کرد آنچہ نبود
و آن رای است امر کردن و اقامت آن بجماعۃ و خود انحراف کردہ باآنکہ بدعہ است و قد قیل
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان کل بدعۃ ضلالۃ جواب نماز تراویح بدعۃ نیست
سنت ثابت شدہ بقول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمودہ ان اللہ فرض علیکم صیامہ وسننت لکم
قیامہ و ہم بفعل و در تراویح مانند سایر نوافل ست بلکہ جماعت آن ثابت شدہ بفعل رسول صلی اللہ علیہ
وسلم در سہ شب کما رواہ ابو داؤد والترمذی و صححہ واحمد والنسائی و ابن ماجہ عن ابی ذر و عذر بیان
کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر ترک مواظبۃ روی البخاری ومسلم عن عائشہ انہ صلی اللہ علیہ وسلم
صلی فی المسجد فصلی بصلاتہ ناس ثم صلی من القابلۃ فکثر الناس ثم اجتمعوا من اللیلۃ
فلم یخرج الیہم فلما اصبح قال قد رایت الذی صنعتم فلم یمنعنی من الخروج الیکم
الا انی خشیت ان تفرض علیکم وذلک فی رمضان چون پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علت ترک مواظبۃ
یعنی خوف فرض اطلاع داد معلوم شد کہ نزد زوال علت مواظبۃ ضرور است پس سنت بودن ثابت شد
و قول عمر نعمت البدعۃ ہذہ از بدعۃ معنی لغوی ارادہ کردہ یعنی نو پیدا و آن مواظبۃ است بر جماعۃ
مستعمل است بمعنی شرعی است یعنی احداث در دین چیزی کہ اصل آن در کتاب و سنت رسول اللہ

صلی الله علیه وسلم وسنت خلفای راشدین واجماع ائمه ثابت شود وآنچه سنت علما اهل سنت است
ثابت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم
بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور
فان کل بدعة ضلالة اخرجه الترمذی وابن ماجه عن العرباض بن ساریه پس ثابت شد که احداث میکنند
در دین آنچه نبود از آن جمله در بعض اصل ونسبت می کنند آنرا بسوی ائمه مثل تحلیل فروج ونماز غدیر ونماز
نوروز ونماز روزه فایت عمر ونهادن بعض ولاد بعض ترکه میگویند که زمین ارث نمی برد بعد تمثیل برسد چنانچه
در کلینی نوشته وهمچنین احداثات بی اصل میکنند وطعن میکنند بر صحابه که تمام سنت از اینها شده ودعوی
آنکه نبیه بیع مغصوب بود وبسوی ائمه باطل است وانکار ختم نبوت بکمال نمودن آنکه حکم کرد در حد زنا بزدن صد شاخ جواب
اینهم دروغ ومفتری است وبر تقدیر صحت زدن صد شاخ از دو صورت خالی نیست یا آنکه محدود تمام الاعضا بود
وشاخ درست او را زدند واین موافق سنت پیغمبر است صلعم عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم
ضرب فی الخمر بالجرید والنعال وجلد ابوبکر اربعین رواه البخاری ومسلم پس صد شاخ
بجای صد دره ودر حد زنا بغیر محصن زده باشد یا آنکه آن شخص ناقص الخلقة بود وصد شاخ عبارة
از صد شمراخ است در یک چوب وآن نیز ماخوذ است از سنت عن سعد بن سعد بن عبادة
ان سعد بن عبادة اتی النبی صلی الله علیه وسلم برجل کان فی الحی مخدج سقیم
فوجد علی امة من امائهم یخبث بها فقال النبی صلی الله علیه وسلم خذوا له عثکالا
فیه مائة شمراخ فاضربوه ضربة رواه البغوی فی شرح السنة ویحتمل که صد شاخ در حد شرب
زده باشد در وقتیکه حد خمر مقرر نبود. وسوم آنکه متعه نکاح را منع کرد حالانکه در عهد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود پس نسخ کرد حکم خدا را وتحریم نمود ما احل الله جواب متعه نکاح را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم خود حرام کرده بود مگر آنکه جمعی از صحابه بسبب عدم بلوغ حدیث یا بسبب
تاویل آن اختلاف داشتند عمر رضی الله عنه موافق نهی پیغمبر علیه السلام نهی بلیغ کرد وبسبب
فاروق حق واضح شد واجماع انعقاد یافت واختلاف مضمحل گشت ودرین مسئله وامثال آن از

مسائل اجماعیه حقی است مرعمر را براته وتعقبی است عمر را مطعن حرمت متعه مرویست از جماعتی از اصحاب منهم
عمر وعلی وابوهریره وسبرة الجهنی وسلمة بن الاکوع روی مالک وجماعة من المحدثین عن الزهری عن
عبد الله وعن الحسن ابنی محمد بن علی بن ابی طالب عن ابیهما عن علی انه قال نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان ينادی بالنهی عن المتعة وحرمها بعد ان کان اذن فیها فمن بلغه النهی انتهی
عنها ومن لم يبلغه النهی کان يقول باباحتها فلما علم ذلک عمر ایام خلافته نهی عنها وبالغ
فی النهی واخرج مسلم عن سلمة بن الاکوع انه قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم المتعة يوم اوطاس
ثلثا ثم نهی عنها وانما رخص للمضطر من اهل العسکر لا المسافرین کانه کما رخص فی لبس الحریر
لدفع تولد القمل ثم نهی عنها مؤبدا واخرج ایضا انه صلی الله علیه وسلم قال قد کنت اذنت لکم
فی الاستمتاع من النساء وانی قد حرم ذلک الی یوم القیامة فمن کان عنده منهن شیء فلیخل سبیلها
ولا تأخذوا مما آتیتموهن شیئا وابن عباس هم باباحت متعه فتوی نداده بود مگر در حالت اضطرار چنانچه حازمی
از طریق خطابی از سعید بن جبیر روایت کرده گفتم ابن عباس را که خبر دارم از تو فتوی المتعة وایه می کنند
گفت سبحان الله ما بهذا افتیت وانما هی کالمیتة والدم ولحم الخنزیر لا تحل الا للمضطر
بیشتر ابن عباس ازین فتوی هم رجوع کرده ومثل فتوی جمهور بحرمت متعه مطلقا ومؤبدا حکم کرده **سوال**
حضرت مرتضی نهی از متعه روز خیبر که در سال ششم از هجرت بود روایت کرده واحادیث دیگر دلالت دارند
بر آنکه روز اوطاس که در سال هشتم بود بعمل آمده بود پس متعه تاریخ حرمت گشته **جواب** این اشکال
بدو وجه است یکی آنکه تحریم متعه در غزوه اوطاس است فقط نه در غزوه خیبر وراویان قصه غزوه خیبر تحریم
متعه ذکر نکرده اند وتحریم متعه را بغزوه خیبر مورخ نساخته مردم را این گمان از انجا پیدا شده که علی
ذکر تحریم متعه وحمر اهلی در یک حدیث جمع کرده وتحریم حمر اهلی را موقت کرده بغزوه خیبر مردم را گمان پیدا
شد که هردو تحریم در یک وقت شده باشند واین هم است بی دلیل وتحقیق آنست که چون ابن عباس
در تحریم متعه وتحریم حمر اهلی اختلافات داشت برای الزام او علی رضی الله عنه هردو تحریم را در یک حدیث
ذکر کرده دوم آنکه متعه دو بار حلال شد ودو بار حرام گشت اول در غزوه خیبر تحلیل وتحریم

آمده بود در غزوه اوطاس که بعد منسوخ گشته بود و تحلیل و تحریم آمده و آخر انتهی به تحریم متعه است چنانچه استند الی علی ابن عباس بران و دلالت دارد و اجماع بر آن منعقد گشته و نیز حجت بر حرمت متعه قوله تعالی است والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون چراکه زن متعه از ازواج نیست چنانچه ابو بصیر از روافض است در صحیح از صادق روایت کرده انه سال عن المتعة اهی من الاربع قال لا ولا من السبعین و احکام زوجه از عدة و ایلاء و ظهار و احصان و لعان و ارث هیچ چیز در آن ثابت نیست پس نه زوجه است و نه ملک یمین و نیز اگر زن متعه داخل زوجات بودی احصان بمتعه ثابت شدی لقوله تعالی بعد ذکر المحرمات و احل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین و تمتع باتفاق فریقین محصن نیست حجت روافض بر اباحت متعه قوله تعالی است فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة گفته اند که مراد ازین آیه متعه است نه نکاح بدو وجه یکی آنکه در نکاح بمجرد عقد نصف مهر لازم میشود و بدخول یا موت تمام مهر و مقتضای این آیه آن است که بی دخول چیزی واجب نشود جواب ازین وجه آنست که هر چند ازین آیه معلوم میشود که بدخول مهر واجب میشود لیکن معلوم نمیشود که بی دخول واجب نمیشود بلکه آنحالت مسکوت عنها است و نصف مهر که پیش از دخول واجب می شود از آیت دیگر واجب میشود قال الله تعالی وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم الآیة و نیز بحدیث و اجماع واجب میشود وجه دوم آنکه متعه در شرع حقیقة عقد موقت را گویند که در آن حضور ولی و شهود شرط نیست و در غیر آن مجاز است پس اگر بر غیر متعه حمل کرده شود لازم آید حمل المجاز مع امکان الحقیقة جواب این وجه آنست که بودن متعه حقیقه شرعیه درین معنی نا ثابت لازم آید که بعض عقد متعه لازم آید و پس فلیس و حق آنست که مراد از استمتاع درین آیه وطی است بعقد نکاح صحیح بقرینه منهن که ضمیر راجع است بسوی متزوجات که سابق در تحلیل و تحریم آنها سخن میرود قال الله تعالی ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم الآیات الی قوله فما استمتعتم به منهن الآیه محصنات چراکه متعه موجب تحصین نیست وجه سوم آنکه در قراءة ابن مسعود فما استمتعتم به منهن الی اجل

سعی واقع شده و ابن عباس و ابی بن کعب و ابن حصین منع نمودند جواب این وجه آنکه این سخن غلط است بهیچ وجه صحیح و ثابت نشده و بر تقدیر تسلیم صحت متعه منسوخ است روی الترمذی عن ابن عباس قال انما المتعة فی اول الاسلام کان الرجل یقدم البلد لیس له بها معرفة فیتزوج بالمرأة بقدر ما یری انه مقیم فتحفظ له متاعه وتصلح له شیئه حتی اذا نزلت الآیة الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم قال ابن عباس کل فرج سواهما فهو حرام بازدهم آنکه عمر رضی منع کرده حالانکه تمتع حج از کتاب و سنت و اجماع امت ثابت است قال الله تعالی فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی جواب مراد عمر از منع آن نیست که عمره در اشهر حج و بعد از آن حج در همان سال بیک احرام یا احرام جدید جایز نیست بلکه این جایز است بکتاب و سنت و اجماع بلکه مراد عمر از منع منع است از فسخ حج یعنی شخصی احرام حج بسته و بعمره حلال شود و آن حج را فسخ کرده بافعال عمره حلال شود لیس حج از سر گیرد و این را که عمر رضی الله عنه منع کرده موافق نص قرآن منع کرده قال الله تعالی واتموا الحج والعمرة لله چرا که امر باتمام حج مقتضی نهی است از فسخ حج و این فسخ حج بعمره در سال حجة الوداع صحابه را مخصص بهمان سال جایز شده بود بجهت آنکه اهل جاهلیه عمره را در اشهر حج حرام میدانستند پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون بیامد و صحابه احرام حج بسته آمدند حکم کرد بفسخ حج و بیان عمره مخالفة للجاهلیة روی مسلم عن ابی ذر انه قال کانت المتعة فی الحج لاصحاب محمد صلی الله علیه وسلم خاصة واخرج النسائی عن حارث بن بلال قال قلت یا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة پس هر دو نهی عمر از متعتین صحیح و موافق شرع بوده باتباع بوده و آنچه از عمر مرویست که گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا انهی عنهما مجازات مراد آن است انا اظهر التحریم چنانکه میگویند نهی الشارع عن خمر کل مسکر قلیلا کان او کثیرا و این ازان قبیل نیست که امامیه تهمت آن میکنند بر الله و میگویند که او مباح کرده اند تحلیل حرام مطلقا نه زوجیت و نه ملک یمین پس در تحلیل نسخ حکم خدا و تحلیل حرم الله نمی آید

فصل ثالث

در جواب مطاعن خلیفه ثالث امیر المومنین عثمان بن عفان ذی النورین رضی الله عنه و آن یازده است میگویند اول آنکه والی و حاکم ساخته بر کارهای مسلمانان کسانی که اهلیت

خیانتها ظاهر شد جواب عثمان رضی الله عنه علم غیب نیست با هر کس حسن ظن و امید بود اورا والی میساخت
و از هرکه خیانتی ظاهر شد اورا عزل فرموده والمرء انما یعرف عند المعاملة و همچنین علی رضی الله عنه
بحسن ظن خود والی ساخته بود چند کس که از آنها خیانت ظاهر شده بود پس آنها را عزل فرموده بعضی از آنها
بنی اعمام او بود چنانچه والی ارسیکند بران کتاب علی رضی الله عنه که بوی نوشته اما بعد فانی اشرکتک
فی امانتی وجعلتک شعاری وبطانتی ولم یکن فی اهلی رجل اوثق منک فی نفسی لمواسات
وموازرتی واداء الامانة الی فلما رایت الزمان علی ابن عمک قد کلب والعدو
قد حرب وامانة الناس خربت وهذه الامة قد فتکت قلبت لابن عمک ظهر المجن ففارقته
مع المفارقین وخاذلته مع الخاذلین وخنته مع الخائنین فلا ابن عمک واسیت
ولا الامانة ادیت همچنین بسیار شکایت نوشته تا آنکه نوشته کیف تسیغ طعاما وشرابا وانک
تعلم انک تاکل حراما وتشرب حراما وتبتاع الاماء وتنکح النساء من اموال الیتامی والمساکین
والمومنین والمجاهدین الذین افاء الله علیهم هذه الاموال و در آخر کتاب نوشته لاضربنک
بسیفی الذی ما ضربت به احدا الا دخل النار و یکی از آنها منذر بن جارود عبدی بود علی رضی الله
عنه اورا بر چند جا عامل کرده بود چون در امانت خیانت کرده بوی نوشته اما بعد فان صلاح ابیک
غرنی منک ظننت انک تتبع هدیه وتسلک سبیله فاذا انت فیما رقی الی عنک لا تدع
لهواک انقیادا ولا تبقی لآخرتک عتادا و در آن نوشته تعمر دنیاک بخراب آخرتک وتصل عشیرتک
بقطیعة دینک من کان بصفتک فلیس باهل ان یسد به الثغر او ینفذ به امر او یعلی له
قدر او یشرک فی امانة او یومن علی خیانة فاقبل الی حین یصل الیک کتابی هذا ان شاء الله
و این دو کتاب از مشاهیر کتب علی است رضی الله عنه ذکر کرده هر دو کتاب
راضی در نهج البلاغة و اجماع امامیه است که علی و سائر ائمه معصوم میدانستند آنچه بود
و آنچه خواهد بود تا روز قیامت محمد بن یعقوب کلینی از ائمه آثار بسیار

باین معنی روایه میکنند پس بر اعتقاد فاسد امامیه اعتراض بر علی رضی الله عنه لازم می آید که ایشان
کسانرا جدا والی کرده بود و بر اعتقاد اهل سنه نه اعتراض بر علی لازم می آید و نه بر عثمان که هیچ
کس را علم غیب ثابت نمیکنند لقوله تعالی لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء
و نیز علی رضی الله عنه امیر فارس کرده بود زیاد را که مادرش سمیه نام داشت در جاهلیه با ابی سفیان تعلقی د...
و در آنوقت زوجه عبید بن عبد الحارث ثقفی بود و همدران وقت زیاد متولد شد چون بزرگ شد در فصاحت
و بلاغت و زیرکی کمال پیدا کرد روزی عمرو بن عاص گفت که اگر این جوان از قریش می بود عرب را بعصا
می راند آنگاه ابو سفیان گفت که من میدانم از وضع او در رحم مادرش علی رضی الله عنه آنکه
ابو سفیان گفت که این از نطفه است زیاد از فرط سفاهت بودن خود را زاده از نطفه ابو سفیان
فخر میکرد و غرضیکه امیر المومنین مصلحت دیده و بر فسق و فجور او اطلاع نداشته او را امیر فارس کرد
و کارهای ضبط و نسق آنجا از دست وی درست می شد معاویه بوی نوشت تا او را بسوی خود کشد امیر المومنین
بوی نوشت که معلوم نمودم که معاویه بتو نوشته است تا ترا بخود کشد ازو حذر کن بدرستی که او
شیطان است از هر سوی آید و نسب تو از ابو سفیان ثابت نیست که مستحق ارث ازوی داری القصه
زیاد تا حیوة علی رضی الله عنه در رفاقت علی ماند و بعد شهادت علی و صلح حسن رضی الله عنه با معاویه
معاویه زیاد را حسب که ابو سفیان بحضور علی و عمرو بن عاص گفته بود یاد داد پس در سال چهل و چهار هجری
زیاد بمعاویه رفاقت کرد و خود را زیاد بن ابی سفیان میگویانید چون معاویه او را والی عراق کرد از بد
ترین اعدای اولاد علی بن ابیطالب بر آمد پس چون بکوفه در آمد آنجا سعید بن سرح که دوستان
و مخصوصان علی بن ابیطالب بود او را تخویف نمود آن بیچاره از آنجا گریخته پیش حسن بن علی بمدینه
زیاد خانه او را هدم کرد و مال و عیال او را گرفت حسین بن علی بزیاد نوشت که چرا این حرکت با سعید
کردی خانه او بنا کن و مال او بوی مسترد گردان او در جواب حسین بسیار کلمات بی ادبی و سفاهت
نوشت حسین علیه السلام شکایت زیاد بمعاویه نوشت معاویه بسیار زجر و توبیخ بجهه ظلم بر سعید
بن سرح و بی ادبی با حسین علیه السلام نوشت و نوشت که خانه سعید را بنا کن و مال و را و...

الثقفی زیاد در عراق خونریزیهای بسیار کرد و در سی هزار رو یا الصد کس را بیلیناد گفت اگر امیر المؤمنین
علی از خباثت نفس و عواقب امور زیاد اطلاع داشتی چرا او را امیر فارس کردی دوم آنکه حکم بن
ابی العاص را سبب اخبار اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم از مدینه بدر کرده بود و ابوبکر و عمر او را در مدینه آمدن نداده بودند عثمان
چون خلیفه شد او را در مدینه جا داد جواب ازین مقدمه مردم از عثمان پرسیده بودند او جواب داده
که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجازت گرفته بودم و حکم
از گناهی که موجب اخراج بود توبه کرده بود لیکن چون عثمان درین مقدمه تنها شاهد بود و
ابوبکر و عمر بر شهادت یک کس عمل نکردند و او را در مدینه آمدن ندادند چون عثمان خلیفه شد او خود
بگوش خود اجازه پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بود بر علم خود عمل کرد و او را جا داد و فلا مطعن
فیه سوم آنکه اهل قرابت خود را مالهای عظیم میداد جواب صله رحم و سخا از خصال حمیده است
و طعن وقتی راجع شود که از بیت المال زیاده از حق کسی از اقارب خود داده باشد و چنین نیست بلکه
عثمان بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم مال بسیار داشت چنانچه تجهیز جیش عسرت کرده و نصف
شتر و نجاه اسپ بغازیان داده و در خلافت هم از مال خاص خود صله رحم و سخا بسیار میکرد و عطا
او از بیت المال مخصوص باقارب و نبود بلکه بجمیع اهل اسلام میرسید عن الحسن البصری قال سمعت
عثمان یخطب و یقول یا ایها الناس ما تنقمون علیّ و ما من یوم الا و انتم تقتسمون
فیه خیرا ابو عمرو در استیعاب عطایای عثمان بسیار ذکر کرده و ذی النورین خود جواب این طعن گفته عن
ابی الحرب الجهضمی قال دعا عثمان ناسا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فیهم عمار بن یاسر
فقال انی سائلکم وانی احب ان تصدقونی انشدکم الله هل تعلمون ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم کان یوثر قریشا علی سائر الناس و یوثر بنی هاشم علی سائر قریش فسکت القوم فقال
عثمان لو ان بیدی مفاتیح الجنة لاعطیتها بنی امیة حتی یدخلوا من آخرهم اما قول فاروق
آنکه منبر سیم ازانکه بنی امیه بر سر مردم نشاند پس اشاره است بانکه رای ذی النورین درین باب نتیجه نفع
نخواهد داد هر چند وی مجتهد معذور باشد چهارم آنکه ابا ذر را زخمی کرد با آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از زخمی نهی کرده بود

وسلمانان را در باب گیاه برابر ساخته جواب معنی نهی آنست که جهة مال خاص خود اتخاذ حمی نکند
و خلفا رحمة شفقت بند برای اتخاذ حمی برای مواشی بیت المال و مرو بیت که زمینی حمی کرده بود ملک خاص
عثمان بود برای مسلمانان گذاشته بود چون ضرورة پیش آمد حمی کرد برای مواشی بیت المال نه برای خود
که برای سپاهیان مجاهدان در سال قحط با جماع صحابه حمی کرده بود پنجم آنکه عبد الله بن مسعود را انقدر زد که استخوان
پهلوی او شکست جواب همه کذب و افترا و محض بهتان است اگر تعزیر و تادیب فی الجمله ثابت شود در ان حق
بطرف عثمان بود میخواست که تحقیق حق کرده مردم را بر یک مصحف جمع کند تا خلاف برخیزد ابن مسعود
ممانعت میکرد پس از اطاعت اولی الامر و اجماع المسلمین موجب تعزیر شده ششم آنکه عمار بن یاسر را
انقدر زد که او را فتق شد جواب صحیح آنست که عثمان نه خود عمار را زده و نه کسی را امر بضرب او کرده بعضی
غلامان عثمان که از جلالة قدر عمار مطلع نبودند و عمار را دیدند که بر عثمان آمده سخنهای درشت که لایق ائمه نباشد
میگوید او را زدند چون عثمان خبر یافت بسیار عذرخواهی نمود و قسمهای مغلظه خورد که من اطلاع
نداشتم و در استرضای او مبالغه کرد و او راضی شد و حدوث فتق کذب است هفتم آنکه ابوذر را زد
و از مدینه اخراج کرد بسوی ربذه جواب این همه دروغ است ابن جوزی و ابن عبد البر روایت کرده اند که ابوذر
بعد وفات صدیق اکبر از مدینه بسوی شام رفت و تا خلافة عثمان آنجا ماند چون ابوذر در گفتن سخن
تند شده در مزاج داشت در خلافة عثمان معاویه شکایت او بعثمان نوشت عثمان او را بمدینه طلبید
و حسن معاشرت نصیحت فرمود ابوذر از عثمان اذن گرفته از مدینه بقصد حج یا عمره برآمد و بعد فراغ
از نسک بر مشهد ربذه سکونت کرد بی آنکه کسی او را از مدینه بدر کرده باشد و در ربذه بمرد و اگر ضرب
و نفی ثابت شود هم ان باشد که رای او مخالف اجماع بود و کعب احبار را که سخن حق موافق اجماع
میگفت بعصا زد و بعضی میگویند که او را زخمی ساخت در نصورت تعزیر و نفی او اگر از امام واقع شود
بجا باشد عن مالک بن عبد الله یحدث عن ابی ذر انه جاء یستأذن عثمان بن عفان
فاذن له وبیده عصاه فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفی وترک مالا فما تری
فیه فقال ان کان یصل فیه حق الله عز وجل فلا باس فرفع ابوذر عصاه فضرب کعبا

وقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما احب لو ان لی هذا الجبل ذهبا انفقه
ویتقبل منی اذر خلفی ست اواق انشدک الله یا عثمان اسمعته ثلث مرات قال نعم اخرجه
احمد غرض که ابو ذر میگفت که مراد از کریمه الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی
سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم آنست که نگاه داشتن مطلقا جایز نیست انفاق تمام آن
مال واجب است و حق نزد ایشان چنین است و آنچه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده و عثمان برآن
گواه گرفته آن محمول است بر استحباب و فرض انفاق بقدر زکوة است نه زاید از آن چون
ابوذر از قول خود برگشته و از کعب احبار آن حرکت کرده و او را یهودی گفته شاید که عثمان او را اخراج
کرده باشد هشتم آنکه صحابه از وی تبری کردند و در حصر الدار کسی با وی شریک نشد و
چون کشته شد او را به مزبلی انداختند و تا سه روز دفن نکردند جواب این واقعه عظیم است
مثل واقعه حسین علیه السلام در کربلا بلکه اشد از آن ولکن امر الله کان فعل را
مقتدا و اهل سنة وجماعة مثل روافض در هر روز واقعه بضرب حد و دوشق جیوب
و نوحه وغیره اعمال جاهلیة مرتکب نمیشوند بلکه در روز همی از آن و قالوا انا لله وانا
الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم
المهتدون و تبری صحابه از و کذب و افترا روافض است بلکه صحابه دفع فتنه و جهاد
با باغیان خواستند و جمع شده پیش عثمان آمدند و در آنها عبد الله بن عمر
و زید بن ثابت بود زید گفت که انصار میگویند که اگر بخواهی باشیم انصار الله
دوباره عثمان گفت لا حاجة لی فی ذلک و با عثمان در خانه او حسن و حسین
و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و ابو هریره و عبد الله بن عامر در بیعه همه آنها
با سلاح بودند آن همه را عثمان تاکید فرمود و قسم داد که سلاح خود بنهید
و خانهای خود را لازم گیرید و عثمان گفت که اگر من کشته شوم پیش از خونریزی
دوست تر است نزد من از کشته شدن بعد از خون ریزی

چون انها از خانه عثمان برآمدند علی رضی الله عنه پسران خود و پسران جعفر برادر خود را و نیز
را با سلاح و زبیر و طلحه و اکثر صحابه پسران و غلامان خودها را فرستادند تا مردم را از دخول خانه
عثمان منع کنند همه بر در عثمان آمده استاده شدند و باغیان را از دخول خانه عثمان باز داشتند
تا آنکه حسن بن علی و محمد بن طلحه از زخم خون آلوده شدند و قنبر را از زخم بر سر شکسته شد چون از دروازه عثمان
باغیان در آمدن نتوانستند باغیان دیدند که از زخمی شدن حسن بن علی شاید که بنی هاشم
زیاده تر در غضب آیند جلدی کردند و از پشت خانه برآمده او را شهید کردند و بعد قتل عثمان فتنه
آنقدر برخاست که دفع او بانسان از قدرت صحابه بیرون شد و نیز بعد کشته شدن عثمان فایده در قتل
و جهاد باقی نماند پس بعد قتل عثمان چون هنگامه بر پا بود تمام روز تا شب عثمان رضی الله عنه همان طور
ماند زیاده ازین کز بست و چون شب شد جبیر بن مطعم با چند کسی دیگر نماز جنازه خواندند پس دفن
کردند و چون عثمان رضی الله عنه شهید شد علی رضی الله عنه بسیار حسرت کرد و حسن و حسین و محمد بن طلحه
و عبدالله بن زبیر که آنجا استاده محافظت دروازه عثمان میکردند ایشانرا زجر کرد و حسن را طپانچه بر روی
و حسین را دست بر سینه زد و محمد بن طلحه و عبدالله بن زبیر را دشنام داد و در نهج البلاغة ذکر کرده
که امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه میگفت والله قد دفعت عنه قسم بخدا اگر دفع میکردم از عثمان و اکثر
شارحان نهج البلاغة نوشته اند که امیرالمؤمنین در دفع باغیان از عثمان مبالغه بسیار کرده که باغیان
محاصره خانه عثمان میکردند آنها را به زور میزد و دشنام میداد و سخت می گفت پس ثابت شد که انچه نواصب
تبری صحابه را از عثمان دعوی میکنند باطل و مفتری است **فائده** ابونعیم و ابن عساکر و خطیب
و دیلمی باسنادی صحیح از عمر بن الخطاب روایت کردند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود یموت عثمان
تصلی علیه ملئکة السماء قلت یا رسول الله لعثمان خاصة ام للناس عامة قال لعثمان خاصة
فائده و از بعضی روایات معلوم شده که صحابه در مددگاری عثمان مبالغه نکردند آنها معذور بودند انها را
شبه پیدا شده بود عن الزهری قال قلت لسعید بن المسیب هل انت مخبری کیف کان قتل
عثمان وما کان شان الناس وشانه ولم خذله اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فقال ابن المسیب

قتل عثمان مظلوما ومن قتله کان ظالما ومن خذله کان معذورا و در سبب معذور بودن
صحابه پیدا شدن شبهه این سبب قصه طویل ذکر کرده مجمل آنکه چون اهل مصر شکایت عبد الله بن سعد بن سرح
که والی مصر بود پیش عثمان کردند و عثمان بمشورهٔ صحابه بنابر شکایت اهل مصر عبد الله را از مصر معزول
فرمود و محمد بن ابی بکر را بولایت مصر رخصت کرد محمد بر سه منزل از مدینه غلامی سیاه را از غلامان عثمان
بر شتر عثمان دریافت و بعد تفتیش از نزد او کتابی بمهر عثمان برآمد در آن نوشته بود که چون محمد بن ابی بکر
و فلان و فلان نزد تو برسند آنها را بکشی و بر عمل خود بحال باشی محمد با آن کتاب به مدینه باز آمد و علی و طلحه
و زبیر و سعد و عمار و غیرهم اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را وا نمود علی نزد عثمان با کتاب و غلام آمد و
تفتیش احوال نمود عثمان گفت که غلام و شتر و مهر بر کتاب از من است لیکن والله که من ازین کتاب خبر ندارم
و کتاب بخط مروان بود و غرض که این همه فتنه مروان بود و ازین جهت صحابه بخطای اجتهادی نسبت شد
چنانچه در محاربات علی و معاویه بجهت خطای اجتهادی صحابه چند کرده شدند چنانچه بیاید و صحابه معذور بودند
و حق بجانب خلفای بود عثمان و علی و صحابه از عثمان تبری نکرده اند اگر میکردند بعد قتل عثمان که احتمال
مضرت از طرف او باقی نمانده بود زیاده تر تبری میکردند و اگر تبری میکردند مروی بلکه متواتر میشد حالانکه
صحابه و متبعان ایشان که اهل سنت و جماعت اند حب عثمان را از اسلام میدانند و روایات مدح عثمان از صحابه
متواتر گشته نهم آنکه هرمزان را که بادشاه اهواز و مسلمان شده بود عبید الله بن عمر کشته بود عثمان از قصاص
بگذشت **فائده** سبب قتل هرمزان که عبید الله کرده آن بود که هرگاه ابو لؤلؤ مولی مغیره بن شعبه عمر بن
خطاب رضی الله عنه را شهید کرد پیش عبید الله را خبر رسید و این خبر نزد او صحیح شد که ابو لؤلؤ این کار
باشارهٔ هرمزان کرده چون از دفن پدر فارغ شد بخانه هرمزان رفت و او را کشت کذا ذکره الثقات
من ائمة التاریخ و اقره الطبری جواب آنست که ورثه هرمزان را عثمان بمال راضی کرده و قصاص ساقط
گشته و نیز ثابت نگشته که ورثه او طلب قصاص بحضور عثمان کرده باشند دهم آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نماز چهارگانه در سفر دوگانه گذاردی عثمان خلاف فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز ظهر در منا چهارگانه کرد
جواب این بدو وجه است یکی آنکه مذهب ذی النورین آن بود که مسافر را قصر و اتمام هر دو جایز است

جناح ظاهر قوله تعالى لا جناح عليكم ان تقصروا من الصلوة بر آن دلالت دارد و برین قال
مالک و شافعی و احمد دوم آنکه عثمان در مکه تاهل کرده بود و ازین جهة چهار رکعة کرد و روی احمد عن
عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی ذباب عن ابیه ان عثمان صلی بمنی اربع رکعات فانکر
الناس علیه فقال یا ایها الناس انی تاهلت بمکة منذ قدمت وانی سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول من تاهل فی بلد فلیصل صلوة المقیم و روی ابن ابی شیبة و الطحاوی
و ابو عمرو بن عبد البر نحوه یازدهم آنکه در اقامه حد بر ولید بن عقبه نکرد جواب توقف نبود الا بجهة معرفة
حقیقة حال و بعد معرفت حقیقة توقف نکرده بود و بعد از ان حد قایم کرد عن حصین بن المنذر
ان ذلک الی عثمان فاخبره بقصة الولید وقدم علی عثمان رجلان فشهدا علیه بشربه
الخمر وانه صلی الغداة بالکوفة اربعا ثم قال ازیدکم فقال احدهما رایته یشربها وقال الآخر
رایته یتقیأها فقال عثمان انه لم یتقیأها حتی شربها فقال علی لابن اخیه عبد الله بن جعفر
اقم علیه الحد فاخذ السوط فجلده وعثمان یعد حتی بلغ اربعین فقال امسک جلد رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی الخمر اربعین وجلد عمر ثمانین وکل سنة و روی ابن
عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی قال جلد علی الولید بن عقبة فی الخمر
بسوط له طرفان اخرجه ابو عمر دوازدهم آنکه محمد بن ابی بکر را اقرباء ذی رسید جواب
از محمد بن ابی بکر خطائی و تعنتی نزد ذی النورین ظاهر شده که وی مستحق زجر و تهدید بود
سیزدهم آنکه در غزوه بدر حاضر نشد چهاردهم آنکه در بیعة رضوان حاضر نشد پانزدهم آنکه
در روز احد بگریخت جواب اجمالی هر سه شبهه را عبد الله بن عمر گفته بخاری از عثمان بن
موهب روایة کرده که مردی از اهل مصر بارادهٔ حج بمکه آمد یک جماعتی را آنجا نشسته دید
پرسید این کدام جماعت است مردم گفتند جماعه قریش است پرسید شیخ درین قوم کیست
گفتند عبد الله بن عمر است گفت ای ابن عمر من از تو سوال میکنم از چیزی پس حدیث
کن با من ایا میدانی که عثمان روز احد بگریخت گفت ابن عمر آری گفت ایا غایب بود

از غزوه بدر گفت ابن عمر آری گفت آیا غایب شده بود از بیعة رضوان پس حاضر بیعة
رضوان نشده گفت ابن عمر آری آن مرد گفت الله اکبر گفت ابن عمر بیا بیان کنم برای تو جواب این شبهات را اما
گریختن او از روز احد پس من گواهی میدهم که حقتعالی او را بخشیده و اما غایب شدن او از غزوه
بدر پس سببش آن بود که نزد او دختر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیمار بود و او را رسول خدا صلی الله علیه
وسلم در مدینه گذاشت و فرمود که ترا ثواب مردیست که حاضر بدر شده و هم حصه یکمرد از غنیمة و اما غایب شدن
از بیعة رضوان پس سببش آنست که اگر کسی عزیزتر بودی بمکه از عثمان او را بمکه میفرستاد یعنی برای صلح
قریش از حدیبیه پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم عثمان را بمکه فرستاد و بیعة رضوان بعد رفتن
عثمان بمکه واقع شد پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست راست خود را فرمود که این دست عثمان است پس آن
دست خود را بر دست دویم زد و گفت که این بیعة برای عثمان است پس ابن عمر گفت ببر اکنون با تو این جوابها
پس غیبت عثمان از غزوه بدر و بیعة رضوان موجب زیاده منقبت او شده چرا که با وجود احراز ثواب غزوه
بدر ثواب علاحده تیمار مریض و خدمت جگر گوشه رسول صلعم و رضامندی رسول خدا و امتثال امر او احراز نمود
و در بیعة رضوان دست پیغمبر برای عثمان بهتر بود از دست او و دیگر صحابه از دست خود بیعة رضوان کردند
و عثمان از دست پیغمبر بیعة پیغمبر کرده ولا یحمل عطایا الملك الا مطایاه ٭ و دلیلست بر کمال وثوق پیغمبر
علیه السلام بر انقیاد عثمان که در حالت غیبة او از طرف او بیعة کرده **فصل رابع** در جواب مطاعن طیبه
طاهره منصوصة الطهارة قطعا ام المؤمنین زوجه رسول رب العالمین عایشة الصدیقة الکبری بنت ابی بکر الصدیق الاکبر
ابن ابی قحافه در حق وی میگویند آنکه وی آن ده می آمد تا آنکه بسوی بصره برامد و هتک حجاب خود که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم کرده بود و تبرج نموده
و سفر کرد در جماعتی زیاده از شانزده هزار کس حالانکه حقتعالی فرموده بود وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی
جواب قرن مشتق از وقر یقر وقارا یا از قار یقار اذا اجتمع یا از قر یقر قرارا پس با وجود احتمال استدلال تمام نمیشود
و ظاهر آنست که اگر بمعنی استقرار هم باشد مراد از آن تستر و احتجاب است چنانچه نهی از تبرج که تاکید است برای امر بر آن
دلالت دارد پس از این آیة منع از سفر ظاهر نمیشود چرا که سفر منافی احتجاب نیست و ازواج پیغمبر صلعم با پیغمبر صلعم برای حج
و غزوات بعد نزول این آیت خارج میشدند پس ظاهر شد که نهی از مطلق خروج نیست و او برای اصلاح ذات البین

خارج شده بود نفیسه فتنه چنانچه اطلاق شهید که مسلم دیگر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق طلحه و زبیر
روایت کر ... اطلاق شهید
بر ان ... و بون عثمان
کشته شد بنابر فرط عداوت علی برای قتال نجاست جواب انهم کذب وافترا است و بعض در قتل عثمان
و نه عداوت شیعه علی با کشتن عثمان را امام بحق میدانست و محبت علی را عبادت میدانست اخرج الترمذی
وابن ماجه عن عائشه انها قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم لعثمان یا عثمان لعل الله یقمصک قمیصا
فان ارادوک علی خلعه فلا تخلعه لهم وفی روایة لاتخلعه ثلثا واخرج الدیلمی عن عائشه قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حب علی عبادة سوم آنکه مخالفت پیغمبر علیه السلام کرد انو نیز
در کتاب الفتن وابن سکونه در کتاب تجارب الامم وابن قتیبه در کتاب ... روایت کرده که چون لشکر
عائشه آب حوءب رسید محمد بن طلحه را پرسید که این کدام آب است گفت آب حوءب پس گفت نمی بینم
مگر آنکه باز گردم گفت چرا توقف ذکر حدیث آنسرور علیه السلام کرد که آنحضرت از عور آن منع
کرده بود و جواب اینحدیث صحیح نیست و بر تقدیر صحت مرویست که او قصد رجوع کرده بود و از اینجا اهل عسکر قوت
او نکردند و او را بی رضامندی او بصره بردند و بعضی روایة کنند که مروان بن الحکم پنجاه کس ...
شهود قایم کرد آنها گفتند که حوءب مکانی دیگر است این آب حوءب نیست پس اهل عسکر باوی
عذر کردند چهارم آنکه لشکر او چون او که برآمدند بیت المال مسلمانان غارت کردند و جماعتی را از
عمال علی قتل کردند و عثمان بن حنیف انصاری را که از طرف علی عامل بصره بود اوراه برکند جواب
این روایات صحیح نشده و بر تقدیر صحت عائشه باین امور راضی نبود و برای اصلاح فیما بین مردم
بود و ادباشان جمع شده نوبت تا باینجا رسانیدند چنین گفته اند که اکثر آنچه ذکر کرده می شود از
واقعه جمل آن از مفتریات ابن سبا است منافق یهودی بود در زی روافض در آمد علی را نعوذ بالله
و بنا رفض نهاده و دیگر روافض با و متابعت کردند و قصه خوانان و مورخان دو از تحقیق آن ...
ملاخذ کردند و آنچه ابن نسبه به ابن اعثم کوفی و مساطی که در کتب خود ها آورده اند از همین قبیل است

هیچ ازان بدرجه صحت نمی رسد پس شمار کردن اینچنین خرافات در مطاعن طیبه که حق تعالی در شان
او هژده آیه در سوره نور نازل کرده و ختم کرده بانکه الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات
اولئك مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم کار کسی ست که ایمان بقران نداشته باشد
پنجم آنکه افشاء سر پیغمبر کرد قال الله تعالی فلما نبأت به واظهره الله علیه عرف بعضه واعرض
عن بعض جواب افشاء سر عائشه نکرده علماء تفسیر اتفاق دارند بر آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر فراش حفصه
با ماریه قبطیه صحبت داشته حفصه در آن وقت حاضر نبود چون حفصه آمد اینکار بروی سخت گران آمد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماریه را بر خود حرام کرد و گفت که با کسی نگوئی حفصه در فهمید خود خطا کرد
دانست که مراد از اظهار قصه صحبت داشتن منع فرموده است نه اظهار تحریم از جهة این خطاء اجتهادی
امر تحریم را بر عائشه ظاهر نمود پس این آیه نازل شد پس واضح گشت که این طعن بر عائشه مطلقا
راجع نیست و حفصه را هم خطاء اجتهادی عذر خواه است معهذا اهل سنت عائشه و حفصه را
معصوم نمیدانند که موجب قدح باشد در مذهب اهل سنت ششم آنکه عائشه گفت غیرت نکرده ام بر کسی
از زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنچه غیرت کردم بر خدیجه حالانکه من ندیده بودم او را هرگز ولیکن بود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بیشتر ذکر او میفرمود جواب این امر محل طعن نیست زنان مجبول اند
بر اینچنین غیرت و بر بیقدر با خود نیستند و این دلیل است بر فرط محبت عائشه با پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس
منقبت است نه مطعن هفتم آنکه عائشه گفت قاتلت علیا ولوددت کنت نسیا منسیا
جواب این طعن هیچ عائشه لازم نیست چراکه عادة اهل انصاف است که اگر کاری بخطاء اجتهادی یا بسوء تدبیر
از ایشان بوقوع آمد چون بر خطاء خود آگاه میشوند از انجام آنکار ندامت میکشند و استغفار می نمایند هشتم آنکه خانه
خود را مقبره ساخت برای ابی بکر و عمر و حالانکه آنخانه ملک او نبود جواب این باطل است اضافه بیوت
بسوی ضمیر مخاطب در قوله تعالی وقرن فی بیوتکن دلیل است بر آنکه آن خانها پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
آنها را مالک کرده بود و نیز دلالت دارد بر آنکه شان آنکه عمر وقت وفات خود طلب اذن کرد از عائشه
و از دیگری و صحابه همه حاضر بودند و کسی انکار نکرد و نیز حسن مجتبی وقت رحلت خود اول درخواست

از عایشه تا او را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دفن کنند و عایشه بدان اذن داد لیکن مروان
که والی مدینه بود حسن را در حجره عائشه دفن نشدن داد کما فی فصل الخامس من معرفة الائمة وغیر آن از کتب
امامیه نیز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم او را بدین معنی خبر کرده بود مرویست که عایشه گفت یا رسول الله
اذن ده مرا که دفن کرده شوم در پهلوی تو فرمود آنحضرت علیه السلام انی لک بذلک فما فیه الا موضع قبری
و قبر ابی بکر و عمر و قبر عیسی بن مریم نهم آنکه نبی صلی الله علیه وسلم خطبه گفت و اشاره کرد بسوی مسکن عایشه
که بطرف شرق است از منبر و گفت که اینجا است فتنه سه بار از جائیکه طلوع میکند آفتاب میگویند که مراد از فتنه
عائشه بود که برای قتال امیر المؤمنین بسوی بصره برآمد و هزاران مسلمانان بقتل آمدند جواب این باطل
و زعم فاسد است بلکه مراد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اشاره بمشرق بود چنانچه من حیث یطلع قرن الشمس بیان
ناطق است و روافض از کوفه و معتزله از بصره و قرامطه از سواد کوفه و خوارج از نهروان برآمدند اینهمه مشؤم
اند نسبت بمدینه و دجال هم از مشرق خواهد برآمد و ایران که منشأ روافض است هم در مشرق است اگر چه فتنه
کبری مراد بودی در شان او چندین آیات قرآن نمی آمدی و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از تبدیل نساء
چرا ممنوع گشتی اصل منع از تبدیل عایشه بود و دیگران اتباع او لیکن چون روافض بقرآن ایمان
ندارند اینهمه خرافات میگویند دهم آنکه تیار کرد دختری را و گفت لعلنا نصید بها بعض شبان
قریش جواب راویان این اثر از اول تا آخر مجاهیل اند و حدیث از در آمدن یک مجهول در سلسله اسناد
ضعیف میشود چه جای آنکه تمام اسناد همچنین باشد پس این حدیث حجت نیست و بر تقدیر صحت و ثبوت
مطعن نیست چرا که طلب کفو کریم برای حره مستحب است و اظهار حسن و جمال دختر بزنانی که از جهت کفو
خاطب آیند و ببینند و کفو در ان رغبت کنند مندوب است جای طعن و عیب نیست و هر گاه رغبا الیهم
که مراد عائشه صید کردن برای نفس خود بود پس او بنص قطعی خبیثه است و مؤمن نیست قال الله
تعالی سبحانک هذا بهتان عظیم یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین
و قال الله تعالی الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات پس هر که این بهتان عظیم کرد و در شان
عائشه و مورد کرد و در مثل آنچه منافقان افک کرده بودند در شان او بعد از آنکه حق تعالی ان وعظ

فرموده آن مومن هست برای صدق شرطیه ان لئن مومنین لا تعودون لمثله للنهم عادو المثله فاهم مومنین این قیاس استثنای منتج شرایط منطقی است واو خبیث است که این کلمه خبیثه با و مخصوص شد **فصل خامس** در جواب مطاعن امته او سط و خیر القرون السابقون الاولون یعنی صحابه کرام یاران و مددگاران سید المرسلین و در حقیقه مطاعن که در حق صحابه کرام میگویند مطاعن اند در حق خدا و رسول خدا که اینچنین مردم را در قران مدح و ستایش فرموده و قران را بدان ملو ساخته و رسول با اینچنین مردم تمام عمر صحبت داشته و فایده صحبة پیغمبر این شده که چنین مردم برآمدند نعوذ بالله منها و خود آن ملاعنه از امیر المومنین روایة می کنند

لقد رایت اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فما اری احد لیشبههم یصبحون شعثا غبر الحدیث بطوله چنانچه در مقاله اولی در برهان خامس از نهج البلاغة ذکر کرده شده و در مطاعن صحابه هم ده ذکر میکنند یکی آنکه دو بار فرار از زحف که کبیره است کردند یکی روز احد دوم روز حنین جواب فرار از جنگ روز احد پیش از نهی بود و نیز حق تعالی از آن عفو فرموده قال الله تعالی ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفی الله عنهم ان الله غفور حلیم پس عفو و مغفرت ازان فرار ثابت شده واما روز حنین پس قبایل کفار عرب پیاده و سوار با اولاد و نساء و خدام خود بر مسلمانان تقسیم لشکر کردند که اینچنان آنهمه را محاربین خیال کرده زیاده از دو چند خود فهمیده فرار جایز دانستند بحکم قوله تعالی

الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا الآیة

ومقدم لشکر کفار تیر اندازان بودند مردم بسیار را از تیر انداختند و مسلمانان یقین بهلاکت کردند ناگاه گریختند و در حقیقت سبب فرار اظهار قدرت الهیه بود که فتح از کثرت لشکر نیست بلکه تائید الهی است و تادیب مسلمانان بر کثرت عجب

قال الله تعالی لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم
الآیة واما هزیمت نزد فتنین بموت زارجا بود اندلس نابیه ابو القاسم بن سعید فی الشرایع وغیره واچون
عباس ندا داد ویاری الهی دست گرفت رجوع کردند وقتال شدید نمودند پس حق بر ازعقیبه محقق
شد لعنة خدا باد بر دشمن که درحق جماعتی که تمام عمر خود همراهی پیغمبر کردند وگذشت دین را با یاری
خونهای خود با کمال رسانیدند وقرآن مجید از مدح ومدح شجاعت وشدت بر کفار ورحمت فیما بینهم
وزهد وغیره فضائل ایشان مملو است اجماعت پاک را باچنین شبهات واهیه طعن میکنند وزلتی که در
تمام عمر یکبار یا دوبار از انها سرزده است بزبان می آرند واز آیات مغفرت ورضاء الهی که در شان
آنهاست بجهت غیظی که با آنها دارند چشم پوشی میکنند علیهم قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار
دوم آنکه ایشان بودند که برای لهو وتجارة نماز را با پیغمبر ترک داده بیرون رفتند چنانچه در سوره جمعه وارد
شده جواب آنکه این حرکت هم در تمام عمر یکبار شد ودر اول جمعه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مدینه آمده
خوانده ودر آن وقت از مهاجرین قلیل بودند وکسانیکه بودند آنها را با تجارت کار نبود ونرفته بودند
واهل مدینه که در آن وقت از احکام واقف نبودند موافق عادة خود رفته بودند چون برین حرکت عتاب
آمد باز پیرامون اینچنین حرکت نگشتند پس توبه متحقق شد ونیز پیغمبر خدا را برای استغفار آنها امر الهی
صادر شد ومغفرة الهی شامل حال آنها گشت سیوم آنکه مرویست از ابن عباس آنکه نبی صلی الله علیه وسلم
فرمود آورده شود مردان از امت من روز قیامت پس گرفته شود جانب چپ یعنی نامه آنها جانب
چپ داده بدوزخ فرستاده شوند پس بگویم چنانچه بنده صالح عیسی گفته کنت علیهم شهیدا ما دمت
فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم پس گفته شود که اینها مرتد شدند جواب هر اهل
دین است بروی مخفی نیست که جماعتی قلیل است از مردان که مرتد شدند بعد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم ودر حالت کفر مردند یا کشته شدند از بنی حنیفه وبنی تمیم وغیر آنها نه تمام صحابه من المهاجرین
الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله ورضوانا وینصرون الله و
رسوله اولئک هم الصادقون والانصار الذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم یحبون

من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان
بهم خصاصة والذين هم بربهم لا يشركون والذين يؤتون ما اتوا وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم
راجعون اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون والذين معه من النبي صلى الله عليه وسلم
في تبليغ النبوة ونصرته اشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا يبتغون فضلا
من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم في التورية ومثلهم في الانجيل
كزرع اخرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار وعد الله
الذين آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظيما الذين كانوا امة وسطا لتكونوا شهداء
وكانوا خير امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله ويقاتلون
في سبيله صفا كانهم بنيان مرصوص والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين
اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجري تحتها الانهار خالدين فيها
ابدا ذلك الفوز العظيم منهم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد
وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى يعني الجنة ومنهم القاعدون غير اولي الضرر والمجاهدون في سبيل الله
باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدين درجة وكلا وعد الله الحسنى
ومنهم المستضعفون من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا
فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم وكان الله عفوا غفورا ومنهم من خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا عسى الله
ان يتوب عليهم ومنهم الذين حبب الله اليهم الايمان وزينه في قلوبهم وكره اليهم الكفر والفسوق والعصيان
اولئك هم الراشدون الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين آووا ونصروا
اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم لا تجد قوما يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا
آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم اولئك كتب في قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه ويدخلهم
جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها رضي الله عنهم ورضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب
الله هم المفلحون هم الذين اجتباهم الله تعالى وما جعل عليهم في الدين من حرج ملة ابيهم

ابرهیم هو سماکم المسلمین من قبل وفی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس الله مولکم نعم المولی ونعم النصیر شهد لهم الله تعالی ان الرسول والذین امنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئك لهم الخیرات واولئك هم المفلحون اعد الله لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلك الفوز العظیم یوم لا یخزی الله النبی والذین امنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك علی کل شئ قدیر الذین نهی الله تعالی نبیه عن طردهم وامره بتبلیغ السلام منه تعالی الیهم بقوله ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ما علیك من حسابهم من شئ وما من حسابك علیهم من شئ فتطردهم فتکون من الظالمین وبقوله قل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم الذین اشتری الله تعالی منهم انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقرآن وبشرهم بان لهم من الله فضلا کبیرا لیرزقنهم الله رزقا حسنا وان الله لهو خیر الرازقین لیدخلنهم مدخلا یرضونه وان الله لعلیم حلیم الذین الف الله بین قلوبهم لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم رضی الله عنهم اذ یبایعونك النبی صلی الله علیه وسلم تحت الشجرة ۰ چرا که در حق این جماعة که در قرآن مجید احوال و شان چنین مذکور شده گفته که آنها مرتد شدند یا منافق بودند فقط انکار بعبارات آن نیست بلکه انکار است بتوریة وانجیل وزبور نیز وانکار است بعلم الٰهی از عواقب امور نیز و بمثل این سخن بدان کسی که او را عقل است چه جای کسی که صاحب دین یا صاحب علم است ۰

چهارم آنکه مخالفة کردند در مرض موت پیغمبر علیه السلام را که قرطاس نیاوردند و گفتند اهجر استفهموه جواب این طعن در حق تمام صحابه نیست بلکه در حق کسانیست که در حجره حاضر بودند و اکثر آنها از اهل بیت بودند بلکه آنها هم دو فرق بودند بعضی می گفت

باوردن قرطاس فلا طعن فیہم وبعضی توقف میکردند برای تخفیف پیغمبر بعد ظہور آنکہ
این امر بالجزم نیست یا طلب ظہور جزم میکردند ولہذا قالوا استفہموہ وجواب از طرف
آنہا گذشت پنجم آنکہ در امتثال امر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تہاون میکردند وکمتر قبول می نمودند
ومراقبہ امر او میکردند وتمام قرآن کہ از مسارعۃ انہا در امتثال امر ومجاہدہ آنہا خبر میدہد
فراموش کردہ سند می آرند بحدیث حذیفہ کہ در قصہ خندق روایۃ کردہ کہ رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم آواز کرد از شدۃ سرما کسی جواب نداد پس چون فرمود
قم یا حذیفہ ونام مرا بر زبان مبارک آورد ناچار شدہ جواب دادم فرمود کہ خبر کفار
بیار کہ چہ کردند پس چون رفتم مطلق اثر سرما نیافتم گویا در حمام سیر دم پس رفتم
وآمدم وخبر آنہا رسانیدم جواب بنقضہ حادثہ معین است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
تعیین کردہ باشد وامر صریح نگفتہ باشد ودر آن توقف بسبب عروض بعضی عوارض بشری
در جواب آن توقف شدہ باشد پس بنقضہ دلالۃ ندارد بر قلۃ قبول آنہا امر او وتہاون
او وترک مراقبہ او ومعارض نیز شوند نصوص قطعیہ را کہ حقتعالی میفرماید .:.
اولئک یسارعون فی الخیرات وہم لہا سابقون ونیز اگر این طعن بسائر صحابہ
راجع شود بعلی رضی اللہ عنہ نیز راجع شود کہ او ہم داخل صحابہ بود ششم آنکہ
مسلم روایۃ کردہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود انا اخذ بحجزکم ہلموا عن النار
فتغلبونی تقحمون فیہا جواب ممنوع است کہ این خطاب بصحابہ باشد ولفظ حدیث
بران دلالۃ ندارد وجایز است کہ خطاب بامۃ دعوۃ باشد یا بجماعت معین باشد کہ ایمان آوردند
پس مرتد شدند یا بجماعتی باشد از مولفۃ القلوب یا از اہل نفاق نہ برای صحابہ کرام کہ مدح شان در
قرآن آمدہ وعلی ہم از جملہ آنہاست ہفتم آنکہ مسلم روایۃ کردہ عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص کہ
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اذا فتحت علیکم خزائن فارس والروم تتنافسون ثم تتحاسدون
ثم تتدابرون ثم تتباغضون .:. جواب این حدیث ارشاد است از .:.

ترک تنافس و تحاسد و تباغض نزد اقبال دنیا و نیز وقوع انتشار بیشتر می آید یا آنکه استفهام نیز ترک همزه
و نیز انخطاب جمیع صحابه نیست باتفاق چراکه در روایتی اخری آمده ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین
فیجعلون بعضهم رقاب بعض پس در این حدیث طعن جمیع صحابه نیست هشتم آنکه سعد بن ابی وقاص
روایت کرده که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود من اذی علیا فقد اذانی و جمعی صحابه علی را ایذا کردند
و با وی عداوت کردند و با وی جنگ نمودند و ابوبکر رضی الله عنه عمر را برای طلب علی فرستاد تا با وی بیعت
کند پس علی نیامد پس عمر غضبناک شد و مردم را گفت که هیزم و آتش بردارند و بر دروازه علی آمد و آواز داد
که در بکشا او در نکشاد پس دروازه او را سوختند و شکستند پس فاطمه آمد نام پدرش یاد کرد عمر شمشیر بر شکمش زد
و در پهلوی فاطمه خلانید و علی را گفتند که برخیز و بیعت کن اگر بیعت نمیکنی ترا می کشیم و صحابه برین اتفاق
کردند و علی و دختر پیغمبر را خفیف کردند و وصیت پیغمبر را پس پشت انداختند جواب این قسم کلام کذب و تهمت ا
روافض است والا قدح در شان علی باثبات صحابه لازم آید و بر هر دو صورت تکذیب قرآن که در مدح صحابه
نازل شده لازم می آید و حق آنست که صحابه کرام علی رضی الله عنه را تعظیم میکردند و با وی محبت میداشتند
و یاری و مددگاری او و اولاد او میکردند قال عبد الرحمن بن ابزی شهدنا صفین مع علی فی ثمان مائة
من بایع بیعة الرضوان قتل منهم ثلث و ستون منهم عمار بن یاسر و شهد الیمامة جم غفیر من المهاجرة
والانصار و شهادة داد مناصره صحابه در کتابهای خود و خطبهای خود علی رضی الله عنه و ابوبکر
رضی الله عنه سخت محبت میداشت با علی و مدح او می نمود و فضایل وی را ذکر میکرد و مردم را بر محبت
او بر می انگیخت روی الدارقطنی عن الشعبی انه قال بینا ابوبکر جالس اذ طلع علی فلما راه قال
من سره ان ینظر الی اعظم الناس منزلة و اقربه و افضله حالة و اکثره غناء عند رسول
الله صلی الله علیه وسلم فلینظر الی هذا الطالع و عمر نیز تعظیم و توقیر علی میکرد روی الدارقطنی
عن سعید بن المسیب قال قال عمر انه لا یتم شرف الا بولایة علی و عبد الله بن عمر تاسف میکرد بر تخلف
خود از حروب علی رضی الله عنه و طبرانی در معجم اوسط و بزار باسناد علی + روایت کردند که چون ابن عمر
خبر رسید که حسین رضی الله عنه بعراق میرود از مدینه بر سه منزل راه رفت و با حسین ملاقات کرد

نت کجا میروی حسین گفت بعراق میروم خطوط و بیعة نامهای اهل عراق نمود ابن عمر گفت آنجا مرو
خطوط آنها منگر و من ترا حدیث میگویم که جبرئیل پیش نبی صلی الله علیه وسلم آمده و او را در دنیا و آخرة
اختیار داد و آخرة اختیار فرمود و تو هم گوشت پاره پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هستی حقتعالی شما را
از دنیا باز نداشته است مگر برای آخرة حسین گفته ابن عمر باز نگشت ابن عمر او را در کنار گرفت و بگریست
وداع نمود و آنچه مخالفة صحابه با علی رضی الله عنه روافض میگویند محض کذب و افتراست. حدوث خلاف
ابی بکر و عمر و عثمان اصلا اختلاف درمیان نیامده و علی رضی الله عنه خلفاء ثلاثه را بطوع و رغبت خود بیعة
نموده و اندکی توقف که در بیعة ابی بکر فرموده بود ترا عذر بیان کرده و گفته که ناخوش نشده بودم مگر از آنکه
ما را در مشورت شریک نکرده بودند و اگر نه ما می دانیم فضل ابی بکر را و او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای
دین ما اختیار فرموده بود یعنی در نماز امام ساخته بود ما برای دنیا چرا اختیار نکنیم همیشه علی خیرخواهی
خلفاء ثلاثه میکرد و در حروب یاری و مددگاری آنها می نمود و در مشورتهای دینی و دنیوی شریک
مشیر آنها می شد و تا آخر عمر خود با فضیلت ابی بکر و عمر بر نفس خود و بر جمیع مسلمانان در مجالس
شنیده و بر سر منبرها سخن میفرمود کسی که او را بر شیخین فضیلت میداد او را زجر و تهدید می نمود و میگفت
که او را حد مفتری میزنم و تا وقت قتل عثمان علی رضی الله عنه را با صحابه کرام اصلا مخالفت و منازعت
درمیان نیامده اگر مخالفت و منازعه درمیان می آمد متواتر میگشت چنانچه منازعتهای علی و معاویه
متواتر گشته حالانکه متواتر نگشته بلکه بهیچ روایتی معتبر منازعتها مروی نشده بلکه موافقت و اتحاد
متواتر گشته اول رخنه که در اسلام افتاد آن بود که چون اوباشان جمع شده عثمان را محصور کردند
و عثمان مجوز قتال نشده و نوبت تا بحدی رسید که آتش فتنه عالم را در گرفت و از قابوی مسلمانان
بدر رفت و عثمان شهید شد و صحابه که در مدینه بودند از اطفاء آتش فتنه از مقید در آنها خارج شد قاتلان
عثمان خود را برحق میدانستند و عثمان را باطل و بقتل عثمان افتخار میکردند و اکابر صحابه مثل طلحه و زبیر
و کعب بن بشیر و محمد بن مسلمة و غیرشان بقتل عثمان حسرت میکردند و او را برحق و مظلوم میدانستند و مخالفان
او را باطل و ظالم میگفتند چون این سخن اوباشان شنیدند خواستند که انجا تحقق شهود لهم بالخیر را

بوت رسانند تا بانها از خوف تهرا و با ایشان بهره گر نشستند تا آنچه طلحه و زبیر سوی کذر فتند ام المؤمنین
عایشه که از پیشتر قصد حج بکه رفته بود ادر بکه دریافتند عایشه گفت که شما را چه حال است طلحه و زبیر
گفتند که از خوف تهر اعراب اینجا آمده ایم طلحه و زبیر عایشه را گفتند که اگر تو ترا ای ما با تو باشیم شاید
که آن جماعه که مصدر شر شده اند توبه و رجوع آرند که ام المؤمنین هستی عایشه این معنی قبول نمیکرد
آنها حجه آوردند بقوله تعالی لاخیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح
بین الناس بدین حجه عایشه سخن آنها قبول کرد و اراده کردند موضعی را که از شرار با ایشان محفوظ
باشند پس بنا متوجه بصره شدند و با ایشان بود قتل عثمان از اندیشه تمام مسلمانان خبر شد خود
دران دیدند که بدان علی دراویزند اضطراب کردند و با علی بیعت نمودند چون دران وقت دیگری
مثل علی موجود نبود و قبول خلافت از فرض کفایت است و از جماعت بن علی بضرورة خلافت
قبول فرمود و انجا مه بیعت گرفت و جماعه صحابه از مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند چون
علی را مستحق این امر جلیل الشان میدانستند همه آنها با علی بیعت کردند چنانچه طلحه و زبیر هم در ان وقت
در مدینه حاضر بودند و از مدینه بکه رفته بودند آنها هم بیعت کرده بودند و علی قدرت انتقام
از بانیان نداشت القصه چون عایشه با طلحه و زبیر بصره متوجه شد و این خبر علی را بمدینه رسید
که عایشه و جماعتی از مسلمانان مجتمع شده متوجه بصره شدند علی هم بدان سو متوجه شد و قعقاع را از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی طلحه و زبیر فرستاد تا با هم متفق شوند قعقاع چون آنجا
رسید اول با عایشه ملاقات کرد و سلام گفت و گفت ای مادر ترا این حرکت چه چیز آورد گفت
ای پسر اصلاح بین الناس پس عایشه قعقاع را تر طلحه و زبیر فرستاد و قعقاع با آنها گفت که صورت
اصلاح چیست همه گفتند که قاتلان عثمان حسینی از آنها قصاص باید گرفت قعقاع گفت
این نمیشود مگر بعد اتفاق همه مسلمانان در یکوقت تسکین فتنه و صلح باید گرد همه گفتند خوب
گفتی پس قعقاع پیش علی باز آمد و قصه ظاهر کرد علی ازین سخن خوش شد و قوم متوجه
صلح شدند و شب روز هم چنین گذشت و علی روز سوم به طلحه و زبیر سلام گفته فرستاد

وانها بر علی سلام گفتند و رسولان درمیان آمد و رفت میکردند و مردم از صلح خوش و راضی بودند
قاتلان عثمان ازین سخن غمگین شدند و تمام شب با هم مشوره نمودند عبد الله بن سبا منافق یهودی
که رئیس آن جماعه بود گفت که خیریت شما در صلح نیست علی را صلح کردن ندهید و چون فردا شود
و مردم برای صلح آیند شما قتال پیش گیرید چون رای آنها بر این قرار گرفت همراهیان عبد الله بن سبا از آخر
شب قتال شروع کردند و واقعه حرب که جنگ جمل نام یافته پیش آمد و دران جنگ کسی را از طرفین قصد
قتال نبود این فتنه فقط از عبد الله بن سبا پیدا شده کذا ذکر القرطبی و جماهیر اهل العلم و هذا هو الصحیح المشهور
و دران جنگ سیزده هزار مسلمانان کشته شدند و طلحه و زبیر شهید شدند و آنچه دلالت دارد بر آنکه عائشه
و طلحه و زبیر باغی نبودند و اصلاح بین الناس منظور داشتند و قصد قتال نداشتند حدیث ابی هریره است
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی حراء هو و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و الزبیر
فتحرکت الصخرة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهدأ فما علیک الا نبی و صدیق او شهید
اخرجه مسلم و حدیث سعید بن زید قال اشهد علی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی سمعته یقول
اثبت حراء فما علیک الا نبی و صدیق او شهید و عدهم رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر
و عثمان و علی و طلحة و الزبیر و سعد و ابن عوف و سعید بن زید اخرجه ابن ماجه چون پیغمبر صلی الله
علیه وسلم طلحه و زبیر را شهید گفت معلوم شد که ایشان باغی نبودند و از دست یاران عبد الله بن سبا
مظلوم کشته شدند انتهی و دران وقت معاویه در شام بود و او هم قصد محاربه نداشت با امیر المؤمنین مگر آنکه میخواست
که امیر المؤمنین قاتلان عثمان را بسپارد یا آنها را از نزد خود بدر کند چون امیر المؤمنین از جنگ جمل فارغ شد
و مظفر و منصور گشت این خبر بمعاویه رسید معاویه مضطر شد و از شام برآمد و ازینطرف امیر المؤمنین کوچ
فرموده بر دریای فرات مقابله اتفاق افتاد امیر المؤمنین بشیر بن عمرو بن محصن انصاری را با جماعتی نزد معاویه
فرستاد با سوی اطاعت امام عودت کنند بروی درآمدند بشیر گفت سوگند میدهم ترا بخدا که جماعه مسلمانان را متفرق
مکن چون بشر بمعاویه گفت که ما از علی هیچ نمیخواهیم مگر قاتلان عثمان که نهانند از خلق اند پس آنها را گشتند و این سخن بعلی
رسانیدند و امیر المؤمنین قاتلان را نداد و سبب ندادن تسلیم قاتلان آن بود که قاتلان شوکت و قوت بسیار داشتند

علی رضی الله عنه تسلیم آنها مصلحت ندیده و دانست که اگر در تسلیم جلدی میکنم امر خلافت مختل میشود
تاخیر در تسلیم آنها صلاح دید تا پای خلافت استحکام گیرد و کلمه مسلمانان متفق شود آنگاه او باشان
بعد اجتماع کلمه مسلمانان بیجنگ خواهند شد چنانچه در نهج البلاغه آورده که بعضی یاران به علی گفتند
که اگر از قاتلان عثمان انتقام کشی بهتر باشد علی گفت ای برادر من قوت ندارم و آنها را شوکت است بلکه
آنها بر من غالب اند نه من بر آنها پس واضح شد که امیر المؤمنین بانیجه در تسلیم توقف کرد و معاویه گمان برد که علی
حمایت او باشان میکند لهذا رای معاویه بران قرار گرفت که قتال با آنها واجب است که اینجماعه یعنی قاتلان
عثمان باغیان ظالمان اند و کسی که مددگاری آنها کند مثل آنها است ازین تقریر ظاهر میشود که معاویه به
طلب خلافة جنگ نکرده بود و معتقد بود بحقیة خلافة علی رضی الله عنه و بعضی گویند که معاویه در ابتدا
طلب قاتلان عثمان میکرد و آخر طلب خلافة هم نموده بود و بصحة خلافة علی قایل نبود میگفت که بیعت او باشان
با علی معتبر نیست و اهل حل و عقد از صحابه مثل طلحه وغیره که بیعة کرده بودند باکراه کرده بودند و لهذا
نکث بیعة نمودند و معاویه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بود اذا ملکت الناس فارفق بهم
ازین حدیث او را طمع خلافة هم رسیده بود و از اهل شام بیعة گرفته بود بر هر تقدیر معاویه در اجتهاد خود
خطا کرده چرا که ظلم آنجماعه بر عثمان مسلم لیکن بغی آنها تا وقتی که بود که عثمان زنده بود و چون عثمان
شهید شد و علی خلیفه شد با وی بیعه کردند یعنی نماند پس باقی نماند مگر طلب قصاص و استیفای قصاص
بعد طلب ورثه مقتول بشرط قدرة بر استیفا و ثبوت قتل بر و مر کسی تعیین بر ذمه امام است در تقدیر فرض آنکه امام
در استیفای قصاص یا قصاص تهاون کرده قتال با امام جایز نیست و آنچه گمان کرده که بیعة باکراه شده باطل است
بلکه سایر مهاجرین و انصار بفضیلت علی رضی الله عنه معترف بودند و لهذا علی رضی الله عنه بر معاویه حجة آورده که
بیعة من ترا هم لازم شد اگرچه تو در شام بودی چرا که بیعة کردند با من آنانکه با ابی بکر و عمر و عثمان کردند از
مهاجرین و انصار و لهذا اهل سنة و جماعة میگویند که علی رضی الله عنه بر حق بود و معاویه بر باطل و باغی بود
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم که عمار را فرموده بود تقتلك الفئة الباغية شاهد قول اهل سنة است لیکن
چون منشا این بغی معاویه خطای اجتهادی بود که وجهی از صواب و نصیبی از ثواب دارد معاویه

وامثال او را عاصی میگویند و از طعن و تشنیع بری میدانند و بالفرض اگر معاویه این قتال بنا بر خطاء اجتهادی
نکرده و دیده و دانسته یعنی کرده باشد دران صورت هم نسبت کفر بوی و همراهیانش کردن کفر است
که لازم می آید ازان انکار قوله تعالی کل امن بالله وملئکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد
من رسله مدلول این آیه آنست و همچنین مدلول دیگر آیات و احادیث و باجماع ثابت شده که در ایمان
اعتقاد و اقرار بخدا و ملائکه و کتب و رسل و آنچه قطعا ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنین فرموده است
می باید و از معاصی صغائر و کبائر کافر نمیشود پس بتقدیر ثبوت معصیت معاویه و همراهیانش دران جماعت
باشند که حقتعالی در شان آنها فرموده الذین خلطوا عملا صالحا واخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم
ان الله غفور رحیم خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم ان
صلوتک سکن لهم والله سمیع علیم امامیه در کتب خود از امیر المؤمنین روایه میکنند که انما اصبحنا نقاتل
اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه من الزیغ والاعوجاج والشبهة والتاویل کذا فی نهج البلاغة
اینهم را اسلام آنها و لا از دارد بلکه لفظ شبهه صریح حسیست درانکه یعنی معاویه بنا بر شبهه و خطا بود در اجتهاد و نه بنا بر
نفسیت و عناد و کما لا یخفی و از صحابه که همراه معاویه چندکس بودند شماری و اکثر صحابه با علی رضی الله عنه بودند چنانچه
بالا گذشت و جمعی از فقهای صحابه مثل سعد ابن ابی وقاص عبد الله بن عمر و اسامه بن زید و ابو موسی اشعری
و ابو مسعود تقاعد کردند و گمان اکثر ناس آنست که متمسک اینجماعه عمومات نهی است از قتال مسلمین و نزد محققین
چنین نیست چرا که آن عمومات مخصوص اند بقتال همراه امام حق و بودن علی رضی الله عنه امام حق امریست
اظهر من الشمس نتوان گفت که بر فقهای صحابه مثل ابن عمر و ابو موسی مخفی مانده بلکه مستند شان احادیث
است که آنها بگوش خود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بودند و ما را هم آن احادیث بدرجه تواتر رسیده
که متون آن احادیث از دو صد زیاده در کتب معتمده مذکور است و حساب طرق منشعبه آن از حد احصاء
بیرون انچنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم ستکون فتنة القاعد فیها خیر من القائم
و ازینجهت کسی گمان نبرد که همراهیان علی رضی الله عنه بیجا قتال کرده باشند حاشا و کلا چگونه کسی اینچنین
گمان برد حالانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده ویحک یا عمار تقتلک الفئة الباغیة تدعوهم

الی الجنة ویدعونک الی النار و عمار همراه علی رضی الله عنه شهید شده و از حدیث نفر بر بهایان معاویه
ثابت نمی شود چرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان فئه را فئه باغیه گفته و دعوه بسوی نار بنا بر انست که بغی
از امام حق عصیان است بنا بر خطای اجتهادی معذور توان گفت و اگر نه نفس القتل البته معصیة است
و معصیة مودی است به آتش **سوال** با وجودیکه قتال با امام حق عبادت است پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم چرا اشاره بقعود فرموده و ستوده باشند **جواب** آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنور فراست دریافته باشند
که این فساد نشستنی نیست چنانچه امام حسن علیه السلام در تفسیر سوره قدر در گشتن نزد بیان فرموده
ان النبی صلی الله علیه وسلم رای بنی امیه علی منبره فساءه ذلک فنزلت انا اعطیناک الکوثر یا محمد
یعنی نهرا فی الجنة ونزلت انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادراک ما لیلة القدر لیلة القدر
خیر من الف شهر یملکها بعدک بنو امیة یا محمد قال القاسم بن الفضل فعددناها فاذا هی الف شهر
لا یزید ولا ینقص رواه الترمذی از تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشاره بقعود فرمود نظر بانکه حروب
فائده معتد به نمی بخشد و لهذا حسن علیه السلام صلح کرده و بر حروب قیام نموده غرضیکه
صحابه در آن تنازع بر سر حق بودند اکثر با علی رضی الله عنه بودند هیچگونه طعن بر ایشان نیست و جماعتی کناره گرفته
معتزل از طرفین بنابر نص پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انبهاتنا حضرت مرتضی میکردند ذکر مناقب وی می نمودند
و او را احق بالخلافة میدانستند لیکن از کلام بعضی از انها شبه در عقد خلافة مفهوم میشود و از کلام کبرانها
لی و اینجا قه هم محل طعن نیستند و چند کس معدود با معاویه بودند و اکثر شان از اعتقاد و در بیعت معامله
رجوع کرده بودند و قتال جایز نمیداشتند لیکن در صحبت معاویه بودند بسبب خوف از شر قاتلان عثمان رضی الله عنه و انها
با وجود حضور در قتال شریک نمیشدند غرضیکه این محاربات که واقع شد دلالت ندارد بر آنکه صحابه باهم
عداوت و مخالفت داشتند چگونه تصور کند این معنی را کسی که ایمان دارد بقوله تعالی اذ کنتم اعداء
فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وقوله تعالی والف بین قلوبهم لو انفقت ما فی
الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم وقوله تعالی رحماء بینهم وقوله تعالی
در شان صحابه پیغمبر باید الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة

وامر وا بالمعروف ونهوا عن المنکر این آیه برهان است بر آنکه روافض آنچه مطاعن صحابه ذکر میکنند
کاذب اند چرا که متقدم یعنی تمکین صحابه از ابتدای خلافة ابی بکر تا خلافة علی مرتضی و حسن مجتبی بلکه
تا خلافة معاویه ثابت شده کما یشهد بالبداهة پس اگر تالی ثابت نشود یعنی صحابه اقامه صلوٰة
وایتاء زکوٰة وامر معروف و نهی منکر نکرده باشند بلکه چنانچه روافض گمان میبرند که آنها با هم عداوت
و مخالفت و نفسانیت داشتند و خون ریزیها بناحق بی دلیل شرعی نموده اند تکذیب کلام الله لازم آید
نعوذ بالله منه پس دشمنی صحابه کردن و مناقب غیر محصور آنها را گذاشته چند چیز را مطاعن آنها
قرار دادن و درپی آن شدن با دین خود دشمنی کردن است بلکه راه صواب آنست که اگر قولی یا فعلی
از جماعه مشهود لهم بالخیر دریافته شود که ظاهر آن مخالف شرع باشد آنرا تاویل باید کرد و حسن ظن باید نمود
که حق تعالی میفرماید لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا و میفرماید والذین جاؤا
من بعدهم یقولون ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا
غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم و هم آنکه بخاری و مسلم از ابی هریره روایة کرده که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم که قایم نخواهد شد قیامت تا که نخواهند گرفت امت من اوصاف و احوال برابر اوصاف
واحوال کفار فارس و روم جواب بحدیث در صحابه مطعن نمیتواند شد بلکه بیان فساد آخر امت است و این معجزه
پیغمبر است و بظهور آمده که روافض مثل کفار فارس یعنی مجوس شده اند که میگویند یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر
قدر را آنکه اراده غیر خدا واقع میشود و اراده خدا واقع نمیشود وغیره مذاهب میگویند که مردی
ام ولد خود را به دیگری حلال میکند جائز است و بعضی پارچه خود را در نماز پاک نمیکنند
و مثل کفار روم یعنی یهود و نصاری شده اند که اهل حق را تکفیر میکنند و غلاة
روافض خدا را متعدد میگویند چنانچه آنها عیسی و مریم را میگویند و این چنین در
بسیار چیزها با اهل کتاب موافق اند و هم آنکه بخاری روایة کرده که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم عایشه را فرموده که اگر قوم تو حدیث العهد نبودی بکفر و جاهلیة از خوف نداشتم از
انکار قلوب آنها هر آینه امر میکردم من بهدم کعبه و داخل میکردم در کعبه آنچه از آن خارج

ما نزه یعنی حطیم و آنرا بزمین پیوسته میکردم و میساختم آنرا دو دروازه یکی شرقی و یکی غربی بر اساس ابراهیم
علیه السلام و قوم عائشه شوند تا گر قریش پس اینحدیث از بد اعتقادی آنها خبر میدهد جواب اینجا مراد از قوم
عائشه تنها کسانند که روز فتح مکه ایمان آوردند نه مهاجرین و التابعین لهم باحسان المشهود لهم بالخیر لبعد
عهدهم من الجاهلیة پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای شفقت برین مردم که روز فتح ایمان آوردند اینعمل
نکرد برای احتمال انکار بعضی از اینها و از اینحدیث یقین بر انکار آنها نیز ثابت نمی شود بجز خوف وقوع امری
مستلزم وقوع آن نیست پس اینحدیث را در مطاعن جمیع صحابه از مهاجرین و انصار و غیر قریشیان
آوردن دلالت دارد بر سوء اعتقاد معترضان **فصل السادس** در جواب مطاعن تابعین و تبع
تابعین و فقها و محدثین و جمیع مسلمین از اهل سنة سید المرسلین و آن هژده می آرند یکی آنکه در قرآن
در وضو مسح قدمین ثابت میشود و اینها غسل میکنند جواب در قرآن قراءة نصب و جر هر دو آمده و عطف
بر معلیست و در میان آوردن جمله وامسحوا برؤسکم برای افاده استحباب ترتیب است و جر بنا بر جوار است
نحو الی الکعبین و تائید احادیث که بدرجه تواتر معنوی رسیده و زیاده تحقیق این مسأله در کتاب الاحکام
ذکر کرده ایم اینجا بر آثار ائمه که امامیه روایت کرده اند اقتصار نموده میشود عیاشی از علی بن حمزه روایت
کرده که از ابی ابراهیم از وظیفه قدمین سوال کردم گفت تغسل غسلا و محمد بن نعمان از ابی بصیر از ابی
عبدالله روایت کرده که گفت که اگر فراموش کردی مسح سر را تا که پا را شستی پس باید که مسح کنی سر را
پستر پا را باز بشوی این اثر بر فرضیت ترتیب دلالت دارد کما هو مذهب الشافعی رحمه الله کلینی و ابو جعفر
طوسی و غیر هما از امامیه این اثر را باسنادها که نزد آنها صحیح اند روایت کرده اند و محمد بن حسن صفار
از زید بن علی از آبا خود از علی بن ابی طالب روایت کرده که گفت علی نشستم برای وضو پس پیش
آمد رسول صلی الله علیه وسلم پس هرگاه شستم پای خود را گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای
علی خلال کن میان انگشتان را نیز و روافض نقل میکنند که اهل سنة هم مسح قدمین روایت کرده
اند این دروغ محض است دویم آنکه اهل سنة با صحابه دوستی میدارند و صحابه اهل البیت بغض میداشتند
جوابش دروغ محض است چنانچه بالا گذشته و کتب اهل سنة صحاح و مسانید مشحون از احادیث

فضایل و مناقب اہل بیت کہ صحابہ کرام آنرا روایۃ کردہ اند و نیز اہل سنۃ از صحابہ حدیث پیغمبر
علیہ السلام روایۃ میکنند من مات وھو مبغض لآل محمد دخل النار وان صلی وصام
اخرجہ جمع من الحفاظ منہم الطبرانی والحاکم و حدیث من ابغضنا اھل البیت فھو منافق
اخرجہ الطبرانی و ہمچنین احادیث بسیار روایۃ می کنند اگر بغض شیعہ میداشتند چرا در فضایل اہلبیت احادیث
بسیار روایۃ میکردند بلکہ دشمن اہلبیت روافض اند چنانچہ بالا گذشتہ کہ از اولاد نبی و سایر اہلبیت
دشمنی دارند مگر از فاطمہ و از اولاد فاطمہ بعضی از انہا بعضی را دشمن میدارند و بعضی بعضی دیگر را چنانچہ
تفصیل آن بالا گذشتہ سیوم آنکہ اہل سنۃ روایۃ میکنند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
سورہ نجم میخواندند بعد قولہ تعالی افرأیتم اللات والعزی ومناۃ الثالثۃ الاخری بر زبانش بالقای
شیطان گذشت تلك الغرانیق العلی ان شفاعتھن لترتجی و چون سورہ ختم کرد پیغمبر و مومنان
سجدہ کردند و کافران ہم سجدہ کردند بگمان آنکہ محمد با ما صلح کردہ و ثنا اصنام خواندہ و ازین روایت
تجویز جریان کلمہ کفر بر زبان پیغمبر معصوم میکنند جواب این روایت و اہی است بعضی مفسران
دور از تحقیق آوردہ باشند و صحیح آنست کہ شیطان در اسماع کافران و دوا بای شان صوت
بلباس صوت پیغمبر علیہ السلام کردہ این کلمہ خواند و کسی از مسلمانان این کلمہ نشنید و از ان
مطلع نشدہ تا کہ پیغمبر خدا از جبرئیل خبر رسیدہ و پیغمبر ازین ماجرا مسلمانان را اطلاع دادہ و پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم غمگین شدہ و برای تسلی پیغمبر علیہ السلام این آیۃ فرود آمد وما ارسلنا من
قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیتہ فینسخ اللہ ما یلقی الشیطن
ثم یحکم اللہ ایاتہ واللہ علیم حکیم چہارم آنکہ اہل سنۃ عمل بقیاس میکنند ولم یاذن بہ اللہ
جواب حقتعالی اذن فرمودہ است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار حجیۃ قیاس از کتاب
و سنۃ و اجماع ثابت میشود و شرح و بسط آن در کتب اصول فقہ مذکور است اینجا آثار مرویہ از امامیہ از ائمہ
دالہ بر حجیۃ قیاس ذکر کردہ می شود ابی جعفر طوسی در تہذیب از ابی جعفر محمد بن علی الباقر روایۃ کردہ
کہ عمر بن الخطاب اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را جمع کرد و پرسید کہ چہ میگوئید در حق کسی کہ جماع

کنند اهل حدود را ازال کنند بالفضار لقوله انما الماء من الماء ومهاجرین میگویند اذا التقی الختانان وجب
الغسل پس عمر گفت علی را توجه میکنی ای ابا الحسن علی گفت اذا التقا الختانان حد واجب می کنند و
یک صاع آب یعنی غسل واجب نکنند انچه معنی دارد پس علی قیاس کرد غسل بر حد و باقر و صادق و زید بن علی
ابوحنیفه را اجازه قیاس داده اند پنجم آنکه میگویند که امامیه کم اند و اهل سنت بسیار و حق تعالی بر اندک مدح
کرده و فرموده قلیل من عبادی الشکور جواب مراد از شکور که صیغه مبالغه است اولیاء الله اند از اهل
سنت و روافض کم اند نه شکور و کثرت دلیل حقیت مذهب است که قوله علیه السلام ید الله مع الجماعة وقوله
علیه السلام علیکم بالسواد الاعظم و این آثار را امامیه از ائمه روایت کرده اند ششم آنکه میگویند که اهل حق
از ابی حنیفه و شافعی و مالک و احمد اخذ مذهب کرده اند و امامیه از ائمه معصومین پس این مذهب اولی بالاتباع
است جواب ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد از ائمه اهل بیت و از اصحاب کرام و آنها از پیغمبر معصوم اخذ کرده
اند پس سلسله اهل سنت به پیغمبر منتهی میشود بخلاف امامیه که آنها مذهب از هشام بن حکم و هشام بن سالم و
شیطان طاق و عبدالله بن سبا منافقان و وضاعان کذابان اخذ مذهب کرده اند و آنها بر باقر
و صادق و غیره افترا بسته اند که از آنها کلمات شرک و مانند آن روایت کرده اند پس مذهب رافضی نه از پیغمبر اخذ
است و نه از اهل بیت هفتم آنکه جواز لواطه با مملوک مذهب مالک و مسئله خرقه بسوی ابوحنیفه مرتضی و ابن مطهر
حلی و ابن [illegible] نسبت کرده اند جواب همه کذب است چنانچه خیرها بر صحابه افترا بسته اند لعنة الله علی الکاذبین
هشتم آنکه انچه در فضائل علی وارد هست متفق علیه است میان اهل سنت و روافض و انچه در فضائل
خلفای ثلثه وارد هست مختلف فیه است پس مختلف فیه برای متفق علیه ترک کرده شود جواب ترجیح
نمی باشد مگر عند التعارض و در فضائل علی و غیره صحابه تعارض نیست بلکه فضائل همه مسلم است و اگر
این قول روافض صحیح باشد نصاری نیز مانند روافض گویند که فضائل عیسی نزد مسلمانان و نصاری
متفق علیه است و فضائل محمد صلی الله علیه وسلم مختلف فیها است و بطلان این قول ظاهر است
نهم آنکه مستشعر بر نجات خود یقین دارند بخلاف اهل سنت که در نجات خود شک دارند والجازم احق بالاتباع
من الشاک جواب در حضور موت بر ایمان مومنان یقین دارند بر آنکه سید ابرار معاصی را بعد عفو انجام

انما الایلی وارد شده آن هم بحیث در دلالت بر خوف و همچنین قوله تعالی فاوجس منهم خیفة قالوا
لا تخف و بشروه بغلام حلیم در حق ابراهیم علیه السلام و قوله تعالی ففزع منهم قالوا لا تخف
خصمان بغی بعضنا علی بعض در حق داود علیه السلام و قوله تعالی فخرج منها خائفا یترقب
نیز در حق موسی علیه السلام صریح است بر وقوع خوف و فزع که مقتضی بشریت است احیانا و دلیل حزن نیست
که انبیا از رذائل صفات منزه اند و حزن ابی بکر اگر فرض کرده شود برای جان پیغمبر بود نه برای جان خود
چنانچه قصه وقت هجرت بر آن دلالت دارد که ابوبکر پیغمبر را از دخول در غار منع کرد و اول خود در غار رفته
آنرا جاروب کرد و رخنه های آنرا بپارچه چادر خود بند کرد و دو سوراخ باقی ماند در آن دو ابهام پای خود داد
آنگاه پیغمبر را در غار طلب کرد و ماجرا از غیبای او رسید و آخر کار بهمان لدغه شربت شهادت چشید کما سلم
و در آن قصه از حدیث براء ابن عازب از صدیق روایت کرده قال بکیت قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم لم تبکی قلت اما والله ما علی نفسی ابکی ولکنی ابکی علیک الحدیث و قال
علی رضی الله عنه قاتل خود میدانست از پیغمبر خدا صلعم شنیده بود پس اگر در حروب جرأتها میکرد گنجایش
داشت که او را خطره جان و احتمال قتل از دست غیر آن قاتل نبود و ابوبکر با وجودیکه او را این علم نبود
در حروب چه جرأتها میکرد و روز وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم تنها قصد مقاتله اهل ارتداد از قبایل
عرب فرمود مرویست از محمد بن عقیل بن ابی طالب که روزی علی مرتضی رضی الله عنه خطبه خواند و گفت کای
مردم اشجع الناس کیست من گفتم تو ای امیر المؤمنین گفت اشجع الناس ابوبکر صدیق است که چون روز
بدر شد عریش برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم برپا کردیم گفتیم که کیست که استاده شود و قریش نازد
نیاید او را کسی از کفار پس آنجا قایم نشد مگر ابوبکر ابوبکر شمشیر برکشیده بر سر آنحضرت استاده ماند هرگاه کسی از کفار
نزدیک می آمد ابوبکر بروی قصد میکرد و سیزدهم آنکه اهل سنت چیزها بر پیغمبر افترا کرده اند که از شان نبوت
بعید است یکی آنکه در صحاح اهل سنت مرویست که عائشه بازی میکرد به بنات نزد پیغمبر در خانه پیغمبر
صلی الله علیه و سلم حالانکه نزد اهل سنت ثابت است که ملائکه داخل نمیشوند در آن خانه که در آن صورة باشد
و پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون صورت ابراهیم و اسمعیل در کعبه دید آنرا محو کرد جواب عائشه در ابتدا

صحبت صغیرہ بود و تکلیفات شرعی از صغیرات ساقط اند و تحمل کہ بنات از پارچہ ساختہ باشد و از تصویر انسان نباشد و تحمل کہ آن قبل تحریم نگاہداشتن صورت باشد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم محو صورۃ ابراہیم در فتح بلکہ بعد ہشت سال کردہ و تحمل کہ مراد از حدیث آن باشد کہ بنات انصار وغیرہ نزد عائشہ آمدہ باشند با آنہا لعب میکردہ باشد دوم آنکہ اہل سنتہ از عائشہ روایت می کنند کہ پیغمبر خدا مرا جا داد نزد خوئی تو و من بسوی حبشہ میدیدم و حبشہ در مسجد لعب میکردند و در این چند قباحت لازم می آید یکی مقرر داشتن پیغمبر صلعم حبشہ را بلعب کردن در مسجد و دیگر خود لعب را دیدن و داخل لعب کنند کان شدن سیوم آنکہ زوجہ خود را مقرر داشتن جوان کہ مردم نامحرم را بہ بیند منافی غیرتست جواب ہر دو از لعب حبشہ استعمال آلات حرب است نہ چیز بیہودہ چنانچہ در حدیث آمدہ لعب المسلم باطل الا ثلثۃ تعلیمہ لقوسہ وتادیبہ لفرسہ وملاعبتہ مع نسائہ پس آن لعب حرام نبود بلکہ عبادت بود بہ نیتہ جہاد قال اللہ تعالی واعدوا لہم ما استطعتم من قوۃ و دیدن صغیرہ از پس پردہ منافی غیرت نیست و ظاہر است کہ این قصہ پیش از نزول آیۃ حجاب یا نزول آیۃ حجاب بعد نکاح زینب شدہ رواہ ابو داؤد والدارمی وغیرہ و آنچہ از عمر مرویست کہ زجر کردہ گمان کردہ بود کہ این لعب حرام است چون دیدکہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آنرا مقرر داشتہ عمر ہم از آن باز ماندہ و بی غیرتی آنست کہ روافض ملعونان بازواج اہلبیت افترای کنند کہ صادق گفتہ خدمتہ جواربنا الناء و فروجھن لکم سیوم آنکہ اہل سنتہ روایت میکنند کہ چون ملک الموت برای قبض روح موسی آمد موسی تپانچہ بروی ملک الموت زد و یک چشم او کور شد از این معلوم میشود کہ موسی بقضای الہی در موت خود راضی نشدہ و لقاء خدا را مکروہ داشتہ حالانکہ از اہل سنتہ این حدیث مرویست من کرہ لقاء اللہ کرہ اللہ لقائہ جواب این تپانچہ زدن نہ برای عدم رضا بموت بود اگر چنین بیہودہ آخر کار چرا اذن بقبض روح میداد بلکہ برای آن بود کہ او میدانست کہ اول او را حقتعالی در موت و حیوٰۃ اختیار خواہد داد و آنزمان قبض روح او خواہد شد کذا ذکرہ البخاری وغیرہ مرفوعا گویا موسی از ملک الموت سوء ادب دید کہ بی اجازت او روح او قبض میکرد و آخر کار راضی بموت شد و سوال کرد کہ از زمین مقدس بیک تیر سنگ نزدیک کند چہارم آنکہ اہل سنتہ روایت می کنند آنکہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم فرمود نحن احق بالشک من ابراہیم اذ قال رب ارنی کیف تحیی الموتی چہ شک منافی ایمان است

پس نسبت شک با براہیم و سید الرسل محال است جواب مراد از شک اینجا تردد و طلب مزید حصول زیادہ یقین و قوت طمانینہ است کہ مقتضای نزول ترست و صوفیان آنرا مزید اننده عوام و آن منافی ایمان نیست چنانچہ نص قرآن بران ناطق است قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی بلکہ مقتضای ایمان کامل است و معنی حدیث آن است کہ ابراہیم طالب زیادہ علم و یقین بود پس لائق تر ایم بان زیرا کہ ما مامور بطلب زیادہ علم هستیم قال اللہ تعالی وقل رب زدنی علما یا اینکہ گفتہ شود کہ معنی حدیث آنست کہ سوال ابراہیم از جہت شک نبود اگر برای شک بودی نحن احق بہ منہ لکنہ لم یشک ہکذا ابراہیم نعم اکثر اہل سنت روایت میکنند کہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال لم یکذب ابراہیم الا ثلث کذبات اینجا نسبت کذب شد بسوی ابراہیم و انبیا معصوم اند از کذب جواب لفظ کذب مجاز است از تعریض و استعمال مجاز در کلام خدا و رسول علیہ السلام بسیار است و آن ملامہ حقیقۃ کذب بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثابت می کنند بنا بر تقیہ آن مستلزم است عدم وثوق را از اقوال کما لا یخفی و کذب براہیم از ان قبیل میگویند و آن جماعت شیعہ امثال آن در صحاح از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم روایت میکنند کہ موجب تضلیل و تفسیق ایشان میگردد از سایر عمرانین تفصیل عمر را انبیا لازم می آید چرا کہ شیطان آدم را وسوسہ کرد قال اللہ تعالی فوسوس الیہ الشیطان قال یا آدم هل ادلک علی شجرۃ الخلد وملک لا یبلی و در موسی عمل کرد حیث قال ہذا من عمل الشیطان و ایوب را مس کرد حیث قال انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب و در قرأۃ محمد صلی اللہ علیہ وسلم القا کرد و نازل شد وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیتہ جواب وسوسہ شیطان کنایت از خوف و عدم تسلط او کہ بحفظ و حمایت الہی دوستان خود رحیث قال اللہ تعالی ان عبادی لیس لک علیہم سلطان و فرار بمعنی خوف آمدہ در قولہ تعالی قل ان الموت الذی تفرون منہ مراد شدہ خوف است نہ فرار بمعنی حقیقی و این شدت خوف کہ شیطان از عمر است و از انبیا بطریق اولی ثابت منافی آن نیست کہ احیانا وسوسہ کنند چنانچہ با وجود شدہ خوف شیاطین از رجوم آسمانی احیانا استراق سمع میکنند قال اللہ تعالی وحفظا من کل شیطان مارد الا من استرق

السمع فاتبعه شهاب ثاقب وامثال این آیات که بر زلات انبیا دلالت دارند همه مأول و مصروف از ظاهر اند
چنانچه در کتب تفسیر بشرح و بسط نوشته شده و اعتراف انبیا بمعصیته خود از راه هضم نفس است که امرای امم
آنکه اهل سنته روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که داخل بهشت شدم خش خش نعلین بلال
را پیش خود شنیدم این حدیث دلالت دارد بر افضلیت بلال علام ابی بکر صدیق بر آنسرور علیه السلام نعوذ بالله
منها لان السابق افضل من المسبوق جواب این باطلست و ناقص فهمی چرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
صورة مثالیه بلال و هم چنین صورة مثالیه دیگر مومنان را دیده چنانچه طبرانی روایت کرده از ابی امامه
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده داخل بهشت شدم شنیدم پیش خود آواز حرکة بلال و بالا نزد در بهشت
دیدم فقرا امته خود را و پائین تر دیدم اغنیا را حالانکه اینهمه بعد قیامت داخل بهشت خواهند شد هشتم آنکه اهل سنة
روایة کرده اند که پیغمبر آخر روز عرفه بسوی عمر نظر کرده تبسم فرمود و گفت که حقتعالی مباهات می کند
به بندگان خود عامه و بعمر خاصه از این حدیث افضلیت عمر بر پیغمبر لازم می آید چه خود را از خواص نشمرده
جواب این قول باطل است چرا که این حدیث دلالة ندارد بر آنکه حق تعالی بغیر عمر خاصه مباهات نکرده
باشد پس ازین حدیث افضلیت عمر بر ابی بکر هم لازم نمی آید چه جای انبیا هم طعن چهارم نهم آنکه اهل
سنته نماز بر پلیدی خشک جائز میدارند جواب این بهتان محض است چرا که طهارة بدن و ثوب و مکان
شرط جواز صلوة است نزد تمام اهل سنته بلکه نماز بر پلیدی مذهب امامیه است ابن مطهر حلی
در ارشاد و ابو القاسم در شرایع و طوسی و غیره نوشته اند که نماز در نجس جایز است اگر نجاست
متعدی نباشد و طهارة موضع سجود فقط شرط میکنند یازدهم آنکه میگویند لعب شطرنج نزد اهل
سنته جائز است جواب این هم کذب و افترا است لعب شطرنج نزد ابی حنیفه و مالک و احمد
حرام است و نزد شافعی بر یک قول او مکروه است بشرطیکه اخلال در نماز و غیره واجبات نکند و سبب
نزاع و کذب نگردد و صورت حیوانات از اسپ و فیل و مانند آن در آن نباشد و اصرار بران
نباشد چرا که با اصرار کبیره می شود و صحیح آنست که شافعی ازین قول رجوع کرده و بقول ائمه
ثلثه فتوی داده و بکراهته شطرنج قائل شده و تسا نزدهم آنکه اهل سنته سرود را حلال میگویند

جواب مفهوم آنست که علمای هر چهار مذهب بحرمت آن قائل اند و بعض مشایخ سلاسل آنرا تجویز دارند و بعضی
بزرگان که استعمال غنا کرده اند التزام شرائط در آن کرده اند که اثبات حرمت غنا با آن شرائط خالی است
و غنا با آن شرائط عقلا و شرعا ممنوع نیست و داخل لهو نیست هفدهم آنکه اهل سنت وضو به نبیذ تمر جائز دارند
حالانکه حق تعالی میفرماید فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا جواب وضو به نبیذ تمر
نزد مالک و شافعی و احمد و ابو یوسف و محمد و جمهور اهل سنت جائز نیست و نزد ابو حنیفه هم بروایتی مفتی به جائز نیست مگر بروایتی
از ابو حنیفه جائز است و مستند او در جواز حدیث لیلة الجن است و لکم فی رسول الله اسوة حسنة هژدهم
آنکه اهل سنت بر لواطه حد واجب نمی کنند حالانکه لواطه از زنا افحش است جواب در حکم لواطه اختلافست نزد شافعی
حد واجبست و نزد ابو حنیفه واجب نیست چراکه لواطه را در لغت زنا نمیگویند و حدود بقیاس ثابت نمیشود و دلالة
النص گفتن ممنوع است چراکه دلالة النص آنرا گویند که هر لغوی از آن بفهمد چنانچه از حرمت تافیف حرمت ضرب
و درین مسئله فقها اختلاف دارند چه جای هر لغوی و نیز دلالة النص مفهوم اولی یا مساوی با منطوق و لواطه
مساوی زنا نیست چراکه زنا در معنی قتلست بجهة اشتباه نسب مولود بخلاف لواطه و لهذا از صحابه در تعزیر
لاطه اقوال شتی وارد شده والله اعلم **مقاله خامسه** در اثبات فضیلت خلفاء اربعه بترتیب
خلافة و فضیلت خلفاء اربعه بر دیگر اصحاب و افضلیت دیگر اصحاب بر تمام امة و در مواد فضیلت و در آنکه در
مشاجرات صحابه کف اللسان و در آن تاویل نیک باید کرد بدانکه اهل سنت و جماعة اتفاق دارند برآنکه افضل الناس
بعد الانبیاء ابو بکر الصدیق ثم عمر اما افضلیت شیخین بر غیر شان پس ماخوذ است از کتاب و سنت و اجماع امت و
معقول و آثار صحابه و تابعین و ائمه که مرجع آن بسوی اجماع است اما کتاب پس استدلال بقوله تعالی
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد
وقاتلوا امام محی السنة بغوی در معالم التنزیل گفته که محمد بن فضیل از کلبی روایت کرده که این آیة در حق ابی بکر صدیق
نازل شده و این آیة بعبارة النص دلالة دارد بر افضلیت جماعتی از صحابه که پیش از فتح مکه اسلام آورده
و انفاق و قتال در راه خدا کرده بر کسانیکه بعد از فتح مکه انفاق و قتال نموده و به دلالة النص دلالت دارد
برآنکه شیخین افضل اند از دیگر اصحاب چراکه معنی موجب افضلیت درین آیه اسبقیت است در انفاق

وثانیاً اسلام وسبقیت اسلام هرچند در مرتضی هم یافته شده اما چون اتفاق علما است بر آنکه حضرت مرتضی
در وقت اسلام صغیر بود در حجر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آل اشت کما هو مبسوط فی سیر ابن اسحق واخرج
ابو عمر فی الاستیعاب عن عمر مولی غفرة قال سئل محمد بن کعب القرظی عن اول من اسلم
علی ام ابو بکر قال سبحان الله علی اولهما اسلاما وانما شبه علی الناس لان علیا اخفی اسلامه
من ابی طالب واسلم ابو بکر فاظهر اسلامه ولا شك عندنا ان علیا اولهما اسلاما وچون
افضلیت شیخین بر مرتضی ثابت شود بر غیر مرتضی بطریق اولی ثابت شود واکنون احادیثی که دلالت
دارد بر سبقت انفاق وثانیاً شیخین دین را بیان نمائیم منها حدیث ابی هریرة قال قال رسول الله
صلعم مالاحد عندنا ید الا وقد کافیناه ما خلا ابی بکر فان له عندنا یدا یکافیه الله تعالی
بها یوم القیامة وما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر اخرجه الترمذی ومنها حدیث
هشام بن عروة عن ابیه قال اسلم ابو بکر وله اربعون الفا انفقها کلها علی رسول الله صلی
الله علیه وسلم وفی سبیل الله اخرجه ابو عمر ومنها ما رواه البخاری فی حدیث طویل ثم بدا
لابی بکر فابتنی مسجدا بفناء داره وکان یصلی فیه ویقرأ القرآن ومنها ما روی ابو عمر فی
الاستیعاب قال اعتق ابو بکر سبعة کانوا یعذبون فی الله منهم بلال وعامر بن فهیرة ومنها
ما قال ابن اسحق انه لما اسلم ابو بکر اظهر اسلامه ودعا الی الله عز وجل والی رسوله صلی الله
علیه وسلم وکان ابو بکر رجلا مؤلفا لقومه محببا سهلا فجعل یدعو الی الاسلام من وثق
به من قومه ممن یغشاه ویجلس الیه فاسلم بدعائه فیما بلغنی عثمان بن عفان وزبیر ابن العوام
وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وطلحة بن عبید الله فجاء بهم الی رسول الله صلی
الله علیه وسلم حین استجابوا له واسلموا وصلوا بدانکه عثمان رئیس بنی عبد الشمس بود وزبیر رئیس
بنی اسد وسعد وعبد الرحمن رئیس بنی زهره وطلحه رئیس بنی تیم پس باسلام اینها کسر شوکت قبائل قریش
در همین سوره کفر شد ومنها ما ذکر الواحدی فی تفسیر قوله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح
وقاتل که جبرئیل نزد پیغمبر صلعم آمد وابو بکر را دید که بر وی پیراهنی است بر سینه پاره شده گفت

که بر مال است گفت انچه مال داشت در راه خدا صرف کرده جبرئیل پیغمبر علیه السلام گفت که ابو بکر را بگو که خدا
بر تو سلام میدهد و میگوید که درین فقر از من خوشنودی هستی یا نه ابو بکر گفت اعلی ربی اسخط انا عن ربی راض
انا عن ربی راض این حدیث محی السنة بغوی در معالم التنزیل در تفسیر همین آیه بسند متصل آورده
از ابن عمر که بودم من نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد او ابو بکر بود که جبرئیل آمد الحدیث ومنها حدیث ابی اروی
الدوسی قال کنت جالسا عند النبی صلی الله علیه وسلم فاطلع ابو بکر وعمر فقال رسول
الله صلی الله علیه وسلم الحمد لله الذی ایدنی بهما اخرجه الحاکم ومنها حدیث ابن عباس ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم اعز الاسلام بابی جهل بن هشام او بعمر بن الخطاب قال
فاصبح فغدا عمر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاسلم اخرجه الترمذی ومنها حدیث ابن مسعود
نحوه فقال فجعل الله دعوة رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمر فبنی علیه ملک الاسلام وهدم
الاوثان اخرجه الحاکم ومنها حدیث عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم
اعز الاسلام بعمر بن الخطاب خاصة اخرجه الحاکم ومنها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
عمر قال المشرکون الیوم انتصف منا اخرجه الحاکم ومنها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
عمر نزل جبرئیل فقال یا محمد استبشر اهل السماء باسلام عمر رواه ابن ماجه ومنها حدیث ابن
مسعود قال ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر وفی روایة والله ما استطعنا ان نصلی عند الکعبة ظاهرین
حتی اسلم عمر اخرجه الحاکم تم آیة لا یستوی بهم کردن این احادیث دلالت دارد بر فضیلت شیخین
سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابی بکر را امام در نماز گردانید
و از امامت دیگری با وجود ابو بکر انکار فرمود چنانچه بالا گذشت و فرمود لا ینبغی لقوم فیهم ابو بکر
ان یؤمهم غیره اخرجه الترمذی من حدیث عائشة وله شواهد کثیرة عند الشیخین ومنها
حدیث ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی الا وله
وزیران من اهل السماء ووزیران من اهل الارض اما وزیرای من اهل السماء فجبرئیل ومیکائیل
واما وزیرای من اهل الارض فابو بکر وعمر اخرجه الترمذی ومنها حدیث سعید

ابن المسیب مرسلاً قال کان ابوبکرؓ الصدیق من النبی صلی اللہ علیہ وسلم مکان الوزیر
فکان یشاورہ فی جمیع امورہ وکان ثانیہ فی الاسلام وکان ثانیہ فی الغار وکان ثانیہ فی العریش
یوم بدر وکان ثانیہ فی القبر ولم یکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقدم علیہ احدا
ومنہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بکر وعمر ھذان سیدا کھول اھل الجنۃ من الاولین
والآخرین الا النبیین والمرسلین ودر بعضی روایات آمدہ سیدا کھول الجنۃ وشبابہا رواہ الترمذی
من حدیث انس وعلی ابن ابی طالب وحارث وابن ماجہ من حدیث ابی جحیفۃ انہ حدیث بحد تواتر
رسیدہ ومنہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لقد ھممت ان ابعث الی الآفاق رجالا یعلمون
الناس السنن والفرائض کما بعث عیسی حواریین قیل فاین انت من ابی بکر وعمر قال انہ لا غنی
لی عنہما انہما من الدین کالسمع والبصر وفی روایۃ کالراس من الجسد اخرجہ الحاکم
عن حذیفۃ وابن عمر والطبرانی عن ابن عمر وعمرو بن العاص وانس وابو نعیم عن انس وابن
عدی عن حذیفۃ ومنہا ما طلعت الشمس علی احد منکم افضل من ابی بکر
رواہ الطبرانی عن جابر والحاکم والطبرانی وابو نعیم وابن النجار عن ابی الدرداء
والحاکم عن انس ومنہا حدیث سعد بن زرارہ قال قال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم ان روح القدس جبرئیل اخبرنی ان خیر امتک بعدک ابوبکر
رواہ الطبرانی ومنہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لو وزن ایمان ابی بکر بایمان
اھل الارض لرجحہم رواہ ابن عدی عن ابن عمر وابن راھویہ عن عمر موقوفا
بسند صحیح ومنہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم اتانی جبرئیل فقلت من یہاجر معی
قال ابوبکر وھو یلی امر امتک من بعدک وافضل امتک رواہ صاحب مسند الفردوس
عن علی ومنہا حدیث ابی ھریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما انک یا ابابکر
اول من یدخل الجنۃ من امتی اخرجہ ابو داود والحاکم ومنہا حدیث ابی بن کعب قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اول من یصافحہ الحق عمر واول من یسلم علیہ واول من یاخذ بیدہ فیدخلہ الجنۃ اخرجہ ابن ماجہ والحاکم نحوہ

ومنها حدیث جابر بن عبد اللہ قال قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ابو بکر اما انک ان قلت ذلک فانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر اخرجہ الترمذی وروی الجزء الثانی ابن عدی من حدیث ابی بکر الصدیق وروی ابو سعد بن الہیثم فی مسندہ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء بعد النبیین خیرا منک یا عمر وروی ابن ماجہ من حدیث ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذاک الرجل ارفع امتی درجۃ فی الجنۃ قال ابو سعید واللہ ما کنا نری الا عمر بن الخطاب **فائدہ** + احادیث کہ در تفضیل عمر بن الخطاب بنفراد وارد است محمول اند بر آنکہ او افضل الناس است بعد ابی بکر بدلیل اجماع کہ مذکور خواہد شد و بحدیث منزلت کہ مذکور خواہد شد و بدلیل حدیث عائشۃ قالت قلت یا رسول اللہ ہل یکون لاحد من الحسنات عدد نجوم السماء قال نعم عمر قلت فاین حسنات ابی بکر قال انما جمیع حسنات عمر کحسنۃ واحدۃ من حسنات ابی بکر رواہ رزین و ہمچنین حدیث انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نحن ولد عبد المطلب سادۃ اہل الجنۃ انا وحمزۃ وعلی وجعفر والحسن والحسین والمہدی رواہ الترمذی والحاکم و قولہ صلی اللہ علیہ وسلم الحسن والحسین سیدا شباب اہل الجنۃ و قولہ صلی اللہ علیہ وسلم انا سید ولد آدم وعلی سید العرب رواہ الحاکم عن ابن عباس وعائشۃ وصححہ واشار اکثر المحدثین الی ضعفہ ولہ شواہد کلہا ضعیفۃ مراد سیادت اہل الجنۃ علی العموم نیست والا لازم آید تفضیلت حمزہ وعلی وجعفر وحسن وحسین ومہدی بر انبیا و مرسلین پس این احادیث محمول اند بر بعض بخلاف حدیث ابو بکر و عمر سیدا کہول اہل الجنۃ وشبابہا الا النبیین والمرسلین کہ آن بر عموم خود است لوجود الاستثناء بقولہ الا النبیین والمرسلین پس تخصیص کردہ شوند آن احادیث ظنی الدلالۃ باین حدیث متواتر قطعی السند ظنی الدلالۃ و گفتہ شود کہ مراد سید اہل الجنۃ بعد ابی بکر و عمر و در حدیث علی سید العرب مراد سیادت من حیث النسب والا وجہ تخصیص بعرب ظاہر نمیشود کہ در آن وقت در عرب اسلام بود نہ در عجم پس سید عرب مرادف سید ولد آدم باشد کما لا یخفی پس وجہ تخصیص ہمین است کہ عرب بنسبت تفاخر میکردند

علی سید عرب است من حیث النسب اند و در بعضی احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود علی و عباس
هر دو برادر انما سید العرب رواه ابن عدی عن ابن عباس وضعیف والله اعلم و دیگر احادیث بر مناقب علی
دلالت دارند لیکن با این احادیث تعارض ندارند منها قوله صلی الله علیه وسلم لعلی انت منی وانا منک رواه
البخاری و مسلم من حدیث براء بن عازب و حاضر کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاطمه و علی و حسن
و حسین در مباهله بعد نزول قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم
و قوله صلی الله علیه وسلم من سب علیا فقد سبنی و من اذی علیا فقد اذانی چرا که مراد ازین
احادیث یگانگت علی رضی الله عنه با آنحضرت علیه السلام من جهة النسب و اینچنین کلمات در حق دیگر اقربای
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز مروی گشته در حق عباس ترمذی روایه کرده من اذی عمی فقد اذانی فان عم الرجل
صنو ابیه و نیز در حق عباس و در بنت ابی لهب و مع غیر ایشان انت منی وانا منک وارد شده و عادت عرب بود
که در وقت مباهله اولاد و اقربای خود را حاضر میساختند و هم چنین در وقت عهد بستن و شکستن والی امر خود
متصدی می شد یا کسی از اهل بیت او پس از تبلیغ آیات سوره برات افضلیت علی بر شیخین رضی الله عنهم
لازم نمی آید فائده حدیث حذیفة ان تولوا ابابکر تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الآخرة
وان تولوا عمر تجدوه قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم وان تولوا علیا ولا اراکم فاعلین
تجدوه هادیا مهدیا یاخذ بکم الطریق المستقیم رواه الحاکم و روی من حدیث علی ایضا
قاصر فهمان ازین حدیث فضیلت علی بر شیخین فهمیده اند که هدایت صراط مستقیم بوی حواله فرمود و حق آنست که این حدیث
بر افضلیت دلالت ندارد بلکه این حدیث دلیل است بر آنکه این سه بزرگ مستحق خلافت اند و اشاره است بآنکه ترتیب
اول از ین نشان میکند بسوی ابی بکر ثانیا بسوی عمر ثالثا بسوی علی و اشاره است بآنکه در خلافت ابی بکر و عمر کسی
را جای دم زدن نخواهد بود و چون علی را خلیفه کنند در خلافت علی مردم تنازع و اختلاف کنند لیکن حق دران
بجانب علی و متبعان او باشد پس اگر او را امیر گیرند بهدایت رسند والا از هدایت دور باشند یعنی کرده باشند
اشاره بهمین معاکرو حیث قال من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصا علیا فقد عصانی و حیث
قال والذی نفسی بیده لئن اطاعوه لیدخلن الجنة اجمعین اکتعین اخرجه الطبرانی من حدیث

بن مسعود توجیہ دیا و این حدیث ہست کہ قولہ علیہ السلام لا اراکم فاعلین ای لانہ ترک الاولی
یعنی امیر ساختن علی با وجود شیخین از شما نخواہد بوقوع آمد کہ در صورت ترجیح مفضول با وجود فاضل
لازم می آید پس این حدیث در معنی آن حدیث ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ یابی اللہ والمؤمنون
الا ابابکر و آنچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در شان ابی بکر زاہد در دنیا و رغبت در آخرۃ فرمودہ این مستلزم
ہدایت ست صراط مستقیم و آنچہ ہدایت صراط مستقیم مخصوص برای آخرۃ ست و آنچہ در شان عمر فرمودہ
قوی امین لا یخاف فی اللہ لومۃ لائم ازین دلالت میکند بر کمال ہدایت و قوت و رزین و عدم ترغیب
ملامت پس فضیلت علی رضی اللہ عنہ بر ایشان ازینجا مستفاد میشود واللہ اعلم اکثر احادیث اند کہ
روافض و امثال شان آنرا وضع کردہ اند و محدثین آنرا معتبر ندانند و کذب و افترا میگویند و گران مقرر ست
واما اجماع و آثار صحابہ و تابعین و ائمہ اہل البیت و غیرہ کہ مرجع آن بسوی اجماع است منہا قول ابن عمر قال کنا
نخیر بین الناس فی زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فنخیر ابابکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان
اخرجہ البخاری و فی روایۃ کنا فی زمن النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم
عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا نفاضل بینہم و منہا
اقوال عمر بن الخطاب منہا قولہ فی قصۃ سقیفۃ بنی ساعدۃ یا معشر الانصار یا معشر المسلمین ان اولی الناس
بامر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من بعدہ ثانی اثنین اذ ہما فی الغار ابو بکر السباق المبین
اخرجہ ابن ابی شیبۃ عن ابن عباس عنہ و قولہ حین جلس علی المنبر و ذلک الغد من یوم توفی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و فیہ فان یک محمد قد مات فان اللہ عز وجل قد جعل بین
اظہرکم نورا تہتدون بہ بما ہدی اللہ محمدا وان ابابکر صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وانہ اولی الناس بامورکم فقوموا فبایعوہ اخرجہ البخاری عن انس عنہ و قولہ فی قصۃ سقیفۃ
بنی ساعدۃ فاکلم بطیب نفسہ ان یتقدم ابابکر قالوا یعنی الانصار نعوذ باللہ ان نتقدم
ابابکر و قولہ کان واللہ ان اقدم فیضرب عنقی لا یقربنی ذلک من اثم احب الی من ان
اتامر علی قوم فیہم ابو بکر اللہم الا ان تسول لی نفسی عند الموت شیئا لا اجدہ الآن

اخرجه البخاری عن ابن عباس عنه وقوله ابوبکر سیدنا وخیرنا واحبنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه الترمذی عن عایشه عنه ومارواه الدیلمی فی الفردوس وابونعیم فی الحلیه ان عمر بن الخطاب صعد المنبر فقال الحمد لله الذی صیرنی لیس فوقی احد ثم نزل فقیل له فی ذلک فقال انما فعلت ذلک للشکر انتهی اقوال عمر ابن الخطاب که او در سقیفه بنی ساعده بحضور جماعتی از انصار وغیره گفته وانصار در جوابش گفتند نعوذ بالله ان نتقدم ابا بکر و بر سر منبر روز دویم از وفات آنحضرت صلعم بحضر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته وکسی انکار آن نموده و در مجالس متعدده بر سر منبرها وغیره گفته و سامعان تسلیم آن نمودند وکسی انکار آن نکرد دلیل است اجماع ومنها اثر ابوعبیده بن الجراح چون هنگام بیعت بعضی مردم نزد ابی عبیده بن الجراح آمدند وخواستند که با وی بیعت کنند ابوعبیده گفت تاتونی وفیکم ثالث ثلثه یعنی ابا بکر اخرجه ابن ابی شیبه عن محمد بن سیرین واخرج احمد معناه غیر انه ذکر استدلال ابی عبیده لاستخلافه فی الصلوة ومنها اثر عبدالرحمن بن عوف که بعد وفات عمر در مجمعی عظیم شرط کرد که بسیرت شیخین عمل کند وحاضران تسلیم نمودند واثر عثمان بن عفان بعد قبول این شرط بل استطیع ان اکون مثل لقمان الحکیم اخرجه ابوعمر فی الاستیعاب و علی مرتضی در افضلیت عثمان بر خود مناقشه کرد ودر شرط عمل کردن بر سیرت شیخین مناقشه نکرد وهیچکس از حاضران مجلس که مهاجرین وانصار وامرا اجناد جمیع بودند مناقشه نکرد وانکار بران ننمود این دلیل است قاطع بر افضلیت شیخین ومنها اقوال علی مرتضی در ایام خلافت خود که در مجالس متعدده افضلیت شیخین را به ترتیب بیان نمود وجمعی را که درین مسئله ظن فاسد بود زجر فرمود وفقهاء صحابه حاضر بودند واز کسی منعی واعتراضی ظاهر نشد واین آثار بحد تواتر رسیده ذهبی گفته که هشتاد وچند کس از علی رضی الله عنه افضلیت شیخین به ترتیب روایه کرده اند انتهی وفی الواقع این مسئله را بهتر از خاتم الخلفاء کسی دیگر تقریر نکرده واعتماد کلی اهل سنه بر تصریحات اواست از انجمله قول او ..

وخير هذه الامة ابو بكر ثم عمر وله طرق منها حديث محمد بن حنفية قال قلت لابي اي الناس خير
بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قلت ثم من قال عمر وخشيت ان يقول عثمان قلت ثم انت
قال ما انا الا رجل من المسلمين رواه البخاري ومنها حديث ابي جحيفة وله طرق احدها عن
زر بن حبيش عنه قال سمعت عليا يقول الا اخبركم بخير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم قال الا
اخبركم بخير هذه الامة بعد ابي بكر عمر واخرجه احمد ثانيها عن الشعبي قال حدثني ابو جحيفة
الذي كان يسميه علي وهب الخير قال لي علي يا ابا جحيفة الا اخبرك بافضل هذه الامة بعد نبيها
ابو بكر وبعد ابي بكر عمر وبعدهما ثالث آخر ولم يسمه اخرجه احمد ثالثها عن ابي اسحق السبيعي عنه
قال قال علي خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وبعد ابي بكر عمر ولو شئت اخبرتكم بالثالث لفعلت
اخرجه احمد رابعها عن عون ابن ابي جحيفة قال كان ابي من شرط علي وكان تحت المنبر فحدثني
الى انه صعد المنبر يعني عليا فحمد الله تعالى واثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم
وقال خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر والثاني عمر وقال يجعل الله تعالى الخير حيث احب اخرجه
احمد خامسها ما اخرجه الدارقطني والحافظ ابو ذر عبد ابن حميد بن محمد الانصاري الهروي
من طرق متنوعة عن ابي جحيفة رضي الله عنه قال دخلت على علي في بيته فقلت يا خير الناس
بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مهلا يا ابا جحيفة الا اخبرك بخير الناس بعد
رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر ويحك يا ابا جحيفة لا يجتمع بغضي وحب ابي بكر
وعمر في قلب مومن واخرج الدارقطني عن ابي جحيفة انه كان يرى ان عليا افضل الامة
فسمع اقواما يخالفونه فحزن حزنا شديدا فقال له علي بعد ان اخذ بيده وادخله بيته
ما احزنك يا ابا جحيفة فذكر له الخبر فقال الا اخبرك بخير هذه الامة خيرها ابو بكر ثم عمر قال ابو جحيفة
فاعطيت الله عهدا ان لا اكتم هذا الحديث بعد ان شافهني به علي ما بقيت سادسها
ما اخرجه الحافظ ابو بكر محمد بن الحسين الاجري البغدادي عن ابي جحيفة رضي الله عنه قال
سمعت عليا على منبر الكوفة يقول خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم خيرهم عمر ابهي

از آنانکه این روایات ظاهر شده که حدیث ابی جحیفه از دو وجه روایة است یکی بر منبر بود و دوم در جماعت
علی یعنی در خلوت و آنچه روایة کرده شده است که خطب علی فقال ان خیر هذه الامة بعد نبیها
ابو بکر و عمر فقام رجل فقال وانت یا امیر المؤمنین فقال نحن اهل بیت لا یوازینا احد این
زیاده باطله مردوده است و مناقض روایات صحیحه و منها حدیث علقمة قال ابراهیم النخعی ضرب علقمة
بن قیس هذا المنبر وقال خطبنا علی علی هذا المنبر فحمد الله واثنی علیه وذکر ما شاء الله
ان یذکر فقال ان خیر الناس کان بعد رسول الله صلعم ابو بکر ثم عمر ثم احدثنا بعدهما احداثا
یقضی الله فیها اخرجه احمد و منها حدیث النزال بن میسرة عن علی قال خیر هذه الامة
بعد نبیها ابو بکر و عمر اخرجه ابو عمر فی الاستیعاب و منها حدیث عبد خیر وله طرق
کثیرة احدها عن حبیب بن ثابت عنه عن علی انه قال الا انبئکم بخیر هذه الامة بعد نبیها
صلی الله علیه وسلم ابو بکر ثم عمر اخرجه احمد ثانیها عن المسیب بن عبد خیر عن ابیه قال
سمعت علیا یقول ان خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر ثم عمر اخرجه احمد ثالثها عن ابی اسحق
عنه قال سمعت علیا یقول علی المنبر خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر و عمر ولو شئت ان اسمی
الثالث لسمیته اخرجه احمد رابعها عن عبد الملک بن سلع عنه قال سمعت علیا یقول قبض
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی خیر ما قبض نبی من الانبیاء واثنی علیه صلی الله علیه وسلم
قال ثم استخلف ابو بکر فعمل بعمل رسول الله صلی الله علیه وسلم وبسنته ثم قبض ابو بکر علی خیر ما قبض
علیه احد وکان خیر هذه الامة بعد نبیها ثم استخلف عمر فعمل بعملهما وسنتهما ثم قبض علی
خیر ما قبض علیه احد وکان خیر هذه الامة بعد ابی بکر و منها حدیث عبد الله بن سلمة
قال سمعت علیا یقول خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر وخیر الناس بعد ابی بکر
عمر اخرجه ابن ماجه و از آنجا است که امام جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنهما از پدر خود روایة کرده که گفت
گفت مردی بعلی ابن ابیطالب که می شنوم ترا که در خطبه خود میگوئی اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء
الراشدین المهدیین آنها کیستند پس چشم مبارک او اشک بخت و گفت هم حبیبای ابو بکر و عمر

الی الہدی وشیخا الاسلام رجلا قریش المقتدی بہا بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اقتدی
بہا عصم ومن اتبع آثار ہما ہدی الی الصراط المستقیم ومن تمسک بہا فہو من حزب اللہ اخرجہ الحافظ ابو طاہر
احمد بن سلفی اصبہانی بسندہ وازانجملہ است قرار او کسی راکہ تفضیل شیخین معتقد نباشد عن الحکم
ابن جحل قال قال علی لا یفضلنی احد علی ابی بکر وعمر الا جلدتہ حد المفتری اخرجہ ابو عمر
فی الاستیعاب وازانجملہ است قول علی رضی اللہ عنہ سبق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
وصلی ابو بکر وثلث عمر ثم خبطتنا فتنہ ویعفو اللہ عمن شاء اخرجہ الحاکم من حدیث قیس
الخارفی عنہ وازانجملہ قول علی ما من الناس احد احب الی ان القی اللہ بما فی صحیفتہ من ہذا المسجی
یعنی عمر وللطرق منہا حدیث ابن عباس قال وضع عمر علی سریرہ فتکنفہ الناس یدعون ویصلون
قبل ان یرفع وانا فیہم فلم یرعنی الا رجل اخذ بمنکبی فاذا علی فترحم علی عمر قال ما خلفت احدا
احب الی ان القی اللہ بمثل عملہ منک وایم اللہ ان کنت لاظن ان یجعلک اللہ مع صاحبیک وحسبت
انی کنت کثیرا اسمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول ذہبت انا وابو بکر وعمر ودخلت انا وابو بکر
وعمر وخرجت انا وابو بکر وعمر اخرجہ البخاری ومنہا حدیث سفیان بن عیینۃ عن جعفر الصادق
عن ابیہ محمد الباقر عن جابر بن عبد اللہ ان علیا دخل علی عمر وہو مسجی فقال صلی اللہ علیک
ثم قال ما من الناس احد احب الی ان القی اللہ بما فی صحیفتہ من ہذا المسجی اخرجہ الحاکم واخرج
محمد بن الحسن فی الآثار عن ابی حنیفۃ عن ابی جعفر الباقر مرسلا ومنہا حدیث ابن عمر قال وضع عمر بن
الخطاب بین المنبر والقبر فجاء علی حتی قام بین یدی الصفوف فقال ہو ہذا ثلث مرات
ثم قال رحمۃ اللہ علیک ما خلق اللہ احدا احب الی ان القی اللہ بصحیفتہ بعد صحیفۃ النبی
صلی اللہ علیہ وسلم من ہذا المسجی ثوبہ اخرجہ احمد ومنہا حدیث ابی جحیفہ قال کنت
عند عمر وہو مسجی ثوبہ وقد قضی نحبہ فکشف علی الثوب عن وجہہ ثم قال رحمۃ اللہ علیک
ابا حفص فو اللہ ما بقی بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احد احب الی ان القی اللہ
بصحیفتہ منک اخرجہ احمد وازانجملہ آنکہ حاکم بروایت صعصعۃ بن صوحان روایت می کند

که علی رضی الله عنه وقت مردن خود وقتیکه ابن ملجم او را زده چون مردم بوی گفتند یا امیر المومنین
استخلف علینا فقال ان یعلم الله فیکم خیرا یول علیکم خیارکم قال علی فعلم
الله فینا خیرا فولی ابابکر اخرجه الحاکم غرضیکه اقوال مرتضی درباب افضلیت شیخین بترتیب
بدرجه تواتر رسیده کسی مجال انکار آن ندارد اگر روافض آنرا حمل کنند بر تقیه و ابطال تقیه
سابق مذکور شده خصوص تقیه درین احادیث متوهم نیست چراکه علی رضی الله عنه در جواب پسر
خود محمد بن حنفیه افضلیت بیان کرد آنجا احتمال تقیه نیست و در حدیث ابی جحیفه در یک قصه وارد است
که بر منبر کوفه گفته و در کوفه داخل نشده بود مگر بعد فتح و فراغ از جنگ اهل
بصره و درآنوقت حکم نافذ تر و امراد قوی تر بود و ابوبکر و عمر را مدتها گذشته بود
که فوت شده بودند پس تقیه برای چه باشد و در یک قصه دست ابی جحیفه گرفته
درخانه خود در تنهائی فضیلت بیان کرده و ابوجحیفه معتقد فضیلت علی بود و از مخالفت
مردم درین مقال حیران شده بود داشت پس اینجا تقیه چه احتمال دارد و اگر تقیه میکرد
با مخالفین خود چرا با معاویه مناقشه کرد و بعضی نقض نمود بلکه فرمود
انی عبد الله واخو رسول الله وانا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب
صلیت قبل الناس بسبع سنین ومنها اقوال ابن مسعود قال اجعلوا اما مکم
خیرکم فان رسول الله صلی الله علیه وسلم جعل امامنا خیرنا
بعده وقال لو وضع علم احیاء العرب فی کفة میزان ووضع علم
عمر فی کفة لرجح علم عمر ولقد کانوا یقولون انه ذهب بتسعة اعشار العلم ولمجلس کنت
اجلسه من عمر اوثق عندی من عمل سنة این اقوال را ابوعمر در استیعاب روایت کرده
ومنها قول حذیفة کان علم الناس قد دس فی حجر مع علم عمر اخرجه
ابوعمر فی الاستیعاب ومنها قول سعد بن ابی وقاص کان عمر ازهدنا فی الدنیا
اخرجه ابن ابی شیبة ومنها اشعار حسان بن ثابت روی الحاکم عن حبیب بن ابی حبیب

واذا انشدت علی رسول الله صلی الله قال لحسان بن ثابت قلت فی ابی بکر شیئا قال حسان نعم قال
قلت شعر وثانی اثنین فی الغار وقد طاف العدو به اذ صاعد الجبلا وکان حب رسول
وقد علموا من الخلائق لم یعدل به بدلا فتبسم رسول الله صلی الله علیه وسلم واین حدیث را ابزار
مرفوعا آورده یعنی تبسم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد استماع تقریر است وعن مجالد بن سعید قال سئل
الشعبی من اول من اسلم فقال اما سمعت قول حسان رضی الله عنه شعر خیر البریة اتقاها واعدلها
بعد النبی واوفاها بما حملا الثانی التالی المحمود مشهده واول الناس منهم صدق الرسلا وذا ابیات
ابی محجن الثقفی که ابو عمرو در استیعاب آورده شعر سمیت صدیقا وکل مهاجر سواک یسمی باسمه غیر منکر
وقول ابن عمر وقول سعید بن مسیب بالا گذشته ومنها قول مسروق حب ابی بکر وعمر ومعرفة فضلهما من السنة
اخرجه ابو عمرو ومنها قول سفیان الثوری من زعم ان علیا کان احق بالولایة منهما فقد خطأ
ابابکر وعمر والمهاجرین والانصار رضی الله عنهم وما اراه یرتفع معه هذا عمله الی السماء رواه
ابو داود واگر کسی گوید که ابو عمرو دیگر گوید ذکر عبد الرزاق عن معمر قال لو ان رجلا قال عمر افضل من
ابی بکر ما عنفته وکذلک لو قال علی عندی افضل من ابی بکر لم اعنفه اذا ذکر فضل الشیخین
واحبهما واثنی علیهما بما هما اهله فذکرت ذلک لوکیع فاعجبه واشتهاه و دیگر گوید که اختلف السلف
فی تفضیل ابی بکر وعلی جواب گفته شود بچند وجه یکی آنکه ابو عمرو هر چند قول معمر ذکر کرده لیکن
آنرا رد نموده و آثار و احادیث که بر افضلیت ابی بکر بر فاروق و بر مرتضی دلالت دارند اورده و پس قول معمر متلاشی
شد و نیز ازین قول معمر معلوم میشود که مذهب معمر عدم تفضیل یکی است بر دیگری بلکه جائز است که تفضیل یکی
نزد او بدلیل ظنی ثابت باشد چنانچه قول باقلانی و امام الحرمین است پس بنا بر عدم اطلاع بر دلیل قطعی لا
گفته باشد و آنچه ابو عمرو گفته اختلف السلف فی تفضیل ابی بکر وعلی سیاق کلام ابی عمرو بران دلالت
کند غرض ابی عمرو ازین قول اثبات افضلیت علی است رضی الله عنهما بر جمیع ناس بعد خلفاء ثلثه چنانچه
اهل سنت و جماعت است و حاصل کلامش آنست که چون از سلف اقوالی که موهم تفضیل علی باشند بر صدیق
منقول شده پس ظاهر آنرا صرف کنیم بجهت ادله قویه موجبه افضلیت شیخین لیکن آن اقوال البته را

تفضیل مرتضی بر خلفاء ثلثه حجت خواهد بود دوم آنکه معتبر در اجماع قول فقهاست که اهل حل و عقد اند نه قول عامهٔ ناس پس در مسئله فقهاء اصحاب مثل ابی بکر و عمر و عثمان و علی و ابن مسعود و ابو موسی اشعری و ابن عمر و سعد بن ابی وقاص و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده بن الجراح و طلحه و انس و ابو هریره و جابر و حذیفه و عائشه و حسان بن ثابت و ابو جحیفه و امثال ایشان و از تابعین مثل سعید بن مسیب و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و شعبی و حسن بصری و ابراهیم نخعی و علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و عبد الجبر و ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و امثال ایشان قول یکی از آحاد که مجتهد نباشند روایت کرده شود نقض آن اجماع نمیکند بلکه در اکثر مسائل اجماعیه در بدو حال اختلاف را میشنید چنانچه در حد شرب خمر و در جمع قرآن در مصاحف اختلاف اقوال مروی گشته پستر بعد از رد و بدل چون حق ظاهر میشد اجماع منعقد میگشت و اختلاف بر هم میخورد وجه سیوم آنکه قول بعضی از سلف در باب افضلیت بر خلاف قول جمهور اگر یافته شود و بدرجهٔ صحت رسد آنرا بر فضل جزئی حمل باید کرد پس قول مالک رضی الله عنه که در حق فاطمه علیها السلام گفته لا افضل بضعة رسول الله صلی الله علیه و سلم احدا این قول دلالت دارد بر آنکه فاطمه علیها السلام افضل است از علی علیه السلام حالانکه کسی از مخالف و موافق باین قول قائل نشده پس محمل این قول همان فضل جزئیست پس معنی قول معمر آن باشد که لو ان رجلا قال عمر افضل من ابی بکر یعنی من وجه لما عنفته و لو ان رجلا قال علی افضل من ابی بکر من وجه لم اعنفه و لا نزاع فیه و اما دلیل عقلی بر افضلیت شیخین پس باین تقریر گفته شود که فضل عبارتست از زیادة یکی بر دیگری در وصف مشترک بینهما پس اگر وصفی مشترک اعتبار کرده شود و بازیاده شناخته فضل نتوان گفت و فضل کلی عبارتست از زیادة یکی بر دیگری بحسب اوصافی که در اکثر اوقات و احسن احوال متکلم بآن اعتنا نماید پس فضل کلی باعتبار عرف عام آنست که اکثر عقلا و اشرف ایشان بآن اعتنا نمایند چنانچه الماس را فضل کلی بر بلور میگویند چرا که اگر چه بلور در سهولت نحت از الماس بهتر است اما معتبر نزد عامهٔ عقلا الفضل من حیث القیمة است و هم چنین اسپ از گاو بهتر است و گاو من حیث الحرث از اسپ بهتر باشد و باعتبار عرف خاص فضل کلی نزد هر طائفه جدا است نزد سلاطین فضل کلی کسی راست که بجمع رجال و نصب مکائد قتال و جمع و خرج اموال و سیاست مدن و دیگر اوصافی که بریاست متعلق باشند استعداد تمام

وشجاعت و حسن تدبیر در اصلاح امور ناس و وفای عهود احذق و اقدر و اکمل باشد و نزد علما
کسی که در عقل و فهم و حفظ و سعت علم و قوت تحقیق و تحریر و تقریر اکمل باشد و در عرف آهنگران
افضل کسیست که آلات حرب و ادوات ارتفاق را احسن و بهتر از ایشان ساخت پس در عرف
دیگر که نزد آن قوم آن معتبر نیست کسی را افضل نامند چون علو نسب یا فصاحت زبان یا براعت جمال اطلاق
افضل جزئی برآن نمایند نه فضل کلی و چون دانستی که فضل کلی باعتبار هر قوم جدا است پس
نزد اهل ملتی که جامع باشند همت خود را بر پیغمبری مبعوث من عند الله تعالی بعلمی و کتابی
معتقد باشند بآنکه سعادت منحصر است در اتباع این پیغمبر و این پیغمبر میزان فضل و کمال است
و فضیلت بشر و ملک در مراتب قرب عند الله و در اجر و ثواب فی دار الجزاء است پس فضل کلی
در اصطلاح این مردم نباشد مگر کسی را که اشبه بود با پیغمبر در صفاتی که پیغمبر را من حیث الرسالة ثابت است
و اکثر بود در مصاحبت و در یاری و مددگاری پیغمبر و در تحمل محنت ترویج دین و در واسطه بودن
میان پیغمبر و امت در علوم پیغمبر و تربیت کردن امت بر منهاج تربیت پیغمبر پس هر که این صفات
در وی اتم و اکمل باشد او افضل باشد. هر که در دیگر صفتی از صفات کمال مثل شرافت نسب یا حسن و جمال یا
لحن داودی یا قطع رغبتی در دنیا از دیگران بهتر باشد آنرا افضل جزئی توان گفت
نه فضل کلی پس اول اوصاف پیغمبر علیه السلام که من حیث الرسالة در او ثابت است
و آنچه سبب قربت اوست عند الله تعالی و سبب اکثریت ثواب او باید فهمید تا بر آن میزان
افضلیت دیگران باید سنجید بدانکه حقتعالی خواست که مردم را هدایت کند و بمعرفة خود و بآنچه
فلاح و بهبود آنها است در دنیا و آخرت آگاه سازد هر چند در این امر در هیچ امر محتاج باسباب نبود
اگر میخواست بی واسطه همه را هدایت می کرد حیث قال و لو شئنا لآتینا کل نفس هدیها لکن بنا بر
عادة الهیة که امور دنیا منوط باسباب ساخته است برای تمامی هدایت رسل و انبیا را فرستاد تا با ایشان
اتحاد نوعی تاثیر و تاثر اتم و اکمل باشد و او را حقتعالی واسطه رحمت و جارحه ید قدرة خود کرده در حق او
فرموده و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و فرموده الذین یبایعونك انما

یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم ولهذا طاعة او را عین طاعة خود و شمر محبت خود فرموده حیث قال
من یطع الرسول فقد اطاع الله و فرموده ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و باطن او را بر صراط
مستقیم آفریده که در اخذ فیوض الهی انحراف نکند و زیغ و میل نماید و علوم لدنی و شرعی از مبدأ
فیاض کما ینبغی بگیرد و ما زاغ البصر و ما طغی اشارة باینست و او را عقل کامل و قلب سلیم داد تا در علوم
و معارف خطا نکند ما کذب الفؤاد ما رأی و عقل او را مطاوع علوم ربانی و نفس او را تابع عقل
و جوارح او را تابع نفس او ساخته است و انک لعلی خلق عظیم کنایه از آن است و بلطف الهی
فنا المحال و گشته که بواسطه ملک مرسل و هم بی‌واسطه از حق تعالی علوم حقه بوی رسید و وجدک
ضالا فهدی اینهمه صفات که مذکور شده راجع باستعداد و کمال است و نیز باطن او را قوة موثره داده
که با آن قوت باطنی مصاحبان و بواطن مستفیضان را در رنگ مفیض گرداند و کج طبعان را راستی آرد
تا از و اخذ فیوض کنند و زیغ و انحراف نماید و قلب او را جذبی عطا فرموده که مردم را با آن جذب بوی
محبت و ازوی دهشت پیدا شود تا از امتثال اوامر و اجتناب مناهی او سر نه پیچید و من راه منه بعید
هابه و من راه من قریب احبه مقتضای همین تاثیر است و همت او را بران مصروف گردانید
که احکام الهی و علوم ربانی را بقوة قلب و قالب و فصاحت زبان بی‌واسطه و بواسطه رسل و جفاکشی جهاد
و تحمل اعباء دعوة بخلق رساند و او را اعوان و انصار داده که مثل جوارح پیغمبر برآمدند در دین و او را هم بحضور
او و هم بعد رحلت او آبیاری کرده بکمال رسانیدند کزرع اخرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوی علی
سوقه یعجب الزراع و اشارة باین نعمة و احسان است که فرموده و ایدک بنصره و بالمؤمنین و الف بین قلوبهم
لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم این صفات راجع او انعامات هدایت
و تکمیل و انصاف بکمال او و تکمیل سبب افضلیت او است بر امته بسه وجه یکی آنکه طینت او را فرشته که صلابت
عصیان نداشت گر بالعرض او را بایت الهی در میگرفت چندان از حق کجی نمیکرد و یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه
نار نور علی نور و اشارة باین معنی است قوله تعالی و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا یعنی اگر ثابت نمیداشتیم
ترا بر کلمه حق قریب بودی که میل میکردی بسوی کفار چیزی اندک یعنی بی هدایت الهی هم بسیار میل میکردی

دوم آنکه فیوض الهی او را بلا واسطه میرسند و دیگران را بواسطه او پس فیوض الهی در وی اتم و اکمل باشند
چنانچه زمینی که مقابل آفتاب بلا واسطه مستنیر شود اقوی و اتم خواهد بود در نورانیت از زمینی دیگر که بسبب
مقابله آن زمین اول روشن شده باشد و اشاره باین معنی قوله صلی الله علیه وسلم ان اعلمکم و اتقاکم بالله انا
سیوم آنکه اعمال صالحه امت از ایمان و اخلاق و افعال جوارح چون بواسطه تربیت او است عملی ست از اعمال
او پس ثواب جمیع امت داخل نامه اعمال او است زیاده از اعمال ذات خود من غیر ان ینقص من اجورهم
شیئا قال علیه الصلوة والسلام من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها من غیر ان ینقص
من اجورهم شیئا چون اصحاب پیغمبر صلعم را نسبتی و بمنزله افضلیت بیست آورده ازین بیان افضلیت صحابه
بر غیر ایشان و فضیلت بعض اصحاب بر بعضی و افضلیت شیخین بر جمیع اصحاب میتوان دریافت با آنکه اصحاب
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم هم بر سایر ناس افضلیت بسبب چند چیز است یکی آنکه بر طینت خوب آفریده شده
اند که خیر القرون گشتند و باین پاکی طینت اشاره است بحدیث ان الله اختارنی واختار لی اصحابا و
اختار لی منهم اصهارا و انصارا دوم آنکه صحابه در رنگ اعضاء و جوارح پیغمبر صلی الله علیه وسلم گشتند برای
ترویج دین و هدایت خلق بسوی رب العالمین پس گویا شریک دولت رسالت اند قوله تعالی هو الذی
ایدک بنصره وبالمؤمنین و قوله تعالی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین تمام این جا اند سیوم
بسبب اخذ فیوض از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلا واسطه و تاثیر صحبت سراسر برکت او تزکیه قلب و تصفیه نفس
و عناصر در رنگ پیغمبر برآمدند پس مثل او امام خلائق گشتند لهذا فرمود صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم و بهمین سبب که در صلاح باطن در رنگ پیغمبر برآمدند در حدیث صحیح وارد شده لو ان
احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه چهارم آنکه چون ایشان واسطه اند میان پیغمبر
و میان امت و دیگر اکثر ایمان و اعمال بواسطه ایشان رسیده پس اعمال تمام امت داخل نامه اعمال اصحاب است
من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا و ثواب اعمال ذات خود که انفاق و تشیید بهتر از مثل احد ذهب است علاوه
و چون سبب افضلیت صحابه بر غیر صحابه نسبتی بود که تفاوت در مراتب فضیلت اصحاب بعضی بر بعضی نیز زیاده از آن است
که در عرش و فرش گفته شود و آن چند وجه است یکی من حیث الخلقة والجبلة که اشاره بآن است که الناس

معادن کمعادن الذهب والفضة خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا در دین
تفاوت در مرتبه تاثیر و هم در مرتبه تاثیر ظاهر میشود و بشرط اجتماع اسباب و شرائط و کمال عقل و فراست که غالبا
مطابق وحی افتد چنانچه در فاروق بود و سلامت طبع در قبول کلمه حق بلا تردد و توقف و بلا طلب معجزه چنانچه در صدیق
بود راجع باینجهت فضیلت است دوم کثرت صحبت با پیغمبر صلی الله علیه السلام که موجب صبغ و انصباغ باطن است
و حصول صحبت باعث فضیلت اصحاب است بر غیر آنها سیوم صرف همت بر نصرت دین و تائید سید المرسلین
تا شامل اعضا و جوارح پیغمبر گردد چهارم اجتماع اسباب و شرائط تائید الهی که نصرت و ترویج دین بر دست او از قوة
بفعل میاید نمی بینی که در فتح قلعه خیبر اکثری از اصحاب همت صرف کردند و جهد بلیغ بکار بردند اما مقدر چنان
بود که آن فتح بدست حیدر کرار بظهور آید درین صورت هر یک ثواب صرف همت و جهد خود یافتند اما ثواب حقیقت
فتح در نامه اعمال حیدر نوشته شده والله یختص بفضله من یشاء دیگر باید دانست که در نصرت دین و تائید سید المرسلین
اصحاب رسول الله صلعم بر چند قسم گشتند بعضی را این دولت میسر شد که در اول بعثت ایمان آورده بقدر حوصله
خود در نصرت دین صرف همت کرده و آنچه مقدر بود کار از دست او بر آمده و باز پیش از هجرت یا بعد هجرت در غزوه
یا احیانا تا مدت آن وفات یافتند یا شهید شدند بقدر عمل خود ثواب یافتند و بعضی را این دولت میسر نشده بلکه در آخر
ایام رسالت پیش از فتح مکه یا بعد فتح مکه بشرف اسلام مشرف شدند و بحضور پیغمبر و بعد رحلت پیغمبر آنچه مقدر بود کار
از دست آنها بر آمده اینها هم بقدر عمل خود ثواب یافتند لیکن فریق اول ازین فریق ثانی افضل است که در حالت
ضعف اسلام تائید و مناصره افضل و اشرف است از حالت قوت بلکه اعمال لاحقین هم داخل نامه اعمال سابقین است
چه اینها بعد قوت اسلام اسلام آورند قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک
اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا شاهد این مقال است باز تفاضل صحابه از شهود در مشاهده
و مغازی مثل غزوه بدر و احد و خندق و خیبر و بیعت رضوان و حنین و جیش عسرة و امثال آن که فضائل هر یک
ازان مشاهد را کلام رسول الله ناطق است باید فهمید باز یک خوبی بر دین آمده که هنوز جزیره عرب هم از کفار
بکلی پاک نشده بود و شیوع اسلام بادشاهان فارس در روم و شام را بر غضب آورده بود که وفات
سید المرسلین پیش آمده و قبائل عرب مرتد شدند اگر دران وقت تائید الهی دستگیری اصحاب نکردی

در هم بر هم می خورد که مسلمانان مقابله بر قتل کسری و قیصر جنبیدن نمودند در آن وقت این دولت هر کس را
که حق تعالی نصیب کرد بر تایید دین اسلام قیام نمود و آنچه مقصد ربود کار ربود دست او بر آمد تا که اسلام در عرب و عجم
شایع شد و محتاج حمایت او نماند و بعضی صحاب را حق تعالی چنان فضیلت داد که جامع این سه قسم
مناصره و تایید گشتند چنانچه خلفاء راشدین که هم مال اسلام مناصره کردند و در توسط در همه معارک و مغازی
حاضر شدند و هم بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچنان کردند که مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی
پس بعضی از اصحاب فقرا بودند که عبادت مالی آنها را میسر نشده و بعضی را عبادت مالی میسر شده
عبادت بدنی کمتر میسر شده و کسی که عبادت بدنی کرده بعضی زهاد بودند و عابدین و ساجدین مستضعفین
فی الارض و بعضی مجاهدین فی سبیل الله و علماء هر سه فریق قراء و محدثین و فقهاء از همه بهتر اند
لقوله علیه السلام فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم و قوله صلی الله علیه وسلم العلماء
ورثة الانبیاء فان الانبیاء ما ورثوا دینارا و لا درهما و انما ورثوا العلم و فرمود انما بعثت
معلما و بعضی از اصحاب را باینهمه اصناف عبادات سر فلک بسایند چنانچه خلفاء راشدین که هم عبادت
مالی چنانچه باید کردند و هم زهد و عبادت بدنی و هم رای و مشورة و هم شمشیر زدن و جهاد فی سبیل الله
و هم روایة قرآن و حدیث و فقه چنانچه مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی پس ترا باید دانست که خلفاء راشدین
از جمیع اصحاب افضل گشتند بجهة اینهمه چیزها که مذکور کردیم و تفصیل آن مذکور کرده شود ان شاء الله
و بجهة آنکه در حیات آنحضرت خلفاء اربعه خصوصا شیخین بسبب قوة رای و کثرت حقوق بر اسلام و مسلمین
معتبر و صاحب جاه بودند چنان در ناس شهره و وزیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند و بعد وفات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم منصب خلافت یافتند و چون خلیفه در وقت خلافت خود امیر مسلمانان و مطاع
میباشد و دیگر موافق فرمان او میروند و موافق اشاره او کار می کنند و تا نبید او پیش میبرند
از جهة اعمال حسنه بسان چون امر آنها صادر می شد و خلفاء مرجع آنها می شد و اعمال ذات آنها
فلا و از جهة خلفاء اربعه از دیگر اصحاب افضل گشتند لکن فضیلت شیخین بر ختنین در باب تقویت
اسلام هر چند ختنین نیز کمک شیخین بودند اما در آن وقت علی رضی الله عنه صغیر بود و مناصرة

از اطفال نسبت بر حال کمتر می آید و مال نداشت که در راه خدا صرف کند و ابوبکر مال بسیار داشت
و همه در راه خدا خرج کرده و از جان و مال مناصره نموده و ظهور اسلام و قوة دین از ان روز شده
که عمر اسلام آورده و از عثمان رضی الله عنه مثل عمر مروی گشته و اسلام عثمان هم گویا یک حسنه از حسنات
ابی بکر است که ابوبکر عثمان را بشرف اسلام رسانیده پس مدد اسلام شیخین بسبقت بردند و در اواسط ایام
از علی و عثمان کارهای عمده بظهور آمده از دست علی رضی الله عنه شمشیر زنیها و از دست عثمان تجهیز جیش عسرت
و مانند آن عبادات مالی و از حال اواسط پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از حال شیخین خبر داد و انه لا غنی بی
عنهما انهما منی بمنزلة الراس من الجسد و چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچ کار بدون مشوره
ایشان نمیکرد پس گویا در ثواب هر کار ایشان شریک بودند لا غیر و لهذا وزارت وزرا نها منحصر گشت و در موت
زیادت حتی اهلک او رضا ابوبکر و عمر و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول نگاه داشت
اسلام و قتال با اهل رده و کفار از صدیق آمده و باز چون عمر را خلیفه کرد انما حسنات عمر کحسنة
واحدة من حسنات ابی بکر که در حدیث آمده است صادق آمده و عمر رضی الله عنه در خلافت
آنچه نشر علوم و ترویج دین و فتح بلاد کرده مکرر گذشته ان شاء الله تعالی و بعد عمر رضی الله عنه تا بر شش سنه و
تا شش سال خلافة عثمان بر نهج مستقیم شده و بلاد مفتوح گشتند و اینهمه گویا داخل اعمال فاروق است
بعد از ان چون حلم و حیاء عثمان زیاده از حد بود و ایشان نظر بصله رحم کردند و در اجتهاد هم در
ماندند بزور تقدیر مروان و دیگر بنی امیه کار خلافت را از نسق شیخین برانداختند و نوبت تا انکار سید
عثمان شهید شد و چون نوبت خلافة بامیر المؤمنین علی رسیده اگر زمانه فرصت میداد البته آن در پایه
حاضر بود لیکن متعذر شیان بود که در ایام خلافت ایشان قتال اهل اسلام در میان ماند و جهاد و
ترویج دین و نشر علوم بکلی موقوف ماند درین امر علی رضی الله عنه معذور بودند و تقصیری
ندارند لیکن باز دست شیخین آنچه از قوت بفعل آمده از دست ایشان نیامده پس شیخین در هر
سه حال اول و اوسط و آخر گوی مسابقت بردند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم چنانچه علی رضی الله عنه خود فرموده بجعل الله تعالی الخطاب حیث احب

اینهمه مراتب و مواد فضیلت بین الاصحاب و بین الخلفا که مذکور کردیم هر که خدمت علم صحبت کرده باشد
بر وی مخفی نیست کالشمس فی رابعة النهار اکنون آثار جمیله هر یک از خلفاء اربعه ذکر میکنیم که تصدیق
این کلام ظاهر شود **مآثر جمیله ابو بکر الصدیق** اول کسی که از مردان احرار اسلام آورده ابو بکر
بود قول اکثر علما همین است و بعضی گویند اول کسیکه اسلام آورده علی بود لیکن علی از خوف ابی طالب
اسلام را مخفی میکرد و ابو بکر هر وقت که اسلام آورد اظهار اسلام کرد و مسجد متصل بخانه خود بنا کرد اول
قول جمهور است و ثانی قول محمد بن کعب قرطبی و پدر و مادر و پسران و دختران و نبیره او ابو عتیق و نواسه
او عبد الله بن زبیر همه اصحاب بودند مگر محمد بن ابی بکر و در جاهلیه مردی رئیس از رؤسای قریش بود مردم
از وی محابا میکردند و از پاکی طینت و کمال عقل بت را سجده نکرد و چنانچه بالا گذشت و در جاهلیه او و
عثمان خمر را حرام کردند نخوردند و این همه دلیل طینت پاکی اوست و چون اسلام آورده اسلام خود ظاهر کرده
و مردم را بسوی دین خدا دعوت می کرد پس بدعوت او عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و عبد الرحمن
بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه که هر یک در قبیله خود رئیس بود اسلام آورده گویا کسر شوکت قریش
از سبب اسلام ایشان شده و دین را تائید عظیم از دست ابی بکر شده و روزیکه ابو بکر اسلام آورده کثیر المال
بود چهل هزار درهم داشت همه را در راه خدا و رسول خدا صرف کرده و چون قریش ایذای آنحضرت صلعم
برخاستند جان خود را وقایه جان آنحضرت ساخته چنانچه بخاری روایت کرده که عقبه بن معیط پیغمبر خدا را در نماز
دید چادر در گلوی مبارک انداخته مخنوق کرده ابو بکر آمده و او را دفع کرد و گفت اتقتلون رجلا ان
یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات و ابو عمر در استیعاب آورده که مشرکان در مسجد حرام نشسته و ذکر
پیغمبر خدا و گفتن او بدی و دشنام بتان میکردند ناگاه رسول علیه السلام آمد اینهمه بسوی آنحضرت برخاستند
و گفتند تو میگوئی در حق ما چنین و چنین پیغمبر خدا بجز راستی نگفتی آنحضرت فرمود میگویم اینهمه کفار پیغمبر را
در گرفتند مردم با بی بکر خبر رسانیدند که دریاب صاحب خود را پس ابو بکر بمسجد در آمد و گفت ویلکم
اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم اینهمه پیغمبر را گذاشتند و ابو بکر
را گرفتند و بسیار زدند پس چون ابو بکر بخانه آمد بهر جا که از موی سر خود دست میبرد آن موی

همراه دست او نزد وی آمدند و ابوبکر گفت تبارکت یا ذا الجلال والاکرام عرضنا ابوبکر
قربت و تنهائی از جان و مال خود آنقدر خدمت آنحضرت کرد که آنحضرت فرمود ما نفعنی مال احد
ما نفعنی مال ابی بکر رواه ابو عمر و فرمود ان من امن الناس علی فی ماله وصحبته ابوبکر اخرجاه
و فرمود ما لاحد عندنا ید الا وقد کافیناه ما خلا ابی بکر فان له عندنا یدا یکافیه الله بها یوم القیامة
و ما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر اخرجه الترمذی و از اول اسلام تا وفات آنحضرت صلعم
ابوبکر گاهی از پیغمبر خدا جدا نشده نه در سفر و نه در حضر مگر گاهی که پیغمبر خدا او را برای حج یا غزوه فرستاد
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا در مکه بود هر روز صبح و شام بخانه ابوبکر می آمد و در همه مغازی و مشاهد یار و
مددگار پیغمبر مانده و در روز احد و روز حنین که لشکر اسلام گریخته بود او نگریخته و ثابت قدم مانده و هرچه پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر بلا توقف آنرا قبول کرده و ایمان آورده چنانچه در اول دعوی نبوة بی طلب
معجزه ایمان آورده و از استماع قصه معراج مطلق استبعاد نکرده و لهذا رسول صلعم فرمود دعوا لی
صاحبی فانکم قلتم کذبت وقال صدقت و لهذا نام او صدیق شد این دلیل پاک طینتی و بلند فطرتی او است
کو باطن او نمونه ما کذب الفواد ما رای است و با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هجرت کرده و زن و فرزند
خود را در مکه گذاشته و ثانی اثنین اذ هما فی الغار شده و در غزوه بدر پیغمبر خدا در عریش بود او تنها
متصل بعریش نگاهبانی کرده چنانچه بالا گذشت و در جنگ بدر ابوبکر و میکائیل بر یمین آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بود و علی و اسرافیل بر یسار آنحضرت صلعم و تمام قرآن را یاد داشت و آنچه گفته اند مات ابوبکر
و لم یجمع القرآن کله پس این قول مدفوع است یا ماول است با آنکه مراد آنست که در مصحف تمام جمع نکرده
شده بود و بحضور او و در علم و فقاهت مرتبه داشت که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتوی می داد
و در روز احد چون ابوسفیان از احوال فوج آنحضرت تفحص کرد نام سه کس بتصریح بر زبان آورد گویا از
سه کس مذ بیه داشت ابن اسحق وغیره گفته اند لم یسال عن هذه الثلثة الا بعلمه و علم قومه ان قیام الاسلام بهم
گفت سه بار افی القوم محمد افی القوم ابن ابی قحافة افی القوم ابن الخطاب کسی جواب نداد ابو سفیان
گفت اینهمه کشته شدند عمر مالک النفس خود نشده و گفت کذبت یا عدو الله ابقی الله ما یخزیک رواه البخاری

فائده اگر گفته شود وقتیکه ابوسفیان پرسید افی القوم محمد الی آخره آنحضرت فرموده جواب ندهید
کذا فی البخاری ولهذا جواب ندادند پس عمر گفت کذبت یا عدو الله قد تشنیع جواب داد گویم آنحضرت
منع کرده بود از جواب اول را اذن داد سیوم ابو حاکم و احمد و طبرانی روایه کردند که عمر گفت یا رسول
الله الا اجیبه قال بلی در غزوه خندق یکجانب بدست صدیق دادند و الی الآن مسجد صدیق نزد
خندق موجود است و بمقتضای معنای الحبن در روز صلح حدیبیه چون بسبب خواب دخول مکه حالانکه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وعده دخول مکه و طواف بیت الله نموده بود مردم را شبهه پیش آمد و از صلح تنگ
دل شدند ابوبکر راست که پیش آمد و جواب ثانی گفت انه رسول الله ولیس یعصی ربه و هو ناصره انه
لم یقل لک ان تاتیه العام فانک اتیه و مطوف به و چون پیغمبر خدا فرمود که حق تعالی بنده خود را
در دنیا و آخرت اختیار داده مراد حضرت کسی نفهمید ابوبکر فهمید که مراد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و بگریست و در سریه بنی فزاره پیغمبر خدا صدیق را امیر ساخت در سال نهم از هجرت امیر حج کرد و در مرض
موت او را بامامت نماز فرمود و از امامت دیگری راضی نشد و بعد وفات رسول الله صلی الله علیه
وسلم غم و اندوه ابوبکر را آنقدر شد که دو سال و چند ماه زیست و لذت زندگی نیافت و روز بروز
لاغر و ناتوان می شد آخر بهمان غم مرد رواه الحاکم عن ابن عمر با اینهمه غم و اندوه استقامت از دست
نداد و خطبه خواند و مردم را تسلی نمود و جمیع صحابه او را افضل کس بعد رسول الله صلی الله علیه
وسلم دانستند و بوی بیعت کردند و در همان جا لشکر جیش اسامه نمود و برای قتال اهل رده قیام
کرد تا که مسیلمه کذاب و مرتدان کشته شدند یا اسلام آوردند حالانکه صحابه در اول توقف میکردند و در قتال
مصلحت میگفتند اثنا ازین فرمود آخر جمیع صحابه رای ابی بکر را صواب دیدند و چون بیشتر قراء
صحابه در جنگ یمامه کشته شدند ابوبکر مصلحت دید که قرآن را جمع نماید برای صواب ابی بکر صورت گرفت که اختلاف
دور شده و سد باب تحریف گشته باز ابی بکر لشکر برای جهاد بسوی عراق و شام فرستاد و اوائل
عراق و شام در خلافت او مفتوح شدند و از قوت تاثیر نفس او است که مردم در خلافت او چندان
اختلاف نکردند و از تائید الهی است که رحمن او که کبار صحابه یاران و مددگاران او گشتند چنانچه

ابو

ابو عبیده بن جراح صاحب شتر طلایه بود و بازاد امیر لشکر شام بود و عثمان بن عفان و زید بن ثابت کاتب او
بودند و عمر بن الخطاب نائب خلافت و قاضی او بود و خالد بن ولید امیر لشکر عراق بود و آخر مناقب او آنست
که وقت مردن عمر بن الخطاب را خلیفه ساخت و کسی را از اقربای خود خلافت نداد و چون مرد از دینار و درهم
هیچ ترکه نگذاشت و چون مرد در مدینه ماتم شد مثل ماتم رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی گریان و استرجاع گویان
آمد و گفت امروز خلافت نبوت منقطع شد و بسیار مدح و ستایش او کرد و گفت احسن الخلافة و حسن [illegible] الناس
و قمت بالامر لم یقم خلیفة نبی هفت حین و هن اصحابه و برزت حین استکانوا و قویت حین ضعفوا و لزمت منهاج
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان کنت خلیفة حقا کذا فی نهج البلاغة این قول علی رضی الله عنه که در نهج البلاغة آمده امامیه که انکار
نتوانند کرد که اصح کتب آنها است مصدق جمیع مآثر مذکوره است و چون این مآثر مذکوره دانستی آنستی که ابو بکر جامع جمیع جهات
افضلیت و کمال مشابهت نبوت است من حیث الرسالة کسی با وی برابری ندارد که پاکی طینت و کمال صفای باطن و قوت
فراست و کثرت صحبت بلکه دوام صحبت از اول تا آخر و صرف همت بر نصرت دین بر وجه اتم و اجتماع اسباب و شرایط نیابت
الهی آمدن تا بنیاد دین درست از قوت تشبیه [illegible] اسلام و توسط و آخر یعنی بعد وفات رسول و ظهور جمیع انواع عبادات
بدنی و مالی درست و کمال قراءة و علم و فقاهت نحو او را میسر شده دیگری را میسر نشده و لهذا شافعی گفته که مردم مضطر
شدند در خیار [illegible] کسی زیر آسمان بهتر از وی نیافتند از کمالات شریفه صدیق آنکه العجز عن درک الادراک ادراک و نیز
ذاق خالص حب الله شغله ذلک عن طلب الدنیا **مآثر جمیله عمر الفاروق** او اسلام آورد بعد سی و نه مرد یا
چهل یا چهل و پنج مرد در سال ششم از بعثت لیکن بحقیقت گویا اظهار اسلام همان بود که پیش از آن مسلمانان خفیه
جا بجا خود نماز میخواندند و نظر برین که پیش از اسلام عمر مردم کم کسی خفیه مسلمان شده بودند علی گفته صلیت قبل الناس بسبع سنین و بعد اسلام
عمر ترویج اسلام شروع شد و در یک سال آن شیوع بکمال رسید این هفت سال مراد علی است چون عمر اسلام آورد نماز علانیه خواندن گرفتند
پس این آیت نازل شد یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین و لهذا نام او فاروق شده طبرانی از ابن مسعود روایت کرده کان اسلام
عمر فتحا و کانت هجرته نصرا و امارته رحمة و لقد رأیتنا و ما نستطیع ان نصلی الی البیت حتی اسلم عمر فلما اسلم قاتلهم حتی
ترکونا فصلینا و بخاری از ابن مسعود روایت کرده ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر و ابن عساکر از علی مرتضی روایت کرده که کسی ندانیم که
هجرت کرده باشد مگر خفیه بجز عمر بن الخطاب هر گاه قصد هجرت کرد شمشیر در گردن انداخت و تیر و کمان گرفت نزد کعبه آمد اشراف قریش

آنجا حاضر بود هفت بار طواف بیت الله کرد و دوگانه نزد مقام ابراهیم ادا نمود پیشتر ز علم لغاره دو امام
واحد را گفت شاهت الوجوه یعنی خوار و زار شد ند ردا هر که خواهد که مادرش بگرید و فرزندش یتیم شود و
زنش بیوه گردد پس باید که برروی من بیاید در میدان کسی بروی او نکرد و پیش از هجرت کردن
پیغمبر علیه السلام بمدینه رسیده در بیست کس از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر بن الخطاب بسبق مشاهد با پیغمبر
علیه السلام حاضر شده و در روز احد و روز حنین بر قول صحیح ثابت قدم مانده و حق قتال ادا کرده و اورا صفاء
باطن و عقل سلیم آنقدر داده بود که اکثر از بیست جا قرآن موافق رای او نازل شده ابن مردویه از مجاهد
روایة کرده که آنچه عمر بعقل میگفت قرآن موافق آن نازل میشد و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایة کرده و اگر
علم عمر در یک پله میزان کرده شود و علم جمیع قبایل عرب در پله دیگر علم عمر راجح آید و صحابه چنان اعتقاد
میکردند که عمر نه عشر علم گرفته و در اساری بدر عمر مشورت بقتل داد و پیغمبر علیه السلام موافق مشورت صدیق فدیه
گرفت عتاب نازل شد لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم فیه عذاب عظیم آنحضرت صلعم
فرمود اگر عذاب می آمد نجات نمی یافت مگر عمر و بجهت کمال ذکا و بلند فطرتی و پاک طینت عمر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرموده لقد کان فیما قبلکم محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر و علی
مرتضی فرموده ما کنا نبعد ان السکینة تنطق علی لسان عمر و رسول علیه السلام فرموده ان الله جعل
الحق علی لسان عمر و قلبه و از کمال تایید و حفظ الهی است که پیغمبر علیه السلام در حق او فرمود که شیطان
میگریزد از سایه عمر و چون پیغمبر علیه السلام وفات یافت از کمال عشق و محبت حواس او بر باخت چون ابوبکر
تعالی منو ببهوش آمد و سعی بلیغ در خلافت صدیق کرد و در ایام خلافت صدیق نایب و مشیر و قاضی او بود و در
تالیف قرآن شریک صدیق شد لیکن اتمام این حسنه بعثمان میسر گشت و چون نوبت خلافت بوی رسید این امر
جلیل القدر را بر نهجی سرانجام داد که زمانه مثل آن یاد ندارد مگر آنکه از انبیا یا صدیق اکبر و هم باعتبار
ترویج علوم شریعت و هم باعتبار فتح بلاد و نشر ملت اما باعتبار ترویج دین و شریعت نسبت ترتیب
اول از کتاب و سنت و اجماع و قیاس وی آورد و با وجودیکه در علم مرتبه داشت که فقهای صحابه ابن مسعود
و مانند آن بودن او حالا زمان خود شهادت میدادند معهذا هر قضیه از قضایا و هر مسئله از مسایل

گویش میاید چنانچه صحابه را جمع میکرد و مشاوره می نمود و در آن مشاورت و مناظره اختلاف از میان دور
میشد اکثر مسائل اجماعیه بسعی فاروق مجمع علیه گشته و در هر مسئله که در خلافت فاروق خلاف باقی ماند
تا قیامت خلاف در آن باقیست الا ما شاء الله و در هر شهری مقری و محدثی فرستاد تا مردم را
کتاب و سنت آموزند و در استیعاب از حسن بصری آورده که عبد الله بن مغفل یکی از ده کس بود که عمر آنها
را برای آموختن فقه مردم بسوی بصره فرستاده بود و دارمی از ابی موسی روایت کرده که چون ابو موسی
بصره آمد گفت که مرا عمر فرستاده است بسوی شما که شما را کتاب خدا و سنت پیغمبر بیاموزم خود در خطبهای
خود مسائل دین می آموخت چنانچه حدیث انما الاعمال بالنیات که بنا تمام دین است و صد کس از عمر
روایت کردند که در خطبه گفته بود و نیز در خطبها مردم را به علما نشان میداد چنانچه در یک خطبه فرمود
هر که خواهد از قرآن سوال کند باید که نزد ابی ابن کعب رود و هر که خواهد از حلال و حرام سوال کند پس پیش
معاذ بن جبل رود و هر که از مسائل فرائض تحقیق کند نزد زید بن ثابت رود و هر که خواهد از مال سوال کند
پس نزد من آید که من خزینه دارم رواه الحاکم و دارمی روایت کرده که عمر گفت قیدوا العلم بالکتاب
گویا بتصنیف کتب دین ارشاد فرموده و امرا و حکام را بخبر علما و فقهائی فرستاده و در امر معروف و نهی منکر
همت مصروف میداشت دارمی از تمیم داری روایت کرده که گفت که مردم در زمان عمر در تطاول
بنا شروع کردند عمر از آن منع کرد و فرمود یا معشر العرب الارض الارض انه لا اسلام الا بجماعة ولا جماعة الا
بامارة ولا امارة الا بطاعة فمن سوده قومه على الفقه كان حيوة له ولهم ومن سوده قومه
على غير فقه كان هلاكا له ولهم و کتب و خطوط که شیخین با امرا می نوشتند اکثر در آن امر معروف و نهی منکر
و حفظ حدود و نماز و ذکر مقادیر زکوة و غیره مسائل شرعیه می بود چنانچه مقادیر زکوة را کتابهای ابو بکر
دستاویز است اگر شرح آنها لذکر کرده شود بسیار طول میخواهد شیخ ولی الله قدس سره روایة مسائل
هر باب از عبادات و معاملات فقه از عمر بن الخطاب نوشته برای خود کتابی شده است اما آنچه بابت
فتح بلاد تعلق دارد پس اظهر من الشمس و بیرون از چه حد است در عرب پادشاهی و فوج کشی نبود و رسوم
سپاهیان نمیدانستند و مقابله کسری و قیصر در خیال شان نمی گذشت فاروق مردم را صنعت

سپاهیان آنوقت و لشکرها ساخت و هیبتی که در دل شاهان بوده هر گرد و کسری و قیصر را برانداخت
بعد از آن از خلفا جهاد کردند و فتح بلاد نمودند بر اساس عمر بنا نهادند پس عمر بر تراب آن همه
در فضل عثمان عمر است سیوطی گفته که عمر اول تاریخ از هجرة نوشته و اول بیت المال مقرر کرده
و دفتر نوشته و دیوان اهل لشکر مقرر کرده و اول طعام از مصر به مدینه آورده و در باقی حد و تعزیر بوده
اختر کرده و اول کسی است که بر هجو عتاب کرده وکذا وکذا انتهی و درشتی و نرمی هیچ یکی بهم استعمال کرد
که شاید لقمان این قسم کرده باشد چنانچه عثمان بن عفان گفته هل استطیع ان اکون مثل لقمان
الحکیم و علی مرتضی گفته لدرة عمر اهیب من سیفکم و از قوة نفس موثره اوست که مثل این پیغمبر
در خلافت او کسی از حکم او سر نپیچیده و دو کس در خلافت او خلاف کرده و کسری و قیصر را بهم زده که فتح
تمام عالم بر دست او شده هرمزان بادشاه اهواز بر دست عمر مسلمان شد عمر از وی ملحمت جهاد العالم
عالم پرسید هرمزان گفت تمام عالم مثل یک مرغ است سرش عراق است ملک کسری و دو بازوی از فارس
و دوم است و یکی بازوی او ترکستان و دیگر مغرب و فرنگستان سر اگر بشکنی تمام مرغ می میرد و اگر بشکستن
یک بازو و پا مرغ را بکیا پای مرغ تمام نمیشود بنابران عمر جهاد با کسری در پیش کرد آخر عراق و شام بر دست
اعراب عمر مفتوح گشتند غرضکه هزار و سی و شش شهر با توابع و لواحق آن در خلافت عمر مفتوح گشت دمشق
و بعلبک و حمص انطاکیه و اهواز و موصل و طرسوس و تستر و مصر و آذربیجان و نهاوند و دینور و همدان و طرابلس
و جرجان و حلب و اصفهان و کوفه و مانند آن و چهار هزار مسجد ساخته شد و چهار هزار کنیسه خراب شد و یکهزار
و نهصد منبر برای خطبه نهاده شد و سواد عراق را پیمود و جزیه و خراج نهاد و عطایا بالنظر بر نصف اهل
و سوابق بهر یک میداد و قرابت پیغمبر صلی الله علیه و سلم منظور میداشت نه قرابت خود و خود را در بیت المال
بمنزله یکی از مسلمانان میداشت و او را اختصاص نمیکرد که بهترین مردم اعوان را نصب بودند مثل کاتب او
عبدالرحمن بن خلف خزاعی و زید بن ثابت بودند و داروغه بیت المال زید بن ارقم و در آخر عمر چون از حج
فارغ شد در میدان مکه فرود آمد و چادر خود بر زمین انداخته پشت بر زمین نهاد و دست بسوی آسمان
برداشت و گفت اللهم کبرت سنی و ضعفت قوتی و انتشر رعیتی فاقبضنی الیک غیر

مضیع ولا مفرط پس آخر ذی‌حجه در مدینه آمد و خطبه خواند و گفت ایها الناس قد سننت لکم السنن وفرضت
لکم الفرائض وترکتکم علی الواضحة الا ان تضلوا بالناس یمینا وشمالا وضرب باحدی یدیه
علی الاخری و پیش از تمامه ذی‌حجه شهید شد روا ه مالک عن سعید بن المسیب و احمد از معدان بن ابی طلحه
روایت کرده که عمر خطبه روز جمعه خواند و در ان خطبه ذکر پیغمبر و ابوبکر کرد و ذکر موت خود کرد و بخلافت
را شوری میان شش کس که رسول صلی الله علیه وسلم تا وفات از ایشان راضی ماند فرمود و پس گفت انی قد
علمت ان قوما سیطعنون فی هذا الامر انا ضربتهم بیدی هذه علی الاسلام فان فعلوا فاولئک
اعداء الله الکفرة الضلال و ذکر کلاله کرد و پس گفت اللهم انی اشهدک علی امراء الامصار فانما
بعثتهم لیعلموا الناس دینهم وسنة نبیهم صلی الله علیه وسلم ویقسموا فیهم فیئهم ویعدلوا علیهم
ویرفعوا الی ما اشکل علیهم من امرهم چهارشنبه بست وششم ذی‌حجه از دست ابولؤلؤ که غلام مجوسی بود
مغیرة بن شعبه را شهید شد یعنی زخمی گشت و بعد سه روز مرد و روز یکشنبه غره محرم در جوار پیغمبر صلعم مدفون
شد از کلمات شریفه اوست ایاکم ومواخاة الاحمق فانه ربما اراد ان ینفعک فیضرک
و نزد وفات وبعد زخمی شدن او ابن عباس گفت ابشر بالجنة یا امیر المؤمنین اسلمت حین
کفر الناس وجاهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حین خذله الناس وقبض رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو عنک راض ولم یختلف فی خلافتک اثنان وقتلت شهیدا
و بعد وفات علی مرتضی از اعمال او غبطه کرد و گفت ما من الناس احد احب الی
ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی چون اشبه از عمر در السنتی و آسنتی کر بعد
ابی بکر رضی الله عنه کسی در مناصرة دین و مشابهت سید المرسلین در پاکی طینت
و کمال عقل و علم و ظهور تائید دین از قوة بفعل پیوست او و غیره اوصاف که موجب
بودن شخص جارحه پیغمبر و مشابهه پیغمبر من حیث الرسالة ثابت شد مثل عمر نیست
وافضل الناس بعد شیخین عثمان بن عفان است پس علی بن ابی طالب
و سفیان ثوری گفته که علی ابن ابی طالب از عثمان افضل است و وجهش آن است

که مناقب بنی رضی الله عنهم اکثر احادیث مروی گشته چنانچه احمد و نسائی و غیرهما گفته اند که وارد شده
در حق کسی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم از احادیث جید الاسناد آنچه در حق علی مروی گشته و سببش
آنست که حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که سببش آن بود که در زمان خلافت علی اختلاف بسیار شد جماعتی بروی
خروج و بغی کردند و محاربه نمودند و تنقیص وی کردند او برسر منابر گفتند و فرقه خوارج برآمد که وی را تکفیر نمودند
و تکفیر وی بسیار کردند لهذا اهل سنت برای ابطال مذهب خوارج و الزام بنی امیه و اتباع عثمان در نشر مناقب
علی رضی الله عنه کوشش بلیغ نمودند و در حقیقت در حق هر یک از خلفاء راشدین احادیث مناقب برابر مروی
گشته و اعتبار کثرت احادیث مناقب را نیست بلکه افضلیت را احادیثی که بر آن نص اند دلالة کنند مبادا و نظر
بر آنکه افضلیت بنا بر کثرت ثواب است عند الله و این از عقل نتوان دریافت و احادیث در مناقب هر یک وارد است
و از اختصاص علی بعض صفات کمال مثل عثمان چون حلم و حیا و بعضی ببعضی چون ذکاء ذهن و علم رجحان او
فضل کلی ثابت نمیشود ابو حنیفه در افضلیت ختنین توقف نموده و مالک نیز در قول اول توقف
میکرد لیکن شافعی و احمد بن حنبل و مالک در روایتی و ابو الحسن اشعری و جمهور اهل سنت برآنند که عثمان افضل است از
علی وحجة ایشان سنت و اجماع است اما السنة فقوله صلی الله علیه وسلم رایت قبیل الفجر کانی اعطیت
المقالید و الموازین اما المقالید فهذه المفاتیح و اما الموازین فهذه التی تزنون بها
و وضعت فی کفة و وضعت امتی فی کفة فرجحت بهم ثم جیئ بابی بکر فوضع فی کفة
و وضعت امتی فی کفة فرجح بهم ثم جیئ بعمر فوضع فی کفة و وضعت امتی فی کفة فرجح بهم ثم جیئ
بعثمان فوضع فی کفة و وضعت امتی فی کفة فرجح بهم ثم رفعت الموازین رواه احمد و الطبرانی
عن ابن عمر و رواه احمد و ابن قانع و ابن منده عن اعرابی یقال له ابجر المحاربی و رواه ابن عدی عن ابن
عباس عن ابن عمر و ابی امامة الباهلی نحوه و الطبرانی عن معاذ بن جبل نحوه و ابن ماجه بن شریک
مثله این حدیث هر چند بعض طرق آن حسان اند و بعضی ضعاف لیکن طرق کثیره وارد حکم کرده مشهور
بسبب آن و نیز در احادیث دال بر خلافت غیر آن هر جا که ذکر عثمان و علی مجتمع آمده عثمان را بر علی مقدم
ذکر کرده شده چنانچه فرمود ارحم امتی بامتی ابو بکر و اشدهم فی امر الله عمر و اصدقهم حیاء

عثمان واتضاهم علی رواه ابو یعلی عن الحسن و نخستین بسیار اند اما استدلال با جماع بدو وجه است یکی حدیث
ابن عمر قال کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنخیر ابابکر ثم عمر ثم عثمان
ابن عفان اخرجه البخاری وفی روایة کنا فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم لا نعدل بابی بکر احدا
ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم وجه دوم آنکه عمر رضی الله عنه
خلافة را در شش کس شوری بگذاشت لیکن دو کس را یعنی عثمان وعلی را تخصیص صفتی کرد و این دو کس را گویا از جمله
شش کس انتخاب نمود لیکن استخلاف نفرمود چون از دفن عمر فارغ شدند هر شش کس یعنی عثمان وعلی وطلحه
وزبیر وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص برای مشورة جمع شدند زبیر گفت که حق خود بعلی گذاشتم
وسعد گفت که حق خود بعبد الرحمن گذاشتم وطلحه گفت که حق خود بعثمان گذاشتم پس عبد الرحمن بن عوف گفت
که من اراده خلافت ندارم از شما هر دو هر کسی که خواهد او را مقرر کنیم والله علیه والاسلام لینظرون افضلهم
فی نفسه یعنی خدا و اسلام بر وی عت که فی نفسه افضل بود برای خلافة اختیار کند علی وعثمان هر دو خاموش
ماندند پس عبد الرحمن بن عوف گفت این کار را بطور من گذارند والله علی ان لا الوا عن افضلکم یعنی قسم
خدا بر من عت که بدون ملاحظه افضل تقصیر نخواهم کرد هر دو این معنی را قبول نمودند و چون همه اصحاب این هر پنج
کس نصب خلافة باختیار عبد الرحمن گذاشتند عبد الرحمن سه شبانروز با اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
مشورة کرد چون روز چهارم شد آنهمه جماعه نزد منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع شدند عبد الرحمن هر که در مدینه بود
از مهاجرین وانصار همه را جمع کرد وهمه امرای لشکرها که در ان حج با عمر جمع شده بودند آنهمه را طلبید چون تمامی
جمع شدند عبد الرحمن نام خدا و کلمه شهادت ذکر کرد و گفت اما بعد ای علی دیدم در حال مردم یعنی از صحابه مشورة
نمودم ایشان را ندیدم که برابر عثمان کسی را دانسته باشند یعنی عثمان را از همه افضل میدانند پس تو بر نفس خود
ناخوشی نیاری پس دست عثمان بگرفت وبیعت کرد و گفت بیعت میکنم ترا بر سنت خدا و سنت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم وسنت خلیفه هر دو پس عبد الرحمن بیعت کرد پس علی پس سایر مردم از مهاجرین وانصار وامرای اجناد وجمیع
مسلمانان بیعت کردند سیوطی گفته که عبد الرحمن بن عوف در مشورة اول با عثمان خلوت کرد و گفت که اگر با تو بیعت
نکنم مشورة ده مرا با که بیعت کنم عثمان گفت با علی باز با علی گفت که اگر با تو بیعت نکنم با که بیعت کنم مشورة ده گفت علی

گفت علی با عثمان پیشتر از سعد مشوره پرسید سعد هم گفت عثمان را بیعت کن پس عبد الرحمن با اعیان
صحابه مشاوره نمود رای اکثر شان بر عثمان قرار یافت پس بعد اینهمه مشاوره سه شبانه روزی چون
عبد الرحمن این سخن بحضور جمیع مهاجرین و انصار گفت لم ارهم یعدلون بعثمان کسی در ان انکار
نکرد و قدح ننمود این صریح است بر اجماع بر افضلیت عثمان بر علی اگر کسی گوید که علی رضی الله عنه در
افضلیت عثمان بر خود مناقشه کرد و گفت انشدکم بالله هل احد فیکم آخا رسول الله صلی الله
علیه وسلم بینه وبینه اذ آخا بین المسلمین غیری قالوا لا پس اجماع بر افضلیت عثمان منعقد نشد
جواب فی الواقع علی رضی الله عنه مناقشه کرده در افضلیت خود بر عثمان استدلال بقصه مواخاة نمود
اما چون این استدلال ضعیف بود زیرا که مواخاة در اصحاب بنا بر سهولت رفق و تعهد بوده نه بر تفاوت
در فضائل و علم و مانند آن و لهذا در یک مواخاة بعضی انصار را با قریش داخاة داده و در یک مواخاة
بعضی موالی را با صریح عرب و فاضل را با مفضول چنانچه از تفحص دفتر مواخاة از سیرة ابن اسحق معلوم میشود
زیرا که بسا است که دو کس از موالی و عرب باهم موافق مزاج باشند و دو کس از عرب و دو همسایه متشابهین
در فضل باهم ارفق باشند از نظیرین در فضل که خانهای شان متباعد باشند پس مواخات دلیل افضلیت
نیست و لهذا جماعه صحابه با وجود اقرار مواخاة علی عثمان را بر علی ترجیح دادند و علی از رای خود رجوع
نمود و رای دیگر اصحاب مقرر داشت و بیعت کرد پس بر افضلیت عثمان البته اجماع منعقد شد و قول
علماء اهل سنت و فضلهم علی ترتیب خلافتهم ثابت گشت و تبرا از ترتیب خلافت در ترتیب افضلیت نا ثابت
میتوانیم کرد باین وجه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من استعمل رجلا من عصابة وفی تلک العصابة
من هو ارضی لله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان المؤمنین اخرجه الحاکم من حدیث
ابن عباس نیز رسول خدا صلعم فرمود من ولی من امر المسلمین شیئا فامر علیهم محاباة فعلیه
لعنة الله لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا حتی یدخله جهنم اخرجه الحاکم من حدیث
ابی بکر الصدیق از این احادیث معلوم می شود که اگر مفضول را با وجود فاضل خلیفه کنند گو خلافت
او صحیح مانند چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت است لیکن خلیفه کننده آثم باشد و خائن و بحکم لا تجتمع امتی

علی الخلافة اجماع اهل السنة بر منقبته محال است پس ترتیب خلافت که باجماع ثابت شده دلیل ترتیب افضلیت است کما لا یخفی واگر برای اسکات روافض دلیل الزامی عقد کنیم گوئیم که خلافت خلفاء ثلثه از قول علی رضی الله عنه که امامیه در کتب خود روایت کرده اند ثابت شده چنانچه رضی در نهج البلاغة آورده که امیر المؤمنین در کتب خود بمعاویه نوشته اما بعد فان بیعتی یا معاویة لزمتك وانت بالشام لانه بایعنی القوم الذی بایعوا ابا بکر وعمر وعثمان وعلی ما بایعوهم فلم یکن للشاهد ان یختار الحدیث وقد مر من قبل وچون خلافت آنها پیش از علی رضی الله عنه ثابت شد پس بنا بر قاعده مسلمه امامیه که امامت مفضول با وجود فاضل صحیح نیست ونه امامت مساوی بلکه امام را افضل بودن واجبست افضلیت خلفاء ثلثه بر علی رضی الله عنه ثابت می شود وهو المقصود **سوال** اگر خلافت دلیل افضلیت باشد لازم آید که معاویه از حسن وحسین وعبد الله بن عمر وعبد الله بن زبیر باشد آن افضل باشند حالانکه نه چنین است **جواب** بحکم الخلافة ثلثون سنة تم یکون ملك عضوض خلافت نبوت بر حسن مجتبی تمام شد وبر افضلیت حسن مجتبی بر اهل زمان خود دلالت دارد نه بر افضلیت کسانی که بعد حسن امیر شدند وجه فرق آنست که اگر اهل اجماع با وجود افضل دیگری را خلیفه گیرند آثم شوند واین در صورتیست که باختیار خود خلیفه گیرند ودر صورتیکه اندیشه فتنه باشد بالضرورة مردم را اطاعت اولی الامر واجبست وآثم نشوند لان الضرورات تبیح المحظورات وانعقاد اجماع بر خلافت معاویه برای دفع فتنه شده است نه باجتهاد علماء اهل حل وعقد خلافت باجتهاد علماء منحصر در مجلس است خلفاء اربعه وحسن چنانچه حسن بعد صلح معاویه خطبه خواند وگفت ان معاویة نازعنی حقا هو لی دونه فنظرت لصلاح الامة وقطع الفتنة وقد کنتم بایعتمونی علی ان تسالمون من سالمت وتحاربون من حاربت فرایت ان اسالم معاویة واضع الحرب بینی وبینه وقد بایعته ورایت ان حقن الدماء خیر من سفکها ولم ارد بذلك الا اصلاحکم وبقائکم وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین والله اعلم

وعلی افضلست از جمیع صحابه بعد خلفاء ثلثه چنانچه احادیث که بر مناقب و دلالت دارند بالا گذشته و عمر از جمیع
صحابه شش کس را از شوری کرد و کسی را انتخاب ننموده و همچنین عبد الرحمن بن عوف بجز عثمان و علی دیگری را اهل این
کار ندید و اکنون از جمیله حسنین میان نمائیم **مآثر جمیله عثمان ذی النورین** او از اول مردمان است
که اسلام آورده بعد ابی بکر و علی و زید بن حارثه بدعوة صدیق اکبر کما ذکره ابن اسحق و چون اسلام آورد عم او
حکم بن ابی العاص او را محکم بسته و اذیت داده که دین نو بگذار عثمان گفت والله لا ادعه ابدا ولا
افارقه چون حکم او را محکم دید بگذاشت و او با اهل خود رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم اول بحبشه هجرة
کرد و بعد به مدینه و در جمیع مشاهد با پیغمبر خدا حاضر بود مگر در غزوه بدر بسبب بیماری رقیه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
او را در مدینه گذاشت و او را حصه اهل بدر در اجر و غنیمه مقرر داشت ولهذا او را از بدریان میشمارند و در ایام غزوه
بدر سنه دو هجری رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات یافت بعد از ان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ام کلثوم دختر دوم بنکاح عثمان داد و در سنه نهم هجری ام کلثوم هم فوت شد و وقت بیعة رضوان عثمان
برسالت از طرف پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مکه رفته بود پیغمبر از طرف او بدست خود بیعه کرد و بجهة فرار او در جنگ
احد در حق او نازل شد ولقد عفی عنکم و خریدن و وقف کردن بیر رومه و تجهیز جیش عسرت و زیاده
کردن در مسجد و جمع قرآن و صبر بر بلا هنگام شهادت از مناقب علیه او ست و در انتشار اسلام و ترقیه مسلمانان
و روایه قرآن و حدیث و حیا و حلم و جود و سخا او النسیب الی فی بود و در خلافه او سواحل روم و بلاد ارمنیه و جمیع
افریقیه و جمیع خراسان و در طرف مشرق تا نواحی کابل و از جانب روم تا شهر قسطنطنیه مفتوح شد و از خشیه
او ست که چون قبر را میدید انقدر میگریست که لحیه مبارک او تر میشد و از فضائل او ست که رسول علیه السلام
در جماعتی بود از کبار مهاجرین پس فرمود لینهض کل رجل منهم الی کفوه پس نبی صلی الله
علیه وسلم بسوی عثمان ایستاده شد و او را در کنار گرفت و گفت انت ولیی فی الدنیا والآخرة و گفت
ای طلحه هر نبی را در جنت از امت او رفیقی باشد و رفیق من در جنت عثمان است و در آخر خلافت او چون مردمان
دخل یافت از شر او فتنه برخاست در ایام تشریق شهید شد و لفظ شهید از پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق او
مروی گشته چنانچه بالا گذشت **مآثر جمیله علی مرتضی** او اول کسی است که اسلام آورده

ودر وقت هجرت بر فراش آنحضرت صلعم خفته تا مردم گمان برند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم برانده است ودر وقت
مواخاة با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشرف مواخاة مشرف شده ودر جنگ بدر او وحمزه وعبیده با پهلوانان کفار
قریش مبارزه کردند وغالب آمدند هذان خصمان اختصموا فی ربهم در حق آنها نازل شد ودر روز احد در ثابتان
بود در معرکه ودر غزوه خندق عمرو بن عبدود پهلوان را کشت وقلعه خیبر بدست او مفتوح گشت ودر حق او پیغمبر علیه السلام
فرمود سابعث غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ودر مواطن بسیار حامل لوای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود ودر غزوه تبوک جانشین آنحضرت بود در مدینه ودر آن باب انت منی بمنزلة هارون
من موسی صادر شد ودر سال آخر حیوة رسول صلی الله علیه وسلم بحکومت یمن تعیین شد وقلعه بدست او مفتوح گشت
وچون جاریه از خمس تسری نمود ومردم قیل وقال کردند پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای او غیرت کرد ومردم
را از ایذاء او منع فرموده وفرمود هو منی وانا منه وبرای رفع ناخوشی مردم در غدیر خم خطبه فرمود وگفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ودر وقت مباهله در زمره اهلبیت
حاضر شد ودعای اللهم هؤلاء اهل بیتی فطهرهم تطهیرا داخل شد بلکه زمین تنها گشت ولا یحب
علیا منافق ولا یبغضه مؤمن در حق او وارد گشت ودر روایة قرآن از وی شد واز کثرت [illegible] ودر روایت
حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعلم او گواهی داده وفرمود انا مدینة العلم وعلی بابها وفرمود اقضاکم
علی وبسبب کثرة علم میگفت سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیة الا وانا اعلم ابلیل نزلت
ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل ودر سرعت انتقال ذهن در محاسبات دقیقه وتنبیه بر چند مسئله از کتاب
سنت وفقاهة تنصیب ام فی [illegible] ودر زهد واحتیاط بیت المال وتجوز در کل وشارب وملبس ومیل نکردن
بسوی قرابت خود در قسمت بیت المال فرود علیا النصیب اوشد ودلیل افضلیت وی است بر سائر صحابه بعد خلفاء ثلثه
قوله انی عبد الله واخو رسوله وانا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب صلیت قبل الناس
بسبع سنین وحذیفه در حق او گفته لا یبایع بعدکا الا اصغر وابتر واز مناقب او است که خوارج حرب با او
نقل کرده چنانچه باین اشاره در حدیث آمده وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقطعن العالذ
فقال له جبرئیل وعلی وابن ملجم از خوارج او را شهید کرده ودر حق قاتل علی عاقر ناقه صالح علیه السلام

اتقی الناس در حدیث آمده و احادیث در مناقب بیشمار است که گنجایش ایراد آن نیست والله تعالی
اعلم و جمیع صحابه یعنی هر یک از ایشان از غیر ایشان افضل اند بمقتضای کتاب و سنت و اجماع و معقول و آثار
مرویه از ائمه اما کتاب فقوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس و قوله تعالی امة وسطا لتکونوا
شهداء علی الناس و مثل این آیات که سابق ذکر یافته و اما سنت فقوله صلی الله علیه وسلم خیر القرون
قرنی و مانند آن و قوله صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و سابق مذکور شد
که بعضی احادیث امر باقتراف ایشان کرده اند و ملامت و اسم ایشان میکنند و قوله صلعم لو ان احدکم انفق مثل احد
ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه و امثال آن که بالا مذکور شده و اما اجماع پس فقها و محدثین هر چند
روایت بعض اصحاب را بر بعض من حیث الضبط و الفقاهة ترجیح میدهند اما من حیث العدالة در وجوب
حدایت و احتجاج بآن همه را برابر میدانند و بخاری و مسلم اصح کتب است نزد اهل سنت چنانچه از ابی بکر و علی
روایت می کنند هم چنین از معاویه و عمرو بن العاص نیز روایة میکنند و احادیث کسی را انکار نمی کنند
اما معقول پس بودن صحابه مثل حصار و جوارح آنحضرت و سبب شرف شوند بالواسطه از آنحضرت و واسطه
بین الرسول و الامة که موجبات تفضیل اند در همه ایشان موجود است اما آثار مرویه در کتب امامیه پس مثلا از
گذشت که امام ابی محمد حسن العسکری در تفسیر خود نوشته ان الله قال لموسی یا موسی اما علمت ان
فضل اصحاب محمد علی اصحاب جمیع المرسلین کفضل آل محمد علی آل جمیع المرسلین وان
آدم قال یحیی بمحمد و آله الطیبین و خیار اصحابه المنتجبین و مانند آن و بعضی صحابه از بعضی افضل
اند مصنف کتاب مذکور گفته اما جمهور اجماع اند بر ترتیب افضلیت دیگر صحابه بعد خلفا راشدین متفق گشته چنانچه بر ترتیب خلفا
راشدین متحقق گشته لهذا جمعی در افضلیت یکی بر دیگری حکم نمی کنند مگر باوصاف کلیه چنانچه میگویند که سابقین
بهتر اند از لاحقین و اصحاب بدر و احد و حدیبیه از غیر ایشان و مانند آن و بعد صحابه کرام در امت محمدی
سبب افضلیت دو چیز است علم و عمل علم بر دو قسم است یکی علم باطن یعنی علم باطنی که عبارت است
از دوام حضور و پاکی قلب از تعلق بغیر خدا و پاکی نفس از رزائل اخلاق و چون این علم بتاثیر
صحبت پیغمبر بصحابه و هم چنین از صحابه بتابعین و دیگر با واحد بعد واحد رسیده و تعلیم و تعلم زبانی

و تعلم زبانی را و این چنین عمل نیست امداد این علم را علم باطن می‌گویند دویم علم ظاهر که تعلیم و تعلم زبانی تعلق
دارد و از عقاید و فقه و تفسیر و حدیث و وجوه قرائت و تجوید و تیم چنین عمل بر دو قسم است یکی انواع ریاضات
و عبادات بدنی و مالی که اصحاب آنها را عباد و زهاد گویند دویم جهاد فی سبیل الله که اصحاب آنها را غازیان می‌گویند
و اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم این همه انواع علم و عمل مستجمع بودند گو بعضی در بعضی صفات اتم و اکمل آمدند
و بعضی در دیگر صفات و بعضی در همه اتم و اکمل بودند ما بعد صحابه اصحاب یک یک از اقسام علم و عمل جدا جدا
شدند و جدا جدا نام یافتند صوفیان و علما و زهاد و غازیان افضل این همه صوفیان اند که بسبب صفائی
قلب اخلاص ایشان رسانیده اند که بمنزله روح است جمیع اعمال را و سبب تزکیه نفس پاک از رذائل اخلاق شده
اند بعد علمای ظاهر پس زهاد و غازیان تفصیل هر یک ازان بسط بسیار میخواهد و چون در رساله رد مطاعن
صحابه ظاهر شده که منازعات و مشاجرات که در صحابه واقع شده بنا بر خطای اجتهادی واقع شده
و بکفر نمیرساند چنانچه امیر المؤمنین گفته انما اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه
من الزیغ والاعوجاج والشبهة والتاویل کذا فی نهج البلاغة و رسول علیه السلام در حق حسن
علیه السلام فرموده ابنی هذا سید لعل الله یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین پس مشاجرات
آنها منافی نیستند بودن ایمان را و عمرو بن عاص از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و چون صحابت پیغمبر بود
پس افضلیت ایشان بر غیر صحابه در ضمن عمومات لازم آمد اگرچه فضلیت تا فضلیت تفاوت زیاده از زمین
تا عرش دارد و هو المقصود پس ایشان را بجز نیکی و دعای خیر یاد نباید کرد و با آنها کینه و عداوه نباید داشت
قال الله تعالی والذین جاؤ من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل
فی قلوبنا غلا للذین آمنوا و مرویست از علی بن الحسین در صحیفه کامله که برای صحابه دعا کرده و در رد
بر آنها بسیار است و مدح آنها میکرد چنانچه در رساله اولی گذشت و از مشاجرات آنها کف اللسان باید نمود
و تاویل نیک باید کرد و قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم و قال الله
تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا و قال علیه السلام الله الله فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا من بعدی و قال علیه السلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا

وقال علیه السلام اکرموا اصحابی فانهم خیارکم وقال علیه السلام لا تسبوا اصحابی
فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه این همه احادیث صحیح اند و در باب
احادیث بسیار وارد شده لیکن باید دانست که چون از محبت پیغمبر برای محبت خداست محبت صحابه برای محبت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بهمین معنی ناطق است قوله صلی الله علیه وسلم فمن احبهم فبحبی احبهم پس بعضی از
اصحاب یعنی معاویه باتباع او که آنها را محبت با آل پیغمبر بنظر نمی آید بلکه بخلاف آن مروی گشته طبیعت اسلامی
مقتضی نیست که ما را با ایشان محبت باشد بلکه نظر بر بعضی روایات مشعر عداوت آل پیغمبر می بینی که عداوت
بودی لیکن چون روایات احاد مفید یقین نیست خصوصا درین سرکه ها در اکثر روایات احتمال افراط و تفریط
است و ما ماموریم بحسن ظن وجهه صحابی بودن آنها مقتضی ترک کینه و عداوت است با آنها و قوله تعالی
ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا از نتیجه عداوت کسی از صحابه نتوان کرد که دلیل ضلالت است
اما محبت با هر یکی از آنها بقدر محبت هر یک از آنهاست با رسول خدا صلی الله علیه وسلم **فصل** در لعن یزید و
اعوان او جماعتی از اهل سنت توقف کرده اند نظر بر آنکه او خود را مسلمان میگفت و اطلاع بر خاتمه شخصی معین
متعذر است بعضی تا خاتمه هر کفر کسی را از قرآن یا متواترات من السنه ظاهر نشود لعن بر کافر معین هم جائز نیست
چه جای کسی که خود را مسلمان گوید لیکن مختار نزد فقیر آنست که لعن بر یزید جائز است و همین است مذهب
محققان از اهل سنت از اهل حدیث منهم ابو الفرج ابن الجوزی و ناهیک به علما و جلالة او کتابی نوشته
مسمی بالرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید دران کتاب نوشته که سائلی از من سوال کرد از یزید بن معاویه
جواب دادم یکفیه ما به بعض اللعنة بر یزید جائز است یا نه گفتم علمای متقین آنرا جائز داشته اند منهم احمد بن حنبل
که ذکر کرده در حق یزید آنچه از لعنت هم زیاده باشد بیشتر ابن جوزی از قاضی ابی یعلی روایت کرده که او در
کتاب خود معتمد الاصول باسناد خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که صالح گفت ای پدر قومی ما را نسبت
میکنند به دوستی یزید احمد گفت ای پسر کسی که ایمان بخدا دارد دوستی یزید هم میتواند کرد و چرا لعنه نکنم کسی را
که خدا لعنت کرده بروی در کتاب خود گفتم ای پدر کجا حق تعالی یزید را در قرآن لعنت کرده گفت جائیکه گفته
فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله

فاصمهم واعمی ابصارهم ابن جوزی گفته که قاضی ابی یعلی کتاب نوشته و دران کسانی را که مستحق
لعنت اند ذکر کرده و یزید را هم از انها شمرده پستر ابن جوزی ذکر کرده حدیث من اخاف اهل المدینة
ظلما اخافه الله وعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وخلاف نیست درانکه یزید بر مدینه لشکر
فرستاده و مردم مدینه را خوف داد ملا سعد الدین در شرح عقاید نسفی نوشته که رضاء یزید بقتل حسین علیه السلام
وخوش شدن بدان واهانت کردن او اهل بیت نبوت را بدرجه تواتر رسیده من حیث المعنی گو تفصیل آن
احاد باشد پس در حال او توقف نمی کنم ونه در ایمان او بلکه او کافر است بقینا لعنة الله علیه وعلی اعوانه
وانچه صریح است بر کفر مزید آنست که چون سر مبارک حسین علیه السلام نزد یزید آورده و پیش آن لعین انداختند
بسیار خوش شد و چوبی در دست داشت آنرا در سر مبارک او بخلانید وابیات ابن زبعری میخواند و دران ابیات
دو بیت که صریح بر کفر دلالت دارد زیاده کرده دیگر آنست که چون یزید مرد پیش از مردن خود معاویة بن یزید
را خلیفه ساخت معاویة بن یزید مرد صالح بود جوان بعمر بیست ساله چون معاویة بن یزید خلیفه شد بر منبر
بر آمد و حمد و ثنای الهی ونعت و درود رسالت پناهی بر خواند پستر گفت ان هذه الخلافة حبل
الله وان جدی معاویة نازع الامر اهله ومن هو احق به منه علی ابن ابی طالب کب بکم
ما تعلمون حتی اتته منیته فصار فی قبره رهینا بذنوبه ثم قلد ابی الامر وکان غیر اهل له
ونازع ابن بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقصف عمره وانبتر عقبه وصار فی قبره رهینا
بذنوبه ثم بکی وقال ان من اعظم الامور علینا علمنا بسوء مصرعه وبئس منقلبه وقتل عترة
رسول الله صلی الله علیه وسلم واباح الخمر وحرب الکعبة وانی لم اذق حلاوة الخلافة فلا اتجرع مرارتها
فشأنکم امرکم والله لئن کانت الدنیا خیرا فقد نلنا منها حظا ولئن کانت شرا فکفی ذریة
ابا سفیان ما اصابوا منها فشأنکم امرکم خذوه ومن رضیتم فولوه فقد خلعت بیعتی عن اعناقکم
والسلام ازین خطبه ظاهر میشود که یزید خمر را مباح میگفت پس انکار نص قرآن کرده وکافر شده چنانچه روافض
وخوارج انکار اکثر آیات قرآنی میکنند وتکفیر صحابه خصوص بهترین آنها که صدیق وفاروق و ذو النورین
و مرتضی اند می نمایند وچون حسن تمدح وخلوص نسبت شان از نصوص قطعیه ثابت است پس انکار قرآن کرده

و عمر و تمام اصحاب بعد نبی صلی الله علیه وسلم مرتد شدند چنانچه بالا گذشته و این کفر صریح است و انکار است
آیات قرآنی لاتعد ولاتحصی را که دلالت دارد بر حسن خاتمه صحابه و بودن آنها احق بتقوی و اهل آن بر وعده
کردن حقتعالی همه آنها را به بهشت رضی الله عنهم و رضوا عنه و قومی را که حقتعالی خیر امة اخرجت للناس فرماید و پیغمبر آنها
را خیر القرون گوید و خود از ائمه روایة می کنند که اصحاب محمد افضلند از اصحاب سایر انبیا و عرف و عقل و عادة حکم میکند
که حال مرد از حال یاران او دریافت می شود با اینهمه امور آن ملاعنه کتاب و سنت و عقل را گذاشته آن قوم را
شر القرون و بدترین ناس میگویند و سب و لعن در حق آنها تجویز می کنند و بر امام جعفر صادق افترا کردند که آنها
را امة ملعونه گفته لعنهم الله انی یوفکون ای برادر هر قدر قبایح و شنایع که در دعوی ارتداد تمام صحابه لازم می آید
در دعوی ارتداد ابی بکر و عمر نیز همه بلکه زیاده از آن لازم می آید چرا که علی عنه خود معترف اند که جماعه صحابه بیعة نمودند
با ابی بکر و عمر موافقت کردند و آنها را امام گرفتند و افضل از خود میدانستند و مثل پیغمبر با آنها سلوک میکردند
بلکه بزعم فاسد آنها جماعة ابو بکر و عمر را بر پیغمبر ترجیح دادند که از دین پیغمبر بخاطر داشت ابی بکر و عمر برگشتند
و علی هر شب فاطمه و حسن و حسین را همراه گرفته خانه بخانه مهاجرین گشت بجز چهار کس کسی رفاقت او نکرد پس از تمامی
اهل سنت و روافض ثابت شد که جماعه صحابه مثل ابی بکر و عمر دیگر را از خود افضل میدانستند پس هر شناعتی که در سب
و لعن و تکفیر جماعه لازم می آید در سب و لعن و تکفیر شیخین نیز لازم می آید با زیادت انکار آیاتی که مخصوص شیخین
اند و از جمله انکار متواترات و بدیهیات است آنکه آن کفره فجره میگویند که عمر بن خطاب بعد وفات پیغمبر علیه السلام
دعوی ربوبیت نمود و دروازه شهر را بگشاد و کفر را برپا کرد و از دین مرتد شد و برای سلطنت و امن ترحیب
و تحریف قرآن کرد و خانه وحی را سوخت و دین را تغییر داد و سنت را دور کرد و بدعت را ظاهر آورد قبحهم الله
دروغ بافند و اینهمه انکار بدیهیات از غیر روافض نتوان آمد مگر از یهود که با وجود ذکر پیغمبر در توریة صد آن را انکار
میکردند چون اصل روافض عبد الله بن سبا یهودی و بعضی نصرانیان بودند چنانچه گفته شد که روزی مسلمانان
آمده خواسته بودند که دین محمد را برباد دهند اما مرادشان از مراد الهی غالب نیامد چنانچه هب اهل السنة
یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون شعر
چراغی را که ایزد بر فروزد .:. هر آنکس پف زند ریشش بسوزد .:. و شک نیست که در زعم یهود و نصاری

ومجوس تقویت دین محمدی تر و کفر است یجعلون اصابعهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت
والله محیط بالکافرین و شک نیست که چراغ دین محمدی که بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جزیره
عرب روشن شده بود و هنوز جزیره عرب از کفر بکلی پاک نشده بود و از وفات آنحضرت و ارتداد قبایل عرب
از بنی حنیفه و غیره بادی تند بآن چراغ رسیده بود و نزدیک بود که آن چراغ فرو نشیند رحمت الهی
از آن ابا فرمود تا بعد ابی بکر و عمر جزیره عرب همه از کفر پاک شد و آن چراغ آن قدر روشن شد که ظلمت کفر
از تمام عالم برداشت کسری و قیصر که رئیس پادشاهان روی زمین بودند و پادشاهان هفت اقلیم با آنها
باج میدادند بسعی فاروق به تیغ محمدی بجهنم رسیدند و اکثر بلاد چنانچه بالا مذکور شد مفتوح گشت و شیوع
اسلام در تمام روی زمین بر روی کار آمد البته در زعم یهود و نصاری و مجوس دروازه شر از دست
فاروق مفتوح گشت لیغیظ بهم الکفار و هر که انکار این متواترات و بدیهیات کند از و باید پرسید
که انتهای اسلام که از مشرق تا مغرب و از قطب شمالی تا جنوبی منتشر شده از دست که منتشر شده در وقت پیغمبر صلعم
تمام جزیره عرب را اسلام در نگرفته بود و در وقت علی قتال بین المسلمین مانده بلکه قتال با معاویه هم
به فتح نه انجامید و دیگر از ائمه اثنا عشر کسی مصدر این امر نشده محمد مهدی از خوف دشمنان در سرداب
سر من رای مخفی است و ورای کوه قاف پس این همه شیوع اسلام از دست صدیق و فاروق و ذی النورین
شده یا از دست ناخوانان آنها که در حق آنها آمده الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان الایة و اگر گویند که این همه شایع شده است مذهب سنیان است
اسلام نیست اسلام چیزی دیگر است گفته شود که درین صورت وعده خدا که باظهار دینهم الذی ارتضی
لهم کرده بود متخلف شده و بهر حال از تمسک ایشان روافض کافر شدند که انکار قوله تعالی الذین ان مکنا
هم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر لازم آمد حق تعالی
میفرماید که مهاجرین اگر در زمین قدرت یابند نماز و زکوة و امر معروف و نهی منکر کنند و این کفره میگویند
که چون آنها متمکن شدند شر و فساد کردند الا لعنة الله علی الکافرین و از جمله کفریات آنهاست که سب
ابی بکر و عمر و عایشه و حفصه را عبادت میدانند بلکه دشنام احول محمد ملعون از صادق روایت می کند

کہ این مردان کہ خدا افضل است و ابو جعفر طوسی شیخ کبرای ایشان از امام جعفر صادق نقل میکنند و میگویند که لعنت هر که
آنها را لعنت کند از بہر او ده حسنه نوشته شود و ده گناه از وی محو شود و ده درجه بلند شود لعنة الله علی الکاذبین
ازین ایمان و عبادت که سب و تبرای اہل بیت پیغمبر را عبادت شمارند حق تعالی در حق کفار پیغمبر ما میفرماید و ما کان
صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون نزد بیت نماز میخواند
کفار برای تخلیط در قراءة دستک و صفیر میزدند حق تعالی در حق کفار فرمود که نماز عبادت ایشان همین
مکا و تصدیه است یعنی صفیر و دستک زدن از کفار هم بر آمد که عبادت ایشان سب و لعن است تبرا را دانسته
کہ ابتر از صفیر و دستک که سب بی معنی است بتر است پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون علی و دیگران قبائل
کفار عرب را سب کرد جبرئیل از حق تعالی آمد و گفت یا محمد ان الله ما بعثك سبابا و لا لعانا انما بعثك
رحمة لیس لك من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و در نهج البلاغة بروایت
صحیح از امیر المومنین روایت می کنند که چون امیر المومنین از اصحاب خود شنید که اهل شام را لعنت میکنند
گفت انی اکره لکم ان تکونوا سبابین مقصر عمر بر مذهب شیعی هزاران لعنت + و از جمله کلمات
شنیعه ایشان است که میگویند که عمر غصب کرد دختر فاطمه را و قول شنیع بصادق نسبت میکنند که از صادق
پرسیده شد حال نکاح آن طاهره را صادق گفت هو اول فرج غصبناه لا منه ازین طرق منیه مرتضوی
نمی اندیشند و از غیرت صادق پاک نمیدانند که چنین فعال اقوال که از ادنی کس آید ناگوارا کنند بانی طیبین
و طیبات نسبت میکنند خود ملعونان میگویند که چون شیعه علی را یکبار ببیند یاد کرده بود که علی را خوش
آمد و با او مخاصمه کرد و دو کس در دست داشت بزمین زد اژدها شد تا آخر قصه که سابق ذکر کرده ایم
نسب کرده علی یاد کردن شیعه بدی گوارا نکرد و غصب کردن دختر زکیه گوارا کرد و از جمله کلمات شنیعه کفریه
رفضه خبر گشت که از افراط درشان علی میکنند غلاة روافض میگویند که علی خدا است یا خدا در وی حلول
کرده یا علی رسول است جبرئیل بغلط پیش محمد آمده بود یا علی شریک است محمد را در رسالت و تا مختصر تنزیل آن
درشان علی افراط میکنند که اطلاق لفظ اله و رسول بر علی میکنند لیکن جبل ثبوت معنی الوہیت و رسالت
می کنند و اصل معنی را ست نه الفاظ را پس آنها هم در زمرهٔ غلاة و کافر شدند تا غیرة میگویند

که هو قوله تعالی انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون وقوله تعالی وکان الکافر علی ربه ظهیرا
وقوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک مراد از رب علی است ونتاک نیست که رب الکل است
ورجوع بسوی اوست تعالی انا لله وانا الیه راجعون وبا ز محدثین فرقه اثنا عشریه از امیر المؤمنین روایت میکنند
انکه علی رضی الله عنه در خطبه خوانده انا اخذ العهد علی الارواح فی الازل انا المنادی الست بربکم
انا منشی الانام این اول صریح است در کفر ونیز از امیر المؤمنین روایت می کنند انا المتقدم علی غیره
این افضلیت علی از پیغمبران بلکه از سرور پیغمبران ولاله وارد ومیگویند الرسل کانوا بعلی یدعون وبحبه
کانوا یتشهدون ذکره ابن طاوس سبط محمد بن الحسن الطوسی ومیگویند ان الله بعث الرسل
والنبیین علی ولایة علی رواه محمد بن العباس بن مروان ومیگویند لولا علی لما خلق الانبیاء
رواه ابن المعلم عن محمد بن الحنفیة عن علی ومیگویند که آدم بر علی وائمه حسد برد وابراهیم از شیعه بودن
خود علی را درخواست کرد ودر قرآن نازل شد وان من شیعته لابراهیم ومثل این کلمات خبیثه بسیار میگویند
ازین کذا باب مفتریات آنها که نسبت به علی وائمه میکنند تفضیل علی بر رسل لازم می آید بلکه اطلاق
رسول هم ترقی کردند ومعنی رسالت ثابت کردند لوجود کمالات المفضول فی الافضل ومیگویند
که حق تعالی محمد را اهدنا الصراط المستقیم در فاتحه تعلیم کرده است مراد از صراط
مستقیم مذهب علی است ومیگویند که معنی لئن اشرکت لیحبطن عملک این است لئن اشرکت یا محمد مع علی
غیره فی الخلافة لیحبطن عملک است وهم چنین دیگر آثار مفتریات آنها چنانچه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم در شب معراج علی را نزدیک تر از خود بخدا دید ازین اقوال التفضیل علی بر محمد
صلی الله علیه وسلم لازم می آید وانچه میگویند که حاکم ابن العبا یوم الدین محمد است وعلی ازین
اشتراک علی با محمد واشتراک هردو بخدا در مالکیة یوم الدین لازم می آید واز آن جمله است آنکه بعضی
فصحاء آن ملعونان کلمات در سب ولعن شیخین وضع کرده بامیر المؤمنین نسبت می کنند چنانچه
دعای قنوت برین نسبت میکنند اللهم العن صنمی قریش وجبتیهما وطاغوتیهما الذین
خالفا امرک وانکرا وحیک وجحدا انعامک وعصیا رسولک وقلبا دینک وحرفا کتابک الخ ازین [illegible] علی لعنة الکافرین

و این هر دو مرد را باین اوصاف چون نیست که در زمین ناپاک جنازه جنبه و جنابت تعین از ان برست
کفار. زمان حضرت صلی الله علیه وسلم میکردند و بجای نام پاک وی مذمم میگفتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که حقتعالی مرا از سب ملعونان محفوظ داشته که سب کسی میکنند مذمم را و من محمدم و از کفریات ایشان
لا اعتنائی شرایع نیز خود پیدا خواهند میگویند که شیعه محب علی در دوزخ نخواهد رفت و سوای شیعه کسی داخل
بهشت نخواهد شد چنانچه یهود و نصاری میگویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و میگویند
نحن ابناء الله واحباؤه و میگویند که از معاصی صغایر و کبایر هیچ چیز شیعه را ضرر رساند و از هیچ چیز
سوال نکرده خواهد شد ابن بابویه در علل الشرایع از صادق روایت کرده حب علی لا یدخل النار حبها
علی حسنة لا یضر معها سیئة و هم و انفس روایت می کنند لا یدخل الجنة الا شیعة علی و ابن بابویه
از نبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده من والا علیا لا یعذبه الله وان عصاه و ازین مقالات مفتریات و نیز
انکار جمیع شرایع لازم می آید چه در صورت نماز خواندن هیچ فائده ندارد و زنا کردن هیچ ضرر ندارد و کسب
علی را حاجت نماز نیست و شیعه اگر با دختر خود هم زنا کند باک ندارد و اگر شیعه محب علی نیست که نماز خواند
و تقوی گزیند داخل بهشت نمی شود پس مخبر هم شدند بلکه منکر جمیع شرایع و منکر قوله تعالی فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و دیگر خرافات آنها از نوع اعمال السیاسات
از انجمله آنکه جهاد در حالت غیبت امام مهدی فائت شده است و فصل خصومات و اقامت حدود و تعزیرات کسی را جایز
نیست و هر که کند فاسق باشد و در صورت نام نظام عالم برهم خورده و صلح و لطف که بر حقتعالی واجب میگویند
از حقتعالی فوت شد پس ظاهر شد که اصلح و لطف واجب نبود و چون اصلح واجب نبود پس بر وجوب
نصب امام دلیلی دیگر نیست پس آن هم ثابت نشد پس مبنی ایشان باطل شد ان الباطل کان زهوقا
لیکن میگویند که اگر مجتهد جامع شروط نیابت باشد که در زمان وی کسی عالم تر ازوی نباشد او را فصل خصومات
و اقامت حدود و تعزیرات جایز است نه جهاد و شک نیست که علم باینکه در هیچ وقت کسی از فلانی عالم تر نیست
محال است نیز انکار باید دو مرد فصل خصومات جمیع بلاد اسلام ممکن نیست کما لا یخفی و از انجمله است آنکه
میگویند که اگر کسی قبل یا در کنیز مملوکه خود یا ام ولد خود را بکسی حلال کند او را حلال میشود و این عمل را

موجب جزو ثواب میدانند و روایت می کنند از ائمه که آنها یاران خود را و شیعه خود را سیاه گفتند فروج جوار اینها لکم
دختر بهم رسانده و لهذا سلاطین و امرا و علما را آنها اکثر کنیزان و امهات اولاد خود را برای زنا وقف میکردند
آنها غنیمت یورش اند واجداد ائمه که ایرانی مرشع را با ائمه نسبت میکنند و از انجمله است آنکه میگویند اگر ذمی
مسلمانی را بکشند زن و دختر او بر ورثه مقتول حلال میشود و از انجمله آنکه میگویند که در غیبت امام چون جهاد فاسد
باشد آنچه از زنان کفار در غنیمت بیند آنهمه کنیزان امام اند و امام کنیزان خود را بر شیعه حلال کرده است پس بر هر شیعه
را جماع با هر یک از آنها جائز است و مال غنیمت آنچه آید ملک غازیان نیست ملک صاحب الزمان است پس شیعی
از غازی اگر غصب کرده بگیرد او را گرفتن جائز است که امام بدان اذن داده است و از انجمله است آنکه جائز
میدارند متعه دوری را که ده کس مثلا با یک زن در یک عقد بعوض مهری معین متعه کنند بر وجه ساعت هر یک
از آنها یک ساعت با وی جماع کنند و از انجمله است آنکه عشت در نماز جائز دارند و بودن نجاست غلیظه بر مکان
مصلی یا موزه یا جامه یا بجبه و مانند آن جائز دارند و معانقه کردن با حلیله در نماز جائز دارند و از انجمله است
آنکه خوردن بچه مرده که از شکم جانور مرده بر آید جائز دارند و از انجمله است آنکه زکوة در ذهب و فضه غیر
مسکوک واجب نمیگویند و از انجمله است آنکه میگویند بر زن از احتلام غسل واجب می شود لیکن میگویند
که امام صادق منع کرده است از آموختن زنان مسئله احتلام را و از انجمله است آنکه میگویند که ائمه از تعلیم
اصول دین بخلق منع کرده اند و از انجمله است آنکه محمد باقر و جعفر صادق را خدا در کتاب مختوم ترک تقیه امر
کرده بود ایشان بران عمل نکردند ازین قول عصیان آنها ثابت میشود که منافی عصمت است از انجمله است
آنکه میگویند که اگر کسی طعام خود بدیگری نه دهد و آن دیگر مضطر باشد او را حلال است که صاحب طعام را بکشد
و طعام از وی بگیرد و همچنین اگر صاحب طعام قیمت گران طلبد جائز است که او را بکشد و طعام از وی بگیرد و از انجمله
آنکه قصاص را مخصوص بغیر اعمی دارند و از انجمله است آنکه زنان گریبان و دریدن مانند آن نزد موت
والدین و اولاد و اولاد اولاد و اولاد و اولاد پدر جائز است و مردان را بر بعضی از اینها گریبان دریدن مانند
آن جائز داشته اند **فصل** امامیه با یهود و نصاری و هنود و مجوس در عقاید و اعمال مشابهت دارند مشابهت
غلاة و زیدیه فرقه امامیه باطنیه و سبعیه و قرامطه و نزاریه و غرابیه و ذمیه که مشرکانند ظاهر است و اثنا عشریه

که بتحریر آن باز پرداخت بعضی عبارات تنها قائل اند چنانچه ذکر کردیم بلکه مشابهت اثنا عشریه با یهود دانست
که یهود مضمون نؤمن ببعض الکتاب ونکفر ببعض چراکه قرآن را محرف میدانند و مثل شهر اربلی من احتیاطاً
نمازند و چنانچه یهود میگویند که تا خروج دجال جهاد جائز نیست امامیه میگویند که تا خروج مهدی جهاد
جائز نیست و نماز مغرب را تاخیر میکنند تا اشتباک نجوم و تعجیل سحور میکنند و یهود قتل مسلمانان را و امامیه قتل
سنی را از حسنات میشمارند اگر مردی زن خود را گوید طلقتک ثلثاً نزد امامیه و یهود طلاق واقع نشود
و چنانچه یهودی گویند لیس علینا فی الامیین سبیل امامیه میگویند لیس علینا فی المسلمین سبیل یهود عیسی
و حواریین مقربان خدا را سب می کنند امامیه صحابه و بعض اهل بیت را سب میکنند یهود ظاهر خلاف
باطن ظاهر میکنند هم چنین امامیه تقیه میکنند و مشابهت اثنا عشریه با نصاری آنست که نصاری تنزه از نجاست
نمیکنند امامیه هم بعد بول نتر قضیب نمیکنند و بعد از آن از خروج بلل بلکه اگر چه تا زانو رسد باک ندارند
و از نجاست مرد و زن جامه و تکمه را ناشسته آن باک ندارند نصاری نماز بهر چهار سو می خوانند همچنین امامیه در
نماز نفل است قبال جهات اربعه جائز دارند و بعضی ایام را بی شرع الهی مثل نصاری عید گرفته اند
چون عید غدیر و عید روز قتل عمر و مشابهت اثنا عشریه با صابیان آنست که صابیان بعض مخلوقات را مثل
کواکب مؤثر و قادر میدانند امامیه حیوانات را خالق افعال خود میدانند و مشابهت اثنا عشریه با مجوس آنست
که مجوس خالق خیر یزدان را میگویند و خالق شر اهرمن را میگویند که مراد اهرمن اکثر حاصل می شود
و مراد یزدان کمتر همچنین امامیه میگویند که خالق خیر حق است تعالی و خالق شر شیطان است و گناهگاران
و مراد ابلیس اکثر حاصل میشود نه مراد خدا پس ایشان از مجوس زیاده تر شرک را ثابت کردند چنانچه
مجوس میگویند که در جماع کردن با مادر و خواهر و دختر باک نیست لیکن بشرط نکاح امامیه میگویند
که اگر محب علی باشد گو بی نکاح هم با اینها جماع کند باک نیست چه محب علی از هیچ گناه عذاب نخواهد
شد و چنانچه مجوس کنیزان و امهات اولاد خود را بر دیگران حلال میکنند و این عمل عبادت میدانند
همچنین امامیه و مشابهت اثنا عشریه با هنود آنست که هنود هم از نجاست پاک ندانند و سجده چهار سو میکنند چنانچه
امامیه در نماز نفل و سجده تلاوت و سهو و در درود و فضله منی را پاک میدانند و چنانچه هنود خوردن

بعض شیعه در روزه جایز میدارند امامیه هم در روزه خوردن جنزیر که نوع من آن معتاد نیست جایز میدارند و نوع قلیل که خود
نیست امامیه و غیره میگویند قائل بر کوه نیستند و شهود در نکاح نزد ما شرط نیست نزد امامیه شهود در متعه شرط نیست **مقاله**
سابعه در نقض مسائلی که از فروع که اهل سنت و جماعت بدان اختصاص دارند چون امام عصمت شرط نیست و تقوی صفت
کمال است امام بنا بر آن نزد اهل سنت و جماعت امام یعنی بادشاه اسلام اگرچه فاسق و ظالم باشد خروج بروی جایز نیست
و نیز قتل و اسیر است اطاعت او فرض است مگر در آنچه امر کند بمعصیت لعموم قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول وقوله تعالی فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی
تفیء الی امر الله وقوله علیه السلام اذا بویع لخلیفتان فاقتلوا الآخر منهما وقوله علیه السلام لا طاعة للمخلوق فی معصیة
الخالق پس بادشاه فاسق ظالم با اهل حرب از کفار و بغاة جهاد کردن جایز است و نماز خواندن خلف امام صالح و فاسق جایز است
اگرچه بهتر آنست که امام عالم بالسنة و اقرأ لکتاب الله و اتقی باشد چنانچه در کتب فقه مذکور شده و حجت بر جواز جهاد و نماز با امام
صالح و فاسق اجماع ائمه سنت سلف صالح از صحابه و تابعین و علماء مجتهدین و ائمه اهل بیت با ملوک عصر خویش از بنی امیه و بنی
عباس جهاد میکردند و نماز می خواندند ابو ایوب انصاری صاحب رحل رسول الله صلی الله علیه وسلم در خلافت معاویة بن ابی سفیان در
لشکری که یزید بن معاویه امیر آن لشکر بود در فتح قسطنطنیه شهید شد و امام حسین علیه السلام هم با او امام حسن سعید بن العاص حاکم مدینه را
که از طرف معاویه بود امام کرد و نماز خواند و فرمود که اگر سنت همچنین نمی بود ترا امام نمیکردم و در کتب امامیه امیر المومنین مروی است لابد للناس
من امیر بر او فاجر چنانچه بالا گذشت ذکره الرضی فی نهج البلاغة و مسح بر موزه جایز است نقل کثیر صحابه از پیغمبر علیه السلام روایت کرده
پس در درجه تواتر رسیده و تخصیص کتاب به خبر مشهور کردن متواتر است جایز است و قرائة جر ارجلکم مسح قدمین حالتیکه قدمین در
خفین باشند حمل کرده میشود و مسئله وجوب غسل رجلین در وضو و حرمت متعه و مانند آن بالا گذشته و نکاح زیاده از چهار
زن مجتمع جایز نیست اگرچه اباحه نکاح متصور است به آنچه خوش کند کسی باز دو دو و سه سه و چهار چهار و تعابله مجموع بالمجموع مقتضا
میکند انقسام آحاد را بر آحاد و بر همین معنی اجماع منعقد شده و بسط این کلام در کتب فقه است کرامات اولیا حق است چنانچه قصه مریم
و مصاحبت یوسف و غیر آن اثبات دارند کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله وقال الذی
عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک و جایز است که ولی را کرامات خود علم نباشد و معنی ولایت آنچه بآن تعلق است
از مراتب و احوال و مقامات که از کتب [illegible] و کشف اولیا ثابت شده در کتابی علحده مسمی به مآثر و الطائفین کردیم مراد و قلیل جبر البیار بر و فرض
و تواخی بر سایر اهل سنت محبت و دوستی و دشمن حرام است قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یالونکم خبالا ودوا

[illegible]

وقال تعالى ولا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار وقال الله تعالى لا تتولوا قوما غضب
الله عليهم اگر کسی گوید که مراد ازین آیات منع از موالات و دوستی کفار است نه اهل قبله گفته شود که اگر روافض
و خوارج را کفر لازم نیاید و قطع نظر ازان اعتبار بعموم الفاظ است نه بخصوص مورد در او شک نیست که کلمه من
دونکم لا یالونکم خبالا الی آخر الصفات المذکورة فی الآیة و کلمة الذین ظلموا و قوما غضب الله علیهم چنانچه کفار را شامل
است روافض و خوارج را نیز شامل است اگر گوییم که الحاق کرده میشود روافض و خوارج را درین حکم با کفار
بقیاس پس آنچه موجب ازدیاد محبت است از سلام گفتن و بعیادت رفتن و همنشینی آنها کردن و عیادت بیماران
ایشان روا نباشد و نماز باقتدا آنها خواندن و نماز بر جنازه آنها خواندن مکروه است عن انس ان النبی صلی
الله علیه وسلم قال ان الله اختارنی واختار لی اصحابی واصهاری وسیاتی قوم یسبونهم وینقصونهم
فلا تجالسوهم ولا تشاربوهم ولا تواکلوهم رواه العقیلی و رواه الشیخ محی الدین عبد القادر
الگیلانی الجیلی رضی الله عنه وزاد ولا تصلوا معهم ولا تصلوا علیهم حل اللعنة و نیز نکاح کردن
با زن رافضیه یا خارجیه مکروه است بقوله علیه السلام لا تناکحوهم و قوله تعالی لامة مؤمنة خیر من
مشرکة ولو اعجبتکم و از احادیث صحیحه ثابت شده که در نکاح نظر بر جمال و مال نباید کرد بلکه بر دین و تقوی
باید کرد و قوله تعالی علمت نفس ما قدمت واخرت دلالت دارد بر آنکه در هر چیز جانب آخرت را مقدم باید
داشت بر فواید دنیوی چنانچه حق تعالی میفرماید لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة
الحیوة الدنیا و قال الله تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر
عند ربک ثوابا و خیر املا اگر بحضور قاضی ثابت شود به بینه یا اقرار که کسی تفضیل علی بر شیخین
کرده علی رضی الله عنه در حق وی فتوی داده که او را حد مفتری باید زد چنانچه بالا گذشته و اکثر علما ران
فتوی داده اند با آنکه او را تعزیر کرده شود از جهت آنکه در هر چیزی که حد شرعی وارد نشده باشد او را بمبلغ حد رسانیدن
جائز نیست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازان منع فرموده و از حدیث احاد و قیاس حد ثابت نمیشود پس
نزد فقیر بکدر داشتن او کم کرده تعزیر او مضایقه ندارد گفته شود و بر قول ابو حنیفه سعی نه ورزد و اگر کسی
سب شیخین العیاذ بالله ثابت شود او را قتل باید کرد حسن علی قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم

یا ابا الحسن انت وشیعتك فی الجنة وان قوما یزعمون انهم یحبونك یصغرون
الاسلام ثم یلفظونه یمرقون منه كما یمرق السهم من كبد القوس لهم نبز یقال لهم الرافضة
فان ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون رواه الدارقطنی وروی ایضا عن علی عن النبی
صلی الله علیه وسلم انه قال سیاتی بعدی قوم لهم نبز یقال لهم الرافضة فان ادركتهم
فاقتلهم فانهم مشركون قال قلت یا رسول الله ما العلامة فیهم قال یقرظونك بما لیس
فیك ویطعنون علی السلف واخرج الدارقطنی من طریق اخر نحوه وزاد فیه ینتحلون حبنا
اهل البیت ولیسوا كذلك وآیة ذلك انهم یسبون ابا بكر وعمر واخرج ایضا من طریق اخر
عن فاطمة الزهراء وام سلمة رضی الله عنهما نحوه وعن علی انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الا ادلك علی عمل اذا فعلته كنت من اهل الجنة سیكون بعدی اقوام یقال لهم الرافضة ان
ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون قال علی قلت ما علامة ذلك قال انهم یسبون ابا بكر وعمر رواه الطبرانی
والبغوی وعن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یكون فی امتی قوم یسمون الرافضة
یرفضون الاسلام رواه البیهقی وعن فاطمة الزهراء رضی الله عنها قالت نظر النبی صلی الله علیه وسلم
الی علی فقال هذا فی الجنة وان من شیعته قوم یرفضون الاسلام لهم نبز یسمون الرافضة یا علی
اذا ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون رواه الطبرانی والبغوی وروی البغوی فی المعالم عن علی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان سرك ان تكون من اهل الجنة فان قوما ینتحلون
حبك یقرءون القرآن لا یجاوز تراقیهم نبزهم الرافضة فان ادركتهم فجاهدهم فانهم مشركون
وروی الهروی عن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب عن ابیه عن جده قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یظهر فی امتی فی اخر الزمان قوم یسمون الرافضة یرفضون
الاسلام وروی الحافظ ابو موسی المدنی والحافظ رضی الدین احمد بن اسمعیل بن یوسف بن الحاكم
عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لعلی یا علی انت فی الجنة وسیكون بعدی
قوم یقال لهم الرافضة فاذا ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون قال علی یا رسول ما علامتهم

هؤلاء قال عليه السلام ابرون جمعة ولا جماعة ويشتمون ابا بكر وعمر
واخرج الطبراني والحاكم والمحلي عن عويمر بن ساعدة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان الله اختارني واختار لي اصحابا وجعل فيهم وزراء وانصارا
واصهارا فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين الحديث
هر چند اکثر طرق آن ضعیف اند اما باعتقاد حکم بصحت یا حسن آن کرده شود دارقطنی گفت
که این حدیث طرق بسیار است واگر ثابت کرده شود که سب شیخین اکثر علما میگویند که
او را تعزیر کرده شود وقتل واجب نمی شود ومختار نزد فقیر آنست که از سب ختنین و عائشه
وفاطمه وامثال آنها که سب شان راجع است بسب رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده من سب علیا فقد سبنی ومن اذی علیا
فقد اذانی وفرموده یریبنی ما رابها قتل واجب می شود والله اعلم + واز
کوهش عامه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم زجر وحبس وتعزیر واجب است
قال الله تعالی والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد
احتملوا بهتانا واثما مبینا اگر کسی گوید که در حق جمیع صحابه وارد شده الله الله
فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن
ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد
اذی الله پس باید که از کوهش اولی از اصحاب قتل واجب شود لیعنی ما قلتم
فی الختنین وامثالها گفته شود فی الواقع این حدیث در حق جمیع صحابه وارد
شده است الفاظ اصحاب دو احتمال دارد یکی آنکه هر که پیغمبر را دیده باشد با ایمان کرده
یکبار دوم آنکه کثیر الصحبة باشد چنانچه مقتضای عرف است وکثرة صحبة را بعضی بشش
ماه تقدیر کرده اند پس بجهة ممکن شبه حکم بقتل از آن نتوان کرد اری کبار صحابه
از مهاجرین وانصار که صحابی بودن ومناقب آنها بدرجه تواتر معنوی رسیده مثل ابن مسعود

و ابن عمر و معاذ بن جبل و ابو موسی اشعری و ابو ہریرہ و انس بن مالک و زید بن ثابت
و امثال اینہا کہ بسیار اند اگر کسی تکفیر آنہا کند یقین است کہ منکر کلام و عدا لله الحسنی
باشد با وجود خوارق نہایا درین وعدہ بخبر متواتر پس حکم بقتل و مینوان کرد ازا کسے
از فقہا این فتوی مروی نگشتہ۔ مسئلہ امام محی السنۃ بغوی در معالم التنزیل
در سورہ حشر از امام مالک رحمہ الله فتوی نقل کردہ کہ گفت کہ ہر کہ یکی را از اصحاب پیغمبر صلی الله
علیہ وسلم بغض کند یا در دل او کینہ از وی باشد او را در مال فئ مسلمانان حصہ
نمی رسد و این آیہ برین فتوی سند آورد و خوانده۔ الفقراء المہاجرین الی قولہ والذین
تبوؤ الدار والایمان الآیۃ۔ والذین جاؤا من بعدہم یقولون ربنا
اغفرلنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا
للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم مراتب مسلمانان ہمہ سہ مرتبہ است کہ درین
آیہ مذکور شدہ ہر کہ خارج ازین سہ مراتب است مسلمان نیست وکذا ذکر صاحب
الفصول من الامامیۃ عن محمد الباقر علیہ السلام کما ذکرنا
فی ما سبق۔ و باید کہ تمام کنیم این بحث را بخطبہ امیر المومنین علی رضی الله
عنہ اخرج الحافظ ابو سعید اسمعیل بن علی بن الحسین بن
سمان عن سوید بن غفلۃ انہ قال قلت لعلی انی مررت بقوم من
الشیعۃ یذکرون ابا بکر و عمر و ینتقصونہما ولولا یعلمون
انک تضمر لہم ما علیہ لم یجترؤا علی ذلک فقال علی اعوذ بالله
عزوجل ان اضمر لہما الا الحسن الجمیل اخوا رسول الله صلی الله
علیہ وسلم ووزیراہ ثم نہض دامع العین یبکی قابضا علی
یدیہ حتی صعد المنبر قابضا لحیتہ ینظر فیہا وہی بیضاء
و قد اجتمع الناس فقام فخطب خطبۃ موجزۃ فقال ما بال اقوام

يذكرون سيدي قرني والي المومنين لما انا عنه منازه ومما يقولون ويرونه على
ما يقولون معاشر الخلق الذي فلق الحبة وبرء النسمة انه لا يحبهما الا مومن ولا يبغضهما
الا فاجر ردي من لكم بمثلهما من يحبهما فقد احبني ومن ابغضهما فقد ابغضني وانا
منهم بري وبال ان قوما ينتقصونهما في قلوبهم بقية من النفاق يريدون بذلك
فرقة اهل الاسلام والاختلاف الا انه قد نبأني خبرهم رسول الله صلى الله عليه
وسلم وامرني بقتالهم اخوان العلاء نبا اعداء السريرة يحسن الكذب عندهم ويظهر
الفجور بينهم يطلبون المصاحف ويتواصلون الفجور ويتمكنون بشتم اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم والوقيعة فيهم واتباع ما يجري بينهم ما قد غفر الله
تعالى لهم يتعلم الصغير من الكبير ويربوا ذلك الصغير حتى يكون كبيرا فبئس هذه
السنة ويحيي البدعة المستمسك بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك افضل
المجاهدين قطوبى لهم لم يدرج على وجه الارض ابغض على الله من الرافضي رضي الله
سبحانه عليهم غضبا والسماء ظلال كارهة لهم علمائهم يوسف منهم من ظل عليهم السماء من
عندهم يخرج الفتنة وفيهم يعود والملائكة يسمون في ملكوت السموات الارجاس والانجاس
ازين اخبار اگرچه روافض منکر باشند اما چون آیات قرآنی و آثار مرویه امامیه از ائمه موید این احادیث
اند پس روافض را مجال انکار آن نیست با آنکه آنچه شرط کرده شده که درین کتاب
استدلال باحادیث مرویه اہل سنت نکرده شود مگر آنکه روافض بصحت آن معترف باشند
این شرط در مقاله اولی که در ابطال مذهب روافض و اثبات مذهب اہل سنت اجمالا و در
مقاله دوم که در ابطال مذهب روافض و اثبات مذهب اہل سنت است تفصیلا مرعی گشته
و در مقاله سیوم که در مسئله امامت است چون روافض نصب امام بر خدا واجب میگویند و در امام
بودن معصوم و محدث و منصوص علیه از پیغمبر یا امام اول و اظهار او دعوی امامت و معجزه
شرط میدانند و اہل سنت منکر این امور اند نصب امام بر خدا واجب نمی گویند و اعتقاد

بامام خبر دادیان نمیدانند و نصب امام باشند دیگر فروع واجبات بر بندگان واجب میگویند
و در امامت سوای اسلام شرطی لازم نمیدانند پس در تمقاله روافض در مقام دعوی و استدلال
اند و اهل سنت در مقام منع و جواب انند و در مقام منع آوردن دلیل الزامی برای خصم ضرور نیست و
همچنین در مقاله چهارم که در جواب مطاعن سلف است نیز اهل سنت در مقام جواب مطاعن اند لهذا درین هردو
مقاله احادیث معتمد الیه کتب اهل سنت نیز آورده شده و در مقاله پنجم که در افضلیت است و مقاله
ششم که در بعض مسایل فروع اهل سنت است چون این دو مقاله بعد اثبات مذهب اهل سنت
و ابطال مذهب روافض اجمالا و تفصیلا و عدم ثبوت امامت بمعنی مخترعه روافض واقع شده لهذا درین
هردو مقاله هم احادیث کتب اهلسنت آورده شد چراکه بنا این هردو مقاله بر صحت مذهب اهلسنت
است درین هردو مقاله نزاع با روافض نیست بلکه با بعضی مخطیان اهل سنت است والله اعلم

خاتمه در ذکر ائمه اهلبیت رضی الله عنهم بدانکه امامت چند معنی دارد یکی معنی مخترعه روافض
که اصلا آنرا ثبوت نیست و بطلان آن بیان نمودیم دوم بمعنی خلیفه و ذکر آنهم سابق
رفته و باین معنی هم اطلاق لفظ امام بران اکابر سوای علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مهدی
دروغ و افتراست سیوم بمعنی پیشوای ملت و باین معنی اطلاق براکثر اکابر امت کرده می شود چون
امام ابوحنیفه و امام شافعی پس بر ائمه اهلبیت هم بطریق اولی کرده شود که دیگر اکابر امت را در علوم
ظاهر و باطن بیشتر رجوع بآن اکابر افتاده خصوص امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بعضی از اکابر اولیا
الله را کشف صریح که یکی از اسباب علم است و سابق در اسباب علم مذکور شده و امام بمعنی دیگر ظاهر
گشته و آن اینست که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الهی بر اولیا الله
نازل می شود اول بر یک شخص نازل می شود و از ان شخص قسمت شده بهر یک از اولیا عصر
موافق مرتبه و بحسب استعداد او میرسد و هیچکس را از اولیا الله بی توسط او فیضی نمیرسد
و کسی از مردان خدا بی وسیله او درجه ولایت نمی یابد اقطاب جزئی و اوتاد و ابدال و نجبا
و نقبا و جمیع اقسام اولیا الله او را محتاج میباشند صاحب این منصب عالی را امام و قطب ارشاد

بالاصالة نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی
کرم الله وجهه متعلق بود که پیش از نشأة عنصری آنحضرت هم در امم سابقه هر کرا این درجه ولایت
میرسید بتوسط روح پاک آنحضرت میرسید و بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین هرکه
را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبی و بعد از وی به حسین
شهید کربلا پس بامام زین العابدین پس به محمد باقر بعد از آن به جعفر صادق پس به موسی
کاظم پس به علی الرضا پس به محمد التقی بعد از آن بعلی النقی پس به حسن العسکری
علیهم السلام آن منصب عالی مفوض گشته و بعد وفات عسکری علیه السلام تا وقت ظهور سید الشرفا
غوث الثقلین محیی الدین عبد القادر الجیلی این منصب عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود
چون حضرت غوث الثقلین پیدا شد این منصب مبارک بوی متعلق شد تا ظهور محمد
مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدمی هذه
علی رقبة کل ولی الله فرموده و این بیت ترنم نموده شعر افلت شموس
الاولین وشمسنا + ابدا علی افق العلی لا تغرب ؛ یعنی فرو رفتند آفتابهای
دیگر اولیاء کرام پیشین و آفتاب ما یعنی اثر عظام همیشه بر افق بلندی باشد
غروب نشود و چون امام محمد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا
انقراض زمان بوی مفوض باشد و این قول که روح امیر المومنین علی رضی الله
عنه روانه همراه انبیاء پیشین بود بحکم الکذب قد یصدق امامیه هم گفته اند
لیکن باطلهای بسیار دران و قول غوث الثقلین واخی و خلیلی کان موسی بن
عمران + نیز بر آن دلالت دارد و این مدعا بکشف و الهام ثابت شده و استنباط
این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و علیهم و سلم نیز
میتوانیم کرد + قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی یعنی سوال نمیکنم از شما هیچ اجرة و نمی خواهم لیکن می خواهم

از سماوه وستی از بانی من وجہ استنباط انست کہ انبیار سابق لا اسئلکم علیہ اجرا
ان اجری الا علی اللہ گفتہ اند اصلا اجرۃ بر فریضہ تبلیغ رسالت درخواست نکردہ
اند وجہ احتمال وذخود محبت اجرۃ بود وپیغمبر ما صلے اللہ علیہ وسلم حق تعالی بتغیر اسلوب
کلام امر فرمود وحکمت دران انست کہ شرایع انبیاء سابق بعد وفات آنہا منسوخ میشند و
این شریعت تموبد است پس انسان را باید کہ بعد رحلت پیغمبر بہ نائب پیغمبر رجوع آرند
لہذا آنسرور علیہ السلام برای شفقت برامۂ خود رہنمونی کردہ بمحبت آل خود اشارہ
فرمود بہ تشبث دامان پاک انہا کہ وارثان پیغمبر ودروازہ علوم دین اندو لہذا چنانچہ قال
علیہ السلام ترکت فیکم الثقلین کتاب اللہ وعترتی الحدیث یعنی گذاشتم در شما
دو رسیدہ محکم قرآن مجید وآل خود را وقال علیہ السلام انا مدینۃ العلم وعلی بابہا من
شہر علم ام وعلی دروازہ آن شہر است مراد ازین علم علم ظاہر نیست کہ ہمہ اصحاب دران
شریک بودند بلکہ مراد علم باطن ست پس محض برای تحصیل علم باطن اشارہ بسوی
علی وآل پاک او رفتہ ومحبت آنہا امر صادر شدہ حیث قال من کنت
مولاہ فعلی مولاہ وقال حب علی عبادۃ وغرض ازمحبت انست کہ محبت
مرید را در رنگ پیر میگرداند قال علیہ السلام المرأ مع من احب اگر کسی
گوید کہ چون دیگر اصحاب را ولایت بتوسط علی رضی اللہ عنہ رسیدہ پس افضلیت
علی رضی اللہ عنہ برخلفاء ثلثہ لازم می آید واین خلاف اجماع است گفتہ
شود کہ چنانچہ بکشف قطعیہ کمالات ولایت کہ آنرا امامت گویند بعلی وائمہ ثابت
می شود ہمچنین از کشف ثابت می شود کہ از پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم دو قسم
کمالات بامتہ رسیدہ یکی کمالات ولایت کہ بعلماء اولیاء رسیدہ واین کمالات
تا قیام قیامت جاریست ونظر بر کثرت ارباب این کمالات حق تعالی فرمودہ
ثلثۃ من الاولین وقلیل من الآخرین مراد از اولین انبیار سابق اند وامتان شان

ومراد از آخرین امت مرحومه پیغمبر ما علیه السلام وکمالات اوهم کمالات نبوت است که بطفیل آنسرور علیه السلام
بجمیع صحابه کرام رسیده واز تابعین وتبع تابعین بکمیت خیلی رسیده وبسبب قلت
ارباب کمالات نبوت درین امت حق تعالی فرموده ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین
چراکه درزمان پیشین انبیا بعدد بسیار پیدا شدند ودرین زمانه بجز یک پیغمبر پیغمبر دیگر نشده وکسی که درین
امت این دولت رسیده بطفیل وتبعیت است وطفیلی را درجنب متبوع چندان اعتبار نیست نظر
برین ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین فرموده واین کمالات مجدد تر دن ثلة [illegible]
آورده وضرور نیست که درزمان آخر باز آن نسبت کمالات نبوت منصه ظهور آید لقوله علیه السلام
مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولها خیر ام آخرها اوکحدیقة اطعم فوجا منها
عاما وفوجا منها عاما لعل آخرها فوجا هو اعرضها عرضا واعمقها عمقا واحسنها
حسنا یعنی حال امت من مانند حال باران است ودانسته نمی شود که اول آن بهتر است یا آخر آن
یا حال آن مثل حال باغیست خورانیده می شوم فوجی از آن سالی وفوجی دیگر از آن سالی دیگر شاید
که آخر آن افواج پهن تر باشد در پهناوری وعمیق تر باشد درعمق ونکوتر درنکوئی کنایت از
همان ظهور کمالات نبوت است درآخر زمان واگرچه کمالات ولایت گاهی کم نشده پس
بدانکه از کشف ثابت شده که قطب ارشاد کمالات ولایت علی مرتضی است که امامت عبارت
از همان قطبیت است ودیگر صحابه درین کمالات ولایت بوی محتاج اند ولهذا ارباب
کمالات ولایت هرچند بنابر عقیده اهل سنت به فضیلت شیخین قایل اند لیکن بحکم الانسان
عبید الاحسان شکر علی زیاده تر میکنند وگرویده بوی بیشتر اند وقطب
ارشاد کمالات نبوت حضرت صدیق وحضرت فاروق اند وقطبیت ارشاد کمالات نبوت
بوزارت پیغمبر یافته حیث قال علیه السلام وزیرای فی الارض ابوبکر وعمر وحضرت
عثمان از قطبیت کمالات نبوت وولایت از هردو نصیب دارند ولهذا اورا ذوالنورین گفته
شده وچون کمالات نبوت که دران تجلی ذات بجهت ستر بی پرده صفات بهتر

از کمالات ولایت است که مدار تجلی صفات است یا تجلی ذات در پرده صفات است لعني
دروازه علم قرار یافته که علم از صفات است و ابوبکر و عمر از دین بجای سر از جسد گشته و جماعت
صحابه را بیشتر نظر بر کمالات نبوة بود و کمالات ولایت در جنب کمالات نبوة اعتبار نداشت
لهذا تمام اصحاب رضی الله عنهم حتی خود علی رضی الله عنه به افضلیت شیخین قائل شده
بر آن اجماع کردند و دیگران متابعت آن اجماع کردند پس افضلیت خلفاء ثلثه بر علی
رضی الله عنهم اجمعین ثابت شد فافهم ولا تکن من القاصرین **فصل**
در بیان نعوت و شمائل محمد مهدی بدانکه موافق مذهب اهل سنة محمد مهدی مردی خواهد
بود از اولاد فاطمه اکثر برآنند که از اولاد حسین رضی الله عنه باشد و در روایتی
از ابی داود آمده که از اولاد حسن مجتبی باشد و ظهور او بطن و تخمین علماء ظاهر در باطن
صدی سیزدهم از هجرة گفته اند لیکن این سنی یعنی تاریخ ظهور از پیغمبر صلی
الله علیه وسلم ثابت نشده احمد و ماوردی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کردند
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مهدی از عترة من باشد برآید در حالت
اختلاف مردم و لغزش پس پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده بود از ظلم
راضی شوند از وی ساکنان آسمان ساکنان زمین و در روایتی از ابی داود و ترمذی آمده که نام او نام
من و نام پدر او نام پدر من باشد یعنی محمد بن عبد الله و قسمت کند مال را برابر و پر کند
دلهای مردم بتونگری و در روایتی از حاکم آمده که در آخر عمر در آخر زمان بلای سخت که شنیده نشده بلای
سخت تر از وی نه یابند مردم جای پناه پس بر انگیزد حق تعالی مردی را
از عترة من و اهلبیت من پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده بود از ظلم
و دوست دارند او را ساکنان آسمان و ساکنان زمین آسمان باران چنان بارد
بارد و زمین روئیدگیها رویاند و در رین هیچ فتوری نشود زندگانی کند
در مردم هفت سال یا هشت سال یا نه سال و طبرانی و بزار روایت کردند آن

روایت کردند و در روایتی از طبرانی بیست سال آمده و ابو نعیم روایت کرده که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم برانگیزد حق تعالی از عترت من مردی افرق الثنایا اجلی الجبهه یعنی جدا شده دندان گشاده پیشانی و در روایتی از طبرانی در روی او درخشان باشد مانند کوکب دری رنگ و مانند رنگ مردم عرب باشد و جسم او مانند جسم اسرائیلیان باشد و در روایات آمده که عیسی علیه السلام نازل شود در وقت خلافت او و نماز گذارد خلف او و مدد کند او را بر قتل دجال در زمین فلسطین والله اعلم و جمهور امامیه و کیسانیه کلهم میگویند که مهدی صاحب الزمان زنده موجود است گرانکه از خوف دشمنان پوشیده و قول ایشان را عقل مساعدت نمی کند و نه نقل و باعث ایشان برین قول نیست مگر دعوی ایشان که نصب امام بر حق تعالی در هر عصر واجب است و امام معصوم می باید و این هر دو مقدمه باطل است کما مر و الا در وقت جاهلیه پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم باید که امامی معصوم موجود بودے و ادله که می آرند بر وجوب نصب امام معصوم بر تقدیر تسلیم همان ادله نفی میکند امامی را که مخفی باشد لا ینفع و لا یضر پس این ادعای ایشان لغو و لا طایل است و بعد اتفاق آنها بر آنکه مهدی مخفی در ان اختلاف کثیر دارند اثنا عشریه میگویند که آن محمد بن حسن عسکری است و او در سر داب سر من رای در عمر چهار سال یا پنج سال مخفی شده و دیگران انکار این معنی میکنند پس بعضی می گویند که عسکری ابن نداشت و میراث او برادرش گرفته و امامت بوی منتقل شده و بعضی میگویند که عسکری را محمد نامی پسری پیدا شده و بر وجه او بعد از موت پدر به دو سال لکن موقوفات یافته زنده هستند و فرقه افتراق کردند امامیه و رفتاب بر بیست فرقه و کیسانیه میگویند که مهدی محمد بن حنفیه است و فرقه از اسمعیلیه اسمعیل بن جعفر است بعضی میگویند محمد بن اسمعیل است و زیدیه میگویند که مهدی محمد بن علی الباقر است و بعضی جعفر صادق را و بعضی موسی کاظم را گویند و بعضی گویند محمد بن الحسن المثنی بن الحسن المجتبی است و یک فرقه میگوید که محمد بن حسن است که او را معتصم قید کرده که ایشان در قید اندیشه

درباره او نزد بستر خبرش معلوم نیست و دیگر فرقه میگویند که آن محمد بن عبد الله بن حسین است
و یک فرقه میگویند که آن یحیی بن عمر است از نبیرهای زید بن علی بن الحسین و لو کان من
عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و چون این کتاب بذکر ائمه اهلبیت تمام کردیم پس باید
که این ذکر را بابیات حسین علیه السلام که در کربلا هنگام شهادت بآن رجز کرده و ترنم فرموده شهید شده
اختتام نمائیم قال رضی الله عنه انا ابن علی الخیر من آل هاشم * کفانی بهذا مفخرا حین افخر *
وجدی رسول الله اکرم من مشی * ونحن سراج الله فی الارض نزهر * وفاطمة امی سلالة احمد
وعمی یدعی ذا الجناحین جعفر * وفینا کتاب الله انزل صادقا * وفینا الهدی والوحی والخیر
یذکر * وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة * ومبغضنا یوم القیمة یخسر اللهم صل وسلم وبارک
علی سید الخلق ورسول الحق محمد واله واصحابه وازواجه امهات المؤمنین وعترته
الطیبین الطاهرین کما صلیت وسلمت وبارکت علی ابراهیم وعلی ال ابراهیم
انک حمید مجید قطعه لئن احببت نیل المطالب ۞ فلا تقعد عن ترتیل ای
المناقب ۞ مناقب آل المصطفی قدوة الوری ۞ بهم یبتغی مطلوبه کل طالب ۞ مناقب
اصحاب النبی المهتدی بهم ۞ الی الطم العلیا وغایا الرغائب ۞ علیک بها سرا وجهرا فانها ۞
تحاول عند الله اعلی المراتب ۞ وجد عند ما تتلو لسانک ایها ۞ بدعوة قلب حاضر غیر غائب ۞ فمن
سال الکریم باسمائه ۞ فقد جاءه الاقبال من کل جانب ۞

شکر خدای که مالک دو جهان و خالق کون و مکان و دارندهٔ زمین و آسمان و بزرگی بخشش بزرگان است
که کتاب مستطاب مسمی بالسیف المسلول علی مبغض اصحاب الرسول که هر الفش چو لیلی است و دندان کوب برای
مخالفان و عصائی است راه نمای موافقان و برین سه قیاس کن زگلستان من بهار مرا ۞ از تصنیف زبدة العارفین
خلاصة الکاملین جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول لا مثل الموحد لکل العلوم بحر العلوم عالی بارگاه قاضی
مولوی ثناء الله پانی پتی که روح پاکش در باغ رضوان خرامان باد در مطبع احمدی واقع دهلی باهتمام ظفر علی طبع گردید

تمت

عَنْ

عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُغَفَّلٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللّٰهَ اللّٰهَ أَصْحَابِي لَا تَتَّخِذُوْهُمْ
غَرَضًا مِنْ بَعْدِي فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ
فَبِبُغْضِي أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي
فَقَدْ آذَى اللّٰهَ وَمَنْ آذَى اللّٰهَ فَيُوْشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ

رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ